

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: البیان

مؤلف متن .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۳۵۰ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۱۹

نام کاتب حبیب الله کاموسی

موضوع عقائد (ضاله) زبان فارسی عدد اوراق ۲۴۹

طول ۲۰ عرض ۱۳ شماره عمومی ۳۲۲۳۶

وقفی ستاد اجرائی فرمان حضرت امام تاریخ وقف اردیبهشت ۱۴

ملاحظات ....

ابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون

بسم الله الامنع الاقدس

الحمد لله والصلوة والثناء علی نقطة الالهیة و آیة ثمرة الاولیاء الی آخر الذی لا آخر له
وبعد مخفی نماند که چون اغلب از مؤمنین به بیان بواسطه عدم یا قلت سواد از
عهدهٔ اجوبه مدعیان کاذب بر نمی‌آیند بطوری که باید و شاید مطلع از مطالبی که در
کتاب مبارک بیان بجهت سد طرق دعوی مدعیان نازل شده نیستند و غافل از اینکه
هر حجت کلی که صاحب کتاب جدید و شریعت جدیده است بالبیتی باحکام و اوامر
نواهی او که در کتاب احکامش نازل شده عمل شود و خلق آن ظهور تربیت شده و دلیل
ظهور موعود منتظرش گردند تا اینکه بان وعده که فرموده ظاهر گردد لهذا چون همیشه
با مدعیان در مجالس و محافل محشور شده یا اینکه آنها تدلیس و حیل آن بیچارگان را بمحافل
خود کشانیده بکلمات مغلقه و عبارات فرنگیه که متکلم میشوند یا اینکه از کتاب زردشت
یا صحف ابراهیم یا زبور داود یا توریة موسی یا انجیل عیسی یا قرآن محمد بعضی قرائن پیدا
کرده خبر ظهور موفور السرور حضرت من یظهره الله روحی له الفداء را که بهاء مدعی آن
گردیده میخواهند ثابت نمایند در آن حال آن عوام بیچاره که از عهده جواب اکاذیب بر
نمیآید که بگوید ای بیچاره نادان اولاً هیچ نبی خبر موعود منتظر خود را نمیدهد تو چگونه
چهار یا پنج ظهور را از میانه حذف مینمائی و میگوئی که موسی خبر ظهور بهاء را که مدعی
مقام موعود منتظر نقطه بیان است داده در صورتی که از ممتنعات است که موسی
خبر من یظهره الله را بدهد حقش آن بوده که خبر عیسی را بدهد و راه دوم با آنکه آن بیچاره باد
نمیگوید که جناب بوتم هزار و دویست و شصت سال منتظر موعود نقطه فرقان بودی و میگوئی

که ظاهر شده باحکام و شریعت و کتاب جدید و من یظهره الله را هم موعود هستی بهیچ می
توان نسبت داد که آنحضرت اینهمه روابط و احکام که در کتاب بیان فرموده که خلق
عمل نمایند که مربا شده و قابل ظهور موفور السرور موعود نقطه بیان گردند و نکنند آنچه
در حق نقطه بیان از امت محمد و اماد آمد سخن بگزاف رانده استغفر الله عن ذلک
پس در صورتی که حجت کلیه شده و صاحب شریعت و احکام است چرا زمان باحکامش
عمل شد که تو منسوخ نمودی و دعوی ظهور موعود آنحضرت را مینمائی لهذا بیچارگان عوام
هم فریب و تدلیس آنها را خورده از شاهراه مستقیم هدایت بجاده ضلالت و گمراهی
افتاده کورکورانه پیروی اقاویل و اباطیل آنها میشوند و فرقه دیگر که از عوام و نادان
های اهل فرقان اند محض تماشا و هوس بمجالس آنها رفته بتعارف و چم و خم و رشحند
و کلمات مغلقه قرآن و احادیث مجعوله از خود یا قرائی که از کتب ملکه خود گرده
اند بجهت آن بیچاره ها یافته دیگر نه اسم ظهور نقطه بیان و نه کتاب بیان و نه
احکامش در نزد آن بیچاره برده میشود او هم که عمرها نخوانده که معنی و تاویلی که مبلغ
مدلس میخواهد بهم بافته شان نزول را نفس بهاء و عبد البهاء قرار داده آن بیچاره
ها را هم یکسره در چاه مذلت و گمراهی انداخته کاغذی ببالا نوشته آنها را معوق
نمایند از مصدر تدلیس هم بجهت آن که ظهور یا پاره دوز یا فلان اعیانی که هیچ
از اصطلاحات بیانیه یا کتاب بیان مطلع نیست لقبی و لوحی میرسد که در آن
خطاب باو نموده سر تو مثل سر ... است لهذا ترا با این لقب ملقب نمودیم یا آنکه
قد تو مثل سرو است لهذا ترا بلقب صنوبر الله ملقب یا تو صورت خوش است
ملقب بعندلیب الله فرمودیم آن بیچاره هم خرسند یا من القاب عاری از حقیقت شده

به لجوشی این را شنیده‌اند که من بنی عباسی میشود هیچ تصور نمیکنند که نقطه بیان صریحاً در مواقع
عدیده در بیان و سایر فرمایشات خود تصریح میفرماید که تا دین بیان تکمیل نشود و تمام
احکام بیان عمل نشود آنحضرت ظاهر نخواهد شد و ظهورش هم مخالف عقل و حکمت است
و هرگاه چنین دعوی نماید احکام منزله در بیان لغو و باطله لغو است در صورتی که
لغو شد این سخن بالا رود و دیگر هیچ نماند و لفظ من یظهره اللهی هم که تو خود را بان
نسبت میدهی لغو پس دیگر از برای تو چه میماند و از جان عوام بیچاره چه میخواهی حضرت
نقطه در چنان میفرماید لو لم یکمل خلق ذلک الظهور لم یجد الله خلقاً آخر و در بیان
هم در مواقع عدیده تکمیل احکام بیان را تصریح فرموده و در طی این مختصر بیاید این بنده
محض تسهیل بدست آوردن مطالبی که حق بجهت عبادش در کتاب مبارک بیان
فرموده که باید تمامش عمل شود تا من یظهره الله ظاهر شود اغلب از آنها را که تصریح
فرموده بجهت استخلاص عوام بیچاره از چنگ ظلام بیچاره بطرایق فهرست بیان
نموده که بدانند که هنوز وقت ظهور مرموز السر و موعود منتظر نقطه نیست و بتوانند
از عهده جواب آنها برآیند و گوشش باراجیف آنها نهند و من الله توفیق و به
التکالی و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

در باب هفتم از واحد دوم در بیان یوم قیامت شرح میفرماید که محل ثمره آن اینست

و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن وعد داده
وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی
الاولی سنه ۱۲۶۰ ۱۲۷۰ که بعثت میشود اول قیامت قرآن بوده و الی غروب
شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیئ تا بمقام کمال نرسد قیامت آن نمیشود

و کمال

و کمال دین اسلام الی اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر میشود که
ثمرات اشجاری که غرس کرده بچینید (از اول تا آخر باب بنظر دقت ملاحظه شود)

در باب شانزدهم از واحد دوم فی بیان ان الجنة حق شرح مفصلی
میفرماید و محل ثمره آن این است ....

وصیت میکنم کل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق بان جنت اعظم
و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم والا اگر شنیدید ظهوری
ظاهر شده بایات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده
و بعد و اسم الله المستغاث منتهی شد و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین
نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کل بکلمه در ظل اون نقطه ظاهره که کل داخل
نشده اید مستظل گردید تا آنجا که بفارسی میفرماید - که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد
از دو هزار و یکسال نماید بلاشبهه در دین بیان نیست و داخل در نار است
(تمام باب ملاحظه شود) در باب هفدهم از واحد دوم فی بیان ان النار حق
شرح مبسوطی میفرماید که محل ثمره اینست چه بسا نوری را که نار میفرماید باد و اگر در عدد غیاث ظاهر
شود و کل داخل شوند احدی داخل در نار نمیماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل
شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردند تا آنجا که میفرماید
و اگر ظاهر نشود الی ان دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای احدی نیست
(احسن شقوق آنست که تمام باب بنظر دقت نظر شود) ....

در باب ششم از واحد سیم فی ان ما فی عالم الاکبر فی البیان محل ثمره اینست

و در حین که در عهد عزت و مناعت و رفعت و سلطنت مستقر است کل شئون،

مظاهر فعل او هستند که در بیان مسخر کند تا جائیکه میفرماید که سلطان بیان
مظهر اوست که بذکر او میکند آنچه میکند .... محل ثمره ....

باب دوازدهم از واحد سوم ان مثل النقطة کمثل الشمس تا بیان شرح مفصلی
و اول مرآتی که انعکاس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین بوده
در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآت الظهور
(ارند و تا ختم باب را بنظر جدید باید دقت نمود) ....

باب سیزدهم از واحد سوم فی ان لا یجوز السؤال عمن یظهره الله .....
محل ثمره اینست — من ظهر را دم الی اول ظهور نقطة البیان از عمر
این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال تا آنکه میفرماید مثلاً چون
که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نگوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء
نازل تا جائیکه فرموده و همچنین من یظهره الله در حد زمانی که محبوب چهارده ساله
ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم تا جائیکه صریحاً فرموده
تا به بینه شما عالمان بیان و طرازان او چه میکنند در باب پانزدهم از واحد سوم
فی حکم حفظ البیان بأعز ما یمکن الی ان قال که قدر لمحه فاصله نشود مابین ظهور
و ایمان کل من امن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند
تا جائیکه فرموده اگرچه امید از فضل خداوند عطوف رؤف اینست که در
حین ظهور باوامر خود در الواح خود کل عباد را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر حکم
بیان که یا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند (تمام باب را دقت نمائید)

باب پنجم از واحد چهارم فی ان کل اولوا الدوائر آیات له (محل ثمره) ...

دعا

و حکم علیه اند کسی نیست الا من یظهره الله و اوست ثمره طیبه الیت که بآیات و بینات
ظاهر میگردد و از برای رضای خداوند تجدید دین او و حکم کتی در مابین اهل
بیان و حکم نعل بر نفسی که داخل نشده اگر تا آخر روز مانده باشد و الا که
پسند نه بر خود سلاطین بیان که آب بپاشد منه و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن
بگذارند دین او باشد از برای غیر او لی السلطنة در دین بیان جایز نیست
(مخصوصاً این باب تماماً بدقت ملاحظه شود که مطالب عالیه آن درست مفهوم گردد)

در باب نهم از واحد چهارم کل من یخرج من البیان من ذلک ....
تا جائیکه محل ثمره است اگرچه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور بقدرت الهیه
و هیمنه ازلیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر حرفی
از نفس مؤمنی بگیرد (تمام باب دقیق شود) در باب دوازدهم از
واحد چهارم فی ارتفاع بقاع کانت فوق الارض تا محل ثمره که میفرماید ...
که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه اوست که بفرماید قد ارفعناه
ولی آنرا رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل فرماید (لازم است که تمام باب قرائت شود)

باب اول از واحد پنجم فی بیان المسجد تا جائیکه میفرماید
ملخص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور حد من یظهره الله در او ظاهر گردد
مسجد الحرام بوده و هست و همچنین در نقطه بیان سر حقیقت مشهود بوده و هست
محل ثمره چنانچه خواهد رسید بیوتی که محل ظهور الله احد در شطری از شطر آن ارض
اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد چنانچه الان در مکه ظاهر است
(سزاوار است که تمام باب را در کمال دقت نظر فرمائید) ....

الباب الثانی من الواحد الخامس   فی ذکر مساجد الثمانیه من قبل العشر.

ملخص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بحده مسجد جدیداً باسم
حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها
تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع
دهند مصباح را که در آن اسراف نیست گویا دیده میشود که بعدد اسم مستغاث در آن
مساجد کنگره های مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است (تا آخر باب دقت شود)

باب چهارم از واحد پنجم حکم تسمیة الاسماء باسماء الله   حمل شده

مثلاً اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر بهاء او که اول من آمن باشد
ایمان آورد آنوقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفی فانی میگردد

باب پنجم از واحد پنجم فی حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان ....

تا جائیکه میفرماید   و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین آنچه که نسبت
بایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد بر ایشان
آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از خود و خود این حکم بر سلاطین صاحب
اقتدار است نه بر همه (تا جائیکه فرموده) ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من یظهره الله
کل مربی تربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان باو
خارج نگردد (لازم است تمام باب رجوع شود) ....

باب ششم از واحد پنجم   فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین

ملخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادی که
اختیار اسلام نکرده آنچه مالکین که عدل است حق نقطه بوده است دائماً که

شمس

شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین
بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من یظهره الله آنچه نزد ایشان است
و بر احدی حلال نیست تصرف در او (رجوع تمام باب شود) ....

باب هشتم از واحد پنجم   فی ان لکل نفس ان تقرء آیات البیان   تا جائیکه
فرموده —   چنانچه امروز هم مثل امروز می بینی در بیان یکی بگوید قاضی
بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه (رجوع بتمام باب شود)

باب سیزدهم از واحد پنجم   فی بیان کتاب الوصیة للاموات علی ما امر فی البیان
تا جائیکه فرموده   اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته متضمن بر اقرار
بوحدانیت او (تا آنجا که میفرماید)   و حفظ آن باو وارث است که یداً بید الی
من یظهره الله رسیده بر احسن خط و الطف حسن (الی آخر باب)

باب یازدهم از واحد پنجم   فی ان ماء الذی اکم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب

.... ملخص این باب آنکه چونکه یک نطفه است که لایق است در
طهارت باشد و آنچه دلالت برا دمیکند از شمس متجلیه در مرایا از شمس وجود
او کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده   تا جائیکه میفرماید
و ثمره آن اینکه کسی در حق آن نه اعتقاد ادلای او دون خطر طهارت
نکند که کل مطهرات از بحر وجود همین نقطه اولیه ظاهر میگردد (تمام باب ملاحظه شود)

باب نوزدهم از واحد پنجم   فی بیان ان المثقال تسعة عشر حمص (تا
مقامی که میفرماید)   واحدی مصفوشد بر ید مؤمنین که بنوزده قسمت رسنده است
بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود میباشد یا فضه دینار و از هر مثقال نخود

که نوزده نجوذ است پنجاه و دینار بملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من یظهره الله
از بحر جود او مستغنی گشته بر او حزنی وارد نیاورد (تمام باب لازم است که
ملاحظه شود) ....

باب چهارم از واحد ششم ما اذن الله ان یکتب علی قطع الکتب غیر حروف البیان وان طال علیه الزمان ... (تا کلمه که میفرماید) از

اگر چه قبل از ظهور در رتبت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در کلمه از
برای شئ تربیه میکنند که بها نرفت مردم که از او بوده و بهت (تا آخر باب
دقت نمایند

باب پنجم از واحد ششم فی حکم التسلیم بان یکلمن الرجال بالله اکبر و یجیبن بالله اعظم ... (تا جائیکه میفرماید) تا

واین همه که امر شده که نفس نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است و الا بایر
را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنها این امر را بدهد چون در لیل اللیل چشم
نه بیند او را لعل کل ببرکت او محزون نشوند (تا جائیکه میفرماید) تا یومی که خود را
بشناسانند بخلق خود و نفوس نماید که منم صاحب بیانی که امروز کل باحکام او عمل میکنند
(از اول تا ختم باب بدقت ملاحظه شود)

باب ششم از واحد ششم فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر (تا محلی که میفرماید) از این جهت است که امر شده بر محو کل
کتب الا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود (لازم است که تمام باب رجوع شود)

باب هفتم از واحد ششم فی النکاح (تا جائیکه کلمه است دیده میفرماید)

چنانکه در فرقان تا وقتی که نفس خاص منقطع نشد از مظاهر امر آنچه باین او امر شده لله
شدن

شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی و ابواب
هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نفس منقطع گشته آنچه شود لله است ..
(تمام باب را رجوع نمایند) ....

باب هشتم از واحد ششم فی ان من استدل لغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزة لغیرها فلا حجة له ...... (تا مقامی که میفرماید)

حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر
نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونی که در نزد اهل علم مقصود است
با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض
شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد
او را لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید (تا آنجا که فرموده) و اگر بر فرض
امتناع کسی حزن در انسبت را نه و اگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر
او نمایند اجلالا لاسم محبوبهم (تمام باب را از روی کمال دقت رجوع نمایند)

باب یازدهم از واحد ششم فی ان لایجوز ضرب التعلم الطفل ازید من خمسة خفیفة (تا آنجاکه فرموده) ......

و ثمره این اوامر اینست لعل بر آن نفس که کل از
بحر جود او متوجه گردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسند معلم کل خود را
(از بدو تا ختم باب ملاحظه شود) .....

باب سیزدهم از واحد ششم فی ان بیت النقطة لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف علی خمسه .... (تا محل ثمره) ....

زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه بلیل مثل غرس شجره الیست که در یوم قیامت
وقت اخذ ثمره آنست که قبل از آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت
عیسی غرس شجره انجیل که شد بکمال نرسید الا اول بعثت رسول الله که اگر
رسیده بود بکرد ز زود ثمرها نزد یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه
بیست و هفتم و آنچه اشجار ورا انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظاهر بود که وحی در
میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل میگشت و بعد از غرس
شجره قران کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی
در شب پنجم جمادی الاول میبود به پنج دقیقه بعد تر ظاهر نمیشد زیرا که همیشه شجره حقیقت
در علو عرش خود ناظر است و نظر میکند بر شجره که غرس فرموده در افئده و ارواح
و انفس و اجساد خلق همینقدر که دید از شجره قران حدیقه توحیدی چید اول
ظهور میگردد (لازم است از بدو تا ختم این باب ملاحظه شود)

الباب السابع والعشرین الواحد الثانی فی حکم طهارة ما یخرج من العادة
..... (تا مقامی که فرموده) و در پرشان در هر کام من طاهره و مطهره بوده و هست
و از بیستکه اول اجزای آن بوده الی آخر که آخر اجزای او هست در سماء لطافت
و ارض نظافت بوده و هست و هیچ شیئی او را متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و هم
و چنین امهات او صفوه خلق بوده و هستند مظهر طهارت ......

باب اول از واحد هشتم فی تحدید الکتب اذا انقضی علیه اثنی و مائتین حولا و
محو ما کتب من قبل او الفاقد الی احد (تا جائی که فرموده)
و از این جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یکدفعه هر نفس مالک خود را از کتب

مجدد کند با بیند در ماء عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطا کند (تمام باب را دقت نمائید)

باب نهم از واحد هفتم فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان
یبنی بیتاً لنفسه علی ابواب حسنه قبل التسعین و بیتاً علی ابواب التسعین

..... ملخص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان
مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله و محل خود قرار دهد
بعدد ابواب اول از نود و پنج متی در نشود و ثانی از نود (تا الی که فرموده)
ثمره این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت متکثره شده باشد
لعل بیت او واقع شود (لازم است که در تمام این باب تعمق فرمایند) .....

باب دهم از واحد هفتم فلتحرزن کل نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولده
(تا جائی که میفرماید) زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خداوند است که چقدر رشد و لیکن
زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد (سزاوار است که تمام باب
ملاحظه شود) باب یازدهم از واحد هفتم فی عدم جواز الصعود علی
المنابر والامر بالجلوس علی الکراسی (تمام باب را باید ملاحظه نمایند)

باب شانزدهم از واحد هفتم فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث
فی دین البیان لا یجعل علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض
علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلیه ینتفع به الناس کحکم
الانجیل .... لازم است دقت در تمام باب

باب ششم از واحد هشتم فی اذن الشلطه بان یطهرن فی کل اربعة...
ایام بان یدخلن بیت الحر... (تا جائی که میفرمایند) ....

زیرا که شجرهٔ حقیقت در بطون خود شاهد است خلق او را میشناسد کل را و می‌بینند
او را ولی کسی او را نمی‌شناسد و بعین او او را نمی‌بینند زیرا که آن عین بعد از
ظهور او خلق میشود و در کل شیئ چه بسا در بیتی که هست نه پدر میشناسد نه مادر
و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آنرا مثل ظهور رسول الله ببین قبل از بعثت و
مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار (تمام باب ملاحظه شود) ....

باب دوازدهم از واحد هشتم فی احکام محل القرب ملخص این باب آنکه
هرکس برده باشد در آن ارض یا در حول آن بشصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر
آن بیست و نه سال بر او است که داده شود در آن محل در هر سنه نیم رتبه و نوزده روز
بر آن ارض باشد تخلیص باید خود را و در آن محل هیچ رکعت نماز امر شده (تمام باب را دقت نمایند)

باب اول از واحد نهم فی ان اعز کل ارض له (تا آنجا که فرموده) در هر مجلس عزیزی که
منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان یک عدد واحد خالی گذارده که اگر آن
ساعت من یظهره الله یا حروف حی ظاهر گردد هر کس مقترن نگردد بجواهری که از بیان
اخذ میشود در آن ظهور و اگر مجلس وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده شده و
همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده میشود که
در بیت خود من یظهره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع مینمایند او را
چون که نمی‌شناسند کل را و میخندند بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام
و احترام ملاحظه مینمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند بآیات خود و
ظنین ما قبض من النقطه امر شده که در یکی از حرمین واقع گردد بر آن حجره
از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه امارتی باشد

در

در نزد خلق (الی آخر باب) ....

باب دوم از واحد نهم من یکن له خط لم یکن له عدل فی ایاته فلیکتبن الف آیة
لله و لیوصین بان یوصلها الی النقطة لیجزیه الله برحمة یوم القیمة انه کان بکل
شیئ علیماً .... ملخص این باب آنکه اگر در ظهور بیان
صاحب خطی بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خط از ادنی
تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که
هم بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که
در یوم من یظهره الله نزد آن شجرهٔ حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را بآنچه نزد
او است از آیات خود (در تمام باب دقت شود) ....

باب سوم از واحد نهم ولله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الذین یتلون
من المرآت لنفسه یکتب آیات الله و کان بین عینیه تلک الآیة المذکوره
فی الذیل .... (تا جائی که فرموده) .... و ذکر شده در حق
اولوالقدره از میم و سین در بیان بر اینکه مقتدر تلقی از مرآت انبیای نفس خود
ظاهر سازد که بین عینی او مکتوب شود ذکری که عدل باشد بر اینکه اگر من یظهره الله
ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق گردد و الا ادنی ....
(تمام باب را ملاحظه نمایند) ....

باب ششم از واحد نهم فیما ینبغی للناس ان یعرفن طائفة اللتی یخرج لنقطة
الحقیقة عن بینها اذاهم بها مؤمنون .... (تا مقامی که فرموده) ....
و بدان که خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آیه‌ای که از آن بهتر باشد خداوند

از برای او اختیار میفرماید و همچنانی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از برای او اختیار
میفرماید (تمام باب دقت شود) ----------------



[illegible] الى الثامن

...حمل من الطهر
...عزه
...[illegible]
...ما الاستعف
...ره الدر
...الكرا
...نطالكن
...الالباس
...الى حرمت
...لطلف
...لامرين
...الراس
...في العا
...على ان
...ما
...ط والكم
...اللا لغر
...يت
...ما افرب
...نير على
...دت
...لكل يوم وليلة
...الكل تكفر
...مذهب
...نصحا
...رددن

من الواحد الى التاسع

فى حكم بيوت التى
ينسب الى الملوك
فيما على من يكن له
خط
فيما يجب على كل سلطان
يبعث فى البيان
فى ذكر السر
فى ان لكل نفس ان
[illegible] [illegible]
فى وجوب الاقرار
او [illegible] النقط
فى [illegible] من [illegible]
[illegible] [illegible]
فى حرمة [illegible] والـ[illegible]
والادوار
فى حرمة [illegible]
الالحيت
فى طهارة ارض النقوس
فى ان [illegible]
[illegible] ولا تشتروها
فى ان لم يصل صلوتكم
[illegible] ان
فى ان لا تحرقن
[illegible] ابدا
فى ان كل ما [illegible]
من بعد ان تكمل
[illegible]
على [illegible]
فى ان لا تحزن
احدا ابدا
فى ان لا [illegible]
[illegible] [illegible]
فى ان لا تحرقن [illegible]
ولا تقربون على
فى ما [illegible]
[illegible]

من الواحد الى العاشر

فيما نزل فى ان اشهد
ان لا اله الا الله
فى جواز [illegible] للمجردين
[illegible] [illegible]
فى ما [illegible] من ملك الله
[illegible]
فى ان [illegible] الدين
[illegible] [illegible]
فى ان كل شى يطلق
عليه اسم شى
فى ان [illegible]
[illegible] الادنى
فى ما حكم الله ان يبلغ
الى [illegible] الله
فى ان لا [illegible]
على [illegible]
فى ان يخلق كل نفس
[illegible]
فى ان [illegible]
[illegible]
فى ان الذين يمشون
الكتاب يكتبون
فى ان [illegible]
[illegible]
فى ان الله [illegible]
ليان ان يكمل
فى ان [illegible] على
[illegible]
فى ان لا تركبن البقر
ولا تحملن عليه
فى ان [illegible] الله على
كل [illegible]
فى ان ما ادلى الحكم
[illegible] من
ان لا تأمرن ان
يا [illegible] من احد [illegible]
فى ما امر الله من امر
ولا نزل من نهى

من الواحد الى الحادي والعشر

فى ان [illegible]
[illegible] الله
فى ان كل ذا ملك
يبعث فى البيان
فى ان من [illegible]
[illegible]
فى ان البيان [illegible]
[illegible]
فى ان [illegible]
[illegible]
فى ان من [illegible]
من [illegible] الله [illegible]
فى ان الله [illegible]
[illegible]
فى ان لا [illegible]
[illegible]
فى ان لا [illegible]
[illegible]
فى اذن الله [illegible]
فى البيان
فى ان لا تعدون
على من [illegible]
فى ان الله امركم
ان ما زلت الحلى
فى ان الله [illegible]
[illegible] ان [illegible]
[illegible]
[illegible]
فى الحكم [illegible]
الله ان [illegible]
فى ان لا [illegible]
ولا [illegible]
فى ان من [illegible]
[illegible] احدا من
فى ان من [illegible]
يرفع [illegible]
فى ان من [illegible]
حرفا على [illegible]

لا یمسه الا المطهرون

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت
ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک
کل شیء بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیء الا بعجز کل شیء
از عرفان او و تجلی نفرموده بشیء الا بنفس او لم یزل متعالی بوده از اقتران به
شیء و خلق فرموده کل شیء را بشأنی که کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در
یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی
بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت
خود نشناخته است او را هیچ شیء حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیء
حق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود براو ذکر شیئیت خلق فرموده است او را
بملیک مشیت خود و تجلی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت
او را در کنه کل شیء تا آنکه یقین کنند باینکه اوست اول و آخر و اوست ظاهر و
باطن و اوست خالق و رازق و اوست قادر و عالم و اوست سامع و ناظر
و اوست قاهر و قائم و اوست محیی و ممیت و اوست مقتدر و ممتنع و اوست متعالی

و مرتفع

و مرتفع و اوست که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع
توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا باولیت خود و نیست از
برای او آخری الا بآخریت خود و کل شیء با قدر قدر فیه او بقدر قد شیء الشیئیة
و حقق بالبنیة و بادء فرموده خداوند خلق کل شیء را و اوست که از برای
کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی
بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی
و اوست اول و لایعرف به و اوست آخر و لایوصف به و اوست ظاهر و لاینعت
به و اوست باطن و لایدرک به و اوست اول من یؤمن بمن یظهره الله و اوست
اول من آمن بمن ظهر و اوست شیء واحد که خلق کل شیء بخلق او میشود و رزق کل
شیء برزق او داده میشود و موت کل شیء بموت او ظاهر میشود و حیات کل شیء
بحیات او ظاهر میشود و بعث کل شیء ببعث او ظاهر میشود لم یزل بوجود مشیته
من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویه و طلعة الربوبیة المستقرة فی ظل وجهة الا
لوهیة و المستدلة علی سلطان الوحدانیة و لو علمت ان یذوقن کل شیء حبة ما ذکرت
ذکرنا را ذا انها لما لم یسبد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کل بما یذوقن
من حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الیه
بنوره من یرید از مبدء و معید و اوست که خداوند واحد احد از برای او بظهور
نفس او بعد بنفس که خلق شده اند قبل کل شیء از نفس او خلق فرموده و آیت
معرفت ایشان را در کینونیت کل شیء مستقر نموده تا آنکه کل بکنه ذات خود
شهادت دهند بر اینکه اوست واحد اول و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از

ممکنات را الا عرفان نفس خود و توحید کینونیت خود و کل ماسوای خلق شده قد خلق بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین و بعد
محقق میشود بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرموده در روز قیامت
نقطه بنفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کل شیئی را بدعاً کان کل شیئی حینئذ
قد خلق زیرا که هر شیئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است
ما ینقطع الیه کل شیئی و ما ینتهی الیه کل شیئی و بعد که ظاهر شد نقطه آیات قدرت
خود شهید نیست که کل شیئی لقابل ما یمکن ان یوصل بلقاء الله رسیدند و در مرتبه خلق
فرمود خداوند عز و جل مشیت اولیه را و خلق فرمود باو کل شیئی را و چون که الان
خلق کل شیئی در خلق بدیع دیگر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لایزال بوده
اذ لم یکن شأن کان الله الهاً و لم یکن خلق بعده و ان الله لم یزل کان فی علو
قدسه و ما دونه فی الوحده و اول خلق کل شیئی در این آن که آن یوم جمعه است
باید کره الله شهره و حضرت رب العزه این خلق بدیع را بامر خود خلق و مستقر در ظل
او فرموده الی ان یعیده زیرا که شهید نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده
و ان الله کان علی کل شیئی قدیرا و منتظر فرموده خلق کل شیئی را بعد و کل شیئی
با مری که نازل فرموده از ساحت قدس خود در قرآن ساخته از شمس جود خود
تا آنکه کل شیئی بذکر کل شیئی در کل شیئی مستکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت
اخری تا آنکه جزاء هر شیئی را جزای کل شیئی ان کان من نفیاً بعد ان
کان من اثباتاً بفضل از علم او لکل شیئی قبل کل شیئی مثل علم او است لکل شیئی
بعد کل شیئی و قدرت او قبل خلق کل شیئی بر کل شیئی بمثل قدرت او است

بعد خلق کل شیئی بر کل شیئی لم یزل الله کان عالماً لکل شیئی و قادراً علی کل
شیئی له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی
الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و بعین الیقین ناظر کن که ابواب دین
بیان مترتب گشته بعدد کل شیئی و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و ما بینهما
باذن الله مسبحند و مکبر و مقدس اند و ممجد و حامد و معظم و کل در یوم ظهور الله که
ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هرگاه بعدد کل شیئی از
نفوس مستعده راجع باو شوند ثمره کل شیئی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحضر یوم
القیمه بین یدی الله و لیقبلنه الله عن باب من ابواب کل شیئی اذ انه
ذات نفس قد رجع الیها کل من قد دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب
فلیترعن فی ذلک ثم ولیترعن ثم ولیترعن ثم ولیترعن زیرا که خداوند اسرع
کل حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کل شیئی و حکم فرماید بعود
خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل
آنکه در قرآن بالاعداد ابواب نشره در نزد مؤمنین باو مستقر شده و در حینی که خداوند
عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الا نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر
میشود نزد او کذلک یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیئی
یسئلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شده و بعد خلق کل شیئی در بیان شد مقر
نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود
کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده
مع آنکه نازل نفرموده بود در قرآن امری اهم از امر قیامت و عرض براو خداوند بحکمی است

نمود کل نفوسی که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس یک
نفس بین یدی الله بود که عود کل شیء شده و خلق کل شیء در نشأه اخری بامر الله
تعالی گشته فلتحفظن انفسکم ان یا اولی البیان ان لا تحتجبن عن الله ربکم
وانتم باللیل والنهار تحبون ان تقدسون در باب اول از عدد کل شیء امری
که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً از کل بیان راجع
باین کلمه خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است
بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعل الله ذات حروف السبع فیه و من یوقن
انها نقطة القرآن فی اخرتها و نقطة البیان فی اولیها و انها هی شجرة الالوهیة
التی انها هی قائمة بنفسها و کل شیء خلق بامره و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیته
علی توحید ربه اذ من لم یؤمن بها لقد یدخل فی النار و ای نار اعظم لمن لم یؤمن بها و من
یؤمن بها یدخل فی الاثبات و ای جنة اعلی لمن یؤمن بها تلک کلمة قد سبحت عظمت
و کبرت و قدست و مجدت ربها بالعدو و الاصال و نظر کن در این کلمه الا کمثل آنکه
نظر میکنی در شمس سماء و نظر کن بمن یؤمن بها الا کمثل آنکه نظر میکنی در مرآت اذ کل
من یؤمن بها استحروف السبع کینونیته لیستمد باسم من اسماء الله عز و جل و ظاهره دوره
من دوره شجرة الاثبات کل شیئی راجع باین شیئی واحد میگردد و کل شیئی باین شیئی
واحد خلق میشود و این شیئی واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله الذی
ینطق فی کل شأن انّنی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی
ایای فاعبدون و آن کس او است مرآت الله که متجلی میشود از او مرآت ملک که حد
می باشند و دیده نمیشود در او الا الله و هر کس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید

باین متوجه الی الله میشود چنانچه باو بدء خلق او شده و باو عود خلق او میشود ثمره
این علم اینست که در وقت ظهور من یظهره الله نگویند که لا اله الا الله میگویم
و اصل دین اینست زیرا که آنچه میگویند شبحی است از شمس او که در ظهور اولای
او متجلی شده و او است احق باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر
مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید
قد عرفنا کم ان یا خلق البیان علو وجودکم فی کلمة ربکم ان لا تحتجبن بمن یظهره
الله یوم القیمة بالحق فان ما انتم تنطقون مثال ظهوره فی افئدتکم و ما ینطق
به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیمن القیوم و امروز هر
نفسی که در قرآن این کلمه که جوهر کل این دین است میگوید شبهه نیست که بقول
محمد رسول الله من قبل میگوید و شمس این کلمه در فؤاد او بوده که شبح آن در قلب
امروز متجلی است و لذا راجع میشود باو در ظهور اخرای او که ظهور نقطه بیان است
نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات خلق مرتفع نشده
بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشته این شجره بمقام ثمر رسیده.
هر کس در او هست شبحی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در
نزد او لابد ظاهر خواهد گشت زدیم با علی کلمه که دین کل قائم باین است و بقول
آن اول این ثابت میشود و کل در وقت موت همین را میگویند و باو راجع میشوند
اذا استباح المرایا لا ترجع الا الی ما قد بدء و اذا ارتفعت المرآت ما فیها من مثال
الشمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها و لم یکن رجعها و لا عودها الا فی حد مرآتیتها
چنانچه علو کلمه فرقان من قبل و علو کلمه بیان من بعد نزد کس حقیقت این قسم باشد

چگونه است شأنی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و
معرفت ائمه هدی و ابواب هدی و مسائل فرعیه که لاتعد و لاتحصی است هر نفسی یکی از
اینها محتجب شد از کینونیتی که بهر وجود او از او بوده و راجع میشود باو در صورتی که از
شجره اثبات بوده و آیه توحید او بر شمس بود و اگر العیاذ بالله که بر ادبار بوده
که لایق ذکر نیست زیرا که نفسی که خود را منسوب بقرآن کرده چه حکم بغیر ما انزل
الله و رای ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر ما یتفرع علی
الکینونیة کینونیة لم یدل علی الله لایذکر عند الله و آنچه ما یتفرع بکینونیات حق است
راجع میشود بآنها و آنها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئده خود نه مستودعه در
این عود راجع میشود بمقاعد خود و لما کان الشمس لم یزل مشرقة تلک المرایا لایزال
مستدله و نبوده است از برای فیض خداوند از برای شان تعطیل و تفاوتی من
لقبل الله الله ربی و لا اشرک بربی احداً و ان ذات حروف السبع باب الله
لن ادعو امعه باباً و یؤمن بمن یظهره الله فانه قد فاز بذلک الباب الاول من الواحد
الاول و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله ربهم یعرضون

الباب الثانی من الواحد الاول ملخص این باب آنکه رجوع محمد و مظاهر نفس او
در دنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند
و اقرار بوحدانیت او نمودند و آیات باب او را بکل رسانیدند و خداوند وعده که
فرموده بود در قرآن و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة
و نجعلهم الوارثین ایشان را ائمه گردانید و بهمان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است
بهمان رجوع ایشان بدنیا عند الله عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات

الله است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز میباشند و شبهه نیست
که شرف عبد بتوحید خداوند و معرفت او است و اقرار بعدل و طاعت در حال
او و شبهه نیست که این نفوس مقدسه قبل از هر نفسی بآنچه جوهر کل علو و عزت
است فائز گردیده زیرا که هر ذره حی که تصور کند عزی مشاهده نمیکند الا به
رضای خداوند و شبهه نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی الله
سجده نمودند و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده و تبلیغ آنها را
فرموده و هیچ علوی در امکان اعلی تر از این نیست که فؤاد عبد دال علی الله
باشد و بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس
آنچه در حیات خود میگذارد اراده نمیکند الا رضاء الله را زیرا که اینست منتهای
مقصد کل و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای آن کسیکه خداوند
باو حجت خود را عطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدسه برضای
خداوند قبل کل شیئ مشرف شده و همین است علوا علی فوق هر علوی و سموا ای
فوق هر سموی و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم است از
ظهور ربه و ایشان در قبل و آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت
میشود اگرچه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور محمد است در رجع آن ولکن چون ظاهر
شده بظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است
اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای او است اسماء حسنی مخصوص گردانید خداوند
اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم
مکنون مصون که باسماء ابواب اربعه با انوار عرش با حامل خلق و رزق و موت

و حیات مذکور می‌شوند که کلاً عدد حی می‌شوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله
و ما سوای آنها مهتدی هستند بهدای ایشان زیرا که بدء فرموده خداوند خلق
بیان را با ایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان و ایشان انواری بوده
اند که لم یزل و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند و در هر ظهوری باسمی
مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء حدیه از برای ایشان بوده
ولکن اسماء کینونیه که مدل علی الله بوده و در افئده ایشان ظاهر بوده و اگر
نبوده بقرب کینونیت خود نتوانسته بین یدی الله حاضر شوند لم یزل و لا
یزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء ما لا نهایه بلا نهایه بوده و هست
و لیکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت ایشان شده و در
افئده این اسماء دیده نمی‌شود الا الله بل در فؤاد هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه دیده
نمیشود الا آن اسمی که فؤاد آن مستهد باو است از خداوند و در او دیده نمیشود
الا الله وحده لا اله الخلق والامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی القیوم
و هر نفسی که مؤمن بمحمد ص بوده یا بدون او رجع نموده در ظل او و آن کلاً یجزی بما
کسبوا و الله علی کل شیئ شهید الباب الثالث من الواحد الاول در اینکه
علی علیه السلام راجع شد بدنیا با آنچه مؤمن باو بوده و دون آن و او ثانی من آمن
با النقطه است بعد از سین الباب الرابع من الواحد الاول در اینکه فاطمه
صلوات الله علیها راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بان بوده و دون ها
الباب الخامس من الواحد الاول در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات
دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بان بوده و دون
آن الباب السابع من الواحد الاول در اینکه علی ابن الحسین علیهما السلام
راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن الباب الثامن
من الواحد الاول در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع شد بحیات دنیا
با هرکس که مؤمن بان بود و دون آن الباب التاسع من الواحد الاول
در اینکه جعفر بن محمد علیهما السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مؤمن بان
بود و دون آن الباب العاشر من الواحد الاول در اینکه موسی ابن جعفر علیهما
السلام رجوع فرمودند بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بود و دون آن الباب الحادی
عشر من الواحد الاول در اینکه علی ابن موسی علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هر
کس که مؤمن بان بوده و دون آن الباب الثانی عشر من الواحد الاول در اینکه محمد
بن علی علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بوده و دون آن
الباب الثالث عشر من الواحد الاول در اینکه حسن ابن علی علیهما السلام رجوع فرمودند
بدنیا با هرکس که مؤمن بآن بوده و دون آن الباب الرابع عشر من الواحد
الاول در اینکه حضرت حجت علیه السلام ظاهر شد بآیات و بینات به
ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اول
ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر تا آن اینکه
نقطه در مقام تجرد که حرف ظهور الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام
اول ذکر شد و در مقام تعین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد
و در مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در باب جمیع

عشر ذکر شد و نقطه در مقام ادلیه لم تزل و لا تزال هست و اوست احق بر کر
کل اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت هست اسم
ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل و لا یزال
در مقام نقطه مذکور است و امثله کل اسماء در علو امکنه خود ظاهر به اذ هو الاول
فی حین الذی هو الاخر و هو الباطن فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی
یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسمه لا اله الا هو القائم القیوم **الباب
السادس والعشر من الواحد الاول** در اینکه باب اول رجوع فرموده بنیا بهر کس
که با و مؤمن بود من حق و دونه **الباب السابع والعشر من الواحد الاول**
در اینکه باب ثانی رجوع فرموده بنیا بهر کس با و مؤمن بود من حق و دونه
الباب الثامن والعشر من الواحد الاول در اینکه باب ثالث رجوع فرموده بنیا با
هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه **الباب التاسع والعشر من الواحد الاول**
در اینکه باب رابع رجوع فرموده بنیا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثانی فی بیان معرفة الحجة والدلیل . **ملخص**
این باب آنکه خداوند عالم عز شأنه در هر کور با آنچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر
می نمایند حجت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل بفصاحت
کلام بود از اینجهت خداوند قرآن را با علی علو فصاحت نازل فرموده و آن را
معجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حجیت رسول الله و دین
اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بینات و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کل تجرد
هجائیه تکلم می کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را شأنی نازل فرموده که اگر ما علی

الارض

الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی توانند و کل عاجز
میشوند و سر آن آنکه خداوند نازل فرموده قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمدیه
باشد بلسان خود حضرت و آن شجره ممتنع هیچ حرفی نازل نمیفرماید الا واحد
روح آن میکند در حین نزول مثلاً اگر نازل فرماید انا قد بدئنا ذلک الخلق
امراً من لدنا انا کنا علی کل شیئی قادرین فاذا ذکر الله یتعلق بکل ما ذکر
به اسم کل شیئی زیرا که غیر خداوند محیط بکل شأن نیست که کلام آن مهیمن
باشد بر کل شیئی و نزد قول او کل خلق بدء شوند و کذلک ان نزل الله و
انا لنعیدن ذلک الخلق وعداً علینا انا کنا علی کل شیئی قادرین زیرا که
حین نزول این کلمه خداوند عود کل شیئی در مظهر این آیه میشود که در یوم قیامت
بین یدی الله حاضر شود که عود کل شیئی صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست
زیرا که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفسها کینونت شیئی خلق
میشود اگر در ذون علیین است از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است
از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله حق است و در هر شیئی که نازل شود
شیئیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر اینکه او حق است و
علی هذا قد نزل من قبل ان النار حق و الجنة حق و بیان خلق روح کلمه
حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید بعین مشاهده میکند که ارواح
حقیه بظهور نقطه ادلیه بآیات الله در کینونات الانفس و آفاق متذوت
میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر بکینونیت کل شیئی نشود که روح

فؤادش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق نمیکند برای اینکه هرگز قول بحق
حق نمیشود در کینونیت شیء و این معنی مخصوص است بخداوند عز و جل الاعزاز
خالق شیء و رازق شیء و ممیت شیء و محیی شیء نیست و هر کلمه که از ملک او
بدون نفی شود یا اثبات اثبات در ظل آنکه او نازل فرموده از آیات حق
میشود ولکن نیست آن کلمات بعینه الا آنکه از مظاهر آیات الله و کلمات آن
ظاهر میگردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق ارواح آن باذن
میشود این است سر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و
اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان
الفی را اولوا الالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و شئونات ممتنع نزد اهل ولایت
بوده از آنجهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا نفس آیات قرار
داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذی روح
توحیدی نزد او خاشع شده الا کسیکه درک ننماید آنکه او با محبوب خود تکلم فرموده
و شئون حکمیه و علمیه مالا نهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آن را ندانسته
و عارف نگشته اگرچه ظهور رشحی حقیقت نفسها مسدد کل ممکنات است از علو عرفان
او و نبینی بچیزی که خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذوب کل موجودات
است بضیاء آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف به او من کفو لیبعث به او من شبه
لیشبه به او من قرین لیقترن به او من مثال یاتل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحا
عظیما اذ لا یری فیه الا الله و انا کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه
بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنعه بر کل شیء قرار داده

و اگر کل ما علی الارض جمع شوند نمی توانند آیه بمثل آیاتی که خداوند از لسان
او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده میکند که
این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بلسان
هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت
زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود که از قوه بشر
ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که ۱۲۷۰ هزار و دویست و هفتاد سال
گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجود آنکه کل با علو قدرت خود خواستند
که اطفاء کلمة الله را نمایند و کل عاجز شده و نتوانسته و امروز اگر کسی تصور کند
از اول نزول بیان تا امروز بیقین مشاهده میکند که آنهائیکه اعتراف بحجیت آیات
نموده و بتبلیغ آنها را لکل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان
ولکن علو عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که او دون تلامذه مرحوم سید
اعلی علو علما و حکمای روی ارض را ثبت یازده و بدانشی که تصدیق بحجیت
آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبهه در علو تقوای ایشان
نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنکه خداوند شهادت
و هم معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر
نمیشود الا بشهادت کسی که حجت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات
بعجز ما علی الارض از کل شیء زیرا که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمه
و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علو امر الله مینماید زیرا که از
نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل با آنها متعلم میگشته معری بوده

وحال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت
هزار بیت در مناجات میتواند بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات
معرفت و توحید ظاهر مینماید که کل علماء و حکما در آن موارد اعتراف بعجز از ادراک
آنها نموده و شبهه نیست که کل ذلک من عند الله است علمائی که از اول عمر تا آخر
اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است
که لایق ذکر نیست کل اینها از جهت حجت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از
اینست که بتوان او را شناخت بغیر او بل غیر او شناخته میشود باو قسم بذات خداوند
که ذو حده وحده بوده و هست که آثار من مضیئ تر است از ضیاء شمس در نهار
و آثار اینهائیکه مهتدی شده اند بعلو هدایت او اگر باعلی علو درجه علم و عرفان واصل
گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفر الله عن ذلک کیف
یدرک بحر الازل بحر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاول بذکر الحدود و سبحان
الله و تعالی عن کل ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السموات کل اینها
نظر بمقامات حدود خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت
اینست چنانکه بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانکه خداوند سؤال فرمود بلسان
لسان خود که آیا قرآن کتاب کیست کل مؤمنین باو گفته که کتاب الله است بعد
سئوال کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده میشود اولوا الافئده گفتند
لا و الله کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود
که اول بد کلام من بلسان محمد رسول الله و اینست کلام من بلسان ذات حروف
السبع باب الله و هر کس باو ایمان آورده مؤمن از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان

خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات و الا باطل خواهد شد کینونیت
او و اعمال او کیوم لم یکن شیئاً عند الله مذکوراً و بعد نازل فرمود ای خلق من
کل از اول عمر تا آخر عمر بعملهائی خود و چند عمل میکنید از برای رضای من اگر
امری از امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل
کرده و اگر بائمه هدی ایمان آورده اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان توجه
بسوی من میکنید بواسطه آنست که در قرآن بر مراتب اسمای آنها نازل شده و اگر اقرار
بنبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه آنست که رسول من بوده و اگر دور حول
کعبه طواف می کنید بواسطه آنست که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآن
را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه از نفس
امت اکرم باشد لا به آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین
فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد
من محتجب شده زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل
انسانی که خلق شده است بامر من و او در هیکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه
میرسد بنبی من و آن نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بکتابی که نازل شده براو و
حجتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور نفسست که بنفسه ظاهر شده و این ذکر
بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الا از برای ذات من نه اول
است و نه آخری و نه ظهوری هست و نه بطونی بلکه امروز آنکه راجع باین نفس که
از قبل من آیات مرا تلاوت مینماید نشود در راجع بمن میشود و آنکه باو راجع نمیشود راجع
بمن نمیشود و اینست ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست

و اعلای از این مقصود در بیان کمی شود چه قدر محتجب هستید ای خلق که کل
به نسبت بمن در مقام خود چنان تصور میکنید که در رضای من هستید و حتی
که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزائن آن در فطرت او است
باذن من تلاوت مینماید بغیر حق او را در جبل ماکو ساکن کرده اید که احدی از اهل
آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حی
کتاب الله نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح
مضیئی نیست و حال آنکه بمقاعدی که تعدد درجات باو میرسد مصابیح متعدده
مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بالاء او متلذذ از او بقدر یک
مصباح محتجب اینست که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و در آن شهادت
من نزد من لاشیئی بوده و هست و هیچ حجتی از برای خلق من اعلای از حدود
بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این
خلق بمظهر نفس من و ایمان نیاوردن بآیات من نبوده و نیست اگر میگوئید از قبل
من چگونه حکم مینماید نمی بینید آیات مرا که قبل در کتاب من گفته حال هم
حیا نمیکنید و حال آنکه دیدید ثابت شد کتاب من و امروز کل باو مؤمن بمن
هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است و لکن
امروز که نفع میدهد نفس شما را اظهار ایمان بآن لاینفعکم و لعلکم محتجب شده اید
هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس
خود تان راجع میگردد ترحم بر انفس خود نموده و در هوائی که گمان رضای من
میکنید عروج نموده و در جائیکه محقق است رضای من بحجتی که دین کل باو ثابت

است

است از منسوبین بقرآن محتجب شده اید قسم بذات مقدس خود که هیچ حجتی از
برای این خلق اعلا از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب
بمن و آیات من نیست و هرگاه بگوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در
شرق ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه ایست بلا معنی زیرا امروز حق ما علی
الارض راجع میشود بقطع اسلام و هرگاه قضات این قطع عاجز هستند دلیل
است که کل عاجز هستند و اگر اینها بگویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی نمایند
بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بنحو کسب و سرقت اگرچه در نزد هر حقی لاده است
که بقدر سر که در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نماینده و حمد خداوند را که
از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود
در علو رضای حق سیر مینمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند
و همین دل علمای اسلام را ببین که به نسبت اسلام اظهار علم اسلام را مینمایند و از
کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب میشوند و اگر باحتجاب خود راضی
میبودند ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمی کردند خود
را ببار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه
هر کس از ظهور الله محتجب گشته و میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه
ایشان فکر در آیات الله نموده عجز خود را شاهد مینمودند و آن وقت نه سلطان اسلام و
نه اشخاصی که در ظل او بودند راضی باحتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار کل به
اتباع حق است و هرگاه شبهه کاری هم نزد آنها نموده امر باینجا منتهی گشته چنانکه
شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود بحجیت او چنانکه

او

امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب باسلام میداند چه از صاحبان حکم و چه
از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را باید اقرب از لمح بصر بشود چنانچه اگر
اقتدار دارد کل علماء را حاضر نماید بگوید بارها بفتاوی شما من از کلیه صاحب
آیات بوده محتج نموده و حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شما ها اتیان
کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته
شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من
تشاء و لتنزعن عمن تشاء و لتعزن من تشاء و لتذلن من تشاء و لتنصرن من
تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنين من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء
على من تشاء في قبضتك ملكوت كل شيء تخلق ما تشاء بامرك انك كنت
علاماً مقتدراً قديراً ....
تکلم باید بمثل آیه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون
قلم و هرگاه نمی کنید دلیل است بر آنچه کرده اید بعجز حق شده و صاحب این آیات
حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده
بر او بمثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده چنانکه حال بمثل این آیات بقدر صد هزار
بیت از نزد او ظاهر میگردد یا با سرعت طوری که کاتب نزد او نتواند تحریر نماید آیات
الله را قرائت میفرماید میتوان میزان گرفت که هرگاه از اول ظهور تا امروز نوشته شده
چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه بگوئید که این آیات بعضها حجت
نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا صلعم بغیر آیات
احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده یا مجادل حق

في آيات الله الا الذين كفروا فلا يغررك تقلبهم في البلاد كذبت قبلهم قوم نوح و
همت كل امة برسولهم ليأخذوه و جادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق فأخذتهم
فكيف كان عقاب و كذلك حقت كلمة ربك على الذين كفروا انهم اصحاب النار
و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده او لم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلى
عليهم ان في ذلك لرحمة و ذكرى لقوم يؤمنون و جائی که خداوند شهادت
داده بکفایت کتاب بنفسه اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفته از دو شق
بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان
ثمری ندارد و هیچ دلیلی چنانکه خداوند نازل فرموده و ان يروا كل آية لا يؤمنوا
بها و در جای دیگر نازل فرموده ان الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون
ولو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الاليم و اگر غرض احتیاط در دین است که
فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون یا خود حاضر میشود و
از آنچه میخواهد از مطالب بهیج آیات سؤال نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدء
تاملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی
نشسته و آنچه تلاوت میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید
که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمیشود و اگر هم از صدر اسلام تا امروز در
قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل بر آمده
بود و اگر نکته گیری در اعراب قرائت یا قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که
این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که
صاحب آیات نفی این قواعد و علم با نها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولو

الالباب از عدم علم باینها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم نیست زیرا که
ثمرهٔ این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب الله نازل میشود علم باین
علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت
است و چه بسا از اشخاص که صاحب کل علوم هستند ولکن ایمان ایشان با بیان
بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم باوامر الله است نه دون آن و
اتباع مرضات او که اگر نحو امیعلوم ثمر بود صاحبان آن از عرب بیشتر از عجم
ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و علم
توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند
مابین خود و او قصد نمی کنند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود
مگر کسی که برضای حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت
او و مستقرین در ظل او و اگرچه دون آن را یحسبون انهم مهتدون ولکن آنچه
خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و آنچه غیر مبتغین امر الله میکنند مضمحل میگردد
هرگاه امروز ذکری از اشخاص که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده اند هست
از رهبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ
عملی انفع از برای عبد نیست که بنظر انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت
حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء منظری که لقاء او لقاء الله هست و
رضای او رضاء الله هست محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنان
که خداوند نازل فرموده   الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی
العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم

توقنون

توقنون   و شبهه نیست که هر مرآتی که مقابل شمس شود مستشرق میشود و الا او بنفسه خود
طالع میشود و غارب میگردد و غرض کل آنست که ثمرهٔ وجود خود که فوز بلقاء الله در ایام
بآیات او هست برسند و الا خود شیئی باطل میگردد بنفسه و همین شجره است که غرس
شجرهٔ قرآن را در افئده مردم نموده از برای امروز و امروز کل خود را بنسبت
باو معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و اینست معنی لاحول ولا قوة الا
بالله در تشریع و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر
ذره قوت ندارند و همین ذل بس است محتجبین را که بنسبت باو می کنند آنچه
میکنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت اوست نصرت نکرده بلکه بعدم
نصرت هم راضی نمیشوند و اگر راضی میشدند مثمر این شجره در این جبل نمیشد و خداوند
کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقسط و حکم او همین حکم است که الان در
این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل میفرماید مابین مقبلین بسوی او و دون
او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و اوست بهترین ناظرین و
حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین **الباب الثانی من الواحد الثانی** فی ان
لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله **ملخص این باب آنکه** کسی
احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید الا من یظهره الله او من علمه
علمه ومثل ذلک ثمره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد
شوند و کل اشیاء قلم و کل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما
هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اولاً و اخراً و اذن نیست از برای
احدی که تفسیر کند آنچه که خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را

بمن یظهره الله و حروف حیّ او و کل حروف دون علیین را بابواب نار و زیرا که کل
حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور
خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل
قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علو شان هر حرفی از حروف
بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش
سوره آخر از میم و کل حروف علیین راجع باین مظاهر تسعة عشر میشود و کل حروف
دون علیین راجع بمظاهر تسعة عشر ابواب نار میشود و کل ابواب نار راجع میشود
بباب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع میشوند بباب اول که کل در کلمه لا اله الا
الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف علیین
است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده و
کل حروف علیین قرآن در ظل کلمه اثبات باقی مانده کذلک یفنی الله من یشاء
و یبقی من یرید انه قوی مقتدر قدیر و جایز نیست تغییر بیان الا بانچه تغییر شده از
نزد شجره او و کل اسماء خیر او در انوار افئده مؤمنین باو لایق و کل حروف دون علیین
او در حقایق دون مؤمنین باو جاری و لم یزل و لا یزال مثل بیان مثل آن شیء است که
حیّ است و کل حروف نور و نار آن در آفاق و انفس بیّن چنانچه امروز هر کس بخواهد
تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان
یمیز بحقیقة الواقع الا علی کلما الظاهر من لم یتعدّ حدود الله فیه فهو من حروف
العلیین و من یتعدّ فمن دونه الا ان یوحی الله عن ذلک الخلق لظهور نفسه
یوم القیامة فاذا ما یکم نقطة البیان فی اخرها من احکام الواقعة الاولیة من یؤمن

بها فمن حروف العلیین و من لم یؤمن بها فمن دونها و الله یفصل بینهما بالحق انه
هو خیر الفاصلین و امر بجائی میرسد که از حروف غیر علیین دیگر نماند الا در
کتاب و همان شجره نفی خود را از حروف علیین میداند هر نفس خود من حیث لا یعلم
لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که تا آنوقت برد میکند عدم ایمان او
چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را بالعین الیقین ملاحظه نمود چنانچه کل
میگویند امروز که ما مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره حقیقت
که منزل قرآن بوده در این جبل ماکو است با یک نفس وحده انفسهم در ظهور شمس
حقیقت حقایق ما مکث میگردد و حجب مرتفع نمیشود که خطور بر ایشان نمیکرد
دون رضاء الله فتوی بآنچه قلم حیا میکند از ذکر آن بمعدن رضا که رضاء الله ظاهر
نمیشود الا برضای او علیه بهاء فلیعتبرن اولی الابصار ثم من امر الله یتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی فی بیان ما فی البیان ان فیه حکم کل شیء

ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیات الله و نفسی
که این آیات بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیامه است و ثانی
حجت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجت است بر کل شیء من حیث لا یعلم
احد و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان
باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند حجت میشوند تا یوم ظهور او ولی از برای
ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسیکه ایشان را حجت کرده مثل آنکه
علمای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی حدیثنا
خود را از قبل امام حکم میدانند و اینها که لایق نیست ایشان را که دلیل

میدهند و اگر صادق بودند در قول از کسیکه بقول او اثبات نبوت و ولایت
ملیه و محتجب نمیماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان است
و نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده اند فتوی علی الله داده و حال آنکه
در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئی اشد ممن ذکر بآیات الله فاعرض عنها
و شبهه نیست که آیات الله آیات مترقیه از این شجره است زیرا که ذات ازل
لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اولیه
باشد که دون او دیده نمیشود الا الله وحده اگرچه امروز نقطه آیات خداوند
نمیکنند ولی عنقریب همین آیات را با علی علو ذکر نموده و بیان ها با هزار مثقال
ذهبی تمام نموده و بآن افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانکه همین
قرآن که در بیست و سه سال نازل شد کسی بهم نرسید که اصل او را بنویسد تا آنکه
حضرت امیرالمؤمنین بر شانه گوسفند و الواح نهکنه دیگر ثبت فرمود چنانکه در حدیث
وارد شده بود است و امروز دیده میشود که بالا عدله قرآن نوشته شده و از بهاء الف الف
گرفته تا هزار دینار ختم میشود و چنانکه چاپی آن با بن بهاء در عند اکثر خلق است
اینست حد حق عند الله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کل شیئ را با علی علو
تفصیل و حجت باقیه نازل فرموده و هرکس بگوید که شیئی هست که حکم آن با آنچه
فیه و علیه در بیان نباشد ایمان باو نیاورده بیقین قطع زیرا که کل شیئ خارج از
دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه ما لا یحبه الله
است راجع بآن و آنچه ما یحبه الله است راجع باین میشود و کل اسم دون حق در اول
ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر اینست ملاک عرفان کل شیئ در بیان و من یشهد علی
ذلک

ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئ و کان الله لکل شیئ محیطا و هیچ شأنی
نیست مگر آنکه از برای کتاب صاحب کتاب ناطق خداوند مقدر فرموده
لم یکن هذا الا بهذا و لا هذا الا بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا
انه هو کتاب الناطق و ان کتاب الناطق من یظهره الله فان کل یرجع الیه
ان لم یتجاوز احد من حدود البیان فذلک عند قد اطاعه و من عنده شهید
علیه قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کل ذا ایمان الا من یؤمن به
فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء و ان هذا فرح الایمان
فاتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم بمثل ما قد حکموا الذین هم شهداء
من عنه القرآن علی فان من یحکم علی فانما یحکم علی الله ربه و لهو الا و من تبع
تسع عشر خردل من ذکر خیر عند الله و اولئک هم المعتدون الباب الرابع
من الواحد الثانی فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها ملخص
این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست
که متعلق باو هست و اینجهت است که مؤمن بذکر جنت و رضاء الله فرحناک
میگردد و بذکر نار و دون رضاء الله متأثر میگردد و شأن آنکه گویا اول متلذذ و ثانی
متعذب میگردد و کل کلماتی که خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست
یا کلمات علیین است یا دون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در جنت
است و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است و کل حروف دون علیین
راجع میشود بلا اله و کل حروف علیین بالا هو چنانچه بدو کل حروف دون علیین
از این کلمه شده و بدو کل حروف علیین از آن کلمه و ترزل آن در اعلی علیین جنت

مرتفع میشود و آن درخت اثبات مضمحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی نظر به شجرهٔ قرآن
کند بیقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه درخت اثبات مضمحل شده که اول
و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه
در اعلی علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف
نار چون که حروف او منشعب شود نوزده میشود چنان که خداوند نازل فرموده
علیها تسعة عشر و همچنین این حروف اسماء خمسه که منشعب شود عدد واحد میشود
چنانکه دون حرف علیین راجع باین کلمه میشود کل حروف علیین هم راجع بکلمهٔ
اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات
را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او بجنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و
اثبات دلالت بر او میکند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود و تدوین هم طبق
تکوین است و آنکه کلمهٔ نفی منشعب شد در یوم قیامت راجع بکلمهٔ نفی شد و کل حروف
دون علیین با ارواح متعلقه بآن در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنکه منشعب
شده بود از کلمهٔ اثبات در یوم قیامت راجع بکلمهٔ اثبات گشته و کل حروف
علیین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت در نار الهی است
الی یوم من یظهره الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است الی یوم
من یظهره الله و علو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بالا
نهایه او معدوم میشود و بالا نهایه او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو یکسان
است زیرا که آیات خداوندی بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شده
و مظاهر اثبات قبول کرده در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمهٔ
نفی

نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات نیست علی الاول تدور حروف
دون العلیین و علی الاخر تدور حروف العلیین تا آنکه کل راجع میشود در یوم
من یظهره الله باو و اگر مقبل شد از علیین میشود و الا از دون آن فطوبی لمن یعتصم
بحبل الله و یتوکل علی ربه ان لا یدخل النار و یدخل فی الجنة باذن ربه فان ذلک
لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حسنی که حروف علیین را ملاقات
مینماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و اینست اعلی جنت
مسبحین و مقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر دون علیین
مینماید دوست میدارد عدل خداوند بر آنها نازل شود زیرا که ارواح آنها متعلق
باو میگردد باید پناه برد در آنوقت بغیر خداوند عز ذکره تا آنکه از ارواح آنها ایمن
گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن وعده جنت داده بود در یوم قیامت
راجع بشجرهٔ محبت خود فرمود و اینست اعلی علو درجات جنت که برضاء الله فائز
گردند و باقرار بتوحید او مستلذ و آنهائی که خداوند وعده نار فرموده بود راجع بکلمهٔ
نفی فرموده و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب
عن الله و ایمان باو نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست
و هرگاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت سبقت بدخول جنت رحمة الله
اگر چه اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود به
شئونی که از نزد کلمهٔ نفی متمتع شدند که بآن افتخار میکنند و پنهان در نار معذب اند
و مشعر نیستند چنانکه خداوند نازل فرموده و یاکلون فی بطونهم نارا این قسم حروف
دون علیین راجع بارواح خود میشوند و حروف علیین راجع بارواح خود و هیچ نفسی

نیست مگر آنکه حروف علیین را که ذکر میکنند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه باین ناظر
باو میشوند و صلوات براو میفرستند من قبل الله و در حین ذکر کردن حروف علیین
اگر نجب آنها باشد ارواح شیاطین نار ناظر باو میشوند و اگر استفاده نخواهید از خداوند
از شئون خود باو میرسانند اگر چه بخطور قلبی باشد و اگر پناه برد بخداوند و طلب لعنت
کند بر آنها سببی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسع تسع عشر عشر خردلی ضرری باو
نتوانند رسانید اگر چه گویا می بینم که حروف نفی در ظهور من یظهره الله پناه میبرند
از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشان را پناه نمیدهد از نار خود
الا من یظهره الله زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه
داده نمیشود از نار بلکه این کلمه را میگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانکه الیوم هم کسی که
داخل در ایمان بقرآن نشده می گوید زیرا که پناه بخداوند نیاورده بحجت او است هر کس
ایمان بمحمد آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حروف نار همین کلمه
را میگویند و حال آنکه نفعی نمی بخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند الا حین آنکه خداوند در
قرآن نازل فرموده و من یؤمن بالله و مقرون فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس
کلمه خودش میخوانند ملتفت نمیشوند چنانکه در صدر اسلام تغییر باین کلمه داده نشده
و حال آنکه کل قرآن را میخوانند آنوقت مظهر آیه الوهیت امیر المؤمنین بوده
که اگر پناه باو میبردند ثمرات مییافت از کلمه بعد او و اینست که کل الی یوم من یظهره
الله پناه میبرند بخداوند و نقطه بیان ولی آنروز ثمر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه
بخداوند در آنروز پناه باو است و پناه بنقطه بیان پناه باو است چنانکه از اول
ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نار ساکن هستند الا من شاء الله

که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه باو که برده اند از نار محفوظ مانده اند و او
این کلمه را با لا عدلها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه کافی است از برای او نیست
زیرا که خداوند مقرون فرموده پناه بخود را پناه برسول خود و پناه برسول را
پناه باوصیای او و پناه باوصیای او پناه بابواب اوصیای او و نفع نمیدهد
اول الا بآخر و نه ظاهر الا بباطن زیرا که پناه برسول عین پناه بخدا است و پناه
بائمه عین پناه برسول است و پناه بابواب عین پناه بائمه است و هر کس امروز
داخل در بیان شود پناه داده میشود از نار چنانکه حروف الف پناه داده شده
از نار الا در وقتی که داخل حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهره الله
علیین آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آن روز هر کس داخل
در کتاب او شد از نار نجات یافته و الا ثمر نمی بخشد او را بقای در بیان چنانچه
ثمر نمی بخشید حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را
بعد از نزول بیان و الی ما شاء الله ترقی العلیون فی اعلی علوها و سفلی دونها
فی حد انقداماتها فیا طوبی لمن یرزق فواده بحروف العلیین و ان یذکر دونه یستجیر
بالله ربه فانه لیعصمنه و لابد ان یذکرها الذاکرون و لا یطرئهم ذکرها بمثل الذین آمنوا
بالقرآن ذکرا الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک یفصل الله الآیات لعلکم بآیات
الله توقنون **الباب الخامس من الواحد الثالث** فی ان کل اسم خیر قدر له الله فی البیان
کان مراده من یکون یؤمن بحرف النفی عنده بالحقیقه الاولیه **ملخص این باب آنکه**
هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است بحقیقت اولیه ثم
فی الحقیقه الثانویه اول من یؤمن به الی ان ینتهی الی آخر حد الوجود بمثل آنکه کلمه

که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابیه
که منسوب باو است و مقر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله بهمین قسم هر اسم
دون خیری که در آن نازل شده بحقیقت اولیه مراد ذکر او است که مقابل اولی بوده
و اگر ذکر ارض شده در دون علیین مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا میرسد
بارض ترابی که مقر او است که منتهای انتهای نار است و ارض نار اگرچه لدی فوق
سریر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه
مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیری مراد دال است که در مقابل اثبات اولیه
واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود بارض ترابیه
که مقر جسد او بوده که کل راجع میشود بقائم آل محمد صلعم که آنچه ذکر خیر در قرآن است
مراد او است بحقیقت اولیه چنانچه در بیان بمن یظهره الله تفسیر شده و هر ذکر دون خیری
که در قرآن نازل شده اگرچه ارض ذکر باشد مراد ارض نفس من لم یؤمن الیه بوده و بهمین
قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله
هست بحقیقت اولیه نقطه مشیت است و دون آن بمن لم یقبل الیها چنانچه اگر ذکر
ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد بارض
روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکل
شیئ الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی
ثلثه شبر فی اربع هذا حجر کل اراضی الترابیه حینئذ و ان یتغیر المقعد یتغیر الامر الی
ان یستقر الی ما لا یتغیر و کذلک فی ظل العلیین الحرف بالحرف و النقطه بالنقطه هذا
علی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله و لا یسکن الله

عن

عن کل ما یحبه انه فضال کریم و کم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول الله بر رجالها.
متجلی شده تا یک یک از اوصیای او و کمثل ذلک در دون علیین تا آنکه رسید
اعلی علو ارض جنت بمقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بمقر سلطنت
نفس مقابل اینست حکم نزد خداوند بهمین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاریست
و امروز کل اسماء خیریه بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال
زده شد و بحقیقت ثانویه در حرف سین است الی ان ینتهی الی آخر الوجود
فلیتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون الباب السادس من الواحد الثانی
فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من انحرف
عنه نار ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من یظهره الله
باشد هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنت است و در ظل اثبات
و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگرچه بقدر حرفی شد
در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع
معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است
و ما یرجع الی ملک الکلمتین شده اما و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند اینست
چگونه است هر گاه تعدی بر نفس ظهور الله کند بعد از آن که خداوند نازل فرموده
ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت
حجت خداوند و الا عملهای آنها که با اهل بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشود
حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادت نبوده و ثمره در اعمال
ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است بهمقدار که منحرف از

ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید
بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود اثری نمی
بخشد تقوای او او را چنانکه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را وقوف بر میزانیت
او در یوم ظهور رسول الله و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند درباره شجره حقیقت
این نوع حکمها نمیشد تکاد السموات ان یتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال هداً
و قلوب آنها از این خیال کفتر است که متأثر نمیشود بهیچ حینی نزد خداوند اقلی
از بودن در رضای او نیست و چه مراد او که امروز این فصل منحصر باین بیان است
و من بعد هر کس از حدود آن تجاوز کند باین فصل باقیست الی یوم من یظهره الله
و اگر نعوذ بالله منحرف شد ظلم نکرده الا بنفس خود والله غنی عن العالمین و در اول
ظهور او کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور رسول الله
اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حق برده وقوف در آن
میشود من یهتدی فلنفسه و من یحتجب فعلیها والله غنی عن العالمین الباب
السابع من الواحد الثانی فی بیان یوم القیمة ملخص این باب آنکه مراد از یوم
قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت
را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه
عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت
ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلاً
از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر
بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس که مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس مؤمن

نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل
بود و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره
حقیقت ظاهر شده بود در هیکل محمدیه ۴۵ و جزا داد هر کس که مؤمن بعیسی بود و
عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی
ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول
آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰
از بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت
قرآن است زیرا که شیء تا بمقام کمال نرسد قیامت او نمیشود و کمال دین
اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه
هست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز
بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است
ظاهر میشود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه
همان ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات
قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان
باو و تصدیق باو و حال که ثمره برعکس بخشیده در جوهر اسلام ظاهر شده و کل نسبت
باو بظهور اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه در
قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض
بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بلقاء الله فائز میگردند که لقاء او
باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقاء او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء

ممکن است راجع بشجرهٔ اولیه هست و خداوند ظلمی را بیت خود قرار داده که کسی که
یوم قیامت عرض بر شجرهٔ حقیقت میشود از اقرار بعرض او و از لقای او ملتقی او
مستبعد نگشته و تسع تسع عشر آن از یوم قیامت بهتر است از آنکه سنین ما بین
قیامتین بگذرد زیرا که ثمرهٔ این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمرهٔ هزار و
دویست و هفتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس
حقیقت است ظاهر شده و اول این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع میشود بثمرهٔ آن
بقیامت اخری که در ظهور اوست ای اهل بیان ترحم بر خود کرده و طول لیل خود را
در یوم قیامت باطل نکرده چنانکه همچنین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال
افتخار باسلام کرده در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان
شود که ایشان بهمین حکم باطل میشوند الی قیامة الاخری چه بسا نفسی که از اول عمر
ریاضتها کشیده و مجاهده ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب
میدید بخواب افتخار مینمود و حال که ظاهر شده بظهور الله که اظهر از ظهور لیست به
آیات و بینات که دین اسلام بآن ثابت است عرض بر خدا که نمیشود در جای خود
ثمرهٔ ایمان خود را که ظاهر نکنند در جای خود از برای آنکه که خلق شده قائم نمیشود
بر جای خود فتوای میدهد بر کسی که رتبه در دو زباد توجه بخدا مینماید و ایاک نعبد
میگوید و اگر بآنهم راضی شود باز در جای خود بآن هم راضی نمیشود بلکه بر اولیای حق
میخواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل
خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن ببیان هستید در حین ظهور آیات او گفته الله
ربنا و لا نشرک به احداً و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعوا معه شیئاً

و بآن

و بآنچه بر او هستید اطاعت او کرده بثمرهٔ بیان را ظاهر کرده اید و الا لایق ذکر
نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید مظهر ربوبیت را محزون
نکرده که ظاهر میشود بمثل اگر من ظاهر شدم و عود میفرماید خلق بیان را و حال
آنکه در قلوب شما خطور نکرده بدون ایمان خودتان تربیت کنید در اجابت
خدا و تصدیق بآیات او که اوست اجابت من یظهره الله و تصدیق کلمات
او و بهیچ شیئ از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود
الی یوم القیمة خواهد بود و بهمان اهل جنت در جنت متنعم و اهل نار در نار
معذب خواهد بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضا و این جبل
است و کل لکان رضای او میکنید آنچه میکنید و بر او راضی میشوید بر آنکه بر
نفس خود راضی نمیشوید به هیچ نفسی الا آنکه از برای نفس خود راضی میشوید لعل
در قیامت اخری اگر بلقاء الله فائز نمیگردید آیة الله را هم محزون نکرده باشید
از نفع کل مذنبین در بیان میگذرد در رگاه شما از حزن او بگذرید اگر چه میدانم
نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مذنبین بقرآن گذشتم و لکن شما
را از حزن رسانیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله
که شب و روز توجه کنید بسوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمیشوید
و سیحکم الله بینی و بینکم بالحق انه هو خیر الحاکمین الباب الثامن من الواحد
الثانی فی بیان حقیقة الموت بانه حق ملخص این باب آنکه برای موت
اطلاقات مالانهایه لها لانهایه عند الله هست که غیر او احصی نیست و لکن آن
اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که آن قبض روح

نفس انسانی است و بهر اطلاقی که عند الله موت اطلاق شود حق است و آنچه
کل مکلف هستند بر اقرار بآنکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق
است بلکه آن موت نزد ظهور شجرهٔ حقیقت است از مادون آن و آن ثابت
نمیشود الا در پنج رتبه یا بکلمهٔ لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بـ
لا اله الا انت یا بلا اله الا الذی کل به موقنون و حقیقت موت آنست که
در حین ظهور شجرهٔ توحید که این مراتب خمسه مراتب اوست کل میت شوند یا بکلمهٔ نفی
نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سر دقیق را کل سموات و ارض و ما بینهما اگر
اراده شود نتوانند احصا نمود و حجت مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد الا مشیت من
نظهره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضا او الا قضا او و
اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او او فوق او درک
موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله
و قدر او ذات قدر الله و قضا او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله
و اجل او ذات اجل الله و کتاب او ذات کتاب الله چنانکه در نقطهٔ بیان
هر کس میت شد اقرار کرد بآنکه موت حق است و الا از آنچه در قرآن دعا خوانده
ثمری نبخشید و چه بسا اشخاص که میگفتند موت حق است و مشیت ایشان عین مشیت
او شده و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا آنکه
برتبه کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاص که خود را
اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم حیا میکند از آنچه گفته و ذکر شود و حال
آنکه شب و روز میگفتند که ان الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند و اظهار

دین

دین اسلام مینموده و علم خود را خرج میدادند و بنسبت منقطعه که خود را نسبت
میدادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدر نموده بود میگرفتند و حال آنکه
نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از روی ایمان بخدا نمیگرفتند اینست
ثمرهٔ علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار خود تکلف نموده
بآنکه اقرار کند که او حق است و از شئون تحقق حق محتجب شود و این موتیست
که در یوم قیامت نفع میبخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس
الحقیقة و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس
بعد موت اجسادهم فانها هذا دون ما یظن الناس لان بعد موت اجسادهم
لا یعلم ما یقضی علیهم الی الله و انا هم به یؤمر دون لا بد ان لیعلمون و هرگاه کسی
در بحر موت سیر نماید عجایب ما لا نهایه بلا نهایه ملاحظه مینماید مثلاً اگر در زمان رسول
خدا صلعم کسی میت شده بود میدید کل شئونی که کسی لم یؤمن بمحمد صلعم راجع میشود از عالم
تجرد گرفته تا عالم تحدد نفی محض و ظلمت است و کل شئونی که بمن یؤمن بمحمد صلعم
راجع میشود از عالم تجرد الی ما منتهی التحدد از شئون شجرهٔ اثبات و جنت ثمرت
بوده و اول میت نموده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی
شده در نفی و ثانی چون که میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است
ثمرهٔ میت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان کبریت است نزد خداوند و خلق
مؤمنین و بلکه از کثرت آنها است کل مؤمنین امروز و ثمرهٔ میت شدن در
مؤمنین تا یکی دیگری از ایشان نیست و اگر تبری از ایشان شده خود ایشان
راضی نمیشوند باین نسبت بلکه تبری میجویند از نسبت خود بایشان زیرا که امروز اگر

برشجرهٔ اول دون حق نگویند آنکه در اون گفته میشد سبقه نزن میجوید و طلب نعمت از
خداوند میکنند ازبرای او و حال آنکه در سنه ۱۲۷۰ همین قسم که شجرهٔ حقیقت ترقی
نموده آنهم تنزل نموده و اشد ترشده ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز نمیدهد الا
حجتی که من عند الله ظاهر است که او میشناسد کل شیء را در آنکه خود اگر کواهد ذرهٔ
ناررا از ذرهٔ جنت نور تمیز دهد میتواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنکه لایق است
بر نقطهٔ بیان حین خطور حکم میت بر او میشود و امر اینقدر ادق است بل ادق از این
ولاینبغی الا لاولوا الابصار و از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی
منتهی مقام التحدید بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و لصلح فاذا
ذلک من شئون ملک الموت حیث قد ظهر عند هذا ان یجعل علی شأنه لم یزل
الباء یدعو الله ربه ان تقبضنی و تحیینی فاذا اراد الله ان یستجیب دعائه فاذا الهم
احد من اولیائه ان اقبض عنه روح البائیة و آتیه روح الالفیة فاذا لم یکن له
یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان بعد الله اعظم ادراه الالف و ان یکن
الباء و لم نظهر ما یراد به و ان یمثل ذلک فی کل کلی و جزئی حیث یدرکه اهل
النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحص و کر دون البیض ان تمحو عنه
فاذا موت فیه حیوة ذلک اللوح و ان هذا فی مقامه یمثل ما یرتفع عن نفس الانسان
ما یحزن ایاها و ان یکن عند من لم یؤمن بالله لوح فمن نقل الی میت لابد ان یمحی
عنه و ینظر الیه لانه من شئون النار فیها و ان تری لوحاً عند من یؤمن بالله لابد
ان تحفظه بمثل ما تحفظ نفسه اذ انه من شئون النور و ان الله حین ما هو اظهر فوق
کل ظهور و ابطن فوق کل بطون و من یعرف الموت لم تزل میت عند الله بان لا شیء

و الا ما شاء و ذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء الله لا یظهر الا بمشیتها هذا حق
الموت لمن اراد ان یمت فی الله و ما خلق الله فی الابداع شیئاً اعز من الموت
عنده کل ما یتمنون ان یکون شیئهم شیئه من یظهره الله و لکن اذا ظهر لا یعرفون کبهم
و یده لهم بمثل کل من قد دان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شأن لو رجع محمد الی الکرة
الاولی ان لا یقولن فی قوله لم و بم و قد رجع بأعلی ما قد ظهر فی اول ظهوره لان
ذلک نشأة الاخرة عند نشأة الاولی و ان الذین یقولون ان محمد رسول الله
کل قد احتجبوا و لم یصدقوه بل لا یرضاه بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبة الاسلام
و ان یرضوا به ما ارتکبوا فی حقه ما اکثروا لان هذا ما لم یرض المسلم للمسلم هذا شأن
الخلق عند الله و ان ما یثبت نبوته من قبل حینئذ یثبت و لکن کل محتجبون لا یحکی
عدد من ینسب نفسه الی دینه و ما امن به فی رجعه الا من شاء الله حتی ظهر ما قد
ظهر و ما للذین لا یعرفونه ما رشد عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دیناً و جعل القرآن
لهم کتاباً و لیس له عز فی آخرته الا و قد فاز بلقاء ربه و بلغ رسالاته و انقطع الیه بما
یقدر علیه هو اعز کل بعضی دون و اگر نفسی گوید که ما شاء حیت اورا در اول ظهور
جواب گفته میشود که در نزد کل حق است که اوست اول من اجاب فی الذر حین
ما قال الله له الست بربکم قال بلی سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب
العالمین و اگر گوئید ظهور الله را اذن نشنیم قرآن که کتاب الله بود و کل میگویند
امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و همینقدر که شنیدید یا دیدید که آیات
الله از نفسی ظاهر شده شبهه در پی از برای ارباب افئده نمیماند که آن نفس نفس الله
ظاهره بوده و آیات قبل از او بوده چنانکه آیات بعد از اوست و من اجاب

او اول خلق است چنانکه قبل مسلّم گفته که من اجاب اول محمد صلعم بود و اول خلق
بوده چنانکه کل از روز معترفند اگر میگویید اجابت در روز اول بوده پس ذات او
زیراکه فوق عرش بما و لعینه ارض من یظهره الله است و خداوند لم یزل و لایزال
قرب و بعد او بکل اشیاء بر حد سوا بوده و هیچ شیئی بالنسبه با او اقرب از شیئی
نیست یا ابعد چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهمین یا موسی که عن الله
ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف کاملین
ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانکه کل در زیارت سید الشهداء میگویند
با آنکه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقه کمن زار الله فوق عرشه
.... و نزد اولو الافئده ظاهر است که همان من عرش الله بوده و اوست
عرش محمد رسول الله صلعم گویا دیده نمیشود که کسی از عالم حد ترقی کرده باشد آنچه شنیده
میشود از کل عوالم در این عالم مشاهدت میگردد چنانکه در این عالم که امیرالمؤمنین الی
من آمن بمحمد شده دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است و کل عوالم در ظل همین
عالم متحقق میشود و در همین عالم ظاهر است نزد اولو الافئده فیا طوبی لمن یری
کل شیئی بحقیقته و خیال نکند امر موهومی را که عند الله و عند اولو الافئده حقیقه
ندارد و ذات الهی لم یزل و لایزال ظاهر را آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور
او است و آنچه از ظهور الله ذکر میشود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا
بر او و او است شجره الهیه که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده و هست و او لم یزل
و لایزال عرش ظهور و بطون او در میان خلق بوده که در هر زمان بآنچه خواسته
ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور محمد صلعم اظهار قدرت خود فرموده و حین

نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در نزد ظهور من یظهره الله
باو اثبات دین خود خواهد فرمود کیف شاء بما شاء لما شاء و اوست که مع کل
شیئی بوده و هیچ شیئی با او نبوده و اوست که در شیئی نیست و در فوق شیئی نیست
و با شیئی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر
قدرت نه این عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس
یا فلک کرسی و سموات لم یزل و لایزال بوده و هست و کسی او را نشناخته
و نمیشناسد زیراکه ما دون او مخلوق شده اند بامر او و مخلوق نمیشوند بامر او
و اوست متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدس از هر نعت و مثالی لایدرکه من
شیئی و انه هو یدرک کل شیئی حتی آنچه گفته میشود لایدرکه من شیئی بمرآت ظهور
او راجع میشود که من یظهره الله باشد و اوست اجل و اعلی از اینکه ذات او را
بتوان اشاره کند بسوی او و من یظهره الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع به
فؤاد او میگردد و او و فؤاد او هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربّاً و لا مربوب
لم یزل الله کان الهاً و لا مالوه لم یزل الله کان قادراً و لا مقدور لم یزل الله
کان عالماً و لا معلوم لم یزل الله کان واحداً و لا معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل
الله کان واحداً و لا معدود در دقیق است که در ظهور من یظهره الله عدد واحد
بعدد ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت میکند بر وحدانیت او و معدودی
غیر ایشان نیست و بمثل این کل اسماء و صفات را نظر کن و مگو که لم یزل الله
کان واحداً اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اول الآن متوجه شو و از برای
رسول خدا شاهد میکنی کل اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی از سلطان بیقینی

که در امت او هست که خود را یکی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی
است از اینکه مقترن شود بذکر این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انه مقتدر مشاهده میکنی
اولوا الاقتدار در ظل طاعت او که بذکر اینکه ما از امت او هستیم مفتخر هستند و حال
آنکه اقتدار ذات او متعالی است از آنکه مقترن شود با این اقتدار و اگر بخواهی
بگوئی انه عالم می بینی اولوا العلم که به نسبت عبودیت او افتخار میکنند و حال آنکه متعالی
است علم ذات او از اقتران با علم این علما و اگر بخواهی بگوئی انه حاکم می بینی اولو
الحکم بسیار که در ظل حکم او مفتخر هستند بحکومت و حال آنکه متعالی است حکومت
کینونیت او از اقتران بمظاهر این حکام از قبل او و مثل این کل اسماء و صفات را
بعین خود مشاهده کن که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری
است نیست قادر الا او زیرا که در هر ظهوری آنچه مقتدر بان ظهور میشود شئون
او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اول که آدم اول باشد الی ما لانهایه ذاتیت شیئی
نمی بینی الا بالله و ممتنع است که عارف شوی بمظهر الوهیت الا از ثمره ظهور او که مشیت
اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست اینست معنی قول سید الشهداء الهی
علمت باختلاف الاثار و تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی فی کل
شیئ حتی لا اجهلک فی شیئ زیرا که اینست ثمره وجود کل شیئ که کل شیئ را
قائم بمشیت اولیه بدانند و در هیچ شیئ ملاحظه نکنند الا ظهور الله را بقدر شیئیت آن
شیئی که محل ظهور شده و الا نسبت ظهور لکل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور
آیات الله هست و از همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت هم در دون
آنهم بانچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور با بین دو شیئی مساویست الا آنکه

این از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنو نفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور
کلامی نمودی در ظهور کینونیت هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئی ذات
الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عز ذکره متعالی است از اینکه
در شیئی باشد یا با شیئی باشد یا قبل شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی
باشد و آنچه شیئیت با و متحقق است بمشیت او است و او بنفسها قائم است و لم یزل
و لا یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل الله مستور است و مقام مشیت مقام
نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا شأنی از شئون ظهور او نه اینکه مراد
قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات مشیت دیده میشود که ذات رسول الله
باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شیئیت او با و متحقق است مثلاً اگر هزار مثقال
ذهب کسی نفس در سبیل حب الله صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امری که
رسول الله فرموده از قبل الله و همین قسم اگر کمال کینونیت ذهب چگونه بهم رسید
لابد راجع میشود با مری که آن امر راجع میشود بشجره حقیقت اگر چه در یک ظهور
از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شیئیت بر شود بر او الا
آنکه متحقق الشیئیت است بمشیت و او است قائم بنفس خود بالله عز و جل و او است
کاف مستدیره که لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت
کرده و میکند الا علی الله عز و جل الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات
والارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای هر اسمی مسمائی است
مثلاً اگر گفته میشود خداوند عز و جل لابد دو مظهر هست که در نزد مشیت اولیه ذکر
نشوند و لم یزل و لا یزال مستتر باشند که دلالت نکنند الا بر او فطوبی لمن ادرک

من شیئ الا و یری فیه ظهور ربه و لا یسکن لشیئ الا بالله و لا یری من شیئ الا ایاه
و لا یعتقد فی الله ما یعتقد لخلقه لان الله سبحانه لم یکن فی شیئ و لا من شیئ و
لا علی شیئ و لا الی شیئ و لا یذکر بشیئ و کل شیئ دونه خلق له لن یعرف کنهه
احد دونه و لا یوحده بذاته احد سواه و کل ما قد عرفت المشیة ما عرفت الا نفسها
و کل ما قد عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیة فیها و ان الله عز و جل
بذاته لن یعرف و لا یدرک و لن یسبح و لن تقدس و لا سبیل لاحد الیه الا بالعجز
عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیته و استقلاله لم تزل کل شیئ به بکینونیته
و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اولیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و بارزجیته
و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیته و ابهی سمو ملیک قدوسیته متعال عن کل ذکر
و ثناء و مقدس عن کل نعت و علاء لم یزل الله کان الهاً واحداً احداً صمداً فرداً
حیاً قیوماً دائماً ابداً معبوداً لم یتخذ لنفسه صاحبة و لا ولداً و ان ما دونه خلق له
قد خلقه بامره و انه لم یزل و لا یزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لا یکون غنیاً عن
دونه و مستغنیاً عن ذاته بذاته و کیف لا یکون مستغنیاً عن غیره سبحانه و تعالی
بما ینبغی لعلو قدسه و سمو ذکره انه کان علیاً علیاً

الباب السابع من الواحد الثانی فی بیان حقیقة القبر ملخص این باب آنکه از برای
هر روحی قبری در رتبه امکانیه خود مقدر و کل منتهی میگردد در حین ظهور من یظهره الله بنفسی
که به بعث او بعث کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او
خروج کل از قبر خود چنانکه در نقطه بیان حین که در مظهر الوهیت بعث رسول الله شد
از نفس او شد و مبعوث آنکه در ظل او محشور میشود نزد بعث او میشود چنانکه در فرقان

ارض آنچه حکم کرده میشود امروز بر دین اسلام میشود و همین که حکم بعث بر رسول
الله شد بدین بدین او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهتدی به بیان
میشوند راجع میشود بنفس او به که در یوم قیامت در روز اول اجابت امر الله میکنند
و اقرار بوحدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفی در زمان ظهور او
چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چون که او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث
شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع و ابدیت که روح
ذی روحی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند مثلاً
حروف حی در امکنه افئده خود هستند بعث اول آنها مبعوث میشوند و آن
است که ارواح آنها از امکنه خود تجاوز ننماید و همچنین آنچه از مؤمنین در ظل
اینها حروف هستند و قبر که کل در او سؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه
و ذکر او اول سؤال کرده میشوند تا آنکه بشؤونات ما لا نهایه متصل میگردد و
همین قسم در ظل آنچه دون شجره علم الله باو احاطه نموده از شجره نفی سؤال
میشود و اینست معنی آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیرالمؤمنین ع بر صراط
بین یدی الله اقرار میفرماید که آنچه ظاهر بوده از من است
و ثانی حروف نفی اقرار میکند که آنچه نبوده از من است شؤون خیریه الی ما
لا نهایه در ملک منتشر و کند لک و شؤون افکیه مثلاً اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی
حزنی وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده
و کل شؤون مکثره منفیه راجع باو میشود و کل شؤون مثبته خیریه راجع باول من آمن
میشود و او راجع الی الله میشود چنانکه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث

نمیگردد از نفس خود و شجرهٔ نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند
او را مبعوث نماید که آیهٔ شجرهٔ اول نه خود میآید و نه دیگری آیهٔ قبر
کلیه لشئونات کل النفس متغیر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان
بالله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت
بر او نازل میشوند و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظاهر نقمت بر او
نازل میشوند در نفس جزئیه زیرا که این شأن است از شئون آن نفس کلیه ناریه
چنانکه مجیب حق شأنی است از شئون نفس کلیه نوریه و از برای او بشر و بلی
ذکر میشود و از برای او دون ذلک اینست که ثمر میدهد از برای هر نفسی از اقرار باینکه
قبر حق است زیرا که اگر از شئون نفس علیین است راجع باو و بعد در شأن اخری از
او منفصل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانکه هر کس مؤمن بکتاب الف
بود راجع شد باو بأن بکتاب قاف و از آن منتشر شد در خلق او در دین اسلام مرئی شد
و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در خلق او
الی ماشاء الله در این جنت نشود تا بیاید تا یوم من یظهره الله آنوقت راجع بکتاب
او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لا احد لفضل الله
وجوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حروف النفیه مؤمن نبوده راجع شده باول من
لم یؤمن برسول الله و از او منفصل گشته در دون علیین بیان در کتب اثری بوده
تا آنکه راجع شده باول حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل گشته و سیر میکند در نفی
خود تا آنکه راجع میشود باول من لم یؤمن بمن یظهره الله و بعد منفصل میگردد و در کل
این عوالم لبس او نار میشود اگر چه حریر باشد و مقعد او نار میشود اگر چه اعلی امکنه فوق
ارض

ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بعکس لباس دون آن از آنچه در جنت خلق
شده میشود و مقعد او اعلی غرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود
اگر چه نپوشیده الا قطن و ننشسته الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاهو
و هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض
جنت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند خلق فرموده و نزد او مهیاست
و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن به بیان نباشد الا و آنکه قلم طاقت ندارد
آنچه بر او میرسد از نقمت الهی عز و جل و هرگاه کواه نفسی که در این عالم مشاهده
کند بآنچه فضل در حق شجرهٔ اثبات نازل شده شئون متکثره از این شجره هم بر
نفس باقی علیها بآنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین کواه نقمت خداوند را
مشاهده کند نظر کند بآنچه در حق شجرهٔ نفی نازل فرموده که شئون متکثره از او مثل
او معذب خواهند بود چنانکه شئون متکثره از علیین مثل او متنعم خواهند بود
اینست بیان حقیقت قبر که احدی را مشاهده نمیشود که اعتقاد در حق واقع نموده
باشد و اقرار او بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان الله در ذکر حق فهمیده
تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شیئی از حد خود تجاوز نمیکند
مثلاً روحی که تعلق بخلق میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل
خلق است و روحی که دل علی الله بوده لم یزل دال است و از برای او الکه و
حد و نیست و هیچ نفسی نیست که وقت موت او شود الا آنکه خداوند عالم بوسیله
امر میفرماید ملائکه مسبحین و مقدسین و موحدین و مکبرین را که او را مرتفع ساخته تا آنکه
بمحل اعلای از جنت و افق امنع از رضوان جا دهند و بقدر ذرهٔ شیئی نخواهد دید

حزن بعد از موت اگر مؤمن بوده باشد بآنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که
اول ظهور این مقبول نخواهد بود مثل نفوسی که از اول ظهور این امر بعد دون ایمان به
بیان قبض روح شده که رائحه از جنت بر ایشان نمیوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از
ظهور من یظهره الله بقدر آنکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینکه او حق است و قبله
شود ثمری نمی‌بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بعد دون ایمان ببیان قبض روح
شود الا آنکه بعد از موت کمی چند بقدر ذکر شیئی از خیر حسن و قلم خائف میشود ذکر
ذکر کند از آنچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسیکه قبض روح شود و مؤمن بمن
یظهره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن به بیان و آنچه در بیان است و از برای
فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهائی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند
الا من شاء الله مثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند الا من شاء الله در حین ظهور
بیان ظاهر زیرا که بجنت نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد
الا من شاء الله و این مشیت در ظهور من یظهره الله نزد اولوا العلم ثابت میگردد
مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله صلعم در جنت بوده اگر بآنچه خداوند نازل
فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود بر آنها و اگر در این حین نفسی از ایشان
مهتدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات یافته و داخل در
جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا من شاء الله
آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن به بیان نشد که داخل در نار میشود و از
جنت خارج میشود و لم تزل مظهر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع اول که ذکر
برزخ ذکر میشود مشیت آخره باطنه یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته

شی

کسی را علم نیست بما و الا آنکه کسی از حدود بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است
که مشیت او مستثنی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر یوم در شأنی است چنانچه
همین مظهر مشیت کلیه در برزخ شهداء از قبل خود بابی از معرفت را مفتوح نمایند
که نتوانند متحمل شد چنانچه از اول ظهور رسول الله الی البعثت همین حال بود و قبل
از این ظهور از حین عروج عیسی این امر مستبطن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله
الی اول نزول بیان مشیت مستبطنه در میان خلق بود و کسی نشناخت او را
زیرا که او لم یزل و لایزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده و هست و حروف حی
در ملکه خود کل مستمد از او هستند و او میشناسد کل را ولکن کسی او را نمیشناسد ولی
هر کس منقطع شود بسوی او لابد میبیند او را من حیث لا یعرفه اذ انه هو القادر
السبحان و المقتدر العلام الباب الثانی عشر من الواحد الثانی فی بیان سؤال الملائکة
فی القبر ملخص این باب آنکه در یوم قیامت مؤمنین بمن یظهره الله از مردم سؤال میکنند
که آیا دین شما بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجیت بیان و اگر آن روز مؤمن
هستند بآیات الله جواب ملائکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان
نموده میدهند و الا حجت الله بر ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیاورده کلمه نقمت
در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند و عرض حال ایشان
را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان با آیات رحمت در حق او نازل
میفرماید و الا کلمات نقمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری میشود
بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیامه ثابت میماند مظاهر نفی
در نار و مظاهر اثبات در رضوان و اول در رضوان حروف علیین منجذب و ثانی در جحیم

خداوند که در حروف علیین نازل فرموده مخلد و این است فضلی که از برای او مثل
نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر جسدی راجع باو میگردد
اگر مؤمن است روضه ایست از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقعدی
است از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است اگر
مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان میگردد در یوم قیامت باذن
الله عز و جل و الا از ارض نار میگردد و امر خداوند عز و جل و مراد از رجوع ملائکه الی
الله و عرض براو رجوع او در امر من یظهره الله هست بسوی او و سبیلی از برای
احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن
کل ما یذکر به اسم شیئ من قبل و من بعد لا الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السموات
و ما بینهما لا اله الا هو المتکبر المتعال الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی
فی بیان ان البعث حق ملخص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده با آنچه در کتاب
خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق بحروف آنها است و هر شیئی که اطلاق
شیئیت براو شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شیئی بذکر من یظهره الله
است در آن روز زیرا که خلق آن شیئ هم در اول بذکر او بوده اگر چه در ظهور
قبل او بوده مثلاً این فنجان و نعلبکی بلور که الآن بین یدی الله گذارده در یوم قیامت
مبعوث میشود بکینونیة و ذاتیة و نفسیة و انیة در وقتی که کره حقیقت منطق شود
که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود او دون میشود چنانچه
قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده مثل در جد جاد زده شد تا در کل عوالم کل ذکر
نمایند مثلاً در این کور حروف حی قرار داده بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که

بخواهد

بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که عز قول او خلق شیئ
میکند بکینونیة و چون که قول او قول الله است در حین قول کینونیت شیئ مکون
میشود اگر در علیین است بذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه
در قرآن رسول خدا قرار داده کل بآیات الله قائم است و همین قسم امروز که
روز بعث قرآن است کل بامر الله مبعوث و قائم میشود و کل ما علی الارض بین یدی
الله هست و بعث کل بر جوهر کل میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحده میشود و بعث کل هم
بر نفس واحده میشود در حینی که نفس واحده بعث میشود کل شیئ و ذا فرداً فرداً اگر
خود میشود اگر چه بذکر الله نباشد که خداوند نازل فرماید بعث شیئی را و کسی غیر از او
نداند و بعد بشهادت الله کل شهادت دهند مثل آنکه این بعث باطل است که میت
اولیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر ظهور نشده در حق او
می شود تا آنکه بعینه این باطل است که بر روی او نشسته بود رسول خدا انبیت بر
آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمد است در
ائمه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان
شیئ بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد الله بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده
و امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود
ادراک بعث کل شیئ را در نفس واحده نمیکند و اگر چه هر ذره وحی دیگر نهی کند تا به نتواند
آنچه مکلف است از اعتقاد به بعث اخذ کند تا یوم ظهور من یظهره الله که هر کس بسوی
او راجع شد بعث او در علیین و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعث آن در دون
علیین و داخل شجره نفی میگردد و اگر شیئی باسم ذکر بعث او نشود بصحیفه که بسوی

مبعوث کردیم کل شیء را کل مبعوث میگردند در آنکه خود در ظل نقطه واحده اگر
در علیین است بشجره اثبات و اگر در دون آنست بشجره نفی ولا یعزب من علم الله
من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما یبعث کل شیء بامره انه کان
علی کل شیء قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمی‌شود که از قبر ترابی بیرون آید
بلکه بعث کل از نفس احیاء آن زمان میگردد و اگر از علیین است از مؤمنین و اگر
از دون علیین است از دون آن و مردی نیست از برای بعث هر شیء در یوم قیامت
نزد خداوند عزوجل اذ ان الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و قدر خلق کل شیء ثم
یبعثه والله علی کل شیء مقتدر الباب الثانی والعشر من الواحد الثانی فی بیان الصراط
وانه حق ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس
مستقر بوده بر صراط حق بوده و الا از دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان
بود که از برای اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقرون
و ارض قابلیات اجلی‌تر و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده
بعضی در نزد استماع گفتند بلی ربنا هذا هو الحق من عند الله لا ریب فیه تنزیل من
رب العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل بعض و صل و بعض بدون
استماع کلمات بنظر بر آن ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف
کن بنون آن و بعض آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیء تأمل
نموده و ایشان بر صراط حیران مانده و دولیت ده هزار سال بلکه این از جهت
ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور
منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود کند شود و کل

مظاهر ظهور راجع میشود امروز به نقطه بیان اینست که در عالم لاحد ساعتی تأمل نموده
و سیر از عالم لاحد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس بیان
تأمل نموده بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاص که بر صراط مانده الی
قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط واقف مانده الی الان و حال آنکه
قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند
کسی بعین فطرت کل را می‌بیند و از برای دون مؤمنین ادق از شعر و احد از سیف است
صراط زیرا که نمی‌توانند که از حجیت آیات قبل بروند بروند و نه ایشان بمثل نمایند و نه
از بعد نفوس خود اقرار کنند اینست که از برای ایشان احد از سیف و ادق از
شعر میگردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت میگردد زیرا که میگویند که دین ما بقرآن
ثابت بوده و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیه از آیات بمثل آن بوده
و امروز همان نحو که قرآن را تکلم نموده تکلم به بیان نیز نماید کل من عند الله لا ریب
فیه تنزیل من رب العالمین و حجتی که کل را بود در قرآن در بیان ثابت میشود و از
برای ما قدر وصل کاف بنون تأملی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیقة
باب او و کلمات او چه بسا النفس که از صراط گذشته و داخل جنت میشوند و چه بسا
از النفس که در حین گذشتن بنار می‌افتند و چه بسا اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند
بگذرند و ممرین ناجی هستند و مسخفین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر میشوند ای کثرة
الشئ لا دونها و چه بسا نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و حینی که آیات
خدا را می‌شنود تصدیق نمیکند و اگر تأمل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود
و اگر حجب کند داخل نار میشود و امروز کسی میخواهد که احصی کند که از صراط خالص نگذشته

الا من شاء الله و کل بر توقف یا دون ایمان در ظلال نار محشر شده و خود خبر ندارند و خداوند
حکم ایشان را نازل فرموده تا یوم قیامت ثابت میماند آنکه خداوند نازل فرموده و
ایشان هم بزعم خود در علو تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها
از قبل الله شده و همان حکم الی یوم القیمه در مقاعد خود معذب خواهند شد اگر چه وقتی
که خداوند صراط را بر پا میدارد کل نمی فهمند ولی هر کس بچیزی محتجب میگردد که نزد خداوند
بلا شیئیت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله آیات است و کل میتوانند حجیت
آنرا بفهمند و محتجب مینمایند خود را بچیزی که نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللهم لتحزنن
ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیمه بفضلک علی ان تمرهم علی الصراط اقرب من
کل شیء انک کنت علی کل شیء رقیبا الباب الثالث و العشر من الواحد الثانی
فی بیان حقیقة المیزان و انه حق ملخص این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی ما لا نهایه
در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و در امر فرقان از شمس جود و داد و اعلی مراتب
میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار
و هر کس داخل در میزان اثبات شد داخل میزان جنت و دخول نفی متحقق نمیشود الا
بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمیشود الا بولایت ابواب جنت اگر چه
کل نفی منتهی میشود بیک شجره و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره چنانکه کسی خواهد میزان قبل
را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از حینی که بعثت آن حضرت بوده تا امروز
الی ما لا نهایه در کف عدل او بنار رفته و الی ما لا نهایه در کف فضل او بجنت رفته و امروز
میزان بیان است هر کس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل و الا در کف عدل
و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد و حکم بر مقبل

میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار
هم راست بمشیت که آن نقطه باشد و آنکه عدل و فضل است بعدل و فضلی که
از این شجره ظاهر میگردد زیرا که اگر در شجره نقطه فرقان حکم بولایت امیرالمؤمنین نشده
بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین قسم در ظل اگر نازل نفرموده بود که کسی که متبع
من یلیت بر حق نیست خلق نار متحقق نمیشد حال آنکه شئون خیرات بقبل او راجع
بشجره اثبات میگردد و آنکه شئون او غیر خیر است راجع بشجره نفی میگردد و حقیقت
میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی ما لا نهایه اطلاقات در ظل آن در علم
الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی بحکم رسول الله ص من قبل عمل نماید شأنی از شئون
آن میزان است و کسی که دون آنرا بگیرد در کف عدل میزان است و از ظهور بیان
کل شیء در ظل نقطه اولیه مبعوث شده هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت
میگردد و هر کس قدر سر خردلی منحرف در کف عدل و نفی میگردد الی یوم من یظهره الله که او
است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و اخلاق او است میزان
و صفات او است میزان و شئونات او است میزان و ظهورات او است میزان و
کلمات او است میزان و دلالات او است میزان ما ینسب الی المیزان میزان
اذا تحقق النسبة فی الکتاب و الا علی قدر ما تقطع النسبة تقطع الحکم الی حین رفع
کل النسبة و یبقی النفی فی النار و انا کل لنستعیذن بالله الواحد [illegible] عن ذکر کل نار
و لا امر الا من عند الله الواحد الفطار الباب الرابع و العشر من الواحد الثانی
فی بیان الحساب ملخص این باب آنکه حساب کل بید الله است و غیر الله مقتدر بر
حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کل شیء را آنکه حساب میفرماید بشجره

حقیقت در هر زمان ظهور او در حین طلوع او حساب میفرماید کل را و لی حکم ظاهر
نمیگردد الّا در حین ظهور و حساب میفرماید کل را در یوم قیامت بیک کلمهٔ واحده چنانکه
در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه و آن اینست انّنی انا الله لا اله
الا انا رب کل شیئ هر کس تأمل نمود در نار نفی بعدل حساب کرده شده و هر کس
تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل اهل الارض نفوس
هستند که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن و ما ینسب الی المؤمن ینسب
الی الله و اگر راجع بنفس دون مؤمنه گردد در صقع خود که بلا ابواب است و بلا حروف
و بلا رسول خدا زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا حساب کرده شد و فانی گشتند
فنای ایمانی نه فنای جسدی و الّا کل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن
هیچ تحجبی نزد ایشان بر حجیت این آیات اقوای از کتاب الله نبوده و از آنجهت خداوند
شیء حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بوده و این
کلمه که حساب کل بآن شده و الی یوم القیمة میشود بهمان لسان آیات قرآنیه که لسان
عربی است و افصح از کل السنه است نازل فرموده و اگر بعدل حساب کرده شده و در نار
نفی لاشیئ گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شده
و جزا داده شده باحسن جزا بآیتی که الی یوم القیمه باقی است و کل خیر در همین آیات
نازل شده و الی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیهٔ خداوند نازل نفرموده الا آنکه
متعلقه بآن و ظل آن هستند و راجع بآن نفسی که خداوند در جزای ایشان این آیات
را نازل فرموده میگردد در طول لیل اللیل که مابین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما
یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل

شده و قبل از شجرهٔ طور بمثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده تا که از قول
رسول الله که این کلمه را تلاوت فرموده یقین نموده که از قبل الله است بهمان حجت آیات
اثبات یقین شد زیرا که در آنجا میگفتند که ما علی الارض از آیات با عاجز هستند لذا
اینجا هم اولوا العلم مشاهدهٔ این امر را نموده و ملتفت اند بحجت یقین کرده که این
کلام خدا و غیر نیست اگر با بیان نفسی کو ایمان او و از شجرهٔ حقیقت اگر کاتبی تواند
نوشت در یک روز و یک دو هزار بیت مینویسد الّا بقدری که بتواند مثل این نوع آیات که شهد
از برای او لولا فذلک نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت میدهد
که کلام الله است و بشر مثل او نطق نتواند نمود و ان کلام نفس مشیت است که کلام
الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بوده و هست و کلام در مقام خلق و
ابداع است و چون که در مشیت دیده نمیشود الا الله از آنجهت است که این کلام منسوب
الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد
بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل تر و اقرب است چون
تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام که غیر نیست
او که دلالت نمیکند الا بر خداوند وحده از آنجهت آیات الله گفته میشود و کلام الله
ذکر نمیشود زیرا که ذات لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل
از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلثه صفت مشیت اولیه است و خداوند اجل و اعظم است
از اینکه متصف باین صفت گردد و منعوت باین نعوت و بهر حجتی که در مثل این کلمه
کل در قرآن محتج میشود اینست که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اول عمر
تا آخر عمر قلم لاشیئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خالی است و این محاسبات دیگر

که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در دین است و توحید
اعمال او مقبول نمیگردد و راجع بفناء ابدی میگردد متذکر نمیشود و حال آنکه او لو الا قطره
کل ما علی الارض را می دهند که در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت دربارهٔ ایشان کلمهٔ بلی
بفرماید لالا زیرا که حساب بابین دو کلمه کرده میشود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری
نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از سبحات دنیویه
نرسیده که راجع میشود با یکه خداوند دوست ندارد که کسی در ذمهٔ او حق کسی باشد
و اینقدر را اهتمام کلی مینمایند در اینکه شغل الذمه لغنی نگردند ولی غافل اند از نفس خود
و آنچه از برای او خلق شده اند که هزار دولت و هفتاد هزار سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا
و حساب قلم لاشیئ بر دو رد ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمان
نیست که اگر شعور ایمان میبود ما علی الارض را میدادند که حساب ایشان بفضل
کرده شود نه عدل زیرا که بعدل در نار الی یوم القیمة معذب میگردند و بفضل الی یوم
القیمة در جنت متنعم میگردند و سنه سبع از ظهور من یظهره الله سنه حساب است اگر
چه خواهد شهر سبع قرار دهید و لا اسبوع سبع و لا الایام سبع یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
لا یسئل عما یفعل و کل با آلکتب اذ هم یسئلون الباب [illegible] والعشرین
الواحد الثانی فی بیان الکتاب و انه حق ملخص این باب آنکه مراد از کتاب
آنچیزی است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل
و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطهٔ بیان کتابی است که یدل علی الله
است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی ما لا نهایه
ذکر میشود چه آنچه از نقطهٔ حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب میشود و آنچه من یظهره الله کتاب

بخط خود نوشته کتابی است که بخط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا
که کتاب او حق است ای ارواح متعلقه بکلمهٔ حق در کلماتی که نازل میفرماید از هر شأن
که باشد برای آنکه آیات باشد که ماء غرس رضوان است و مناجات که لبن لم
یتغیر و تفاسیر آیات که خمر حمراء واجبه و تفاسیر مناجات که عسل مصفی است در کتاب
الله و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد
و اگر کسی در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینه مشاهده مینماید
و یقین میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه بسا اشخاص که اقرار
کردند بر اینکه کتاب حق است ولی از تحقق حق محتجب ماندند و چه بسا که نقطهٔ حقیقت
که کتاب او کتاب الله است بل اعز است کتاب او از کل شیئ بل یک حرف از
کتاب او اعز است از کل شیئ از اسکنه مردم خائف از ایشان می شود که کتاب
خود را برایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنت شوند و چه بسا از لحاظ
علو فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کس که نازل میشود ملتفت نمیشود بلکه
قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخواند اللهم اعطنی کتابی بیمینی حال
که خدا عطا فرموده نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر تبرا ننماید از
آنکه قلم حیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول
رسول او و از علو فضل وجود برای او نازل فرموده شاید که تبرا نماید که یقین کند که کتاب الله
است و غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه در کل امروز بآیات قرآن محقق است
و بنهج آیات او شجرهٔ حقیقت بر کل نازل نموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه اقرار کرده و
میکنند بر اینکه کتاب حق است و در هر ظهوری از ظهور شجرهٔ حقیقت مؤمنین باو و

کتاب او ایمان آورده اگر شناخته بودند که ظهور محمد بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در
آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بنحو اشرف احدی از نصاری از دین خود برنگشته
و کل برسول الله ایمان و بکتاب او تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین برسول الله
و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم آل محمد همان ظهور رسول الله است بنحو اشرف در
آخرت و این کتاب بعینه همان فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت
احدی از مؤمنین بقرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق
بیان نموده و حال آنکه عدم یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما لحق به التکفیر
است از برای ایشان شده زیرا که اگر تفکر نمایند در حکمی که با دین اسلام ثابت شده
مشاهده نمایند بعینه همان حکمت را بنحو اشرف و امنع در که تصدیق و یقین نمیکنند علامت
اینست که کینونیات ایشان از شجره نفی بوده و راجع بآن میشود و ایمان های ایشان
و اعمالی که کرده اند در دین اسلام مستودع بوده نه مستقر بقدر خردلی نفع بایشان نمی
بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع بایشان نمی بخشد اعمال آنها هم نفع می
بخشد اگرچه بآنچه نازل الله بوده بلاتغییر حرفی عمل کند چنانچه این مطلب را اکثر
مجتهدین و مقلدین راجع بنفس خود نموده و عمل بقول میت را بعد از فوت او جایز نمیشمرند
اگرچه حق واقع عند الله ظاهر است و راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که از آن مطلع
ظاهر گشته جاری است و در کل مدارس مجتهدین و مقلدین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند
مصاب بوده و هست اگرچه مختلفین باشد چون راجع الی الله میگردد مقبول میشود
اگرچه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عند الله زیرا که هر حکمی
در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاص شود اگرچه آن وقت

هم مستعد انکه در ساعات و اوقات و دلالات اگر مختلف شود مختلف میگردد و
لم یزل الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگرچه آنچه از نقطه حقیقت
الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه ظاهر در
شریعت اختلافات مالانهایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله
است در او اختلافی نیست باینقطه نظر در این نکته ظاهر است زیرا مثل احکام
مثل خلق کینونیات است لم یزل در تجدد و حدوث است و اول از طرف نقطه
مراد دائم خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور
است زیرا که در بطون راجع میشود بآنچه در ظهور ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنه ممد
است کل شیء را در حین بطون خود ولی بآنچه در حین ظهور ممد فرموده زیرا که عرفان
از برای نفس یقین حاصل نمیگردد الا من شاء الله انه علام قدیر الباب السادس
عشر من الواحد الثانی فی بیان ان الجنة حق ملخص این باب آنکه تا امروز
غیر از مظاهری که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه ادراک آنچه
متعلق بذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم است که
کل در مقام عرش حقیقت باشند که اول محل تجلی او است چنانچه در دعای
عرفه این مطلب ذکر شده. یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیباً فی
ذاته کما صارت العوالم غیباً فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت
حقیقت اولیه منحصر است بامیر المؤمنین ع زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء از
او شده و رجع بسوی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی باذن من
آمن بآن فتح ابواب کلی داده از آن شده تا آنکه حق هر کل حق منتهی میشود باین ظهور

دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بچشم نظر کند می‌بیند که کل عوالم مبدأ
آنها در مقام اراده بوده که از مشیت موجود میگردد و از نفسها و او است محیط بر کل
عوالمها حامل رتبه کینونیت زیرا که هر صاحب رتبه را این بیان صاحب رتبه باشد
اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلاً در
آفاق که ظاهر شد ظهور محمد ص باینکه اول خلق است در انفس کل مؤمنین باو موقن میشوند
که او اول خلق بوده و بهمت بعد از اینکه این مطلب محقق گشته شبهه از برای هیچ
نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله و نقطه مشیت اعظم نبوده و نیست
چنانچه از هر ظهوری بظهوری جنت ادنی ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات
منتهی شد بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس مقدسه اعظم
نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل او نیست امروز بعد از خداوند کسی مابین
خود و او اعظم از رسول خدا نمیداند و تحقیق این آیه در انفس ظاهر نشد الا بظهور
آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم از امیر المؤمنین نبوده چنانچه در انفس
بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب جنت
متعدد میگردد تا بحرف واحد منتهی میشود مثلاً در ظهور جنت خامس هیچ جنتی بعد
از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم نبود که آنوقت وحید بوده در
ارض طف و بکلان جنت آنوقت علی ابن الحسین ع و امرا بوده و همین قسم مشاهده
کن کل جنات را تا بحرف میم منتهی شود و بعد راجع میگردد بنقطه از حین ظهور
این امر بتسع و تسعه دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان
بوده و در آخرت او که جنت [illegible] بر او دلالت او ادنی حین در علم خدا جنتی اعظم

تر از او نبوده و الی یوم ظهور من یظهره الله جنتی از او ادنی اعظم نیست و حین
ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بجنت اخرای او و بعد از آن جنت
جنات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و منتهی
میشود آخر ظهور بجنت سین نه اینست که در حین هر ظهوری جنت قبل در مقر خود باشد
مثلاً در حین ظهور جنت سین جنت با بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل
احرف و خداوند از برای هر جنتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده
چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم
بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشوند بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول
خدا و رسول خدا بخداوند عزوجل این است که اسم رابع ممدات من الله باسم
ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که اول
داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بلقاء الله فائز گردیده و
اقرار بوحدانیت او نموده چنانچه هیچ جوهر حظی در امکان متصور نیست که اعز و الذ
از توحید خدا بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم بمنتهی مأمول
خود فائز گردد در سبیل حق منتهای لذت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که باو
عطا فرموده مثلاً عبدی را خداوند بدرجه بابیت یا امامت یا نبوت فائز گرداند
غایت ثمره لذت او ادای شکر خدا است که میگوید حمد خدای را که مرا باین نعمت
فائز گردانیده و همین قسم در شئون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جا
دهد منتهای لذت او در وقتی است که نظر بجزای خود میکند و میگوید حمد او را که مرا این
عطیه منیع فرموده و این است که کل لذات راجع میشود برکن ثانی که محل حمد باشد

نماید بمنتهای عروج و ظاهر شود از برای جود او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم
نیست الا از اذن آن که فرموده اینست یکی از ابواب جنت و هدایت من چنانچه
بظاهر در جنت تربیت ثامن ظاهر شده نیست الا آنچه رسول خدا فرموده که او است وصی
ثامن من اگرچه الان نزد تربیت او این نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات
بوده و نیست الا در قبضهٔ جود او و در کف قدرت او و در ظل هر بابی از ابواب جنت
ابواب ما لا نهایه بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت یکی از ابواب جنت آمده بنفسه
جنتی است از برای او در رتبه خود و الی ما لا نهایه این سر ظاهر بوده و جاری است
و آنچه امروز لذت متصور است در این جنت است و از جنت قبل کل لذت قطع شده
چنانچه حین ظهور رسول الله کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد زیرا که کل جنت
در توحید عند او و عرفان او و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه
منقطع شد نفس از آن چه جنتی است اگرچه در عمر خود بمنتهای لذت ممکنه متنعم
گردد که آخر راجع بنار و فنا میگردد و اگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حق
باشد که منتهی الیه لذت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده
و اولیکان نقاست که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه بیقین بدانند
که ظهور رسول الله همان ظهور عیسی بوده بجز اشرف احدی از حروف انجیلیه در
انجیل خود باقی نخواهد ماند و در آن جنت متلذذ نخواهد شد و بهمین قسم بعد از
فرقان که اگر امروز گمان لذتی میکند حقیقت ندارد زیرا که اگر مابین خود و خدا
عملی کند لله و گمان تلذذی برد عند الله از برای دون آن کرده و همان گمانی که
حروف انجیلیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که فرات الله طالع شد در جنت دیگر که کل

همین قسم که کینونیات راجع بان محل اقدس میگردد الفاظ هم بمابهی علیها راجع میگردد
و این است که در نزد او لولا فرده ثمره آخر در اول ظاهر زیرا که آن حدی که بعد از
ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حد از مصدر عزت از برای جانداده
اینست که روح اول در حین دخول در جنت اولیه بآنچه ممکن است در امکان از
هر فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده که راجع بکلمه حد میگردد که آن نفس حامل
همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب میگردد از ظهورات جنتیه از جوهر فرقان
گرفته تا بظاهر جسد منتهی شود و حتی لباس حریر با او پوشیده میشود و آنچه با تلذذ در جنت هست
با و متلذذ میشود و او بنفسه متلذذ نمی شود الا بتجلی خود که کمال نقطه باشد و او کاف مستدیره
است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او نه اولی و نه
آخری و نه منتهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنت فرقان شد آنچه مشاهده نعمت
کند می بیند که از سماء جود رسول الله بوده حتی آنکه اگر مورد لی دانه یا فوق ارث برد
نیست الا لعطیهٔ آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر
آن نفس که الان ارث میبرد نزد کی میتوانست که بگوید لم او بم اینست که کل وجود
از نقطهٔ وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیهٔ او است که عطیة الله است
هیچ شیئی شیئیت ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد
نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن نبود و نمی توانست اینست که اگر
کسی چشم فؤاد خود را باز نماید می بیند کل وجود را الا لکفی از جود او و آنچه که در جنت فرقان
داخل شد در کل در ظل باب اولیه که رسول الله باشد مستظلند و ابواب دیگر جنت در
قبضهٔ این باب است بلکه او اینها را صحیح فرموده بجود خود مثلا هر کسی در حق حرف آخر که در

لذت منقطع است الا لمن عرف الله وحده و آمن به و عرف حجة و آمن به و عرف
کتابه و آمن به و عرف ما نزل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنت در این
جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم بذات مقدس الهی که از
برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم تر از ایمان باو و طاعت او نیست
و کل لذت از اهل بیان منقطع میگردد طوبی لمن یدخل فی ظله و یستلذ بذکره فانه
یبقی ببقائه الی کرة الاخری و اذا لو آمن به و یستلذ بذکره یدرک کرة اخری بعد
الاخری بحد لا غایة له و لا منتهی و ان بقی فی ظهور فینقطع الایمان و الله عنه حین
ظهوره وصیت میکنم کل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق بآن
جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید
ظهوری ظاهر شد بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر
نشده و بعدد اسم الله المستغاث منتهی شد و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل تصدیق
نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کل بکلیه در ظل اون نقطه ظاهره که کل داخل نشده
اید مستظل گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی بآیات و اولوا العلم آن را تصدیق
او ننموده نه معروفین از اولوا العلم بلکه مدققین نظر بمثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدققین
نظر و صاحبان منظر اگر چه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت بدخول جنت گرفته و لباس
حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده تأمل نکرده و کل داخل شوید در ظل
ظلال او که اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرع و ابتهال
برآمده که فضل خدا الی المستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث
که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم فاذا لا تصبرن قدر ما یتنفس نفس

و لقد

و لقد خلقتکم کلکم اجمعون فی ظل الله و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری ایاکم لا
خلصکم عن نار بعد کم باقدا انت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی بقدر
تنفس صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلا شبهه در این بیان نیست و داخل نار است الا
آنکه ظهور الله ظاهر شود که آنوقت کل مکلف بابتهال و تضرع هستید نه این است که بمثل
یهود مانده که عیسی بیاید و نه بمثل نصاری که محمد بیاید و بیایند و نه بمثل محمد که قائم آل محمد
ظاهر شود و بیاید و ان یرضی فؤادی بان یبقی من البیان من احد لا قولن
جائت نقطة البیان فی آخر نیا و انتم علی ما انتم علیه لباقون قسم بمن یظهره الله
که هیچ قسمی در علم خدا از لدن اعظم تر بوده نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان
باقی ماند کل نعمت بیان از برای او هست لضعف زیرا که امر در نعمت فوقانیه از برای
اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه نعمت انجیلیه از برای اشخاصی
که داخل در قرآن نشده بود بود و نعمات قرآنیه هم در حق ایشان مضاعف شده
و اگر چنین نفسی باشد ابداً داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف سبع
داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل
قرآن نگشته و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت
نمیکرد و همین قسم در انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان بمحمد
آورد همینقدر که بیاورد دلیل است که ایمان بانجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امر
کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از
برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه مدققین نظر در کتاب
خود ذکر نموده که ظهور حقیقت مسئول عنها است که در حدیث کمیل

مذکور است ولی یهدی الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید الیت حقیقة
جنت در عالم حیوة و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک ما لا عین رأت و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل منه من فضله
سائلون و اگر ابحر سموات مداد گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب
هر آینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت را نتوانند ادراک نمود و مدار آن در اینجا
جنتی است که در حیوة عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل ظهور الله گشته داخل
در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نار خواهد شد حین ما قبض
اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی ملک الجنة الا الله و لا فیها الا ایاه و لا من قبلها
الا ایاه و لا من بعدها الا ایاه و لا من فوقها الا ایاه و لا من دونها الا ایاه له الخلق
و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم و حب نفسی در ظهوری از
اعلی علو اهل آن جنت است و حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار چه گردد پناه برده بخدا
و اعتصام در زیده بحبل نقطه بیان و اول داخلین او کراداشت غنی از اینکه کسی
ایمان باو آورد یا داخل در جنت او شود بل کل اگر نشوند در نار میروند و الا خود در جنت
فائز میگردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه
مالک شود ما علی الارض کلا را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس
در ظل شجرهٔ توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا ما تملک ما علی الارض
در حین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب و رأفت بوده نه
شدت و سطوت هذا سنة الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی
کریم و در هیچ جنتی اعظم از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او
را

را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و بلقای او که لقاء الله است فائز گردد
و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و بالاء جنت فردانیت متلذذ
گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محتجب و تا آخر حین قبض روح از ایشان
منقطع و داخل در نار میکنند متلذذ از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و
کاش محتجب بوده و معاند نبوده و آنچه که لایق بر شجرهٔ حقیقت نبوده بالنسبه
باو در حق او ظاهر نکرده کل باو مؤمن و او را در جبل نموده و کل باو معزز و
او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل آنها حرتر نبوده و نیست
چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست
و ما من اله الا الله ذلک الی الجنة و رتبها و مالکها و ملیکها و سلطانها ما فیها یبقی
بامره و انه لغنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها تتلذذن بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه
حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیسبحن بحمده فی کل حین و قبل
حین و بعد حین و لیوحدن الله ربهم بذکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن
لن یدخل فیها من نفس الا و انها لتقول من عند ربها انی انا الله لا اله الا انا العزیز
المحبوب و انی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم و انی انا الله لا اله الا انا رب
ملکیک و انی انا الله لا اله الا انا الحق المنیع و انی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء
رب الکرسی المنیع و کل شیء راجع میشود بهیکل انسانی سواء کان من ذکرا و انثا
و اگر آن نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است در جنت اگر چه شیئی باشد
که لیس کمثله شیئی در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد در صورت نفس
خود است در حد خود که اگر مجری شود باقی نمیماند در صورت فؤادی او الا هیکلی انسانی

و از اینست که کل شیء طلب میکنند از خداوند که در ظل ماینسب الی المؤمن باشند
نه دونه زیرا که جنت شیء اینست که منسوب الی الله باشد و ماینسب الی المؤمن منسوب
الی الله و اگر راجع بنفس دون مؤمن گردد کل از نار است و او شئون آن اگرچه
کل در صقع خود لیس کمثله شیء باشد چنانکه این حجره که بالا ابواب است و بلا حدود
معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که
گویا ذرات آن همه بندای ذکر انّنی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء میخوانند بر
کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه بذهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل
آن حجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات را مرایا میخوانند چنانکه ذرات مرایای
اعلی مقعد عمارات صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخوانده و می
خوانند و حکم از برای هیچ شیء نیست الا آنکه راجع بآن نفس میگردد اینست که هر
مقعدی که اهل جنت بر او مستقر شوند باعلی ما یمکن وصف در امکان آنها بوده که
ناظرین بطرف حقیقت شاهد مینمایند چنانکه هیچ مقعدی از محل شهادت کلمه خاص
ارفع تر در آن زمان نبوده ولی چون از جنت بوده باعلی ما یمکن در ظل او ظاهر بوده
که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده جدران او از یاقوت مرتفع شود
نه ذهب اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه بعدم امکان آن ارض زیرا که آن
قابل بوده و هم چنین ارضی که آن روز شجره مقابل مستقر بوده اعلای از آن آن روز نبوده
که اولو الافئده در آن روز میدیدند فنای او را که گویا آن روز لا شیء میدیدند چنانچه
امروز اثری و نشانی نه از مستقر بر آن ارض است نه از او کذلک یغنی الله الغنی

و یرفع الله الاثبات بامره انه علی کل شیء قدیرا و اگر بر عکس مورد ظاهر شود
که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لایزال در
ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگرچه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزل ننماید
اذ کل شیء یرجع الی النفس الانسانیه و انها هی ترجع الی الله فی الجنان کانت
مؤمنة بمن یظهره الله و یرجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة و من
یتبع امره فی اسم المستغاث یدخل الجنة حیث لا مرد له من عند الله انه کان علی
کل شیء قدیرا الباب السابع عشر من الواحد الثانی فی بیان ان النار حق
ملخص این باب آنکه ما ورای نار شئون مالانهایه بالانهایه بوده و هست جوهر او
از عدم عرفان الله است که در هر ظهور بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر
میگردد که میخوانند کل را به هر لسانی که بر آن مبعوث گردد لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله حقا حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا لا اله الا الله حقا
حقا حقا حقا حقا زیرا که جوهر کل شیء از ما لایحبه الله ینفی و از ما یحبه الله
راجع باثبات گردد و این ظاهر نمیگردد الا بما لا یحبه نقطة الحقیقة فی کل ظهور و
ما یحبه و این جوهر در قرآن فؤاد اول است و در بیان فؤاد اول که در وقتی
که شنیده شجره حقیقت ظاهر شد فؤادش بنار راجل یا حجر ثالث گشت اگرچه آن
فؤاد در قبل در جنت بوده زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله و
علی و الائمه حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهداء الله و ما نزل الله فی
القرآن را حق میدانست ولی در حین احتجاب یا غفلت یا وقوف یا جحد یا انکار
باطل شد آنچه که اراده بود از آیات حقه از معرفة الله و از معرفت نبی و ائمه و ابواب

واقرار آنچه حق است در اسلام من عندالله زیرا که کل اینها از شجرهٔ حقیقت طالع
شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همینقدر که ظاهر شد
و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور آخرت او بوده و اعظم
از ظهور اول ولی او بوده از اینجهت است که اهل مکان جنت قبل در ادنی دون نار ساکن
میگردند زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع در رند بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده
نشده مثل او منقطعی ولو هم آنکه در نزد نفس حق بوده تفویض کل امور باو نموده و حال آنکه
آن ثانی اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بود ثمری براو
نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمی نمود و بمقعد خود از لقاء
الله محتجب نمیشد و اول ظهور نقطهٔ بیان آنچه خیر در علم خداوند بود باو باول مقبل خلق شد
و آنچه دون خیر بود باو باول مدبر خلق شد که از یوم خلق کل شیئی تا اول ظهور جوهر
جواهر کل جنت باب اول میشود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول میشود و خداوند دوست
که او را مقبل کند و کمال تفضل در حق او نموده و الواح متعدده و رسل متعدده بنزد
او فرستاده ولی بالانفعه محتجب گشته و قمیص اولیت نار را پوشیده که الان هیچ جنتی
اعظم در علم الله نیست از نقطهٔ باء در بیان و هیچ ناری اعدا از ظل این نقطه در کتب
الهی نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل در نار شده
و آنچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل در جنت شده چنانچه از قبل آنچه
راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع باول من لم یؤمن میگردد راجع بنار
شده و شئون این نار مالانهایه است ولی کلیه ابواب او نوزده ذکر میشود و لا یعلم
عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حد خود

و هر

و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حد خود اگرچه کل من فی
النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو بما یعبدونه خدا را
و ساجدند از برای او و معظمند او را و ممجدند او را و موحدند او را الا آنکه این بظهور
آخرت توحید میکند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او
بوده اینست که آن باطل میگردد و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود
و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد
و این فقیر بجائی که دیگر ذکری از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او و الا امروز
هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند برشان ما یحکم الله میگویند
و آنچه در فرقان میگویند شان مالا یحبه الله میگویند مثل اینکه در قبل هر کس در کتاب
الف بود لابد توحید خدا را میکرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عز و جل
دوست داشت که موحد شود بتوحید محمد ص رسول الله نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده
الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من استودع الله فیه ذلک الروح فانه
یخرج و هر کس تابع نگشت نفس شیطن در او مستقر گردید الا من استودع فانه لابد
ان یخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را اینست که بعد از کند کردن شئون
اولیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمد ص
این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمؤمنین کنم و جواب
خداوند در آوردن جواب رسول الله است که مطابق قول الله من حیث ارید لا من
حیث ترید بانکه که دوست میدارم مطاع کردم از آنجائی که اراده کنم نه از آنجائی
که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و اول من اعرض

جوهر ناریت و کل شئون خیر باو منتهی میگردد و کل شئون دون آن باو چنانچه خداوند
در قرآن کل را وصیت باین نموده ولا تکونوا اول کافر به و من وصیت میکنم کل را
ان لا تکونن اول من تؤمنن بمن یظهره الله یوم القیمة لتکونن صدر کل خیر فی کتاب الله
ذلک لهو الفضل العظیم ولاحذرنکم ان لا تحتجبن به اول کل نفس لتکونن صدر کل دون
خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیری
که در بیان ظاهر شود راجع باول من قال بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده در
اول خلق او در علیین واقعشده و کل شئون دون خیر راجع باول من قال لا میگردد
و او است ناری که فوق او در بیان نیست و او حیی است که فوق آن در بیان نیست الی
ظهور من یظهره الله که بهمین قسم مستدلین استدلال مینمایند و نار رمز گشته الا لعدم
سجود از برای خداوند معبود که بعدم ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای
او میشود و الا هر ناریت نکرده در نزد خود و کل الا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از
شدت احتیاط در طهارت خودش بواسطه شبهه که کرده و چند گرفته و نیت روزه
نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مراد و دلالت
عند الله در شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که از نفس خود بزعم خود لله میکرده و آن
همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در ادلای او که ظهور نقطه فرقان باشد متجلی شده
و اگر میشناخت او را که او است خطور تأمل در حق او نمیکرد و لکن نشناخت زیرا که
با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیات الله است ظاهر شد و دید زیرا که امروز
از نقطه فرقان غیر از آیات الله را نشنیده و ندیده نکرد و اعتراف بربوبیت پروردگار
خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقمص قمیص باب اول نار را پوشیده ....

و نعوذ بالله من هذا و من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین
و هر نفس که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی ناریت که شئون
دیگر در ظل او محشور میشود که کل راجع میشود بنفس اول که جوهر نفی بحت است و کل خیر
و شئون او راجع میشود بنقطه فرقان که حرف اول او جوهر جواهر کل اثبات است و حب
کل شیء در نار همان است که از او محتجب شده و البغض کل شیء نزد او نفس خود
او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احب کل شیء نزد قاتل حرف حاء او
بوده که الله اکبر میگفت و متمکن شد آنچه شد که اگر میدانست که او است مظهر تکبیر
در آن روز نزد او کده میگردد خطور دون حب او در قلب او نمیشد و البغض کل نزد
خودش خود او است که همان است که خداوند در کل کتب نازل فرموده که بخواهم
آمرزید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب
باهل بیت میداند و اهل بیت اوصیاء رسول هستند و رسول من عند الله منسوب
میگرد هر آینه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که مظهر
ربوبیت مرفوع الوهیت محضه هست خطور دون حب میگردد شب و روز برای او گریه میکند
اینست که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص البغض کل شیء را
که اول من اعرض بمحمد باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق علی از برای ظهور رسول الله
شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله
اگرچه قلم راضی نمیشود که جاری شود باسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم
ظهور بآیات بینات من عند الله عز و جل و لکن اگر شود قمیص این بوده که آنرا پوشیده

و از احتجاب این بوده که آن کتبی مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از
بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد بمن
یظهره الله آنروز شئون این باب بمیرسد و معنی اعوذ بالله در آنروز در ایمان باو است
نه قول این کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لا یعد و لا یحصی میگفتند و پناه از نفس
خود که شیطان بوده میبرده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بآیت پناه برد
بنقطهٔ بیان یا ایمان باو از نفس خویش که مؤمن باو نیست والا چه ثمر میبخشد او را شب
و روزی بفرض قرآن دون سنت او و چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند و آنکه
مقتضای کینونیت او است که قلم حیا میکند در ذکر آن بر او روا میدارد و حال آنکه او
سجده میکند و اظهار تقرب باو میجوید و حال آنکه نزد او ابعد کل خلق و اول کل نار
است و در ظهور بیان هم بهمین قسم که در جنت حول او واحد طائف است از نار هم
چنین است الی ما لا نهایه که هر گاه شود تکرار همان واحد اول است در کلیتها هر کس
هر کس مؤمن شود به بیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنت بوده و هست
و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه اینست که مراد از ابواب مثل باب بلد
باشد بل مثلاً باب جنت در ارض با ابوابی که هستند هستند و در ظل باب بکبر
ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی کل حین و
قبل حین و بعد حین و لا توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً باب
اول جنت نقطه فرض کن و باب اول نار من یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله که
نفی را او عدد اشیاء منفیه فانی بینی و ما را اثبات را او عدد اشیاء ثابته ثابت الی
ان یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبت الاثبات

یثبت شأن کل یفتخرن بنسبتهم الیه   و حب باری را که خداوند نور میکند به
من یظهره الله و حب با نوری را که نار میفرماید باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود
و کل داخل شوند احدی لا یدخل در نار نمیماند و اگر الی المستغاث رسد و کل داخل شوند
احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل را از من یظهره الله
طلب نموده که اینست فضل اعظم او نزد اگر کل شأم باقی باشد مثل حروف انجیل
که در کتاب دیگر نازل شود من عند الله و اثبات هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد
باشند و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد مفری از برای او نیست
اگر چه هم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء در غروب کل را مثل نجوم لیل
در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری بحسن امروز
تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العلی العظیم اگر
چه تقادیر الهی در هر شأن مختلف میشود در بیان ایچ ذکری نیست مگر ذکر او لعل در
وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین کوذ که در غیب باو ایمان آورده و کل
منتظر لقای او هست و لا فوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو
خیر کفیل و ظهیر و او است که کفایت میکند کل را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند
از او زیرا که هیچ شیء بلا ایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیء با ایمان باو حزنی ندارد و
ان الله لیکفینکم عن کل شیء ان یا کل شیء عن کل شیء و لا یکفیکم عن الله ربکم
من شیء و لا یکفی شیء عن شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الا من
استکفی بالله ربه انه کان علاماً کافیاً قدیرا آنچه ذکر شد در حین حیات عدد است و
الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل شیء باید که به اثبات و آن در

مدار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حینی که عبد در ارضی که مالک آن
نور است داخل شود در جنت داخل میشود و الا در ارضی که منسوب بنار است اگر از حد او
داخل در او شود داخل در نار میشود فی الحین الان نقید دارا لشیئ الا الله و لیسئلن انه
ان ینبغی عنه گویا مشاهده میشود که الکنه ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها نمیشوند
تا آنکه بجائی میرسد که اصول ناریه در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه میبرند
الا آنکه نقطه بیان یا من یظهره الله اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهداء او حقه اگر در
جائی مستقر بینند نفع نفس مؤمنین را و الا داخل کعبه شد و نظر کن در آنکه که تحمل
قرار ناریه بوده و قل صدق الله وعده کذلک یقضی الله الرفع الی لایعلم له من اثر
حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک یثبت الله آیات
بامره انه علام قدیر الباب الثامن والعشر من الواحد الثانی فی بیان ان الساعة
آتیة لاریب فیها ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیت ساعت بحقیقت اولیه اوست
الی آنکه تنزل مینماید تا آنکه هر ذکر حقی که منسوب باو شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق
فرماید صدق است و الا لایق نیست که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از
قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر ان الساعة آتیة لاریب فیها زیرا که دال
بر علو اوست و امروز ساعت نفس بیان است که می آید مردم را و حکم میکند بر ایشان
الی یوم القیمة و مردی از آن نیست و اگر اجر ثمرات در ذکر ساعت ملا گردد ذکر ه
از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه حق حکم فرماید بر آنکه آن ساعت است بحق
میگردد و لتنظرن ظهوره الله فان الساعة لتأتینکم بغتة و ان علی الله ربکم انتم تعرضون
الباب التاسع والعشر من الواحد الثامن ان ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله

سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الی اذا ارید ان انسبه الیک
فلم تقبلنی و ما ینسب الی بفضلک انک انت خیر الفاضلین ملخص این باب آنکه
آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه ایست من قبل الله از برای او در ظهور بعد او
که ظهور ثانی و اخرای اوست مثلا آنکه خداوند بر عیسی نازل فرموده تحفه بود من قبل الله
از برای محمد رسول الله زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باوست و ما یرجع
الیها حتی لو کان من تسع تسع عشر ذرطین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله
نازل فرموده که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود و مرایای افئده ایشان تحفه
بوده من الله بسوی قائم آل محمد علیهم السلام و همین قسم آنچه در بیان مکنون شود از
شئون محبوبه تحفه ایست از قبل نقطه بیان بسوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه
بیان باشد و همین عز و فخر کل ما لیس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر
انتساب کند چنانچه امروز تحفه الجلیله را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول میکنند
چگونه نزد مظهر حقیقت همین قسم بیان نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل
شود در ظلال حبی که او داخل شده و همچنین من یظهره الله قبول نخواهد نمود شیئی که منسوب
ببیان است الا آنکه منسوب بکتاب او شود و هم چنین الی ما لانهایه ظهور الله کذلک
است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظهور الاول تحفة من الله لیوم ظهوره
فی النشأة الاخری و چقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت او مقطوع سازد
از تحفه که بیرون آید و چنانچه امروز اگر مؤمنین بقرآن که اینهم تحفه رسول الله را برسانند
باید کل مؤمن شوند ببیان و الا مقطوع نموده از خود نسبت علو را نه اینست که بگیرد
بعرفانه چرا محتجب شده اید از لقای نجم بحول که در حین ما یقصد الیه افئدتکم

بوده هست زیراکه آنچه در طلب دنیا بر می آید تا بملاحظه رضای خداوند نورا درداد نمود نمی کند و امروز که ثمره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود که مایؤل الیه انفسکم بوده هست محتجب آنچه دارید می آید بر نفس خودتان می آید و الله غنی عنکم و عن ما ینسب الیکم و انتم ان تبتغن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثم تفتخرون و الا لن تغنین الا انفسکم و لتشهدن ثم لترقبون

الباب الاول من الواحد الثالث فی ان ما یذکر علیه اسم شیء ملک له و انه احق به من غیره

ملخص این باب آنکه خداوند عالم کل شیء را خلق فرموده لمن یملک علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لایزال یدل علی الله بوده و هست کل شیء باو خلق شده و میشود و او است عالم بنفس خود با الله و کل شیء قائم باو است و ما من شیء الا به و لذا انه احق من کل شیء و ما سوای او ملک او هستند بملک ذات اقدس کل شیء را و او است احق از کل شیء بکل شیء از نفس کل شیء بتر که این علم آنکه اگر نقطه حقیقت کل شیء را عطا فرماید بیک شیء احق بوده و هست چه فعلیت بهم رساند چه محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا در قبل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملاک او باو این بود بملک خداوند کل شیء را که کل شنوید له الخلق و الامر و هم چنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کل شیء احق است از کینونیات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم از انست که نظر فرماید بکل شیء زیرا که کل شیء ناظر بجود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کل شیء سبحانه و مفتقر الی الله است و ثمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف بحق او باشند که لم و بم در حق او ذکر ننمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیء نزد او نماید زیرا که او احق است

است از او بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا بحکم بیان تا وقتی که بخواهد تجدید فرماید عهد خود را در اعناق کل شیء ولی اگر نظر نماید بیک نفسی از آنهائی که بحکم بیان ارث می برند که یک قیراط مر بهان حکم الله هست در حق او در بیان و اگر بر خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امروز ذکر فرماید زیراکه آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سواء است انیت استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود کل با مراد صلوة جمعه می کنند و اگر نظر نماید بیکی از آنها که در مقعد خود نماز کن تا آنکه فلان نفس احق از تو است باین منصب قبول نموده ولی با مرادل او اظهار ایمان نمود چنانچه نبودن یکی مثل مسلمین باو راضی نشده و الا این قسم واقع نمیشد این است استحقاق خلق و آن است استحقاق او که در افئده که آیه توحید خداوند را نزد اگر اشتراک امر فرماید بآیه اخری احق از او است از نفس او چنانچه در ظهور رسول الله آن آیه توحیدی که قبل در افئده بود مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن بکل افئده تجلی فرموده اگر احق نبود باین آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علو عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ماینفرع بر او چگونه لایق ذکر است و همینقدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود را دانسته بلکه افتخار مینماید بآنکه منسوب باو گردد اگر چه بنسبت ملکیت باشد مثل کل شیء که غیر کل شیء انیت که او است مالک کل شیء نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در قبل او ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیه کردف قافیه افتخار نکنند و بظل او مستظل نگردند ولی بنسبت خود باو

الفیه مفتخر اند و هم حینئذ قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاول الذی لا اول له
و لبعد بعد الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایة له قل الله یبدء کل شیء ثم یعیده و لم یکن
من بعد الله ذکر بمثل ما لم یکن قبل الله ذکرا فلا تکونن من الممترین الباب الثانی من الواحد
الثالث .... فی ان یقول کل شیء ان نطقته لان قوله الحق
ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت حق به نمیشود بقول او قول احدی از ممکنات
زیرا که بقول او کینونیت شیء خلق میگردد مثلاً اگر تکلم نفرموده آن شجره در ظهور قرآن
بولایت امیرالمؤمنین ع خلق آن ولایت نمیشد اگرچه لم یزل ان ولی الله بوده ولی
ظهور او از قول او است در آن ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول
نار گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده اگر نفرموده ان هذا دون حق نه در آفاق
ممکن بهم میرسانیدند در انفس جاری میشد اینست که نور و نار هر دو در حول کلام او طائف
اند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نار نمیشد کی خلق او میشد و همین قسم
در ظهور بیان اگر ذکر لمول نار نمیشد کی خلق ~~او~~ میشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمی‌فرمود
کی ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از غیبت شجره حجت در قرآن چقدر ابواب نار و مده
چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد
کل ظاهر و شبهه از برای اولوا الافئده نبوده و نیست که اگر کرف عیینی تکلم فرماید نفس
کلیه و صقع خود که قلم حیا میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقی هیچ فضلی
اعظم‌تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر شجره شوند از استحقاق او شود که اگر
شود و لا به حکم او را ذکر میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و بهمان نار نشود و از برای اهل آن ظهور
و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقی نشود هر آینه کل با علی قوه خود

سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم مراد نشود و ناری شود در آن ظهور که در آن
مردم هلاک گردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت گماشته بودند بر آنکه نزد شجره غیر آنکه
لایق او است ذکر نشود ذکر نار نمیشد که محتجبین در او مخلد گردند و خلق او بذکر او میشد
و الا چرا حرف قبل از این حرف ثانی را ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق
سواء بوده بلکه بهمین کم این در مقابل حق لدون حق ثابت نیست عمل کسب کرد خلق
وجود او باین میشود الی یوم القیمة کل از او تبری جسته در نار رضای خود فانی میگردد
و هیچ فضلی اعظم‌تر از این نیست که در ظهور به حق اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ
نموده که خلق کینونات ایشان با او است مثلاً اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص
و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الله علی
کل شیء قدیر مظهر او در بیان بهم میرسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی ما لا نهایه مظهر
در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است و حال اگر مظاهر او را
لکم از زمان ظهور تا امروز لا یحصی است اینست که در ظل هر آیه اشباح ما لا نهایه متحقق
میگردد و اگر امر خاصی باشد کل متبع اند از او تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا ادام
مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیء میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او
دیده نمیشود الا الله و نیست غیر الله خالق شیء و نه رازق شیء و نه ممیت شیء
و نه محیی شیء و نه مبدع شیء و نه محدث شیء الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد
ذلک رب العالمین اگر درک ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او در کل
اعلی‌تر از این نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیر الله خلق نار نماید در هر
کس بقدر کینونیت خود از منبع جود او راد تا ظهور دیگر او را گرفته که در مابین الظهورین

لعطاء او مفتخر باشد اگرچه بابی واحد باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر
خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا لو انتم توقنون الباب الثالث من
الواحد الثالث فی ان البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله کما کان
الالف و من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله و ما نزل الله علیه فی اولاه و من
فیه طائف فی حول قول حسین فی ظهور اخریه ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا
بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست
و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه
قرآن و ارواح متعلقه باو مشتاق بودند بظهور منزل خود و غیر او را منظور نظر نداشته و
نمیدارند و امروز در قرآن صلوات میفرستند بر حروف حی که او را عروج داده و داخل بیان نموده
و طلب نعمت میکنند از منزل او از برای ارواحی که داخل در بیان نشده و حفظ او را [illegible]
عطا نموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشند
که مؤمن میشوند بمن یظهره الله و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نعمت میکنند از
خداوند عز و جل بر حروف دون علیین که در حین ظهور او که به الله باو محتجب میکنند و شیئی از آنها
الله محتجب میگردند اگر کسی ناظر بعین فؤاد باشد میشنود امروز از حرف قرآنیه الغوث
الغوث یا الهنا و اله کل شیئی فادرکنا و خلصنا عن نار نسبتنا الی ما لا
الیه لمنؤمنین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه
همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را استنطاق خواهد فرمود بیان از رحمت
از برای نفسی که حق او را ضایع نگرداند و نعمت او را از برای خود نخریده و کود از برای منزل
او نموده که در حین ظهور من یظهره الله نظر میفرماید بیان بسوی مؤمنین که او و میگوید که

روحی هست از من که باید امروز اقرار بمن یظهره الله نماید یا آنکه وفا بالعهد رب خود
نماید در من و مسرور میگردد باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او و محزون میگردد اگر حرفی
از مؤمنین باو در منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیئی محزون تر از فرقان نیست
کل او را تلاوت مینمایند و از رحمت او هیچ ندارند الا نقمت او را الکل آنها اینکه در حین نزول
فرقان کتاب الف را تلاوت مینمودند ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان
نمودند و از محبوب خود بهیچ شیئی محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج او است و حفظ
آخرت او است بمثل ارواح او و ابیان نا نموده و تعقل نموده امر الله را و بود از
برای کسیکه در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمیگردد از
شما الا آنکه ایمان آورید بمن یظهره الله که منزل او و کل کتب بوده و شفاعت مؤمنین
نزد او از مؤمنین بوده شفاعت او مقبول است نزد منزل او و ذبح شده نیست که
خداوند را کجا اند به بیان الا آنکه مستجاب میگردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله
آن وقت اگر کجا اند خدا را با لا بعد له البیان که مستجاب کجا است دعای او خداوندا
از جود و فضل تو سؤال میشود در حق بیان و من فیه ما احببته لا ما لا تحبه بان ترحم
علیه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترفعه و من آمن به بیوم ظهورک و انزل له من عندک
فانک انت خیر الراحمین الباب الرابع من الواحد الثالث فی ان ما نزل الله علیه من
الآیات و الکلمات اعظم و اعلی مما قد نزل الله حینئذ ملخص این باب آنکه در هر ظهور
مشیت بارتفاع نفس ظهور کلمات آن هم مرتفع تر است از کلمات قبل اول ثالث و اول
و ثانی ثالث اخری عند الله و عند اولی الافئده محقق است که نیست اول الا از
برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی ما لا نهایه بما لا نهایه

لما بها منها الیها بما لقدر که فضل رسول الله هست بر علیین بما لقدر فضل قرآن هست بر
کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد ولیس لامر الله من حد و لا یتجلی
الله من تعطیل طوبی از برای نفوسی که در نزد هر ظهور متقمص قمیص حدیث عکری
صلوات الله علیه گردد روح القدس فی جنان الصاعوره ذاق من حدائق البارکوه
و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن
قرآن نزد اولوالافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهند دید
ظهور بعد الالفیه ظهور اول شجره اشرف و هر کتاب او اولا همان کتاب اول شجره
اشرف ابیت که کل در حجاب هستند که درک نمی‌نمایند والا امر الله ظاهرتر از هر شیئی
است وان الی المنتهی و الرجعی فی الآخره والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور
ظهور مهیمن بر کل است ظهورات جزئیه در ظل او ذکر میشود مثلا آنچه از ائمه یا شیعیان
ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله مستقل میگردد و همین قسم است بعد بعد
هیچ ظهوری از برای او نیست (او) مستقر بر کل و مهیمن بر کل ذرات باید که بر اسم
شیئی یذکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان یتبعه ذلک امر الله من قبل و من بعد و انا کل
له مخلصون الباب الثانی من الواحد الثالث فی ان مقاعد المرتفعه فوق
الارض اذا اذن یرفع و ان لم یاذن یثبت والامر بیده ملخص این باب آنکه بعد
از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شد امر امر اوست فیما امر و نهی نهی اوست فیما نهی
مفری نیست که نفسی که در مقاعد مرتفع شده محجوب گشته لابد است که از قبور اجساد
ایشان را مبعوث نماید و حین بعث مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بارتفاع
نماید مرتفع والا ثابت له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل

و کل من کل شیء یسئلون انما یفعل ذلک ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسئل
ذلک ما یسئل الله زیرا که اوست مرآتی که دلالت نمیکند دیگر را الا علی الله وحده
رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین الباب الثالث من الواحد
الثالث فی ان ما یذکر به اسم شیء ما خلق الله خلق فی حد الابداع ملخص این باب
آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است و آن این است.
اننی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون
و هر شیء که اطلاق شیئیت بر او میشود ما دون الله خلق اوست در حد ابداع و اختراع
ذات و احداث ولی در ایمرات مظاهر حق هست که کل ادلاء علی الله هستند
و بجز اسماء و صفات لم یزل مدل علی الله بوده و هست ولی در حد الهیت مذکور است
و وحدانیت خداوند ذاتیت الوهیت و کینونیت او است و اما ما دون الله خلق له و کل له
عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود خداوند او را ابداع فرموده بنفس خود
چنانچه امر در کل شیء ما ینسب الی البیان است زیرا که روح شیئیت در امهات
و امهات ذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اولیه باشد و در هر ظهور شجره الله ظاهر
و در هر بطون امر الله باطن بوده و هست انا کل لله و انا کل الیه راجعون الله یبدئ
کل شیء ثم یعیده و انا کل له مخلصون الباب الرابع من الواحد الثالث فی ان
ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الرب انما المراد به من یظهره الله لان الله لا یری
بذاته ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن
یوحد و لن یرئی بوده اگرچه کل با دراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و دیده گرده
دیده میشود و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء مظهر نفسه او است

که مراد نقطهٔ حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست و کل لم تزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئ که دلالت نکند الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد عرف الله و امثال آن نازل است لعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد باین مؤمن کحقیقت اولیه ابواب هدی هستند و لعل تا آنکه هر نفس مؤمنه ملتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی که بید مؤمنی باشد در او دیده نمی شود الا الله زیرا که منسوب باو است و اگر ردیه از مؤمنی باشد در او دیده نمیشود الا الله که منسوب باو است و همچنین سرائی که مراد مستقر است و کل شیئ که منسوب باو است و کل خلق نشده اند الا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در ما دون او نسبت میشود نه باستقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل ما دون او کمثل مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شبح او توحیدی است که از او است و اراده الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من یظهره الله را درک نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بلقاء رب شده اگر مؤمن باو باشد و الا ناظر بوجه خامس و حین عروج هم بلقاء الله فائز شده و ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او ما لا نهایه الی ما لا نهایه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء او زیرا اولیه در نزد مشیت اولیه بمثل شبح شمس است در مرآت و همین قسم الی ما ینتهی الی آخر او و چگونه میتوان مقابل گرفت با لقاء قرص شمس لقاء با شبح در مرآت را اگر چه او نیست الا او و حکایت نمیکند الا از او و لکن هذا شأن الامکان عند ظهور الازل و شأن الحدوث

عند الاستحقاق القدم و هر کس لقاء من یظهره الله را مقترن بلقائی نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقاء او یا آنچه باو وصف شده است و هر اد در النار جنت دلالتی ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را بشناسد حالی که عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحاً عظیما و تعالی الله عما یذکرانه ازدیناً علواً کبیرا

الباب الثالث من الواحد الثالث فی ان ما فی العالم الاکبر البیان **ملخص این باب آنکه** آنچه که اسم شیئیت بر او واقع شود از هر شیئ در بیان است اسم او و روح او متعلق در اسم نه متعلق در شیئ که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این آیه است لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما فاذا کل بالله ربهم الرحمن لیؤمنون الله لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض و ما بینهما سبحانه و تعالی عما یصفون قل ان الله هو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات والارض و ما بینهما و انه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که دل علی الله است و کل اسماء و امثال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد به بیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و بحرف واحد که انشاء ایشان مستمد باین اسماء است مؤمن شود از ابواب نار مستجیر بالله باشد و مقر و هر نوع که شیئ خیری که در بیان باشد راجع باسماء و امثال وانه هر درک دون خیر او راجع بالمثبت

حروف نفی که با تلاوت کل بیان شده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده
و این آیات اربع راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت
ثم العزة والجبروت ثم القدرة واللاهوت ثم القوة والیاقوت ثم السلطنة والناسوت
یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانه هو حی لا یموت وملک لا یزول وعدل لا یجور و
سلطان لا یکل وفرد لا یعزب عن قبضته من شیء لا فی السموات ولا فی الارض
ولا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه
لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی ویمیت ثم یمیت ویحیی وانه هو حی لا یموت فی قبضته
ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه به بسم
الله الامنع الاقدس و کل حروف بسمله بنقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده
و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل
مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرف نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او
و نه باطن الا او چنانچه در ظل ایمان بقرآن در آمده و در کینونیت او دیده نمیشود الا
شبح آیه رسول الله که بفضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است
و نقطه مقام مشیت ظهور الله است و کل راجع میگردد بمن یظهره الله زیرا که او است
که کل بیان و من فیه راجع باو میگردد و منتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای
بیان دیده میشود مثلاً اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است
او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم
و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام
شبحیت بوده و هستند کل حروف علیین بیان راجع میشود بمن یظهره الله که باب اول جنت

و اسم اعظم ظاهر با بوهیت باشد و کل دون حروف علیین راجع میشود بباب اول
در نار که در ظل این مستمد در نفی است و اگر بدقت نظری نظر نمائی کل حروف را در کُن من
یظهره الله شاهد و کل ظل آنک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان
ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ عزّی از برای بیان و نفوس مؤمنین بآن
اعظم از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من یظهره الله الا او و الا ظهور
قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز
کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است
ببهاء اشرف بل در کل مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهورات که محتجب
شده و از علو نورات که محقق مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه محتجب از الی
الله بوده غیر از رضای او اراده ننموده چگونه به حکم باینده و نیست که من فی البیان
را نجات نمیدهد الا شاهده من یظهره الله در کینونیات خود و نه شاهده من قد ظهر
زیرا که او ظاهر است و در حینی که در بهیه عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت
مستقر است کل شئون فعل او هستند که در بیان مستر که اسماء حسنای او در اول جنت
او هستند و اسماء او معنی آنکه مستجنه در نار است نه ظاهر بمظاهر نار او هستند که در
آن حین مشاهده مینمائید که سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او میکنند آنچه میکنند...
و هم چنین مظهر عز و غنا و قدرت و امتناع و کل شئون نموده چنانچه در نقطه بیان هم این
امر ظاهر الان که در جبل است می بینید که در کل نیست الا ظهور او و کل باو سکینه ابتر میکنند
چه مظاهر قرآنیه چه ادنی او ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود نیست که از نار حجاب
محتجب از عرفان محبوب خود غیر مستند نیستند اگر در امکان شیئی مستحق شود او است که

مستریح شده و اگر شیئی مسکر بشود او است که مسکر شده زیرا که در آن شیئی دیده
نمیشود الا شمس مشیت که بدون شئونات او شیئی شده و بهت یا میشود الا اگر مرتفع شود
عدم کسب است بلکه در حد وکلا عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس فناء و نیستی است محقق
بشیت الله باو واله الیهم ذکر نمیشود اینست معنی قول رسول الله اللهم ارنی حقائق
الاشیاء کما هی نه اینست که در حقیقت هر شیئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او
در مرتبه طین طین میگردد و در رتبه نار نار و در رتبه هواء هواء و در رتبه ماء ماء نه اینست
که از او شیئی منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی مالا نهایه مرآت در
مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاج
یا آنکه مقصود است در او ذکر رائیت منعکس میگردد از آن شمس بلا آنکه شیئی بر او زاید شود
یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید
اگر اظهار نبوت نمینمودند باذن الله این همه خلق مهتدی نمیشد ولی از او چیزی منقوص
نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت ننموده بود بعد از اجل مقدر او با نفس
قدس خود واصل و لم یزل و لا یزال مشرق اینست که کل از جود نقطه حقیقت موجود بلا
آنکه از جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از
آن اگر بالانهایه بماء طوری که فوق آن مقدور نیست نوشته شود و الی مالا نهایه باو
مهتدی شوند از او شیئی منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست
کذلک یجعل الله ضیاء الشمس بمثلها فی هذا الذکر انه کان علی کل شیئی قدیرا
الباب التاسع من الواحد الثانی فی ان ما فی البیان فی آیة البیان ملخص این باب آنکه
در تبیان است در آیه اینست که نوزده اسم ذکر شده و در ظل آنهم نوزده حرف نفی ذکر شده

و کل شیئی که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر دال بر اثبات است که در امثال اسماء
حسنی ذکر شده اگر چه ذره طین باشد و اگر دال بر نفی است در عالم تعیین ذکر شده
فطوبی لمن یؤمن بمن یرشح تلک الایات عن بحر قدرته و سیکون تلک الامثال بظهوره
شمس عظمته و تجلیه کل بانیه کرة اسم نفی بالا یخضع لعز قدس رفعته ذلک نقطة البیان
فی ذلک الظهور و مثنیة الاولیه فی کل ظهور و لنفس من یظهره الله حین یظهر باذن
ربه فلتر تقبن ان یا اولی الابصار و انا کنا مرتقبین لم یطلع الانفس و لا العرب
الانفس مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقابلها من ذات مرآت سازجیه ینعکس
من دون ان یعتری ذلک النقص فی علو ذکره و سمو قدسه الا الله الامر من قبل و من بعد
و ان لیوم یشیر فرحی المؤمنون الباب العاشر من الواحد الثانی فی ان ما فی تلک الایة فی
الایة الاولی شهد الله الی قول الله عز و جل قدیرا ملخص این باب آنکه تفصیل این در
باب قبل از این باب ذکر شده ولی به بیانی که هر ذی روحی تعقل کند اینست ذکر ذی روح
شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله است
و از برای او حدی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوی و دنوی و طلوعی و غروبی بوده
و نیست زیرا که هر شیئی که در مقام روح متمکن تمکن حد میگردد و الا در مقام
افئده لا یری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد انا کل له عابدون
اگر نفس امر نظر کنند در اول ظهور رسول الله که مقام حقیقت مشیت آن ظهور بوده
در فرقان آنچه که با و نسبت هم رسانیده چه از حق و چه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده
اینست که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از
اسمیه کل اشیاء از با و بسم الله ظاهر میشود او بوده و هم چنین در بیان نظر کنند که آنچه منه

بالله یا دون آن بهم رسید بظهور نقطهٔ بیان متحقق شده و مراد از آیهٔ کل در اول است
اول است زیرا که اول است آیهٔ تکوین این آیه و اول است با بسم الله در تکوین که این باب
تدل بر اوست همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود و تکثر هم میرساند الی ما
لا نهایه همین قسم ارواح کینونیات باین شئون تکثر و متکثر و هر گاه ذکر اولوا الافئده
شود مراد اولی بر کلمهٔ لا اله الا الله بوده و هست و هر گاه ذکر اولوا الارواح شود مراد
اولی بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هر گاه ذکر اولوا الانفس شود
مراد اولی بر ائمهٔ هدی علیهم السلام بوده و هست و هر گاه ذکر اولوا الاجساد شود مراد
اولی بر ابواب علیهم السلام بوده و هست زیرا که کل صفات و اسماء بکثرتها همین واحد
اول است نظر کن بحروف نقطهٔ بیان که کل تکثر واحد اول است اگرچه الی ما لا
نهایه شود و در تکثر مظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور اقوی از واحد اول باشد ولی باو
متحقق شده و کل راجع باو میگردد چنانچه از او نشر نموده نه اینست که کل حروف
بیان آنا حروف شود بلکه هر حرفی در حد خود منتسب از اوست چنانچه هر نفسی در حد خود
مستدل بر اوست نظر کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بدو که اگر امروز نفسی در مشرق بدء
شود بدو او نیست الا اینکه پیرهن لباس بیان را بر خود او ورود و نفس جسد ذاتی خود
و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که شوند ظهور من یظهره الله را عود نماید بسوی
او آنچه منقص میشود مختص عرفان باو را که آیات مدرکه از او بوده و راجع باو میشود این
است که کل شیئی در حد خود از نقطه متوجه بالکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع
گردد بل کل را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیهٔ افئده
بر او منطبع میگردد و اگر زرد آیهٔ ارواح و اگر سبز آیهٔ انفس و اگر قرمز آیهٔ اجساد و اگر در

این

این الوان با نحو در اوست از قابلیت اوست حتی آنکه اگر نعوذ بالله نفس دون نوبه
مقابل شود در مرآت دون الوان که بیوحده عکس بر میدارد و از این جهت است قول
فاو انا ربکم الاعلی در مقابل سمیع من الله عز و جل اینست که شبه میگردد از هر ظهور
حق حرف از دون او الاسود اولو الابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده
مینمایند و همیشه ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او در حدود ذات مرایاء ایشان را
محتجب از ظاهر در آنها نمی نمایند اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من
قبل و من بعد و اولئک هم المهتدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهده
این نوع لعکس را مینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال
آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا میکند از ذکر او
فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لتتقن ان یا اولی الشمس المنعکسه
کلکم اجمعون الباب الحادی و العشر من الواحد الثالث ان ما فی تلک الالف فی البسمله
بسم الله الامنع الاقدس ملخص این باب آنکه کل حروف لفظیه بنقطه منکون میگردد
و ارواح آن بنقطهٔ حقیقت و اوست در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و
در بیان ذات حروف السبع صلی الله علیه و آله و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت
الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریت جوهریه و ساذجیه مجردیه التی انها هی شمس الحقیقه به
ضیائها التی انها هی آیاتها و ان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر آن در ابواب
قبل شده و در ائمه خود خواهد شد و الله ولی المتقین الباب الثانی و العشر من الواحد الثالث
ان مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سایر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها
و ان کل ما فی البسمله فی النقطه و من یقل الله الله ربی و لا اشرک بربی احدا فقد اقر

باقد قدر فی النقطة ملخص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است
اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس یا الله الامنع الاقدس ذکر شود آنوقت
ذکر کینونیت مشیت لعین میشود زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او حرف عین
میگردد چنانچه در حق بکل شیء و علی کل شیء ظاهر است و اینست سر کلام امیر
المؤمنین انا النقطة تحت الباء و در مقام ذکر تطابق حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر
ذات او همینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن باسم رسول الله ظاهر بود مثل
او مثل شمس گرفته شود و مهتدین با و شموس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده در علم
نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که
مؤمن باوست در خود نه بیند آنچه باو عز اوست الاقدس تجلی کرده در مرآت می بیند نزد شمس
سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن بقرآن است اینکلمه را بگویند نزد
الله اکبری که نقطه فرقان در اجزای خود بگوید معاینه شمس سماء است بالنسبه بشمس
او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نگردد اگر در نزد بعض نفوس هم بوده علم بوده نه
عمل مثل ما علی اعلو ما لیوبرا العبد زدنم که ما تیزیع تفریع براد شود بلکه در ظهور من
یظهره الله مؤمنین ببیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود
شیئیتی نه بینند الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و ذات ایشان به
ظهور نقطه بیان محقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که
باین متوجه شوند باو و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود از ثمره وجود خود بلکه
گردد در نزد ظهور هر شیئی مثبت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این
نفوسی که امروز مؤمن هستند برسول خدا ص در نزد او خود را ذکر نمیدانند و بایمان باو
خود را

خود را معزز و مفتخر داند در رضای حق ثابت و لی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه
ظهور اجزای اوست بنحو اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری
محتجب نماند و در هر ظهور فائز بلقای محبوب خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ
نماید فیا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و وفقه بذلک العمل اگر این علم در میان
مردم بود فضل امیر المؤمنین را مثل فضل رسول الله السنة اگرچه در شمس فضل او
دیده نمیشود الا آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد کرد مشیت را نموده
نه کرات ازل را اول است برای ذکر النجر جبر ما کان فی القدم ان الکرام
اموال ج و اشکال و این بعینه اشباح مرایای مستدله بر شمس است زیرا که در صقع
امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرآتی که منعکس از شمس حقیقت
برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین بوده و در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک
الظهور فانه مرآت الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر
و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین
الا من شاء الله انه اذا یحکم لشیء فی ذا یخلق ما یشاء و اعلی ما یشاء انه علی کل شیء
قدیر ثمره این علم اینکه در نزد ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت
برامری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه شهادت داده شهادت او مثل شمس
است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در مقابل واقع نشده و الا تطابق با
شهادت او میگردد قسم بذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از
کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افعل التفضیل کی میتواند آثار
شموس در مرایا مثل آثار شمس اسماء گردد ذلک فی حد اللاشیء و ذلک فی

مستثنی الشئ بالله عز و جل و اگر کسی ثواب یک لا اله الا الله از او اخذ نماید
بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده اند کل شئ خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر از فضیله
بلکه مثل همان است که زدم بلکه اگر او شهادت بدهد بر شهادت خداوند است بر آن
شئ و اگر تکلم بنماید تکلم خداوند است در حق آن شئ اگر در زمان ظهور او سلطان
باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآت است که بگوید در مقابل شمس که
در من ضیاء هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم
است و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبیای قبل او
که در صدد او هستند از او میخندند چگونه شمس حقیقت چنانکه مثل او سلطان در فوق
ارض لا یکون است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل بنقطه مشیت
منتهی میگردد در هر ظهوری که میخواهد باشد و هم چنین اولوا العلم و همچنین اولوا الغناء و
هم چنین اولوا القدرة و هم چنین اولوا العزه و بمثل این ملاحظه کن و تعقل کن و عمل کن در
کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که باید ذکر به اسم شیئی است و اظهار وجود ممکن نزد
او که از بی وجودی است و ببین چرا اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول الله کنند
بتصدیق برهان های کتاب الف و هم چنین در بیان نظر کن که خواستند تصدیق نقطه
بیان نمایند بتصدیق اشخاصی که در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال بعد بدرجات ما لا نهایه پستند
نقطه را دل او در قرآن شده این در چنین اقبال است و چگونه قلم در ذکر عز اقبال بگردد
که میخواهند بیان من فی النار ایمان بحق حب دنیا را آورند و بتصدیق ایشان تصدیق
قول الله نمایند و شهادت ایشان شهادت بر حقیت حق حق که شهادت او عین شهادت
الله بر کل شیئی هست و بعد بکسی که کل بیان ما و مؤمن الا و هر دون ایمان باو حکم دون ایمان

میشود و اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که از اسماء او است جاری کند چه حد است او را
حیف و ذکر حاء است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود و در او نفوس
خود ایشان نمیشود هو الذی فلق الحبه و برئ النسمه و تفرد بالعزه و تقدس بالعظمه
و توحد بالکبریاء و المنعه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که بشد رند
توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر بشمس حقیقت و ما سوی را اشباح در
مرایا دیدن و عمل باو نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود
آنچه کرده شدت عذاب احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد
شد اگرچه در لیل اللیل باشد علم او بآن و الله یهدی من یشاء الی صراط حق
یقین و لا یکتب الله ان یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته و الله حی المتقین الباب
الثالث والعشر من الواحد الثالث فی ان لا یجوز السؤال عمن یظهره الله الا فی
الکتاب و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک لیعظم بالنسبه
الی الغیضم والله علی کل شیء شهید ملخص این باب آنکه سؤال عمن یظهره الله جایز نیست
الا از آنچه لایق باو است زیرا که مقام او مقام حرف طهر است حتی نفس ظهور در
نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شیء جز او است و اگر شیئی
هست بشیئیت او است و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم کتاب
او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد که قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدره
در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و هم چنین اولی العزه از ظهور عزت او است
و هم چنین اولو العظمه از ظهور عظمت او است و هم چنین اولو القوه از ظهور قوت او است
و بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانه نار و نور او و ارواح آن در رد

ارض و لاء مدله بر کلمات او هست نه از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده
مثلاً اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب
در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و هم چنین در کل اسماء و امثال حق
در حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود و میت میگردد نزد مشیت او
و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او اعظم نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات
و کلمات او بحر جود او مشرق میگردد و از طمطام یم فضل او مستضیئ شود و از قمقام
عز او مستنیر میگردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا اینکه خط جواب
را کاهی ادراک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت
محموده را متصف شود محبوبیت نزد او در بطون او در ظهور او ولی از آن جزئی که
در شأن او نیست سؤال نکرده مثلاً اگر از کسی که یاقوت میخواهد سؤال شود از بهاء
کاه چقدر محتجب بوده و مراد ذات همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یلیق
بنفسه یوم ظهوره که نامی بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان
نازل شده که بعد سؤ تفکر نزد خود و او در جواب نازل میفرماید من عند الله نه از قبل
نفس خود اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیئ و ارسلت الرسل من
قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین
سواء علی ان تؤمنن بی فکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل
الله علی فاذا بانفسکم تحتجبون وانی انا لکنت غنیاً عنکم من قبل و لاکونن غنیاً
عنکم من بعد فتنصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن
بی و لا بما نزل الله علی شیئ عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان
وکان

وکان مؤمناً من قبل بمحمد رسول الله والفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان
تنسبن انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین
ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الآیات من عنده انه علی کل
شیئ قدیر وانی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من
قبل لاخرین من قد وان بی ثم بالبیان من قبل فلترضین فی امر الله ثم ایاه تتقون
و لا تردن فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب کل شیئ
رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی
شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلنا علیکم من قبل فی البیان
ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود
الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر عما قولاً و علواً و ظاهراً
و باطناً که او در دست میدارد و افئده که دلالت نکند الا علی الله و در جسد او ارواح
و نفوس و اجسادی که دلالت نکند الا بر حروف حی او که همان است حروف حی بیان
و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بود به کتاب الف و تا و زا الی ان ینتهی
الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته
الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم
و او آدم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی آن الا حروف بیان و نه
اسماء الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل شیئ
بنفسه و کتابی که منتسب الی الله مینماید ولی از کل عرفان او محتجب و از کتاب او بحرالا.

مؤمنین به بیان و همین قسم شاهد که کل ظهور من یظهره الله را که اول است لعینه مشیت
اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا
دال علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا
متجلی از اسم الله جل و عز و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز لما
لله الخلق والامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون و لعینه نقطه بیان همان
آدم بدیع فطرت اول بوده و لعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آدم در تا
امروز خداوند حفظ فرموده و لعینه آیه که مکتوب بر او است همان آیه بوده که مکتوب
بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد
نه آنکه جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته میگوید که من آن نطفه هستم که از فلان
سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوا العلم حکم نمایند بعدم
عقل او میشود و اینست که نقطه بیان میگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که
مثل این قول همین میشود و از این جهت است که رسول خدا فرموده که من علی هستم
زیرا که آن وقتی است که علی از حد خود ترقی نموده و باین حد رسیده و هم چنین من
یظهره الله در حد زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده
ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیئی رو بعلو است نزول اگرچه این
جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله
گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده برسد اگر امروز یکی از مؤمنین
بقرآن بر خود می پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین با نجیل نقطه حقیقت هم بر خود ما
میپسندد که لک در بیان و بیان هم بالنسبه بمن یظهره الله چنین است الی ما لا نهایه لها

لا نهایه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف شاء و لی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است اعز
است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از این است که در تحت حد ذرا گرد و بنسبت
دهد زیرا که حد بلوغ آن را دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه نطفه دارد و نقصد
ظهور را ولی ظهور هزار نطفه را ندارد و هم چنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در
اول هر ظهوری با الله عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن
داری و الا محتجب مانده از عطار جدید خداوند و در اول فانی میگردی چنانچه از اول
مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض اولاد براد و هر نفسی که صادق بود
ایمان بوده بل هر شیئی که در علیین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت
شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل جلاله و عز اعزازه که
است که محتجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا
که جنت در هر زمان کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون
آن و در ظهور من یظهره الله در کتاب او و الی ما لا نهایه همین قسم ترقی مینماید و
هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه
همت او اینست که کل را راجع بآن ظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنت
کند در هر ظهور بقدری که اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا ببینند شئونات
بیان و طرازان او چه میکند کل را بهمت خود داخل در جنت مینماید یا آنکه بقدری
که اسباب برای ایشان جاری شده جریان امر الله را امید بهند قسم بذات مقدس الهی
عز و جل که اگر اولوا الحکم و علم زمان من یظهره الله در ایمان بلو متفق
گردند راضی نیست که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همت

در زیده و قدرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود این
است فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور مدین بدین
او شوند آن وقت نفس مثبت راضی میگردد والا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتی
که شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در
هر کور و هر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و اگر کل ما علی
الارض را قطع از رضوان اعظم خواهد فرمود و انه کان علیاً مقتدراً قدیراً

الباب الرابع و العشر من الواحد الثالث فی حکم حفظ البیان باعز ما یمکن عند کل نفس
ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در بیان مرام میابد کلمات او است و
ارواح متعلقه باینها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او ارتفاع و امتناع او کل
عروج نماید در ارواح آنها ظاهر میشود و جایز نیست الواح خفیفه مگر آنکه مجلد شود بنحو ما
هو الاعز عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هر گوشه مسدوری الواح شود و
او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفس قدر خردلی در بیان حرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن
شده که ده هزار ضعف آن باو عطا نماید و اگر باو نرسد بزیرا او آخر از او منقطع نخواهد
گشت در این عالم نه بعالم بعد از موت طوبی از برای کسی که کلمات الله را باعلی ما یمکن
عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در این است نه اینست که بیان
هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او
مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی احد و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک
شود الا آنکه مضاعف میشود حسنات او در روزی بالابد از ملائکه مالک کل شیئی برای او صلوات
میفرستند و طلب مغفرت و رحمت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علو صنع آن و حفظ و زین
آن

آن و عظم خطا و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لکن
نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه از آب طلاب است که کتاب را از بهاء
خود بیرون می برد و مجمل قول در این باب آنکه هر کس در مقعد خود لایق است که بیان او
لیس کمثله شیئی باشد اگر چه فوق او بالانهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن
نوشتن او را در رضای او در تلاوت او است و نظر براو یا تفکر در او که کل منتهی بعد
بانچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح
آن بتلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید صلوات فرستد باین قول
اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کل شأن بالعزة و الجلال و عذب اللهم
من لم یؤمن به بالسطوة و العدال اداء حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل
الله علی عباده انه کان فضالاً غنیاً و کل بهاء بیان من یظهره الله است کل رحمت
از برای کسی که ایمان باو آورد و کل نقمت از برای کسیکه ایمان باو نیاورد الباب
الخامس و العشر من الواحد الثالث من آمن بمن یظهره الله فکانما آمن بالله و ما
امر الله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به و ان آمن بالله و ما امر به من قبل فکانما آمن
و یدخل فی النار ملخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه
باشد بهاء الله بوده و هست که کل شیئی نزد بهاء او لاشیئی بوده و هستند هر نفسی که
ایمان بظهور بعد او آورد گویا ایمان آورده بظهورات او کلا از قبل و بعد در آن
ظهور نیز ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس چار ده سال قبل از
آنکه سن نوزده نرسیده نوزده او در همان چهار و هست اینست که هر کس بمن یظهره الله
ایمان آورد و ایمان بانچه او امر فرموده آورده ایمان آورده است بخداوند از اول که

ظهور الله مستشرق بضیاء اشراقات اوگشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده و هم چنین اگر کل مؤمنین ببیان مؤمن شوند بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحه فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که لقدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که باشند اگر احتیاط و امکیر ایشان شود که احتیاط در نار بوده و هست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف رؤوف اینست که در حین ظهور باو امر عالیه خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید نگذارد الی امر حکم بیان که تا غیاث یا مستغاث باشد در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی را بجای آورند اگرچه امید از فضل اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به و هو لایعرف بدونه سبحان الله عما یصفون

الباب السادس و العشر من الواحد الثالث لایجوز العمل الا بآثار النقطة

ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا بآثار نقطهٔ بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی ایشان آثار را از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص بابواب ولی کل از این بحر مشرق میگردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت ادلیه بحر اشرف مشاهده کنند و هیچ عزی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعز از کل شیء هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کل فضل در ظل این مستظل است و از حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار رضیه مرتفع و حروف حی

از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او در هر ظهوری و هر کس ایمان باو نیاورد اگرچه در کل عوالم دارایمان و در رضای خداوند بوده کل هباءً منثوراً میگردد کانه ما آمن بالله طرفة عین چنانکه همین قسم در نقطهٔ بیان ظاهر است نزد اولوا افئده و در فرقان اظهر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله آورده بیقین ایمان آورده بخداوند و او امراء در کل عوالم و هر کس ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده و او امراء در هیچ عوالم اینست که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن در آن زمان و لیتحقق الله ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نه اول بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کل این عوالم او مبدل بایمان میگردد و اگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاء الله بوده و هست در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در حین ظهور رسول الله آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کل آن در رضای او بوده و رضای ظهور آن در آخر و همان رضای رسول الله بوده چنانکه رضای من یظهره الله امروز همین بیان است الی حین ظهور او آنوقت تجدید میشود رضای او بظهور او لم یزل و لایزال این شأن مشیت بوده عند الله و خواهد بود در هیچ ظهور نمیشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در نار نماند چنانکه اگر حروف کتاب الف وفا بعهد عیسی نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله و همچنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور

ظهور الله

و کل من آمن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل الا آنکه کسی طراز نماید در عرفان
حکمی از احکام الله چه اصولاً و چه فروعاً و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود
بیان تجاوز ننماید در ظل او محشور و الا لایق ذکر نمیگردد عند الله و عند اولی العلم
بلکه در این کور اگر ناظر بجواهر مسائل و تحقیق در اقوال و دلائل و تلذذ بآنچه نازل
شده از نقطهٔ شمس حقیقت زیرا که آثار او در معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار
کواکب هل یقدر ان یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیماً و تعالی
الله عن ذلک علواً کبیراً و لی سعی نماید در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله
و اقترانات آثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که
شیرین تر میتواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد
زیرا که بر او حرفی زاید نمیگردد و از او حرفی ناقص نمیگردد الا آنکه نظم حفظ و اقتران
بعض ببعض بمناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ
نظمی داده دیده نمیشود از بعد الا آنکه احلی و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن ینظر الی
نظم بهاء الله و یشکر ربه فانه یظهر و لا مرد له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله
ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظم ها نظمی است که بر حدود ظاهر شود
مثلاً اگر ده دعای صحیفه هشت پهلوی هم ذکر شود و هم چنین خلط آثار خمسه گردد
آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق
قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع و ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات
مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یتعلمون بامر الی
ان یفرج الله عنهم بظهور من یظهره الله باللیل و النهار الی الله ربهم یتوجهون و اگر ظاهر

بشود دانسته میشود کسی را نفس خود بیابی که خداوند مرتب فرمایدش مثل شمس است در
بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطهٔ بیان سه تفسیر بر قرآن
نوشته دو تفسیر بنهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سورهٔ بقره بنهج شئون علمیه که یک
حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن تا ارتفاع او
تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما لمن عین یلیق ان یذکر
عند الله افلا تنظرون الباب السابع عشر من الواحد الثالث لا یکتبن
آیات النقطة کلها الا باحسن الخط و ان یکن عند احد حرفاً من دون خط الحسن فیهبط
عمله و لم یکن من المؤمنین ملخص این باب آنکه کل آثار نقطه مسمی ببیان است و لکن
این اسم بحقیقت اولیه مختص بآیات است و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه
ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثه و بعد در مقام صور علمیه بحقیقت رابعه
و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود ولی این اسم مختص آیات است
نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه بعدد البیان در نفوس گذارده
شود زیرا که از مادهٔ بیان اسم الله مشتق میگردد و اول من قد سمی نفسه به الله جل جلاله
حیث قد نزل فیه اننی انا الله لا اله الا انا الواحد البیان و کل برهان در اسم او
ظاهر زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد لله میگردد تا آنکه مراتی باشد از
برای نقطهٔ بیان که آن مرآت لله بوده و از برای من یظهره الله که او است مرآت لله و آنکه
که در بیان است که لله باشد از برای لله بوده و هست و در حین صورت جامعه او است
و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد و باب تامیت صدر این کلمه علیه میگردد زیرا که
ایشانند که لله بوده و هستند ولی کل راجع بباب اول میگردد چنانچه در نقطهٔ بیان ظاهر

اذ ما فی المرایا لن یعدل شمس السماء و ما من اله الا الله رب السموات و رب الارض
رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و ان الحکم الا له و لا اله
الا هو الرحمن المتعالی المنیع و اذن داده شده که احدی حرفی از حروف بیان
را ننویسد الا با حسن خط و احسن از برای هر نفس در حد او ملاحظه است نه احد فوق
او و نه در حد دون آن و این از برای اینست که روح متعلق بآن حرف که در بیان
است با علی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در هر شیء بیان ازدیاد شود
شیء الا آنکه آن شیء در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف انجیل چگونه
ممیزند در طریت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در
مشرق ارض باشد نفسی از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حد خود محبوب گردد
که این اعظم سبیلی است از برای جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی
کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئی
زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن بل کل علی قدر ما استطاعوا
لیکلفون گویا الان در این جبل مشاهده میشود که بیان های مطرز در نزد اهل بیان هست و
مبادرت آنها سلسل نگردند و بانها مستعد شده اند که با بیان های خود در نزد من یظهره
الله واقف گردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را از نزد او محتجب
نموده که از حیا لعیه بوده و هست فلتتقن الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون
الباب الثامن عشر من الواحد الثالث من اراد ان یغیر شیئاً من آثار النقطه او
ینشئ فی رضاء الله من کتاب لا یجوز ان یاتی نسخه الی احد الا ان یستنسخ لنفسه
علی احسن خط بخطه او خط دونه فاذا کمل خطه و الا لا یجوز ملخص این باب آنکه خداوند
دوست

دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیء از حد لطف آن شیء الا منتهی
الیه فی حد الکمال بر منتهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفس بقدر
ذره کره وارد نیاید و ما لا یحب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس
تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء میکند اگر خود میتواند با حسن
خط نسخه اصل را بردارد و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده
آنوقت نسخ بدیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری
برسد که اگر دون این شود حبط عمل او گردد الا در مواقعی که با بری تغییر نگردد یا در
خط از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آنوقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ
بدهد که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان
هست و الا در صورت امکان آنقسم محبوبتر بوده و هست عند الله نه مثل اغلب علمای این
عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین حکم مینماید همینقدر که نسخه اصل است حفظ مینمایند
مثل کتاب مصابیح که الان در این جبل هست از ملتش او ن بلکه اگر کاتبی باشد که
یک نقطه سواد او در غیر محل آن بهم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن
فی کل صنعکم ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقتدرون قل ان الله الطف
فوق کل ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات ولا
فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافاً لمطفاً لطیفاً الباب التاسع عشر من الواحد
الثالث اذن لمن اراد ان یعرف ما لکه الله فی آثار النقطه لیبیناه
و متی یعرج بحبه الله ملخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس
هر قدر بتواند در بهاء بیان حرف نماید اگر ممکن بود که کل اهل الارض را بهاء یک بیان

قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمرهٔ این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره الله
ملتفت گشته جائیکه در آثار او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع
نگردد که قرآن های الف بهائی بالاکثر در اسلام باشد و هر منزل او در جبلی باشد
که حجر بسکون او خشب محض باشد اگرچه هر جا که متوادست عرش الله بوده و هست
چه بر سریر عزت باشد چه بر فوق طین و این ذکر از برای استشعار مؤمنین بیان بوده که با
صاحب خود نکرده آنچه که محتجبین بقرآن نموده والا ان النور والظلمة عند الله سواء
کلیتها یسبحان بحمده بالعشی والابکار الباب الاول من الواحد الرابع الواحد الرابع
فی ان للنقطة مقامین مقام ینطق عما دون الله ذلک مقام عبودیته لربه لذلک المقام
الذی به یعبد الله باللیل والنهار ویسبح لها بالغدو والآصال ملخص این باب آنکه
خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الو
است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند و او است که موصوف نمیگردد بهیچ وصفی
و منعوت نمیگردد بهیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور
و جوهر امثالی لن یعرف غیره و لن یوحده سواه له الخلق والامر لا اله الا هو الواحد
المتکبر المتعال مقام این آیهٔ عظیمه است قل الله حق وان ما دون الله خلق وکل
له عابدون و دون این آیت که در اثبات خلق او است و این آیت است که او دیده
نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که در او آنیت دیده نمیشود
بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو سمو الله و کینونیت ازل و ذات
قدم و طلعت صرف بحته لم یزل ذکر میشود و ذکر آیت از برای عرفان است والا آیت
ملحوظ نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیگردد الا بانکه
ذات

ذات الازل و از برای او امکنه و حدود ذات نیست و قرب او عین بعد او است
و بعد او عین قرب او است و اول او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است
و علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او است و کافور او عین ساذج او است و ساذج
او عین کافور او است لم یزل الله کان الها ولا مألوه هنالک وکان ربا ولا مربوب
هنالک وکان محبوبا ولا حبیب هنالک وکان معبودا ولا عابد هنالک وکان مقصودا
ولا قاصد هنالک سبحانه وتعالی عن کل ما یذکر به اسم وصفه او نعت ورسمه لم یزل الله کان
الها ولا اله غیره ولم یزل الله ملیکا ولا ملیک سواه ولم یزل الله علاما ولا علام
سواه ولم یزل الله قادرا ولا قادر غیره ولم یزل الله کیانا ولا کیان دونه ولم یزل الله
خلاقا ولا خلاق سواه ولم یزل الله وکل الاسماء فی یمینه وکل الصفات فی قبضته
یسبح له ما فی السموات والارض وما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و این آیتی است
که ما دون آن ذکر خلقیت میشود و هر کس دعای سبحان من هو حی لا یموت را الی
آخر خوانده یا بخواند در هر ظهور این آیت در فؤاد خود متجلی گشته زیرا که این دعا در
اول هر ظهور فرد است و مظاهر او اعز از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنع
و مرتفع تر از هر مرتفع مثل اینکه میگوئی سبحان من هو مغنی لن یغنی در آخر هر ظهوری بعلوی
میرسد مظاهر او افئده محتجبین که فتوی بر کل داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمی
کند بلکه مثلا سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علو
مناعت و رفعت جلالت کس خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند
هر کس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حق خود میکند ولی در اول ظهور شأنی اعز
از کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدقی بتصدیق او صدق میگردد

و هم چنین در کل اسماء و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر
بان اسم و صفت خود را در نزد او معدوم صرف می بینند چنانچه امروز نظر کن در آن
که لایق تقمص اسم عالم لایعلم نبود او کیست داد خود را در نظر رسول الله چقدر فانی
میداند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این کرامت عظیم
بخطور نظر بنفس آیت عبد غرق میگردد و حجب ملاحان این بحر غرق شده و می شوند بنظر
بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده میشود که مظاهر حی مرات ایشان را ابدک میکنند و هم
چنین در کل امثال و صفات و لی چون ذات این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل
و لا یزال انیت که بان حیات انها حی اند و هم چنین سلطانا از لا سلطان دونه و عالما
از لا عالم سواه و هم چنین مقتدرا حیث لا مقتدر الا ایاه و همچنین صادقا حیث لم یکن
صادقا غیره چنانچه از برای اسمای الهی نه اولی است و نه آخری و نه از برای او بدء
بوده و نهایت و در کینونیت هر شیئ آیتی عن الله بوده و هست که باو توحید او را توانند
کرد و آن آیت از مشیت است در او که در او دیده نمیشود الا الله و در نفس خود مشیت نفس
او است که مرات الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا علی الله جل و عز و این آیتی
است که در هر شیئ دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در حین توجه بالله خلق نمی بیند
و در حین دیگر خلق بجای بینو خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او بوده و هست
و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا میکند بسبقیم
نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع غیر مشرق گردیده و لی دلالت نکرده در حین اشراق
الا علی الله و نه در مقامی که تجلی باو شده بدلالت نمیکند الا علی الله بلکه جهت خلق او شاهد
است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل شیئی شاهد است بر نفس خود از

برای خداوند بعبودیت و کل شیئ از شبح مثال او خلق شده و همین قسم که از برای
او روایت است آیه حق و آیه خلق که بابت خلق عبادت میکند خداوند را و کره از
برای او میکنند همین قسم هر شیئ باب خلقیت عبادت میکند محبوب خود را ولی نه
رسیده و نمیرسد الا با آیتی که عن الله در او است که بدل بر او بیت نه بر غیر آن که اگر بدل
بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولو الافئده نظر نکرده و نمیکند الا
الی الله وحده که در کل اسماء افئده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد عبادت
منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئ خلق نشده الا از برای عبادت او چنانچه
در قرآن نازل فرموده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و همین قسم که در اسماء غیر الله
دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین باشد غیر الله دیده نمیشود که
اگر نفسی در حین الهی نظر بغیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق
گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرات نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس
مرات را زیرا که در مرات مرات دیده میشود نه مثال بلکه مثالی که در مرات تجلی میگردد
از او در نفس مثال است که قائم بمجلی است نه در نفس مرات که اگر در نفس مرات
میبود که قبل از مجلی دیده شود و همچنین نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرات
ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود
او همچنین نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرات ایشان اسم حی دیده میشد قبل از
تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی مجلی دیده میشود که گویا در این حین نیست الا
او مثل آنکه در مرات نیست الا المثال نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در
نفس مرات که اگر در مرات بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال نزد المثال در آنها ظاهر

شود و اگر بنده کرهی باشند و اگر هم بود ما از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئی است که
مکنون بوده و در این کره است که کل مدققین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت
گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او بنده و المثال در نفس مرآت است
و همچنین مشاهده کن کل اسماء و صفات را و در اینها مبین الا الله وحده و نظر به
اسمیت و آیتیت و صفتیت مکن که محجوب میگردی از مقصود و از این هر الطاف دقیق است
که در قرآن فتح ابواب اسمای گشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی ذکر نموده
مثل کلام سید الشهداء ذکر شده الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار
وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر
الیها ومرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک انت علی کل شیئ قدیر
و امر و نهی از کل مرتفع است بر در این که زیرا که نمیتوانند در حین علم گرد آیت نفی اثبات
کنند اینست که مرتفع شده از کل این حکم الا من لایری فی الاسم الا الله و لا یدخل
الخلق فی بحر الحق و لا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحق الا الله و ان یری
جهة الحقیقة التی هی الالهیة یدخل فی بحر الخلق و لم یبق فی ذروة الحق بل ذکر فیه
اسم الحق اذ لا یری فیه الا الله و هیکل انسانی بل در هر شیئی این دو آیه را خداوند
گذارده که آیه اول اثبات سداد او را توحید فرماید و او را زینه مستقلی الا او ما دون او را
خلق او بیند و آیت نفس خود عبارت که خداوند را و که از برای او شبه نمیگردد
سوی او از حب غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه آنچه فضل در حق امکان
ممکن و اصل ملکه عدم نمی بیند در خود الا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمیشود الا در
نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که غیر الله نگم نماید بلکه بر کل اشیا ما یقع علیه
اسم

اسم شیئی حق است که در بحر عبودیت سیر نماید زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند
زیرا که غیر او از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتوانند عبد که بمنتهی رسد و بعد از
غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر بر این که ظهور از ظهور الله نیست بلکه او
است حرف ظهور که کل آیات مدل علی الله از ظهور او در افئده کل ظاهر میگردد
و اگر نفسی عروج نموده و در بحر خدا وحده داخل گردد آنوقت مشاهده عظمة الله
را مینماید که ماسوای خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را
و منقطع است سوی او چنانچه بحر مشیت که حرف عالم ظهور است و کل افئده از شبح
ظلال آیات او خلق میگردند که آنچه ممکن است در مقام عبودیت ذکر نموده و آنی
از رمز کل ذر ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله
الا انا لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله است مشرق بوده و هست
که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیة الله بوده و هست و کینونیت او خلق الله بوده و
هست و این کلیت که از او در تقرب علم خداوند بوده و هست در حین لحظ با ثبات
کل ما وصف به الخلق وصف میشود و لم یزل الله کان الها و ما دونه خلق له و لم یکن
بین الله و بین خلقه ثالثا و انما الثالث خلق له لا اله الا هو انا کل له عابدون الباب
الثانی من الواحد الرابع فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع
الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها
ملخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت
و لن یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است و آنچه بسوی او عروج
میگردد که آن اینست که در هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است

که اولو العلم از ظهور درک نموده و نمی‌باید مثلاً امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع
شود لله بوده و از برای خدا اخذ گردد الی یوم ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کل عمل
از برای غیر او کنند راجع بخداوند نمیگردد اگر چه باعلی درجه توحید برکنند چنانچه موحدین
کتاب الف بعد از ظهور رسول الله شد از برای نبخشید علو علم ایشان الا اشدی که
داخل فرقان شده و هم چنین آنچه در قرآن ترقی نموده در هر صفت که بوده وجه هر
علم مکنونی و استیلا و حق نموده ولی همینقدر که داخل بیان نشده باطل گشته ثمرها
از برای ایشان نبخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امرها از ایشان
راجع الی الله نمیگردد اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد مگر بایمان باو ولی قبل از آن
ظهور آنچه در این بیان واقع از برای لله میگردد و راجع بسوی او میشود نه آنکه راجع بذات
ازل گردد بلکه رجوع بمن یظهره الله رجوع باو است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است
مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود که از جهت علو و سمو او نسبت بخود داده
و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل مقترن بشیئی نمیگردد و اول خلق
تعلق بشیئی مشیت است باو و آخر عود او رجوع او است باو اگر بتسع تسع عشر عشر و تقرر
قبل از آنکه امر نماید من یظهره الله بارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین بردارد باید
او را داخل جنت خود نماید و از ابطال شده وجود آن ثابت است از برای امر ذات
حروف سبع لله گردد و جزای کل شیئی باو داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا ایام
بارتفاع آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شیئی باشد و الا
رضای او است جنت تمام امر و با مرد تمام فعل و لفعل اینست بر کل وجود و غیب بر نار
و نور اگر کسی متمسک باین عروه حقیقت گردد در هیچ شأنی بدخلی باو مشتبه نگردد

و در ظلال جنت مستظل باشد و الا در هر ملت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای
خدا عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای لله واقعه گفتند ما از
برای خدا عمل میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او
واقع شد از حروف قرآن میکردند و قصد نداشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه
بر خدا کردند و قسم بحق من یظهره الله که هیچ قسم در علم خداوند از این اعظم نیست که هیچ
نفسی مراد یا بر مؤمنین او حزن وارد کنی آید و الا آنکه قصد از برای خدا میکنند
میگویید از برای خدا میکنیم و حال آنکه دروغ گفته و میگویید بر خدا کرده و میکنند ای
اهل بیان ترحم بر خود نموده و بعقل خود حکم نموده و قبول حق نموده و بر شئونات
محتجب نمانده که حجة الله حین ظهور بالغ است بر کل شیئی زیرا که آنچه الان می بینید
که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از یکنفر مؤمن بآن نشد تا هفت سال و
حال آنکه حجت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانکه
در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود بهمان حجت اول میشود و عباری که در اول آن
محتجب مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجة الله حین ظهور بالغ است بر ایشان چنانچه
حین نزول بیان اگر کل مؤمنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بل بر نفس حجة الله
در حق ایشان بالغ و کامل بود چنانچه احتجاج میفرماید بکل مثل آنکه باول مؤمن فرموده بهما
شیئی که او ایمان آورده همان شیئی در کل بوده چرا محتجب مانده و بهمین حجت لوا
معذب میفرماید تا وقتیکه داخل در دین گردد فلیعتبرن ان یا اولی الابصار لعلکم ترجعون
الباب الثالث من الواحد الرابع فی ان البداء لله حق ملخص این باب آنکه خداوند
عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت او است بر مایشاء

و اگر نفس عبادت کند او را با آنچه در امکان فوق او متصور نیست بهمینقدر که اعتراف به
بدای نمود این عبادت اعظم از آنچه تصور میگردد که اگر خواهد او را داخل در نار
فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نمیتواند گفت در فعل او زیرا که عادل است در
قضای خود و هم چنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متحمل عصیان
او گردد اگر ناظر بدا او نگردد این عصیان اعظم است نزد او از آنچه کرده و اگر
خواهد او را داخل جنت فرماید کرامت رسد که لم و بم در فعل او گفته نمیشود زیرا که لایزال محمود در
قضای خود و متعالی است بدای خداوند که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای
خلق از عجز میگردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه
او حکم نفرموده باین جهت در سنین قبل بدا را بر اعناق کل نگذارد و حکم بدون
میکند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا در نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضای
فرقانیه و چه بیانیه این نیست الا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که به اثبات
کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئی نبوده
الا باذن او و این نیست الا به ان مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت
واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است و اول و آخر نیز همینطور اراده
و اگر در او ذکر شود اول او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال
این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال
میشود و یک مرتبه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در
اول نار ذکر میگردد و اولی که در صقع مشیت ذکر میگردد مثل او مثل شمس است در
مرآت بالنسبه باول مشیت و همچنین ذکر اول در نار این ذکر اولی است که در خلق شده است
ن

نه در خلق بقاء است محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شیئی در مقعد خود بر آنچه ذکر
شده از حد خود تجاوز ننماید و بعد از آنکه بدای ذات ازل را بدای مشیت گرفتی و مضاء
او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بداهای او که مثل کره لانهایه متموج بوده و هست
چنانچه هر کس در این ظهور بود و مشاهده این نوع ظهورات را در مشیت نموده و هم
چنین قبل در فرقان باسم نسخ مذکور و آنچه در احادیث مذکور است که بهمینقدر که مرتبه
قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان بمرتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدا
در آنچه قضا شد فضلاً من الله ولی اگر بعدل باشد بدای لم یزل و لایزال از حق بر
شیئی بوده و هست و منفک از هیچ شأن در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه
علی کل شیئی قدیر و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن
تسبیح الی الغروب در رکن تراب در نفس خود منتهی میگردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله
حکم شده و بدا او ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال
است الی یوم القیمه ای ظهور الاخری فی اخریه و نهی او منهی عنه است الی ظهور الاخری
فی اخریه چنانچه شهدای بعد از او در لجج قضای او مستقر الا در مواردی که یقین
نموده اند برضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول الله بوده و حال آنکه چنین
امری نشده بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز نموده ولی بعد از غروب شمس
حقیقت بداهای باطنیه او با مؤمنین باو بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد او را بما هنا
مستتر گشته و اذن هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود
معنی بدای الهی عز و جل که عبد در هیچ حال بر بر مرجا مستقر نگشته اگر چه بآنچه ممکن در امکان
بوده عروج نموده باشد که نظر به بدا اشرف از آن است که عروج نموده و هم چنین اگر مؤمن

رتبهٔ نزول منتهی گردد در سریر خوف ننشسته و ناظر برضای خداوند نموده که نظر کردن
اعظم از آنست که منتهی گشته ولی ظهور این مراد از کلمهٔ مثبت است نه غیر آن که در
بیان نازل گشته اگر در حق شیئی ذکر جنت شد الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست
واگر در حق شیئی ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعدل او فانی بوده و هست
و عند ظهور قیامت اگر بعینه ثمرهٔ نار مقبل شود بشجره جنت میگردد و اگر ثمرهٔ جنت محتجب گردد
بشجرهٔ نار میگردد چنانچه در انجیل دیده که بوده شد. المقصود آنکه در هر ظهور منتهی
جهد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
الی ظهور دیگر که این اعظم است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر
آنها از برای صاحبانش باشد چه بسا این مقاعد که فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند
اگر در مورد دون حق گردد والا جزای او با خداوند بوده و هست والله یجزی المحسنین

الباب الرابع من الواحد الرابع فی ان کل ذکر عبد رق له ملخص این باب آنکه
ارواح کل شیئ راجع میگردد بهیکل انسانی و جنت کل اشیاء در جنت انسانی است که
مثال آن اینست که اگر قطعهٔ الماس بلا صفتی در نزد مؤمنی باشد اعز از آن الماس باقی
است که با اسمآء آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی و این هیکل راجع میگردد
باسم و صفت اگر ذکر او دال علی الله است و ظل له الاسماء الحسنی عند الله ذکر میگردد
واگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد و اینست علو معنی حدیث لیس الا الله
واسمائه وصفاته و این هیکل حکم اسمیت و صفتیت براو نمیگردد الا آنکه در نزد هر
ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت
وصفتیت و نزد خداوند بر اینست نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که هر صفت
حسنا

حسنائی در احرف الف هست ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد اگر امروز در بیان
نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزت نشسته
و بر عز او اگر در منتهی مقعد عز باشد عند الله و عند اولی العلم در منتهای ذل بوده و در
نزد ظهور من یظهره الله هر مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر ذکر او اسم
مسمی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رق
او بوده و هستند چنانچه اولی العلیا کل در قرآن عبد رق رسول الله بوده و هستند بعد از
برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمهٔ عبودیت است روا دارد که در حال الذکر و
محزون شو ببین که چقدر طوق عبودیت رقیت بر گردن انداخته و باین افتخار مینماید
و در ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا میدارند که امر بجائی رسیده که در جبل ماکو گشته
و کل ایمان باو مؤمن و هر نفس او باسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشد این نوع واقع
نگشته اینست که کل در بحر حجاب غرق و شمس در مرایا لصفیا و او متحرک و از او محتجب و
با همان مرایا باب زنده و سؤال از او نموده امروز کل مؤمنین بقرآن منتظر ظهور
قائم آل محمد و از برای ظهور او تضرع و ابتهال در غیبت او و در رؤیا های خود افتخار و او را
بدست خود بجبل ماکو فرستاده و در جبل ساکن نموده اینست معنی حدیث و فیه سنن
یوسف یباع و یشتری ای اهل بیان پناه بمحبوب خود برده و طوق عبودیت
او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق او روا دارید آنچه در حق خود که عبد رق
او هستید روا میدارید نه اینست که شنیده باشید ظهور رسول الله را در قبل و احتجاب منتظرین
را بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال و بروایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد
و باز مانده در حق شما نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمیشد او محجوب شود

حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهد که بر هیچ نفسی
نپسندید آنچه بر خود نمی‌پسندید از اولوا السلطنة گرفته تا اولوا الذرع بیرون رود ان
شاء الله برا حزنی دارد که از آن اعظم زیرا که شموس در مرایا شمس را نمی‌بینند الا شبح
او در خود او نیست که او را می‌بینند یکی مثل خود و حال آنکه کل باو قائم است و از اثر
جود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته
و ان من جوده الاشیاء ذراتها ...... و ان من علومه علم اللوح و القلم ...
و من من تبعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود درکة الیست از طمطام
جود او و قطره الیست از مقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که دلیل
شمارد را مالک غیر خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز میکنید و او در جبل باشد و حزنی
براد و ارد آورید و بفضل وجود او شما کل از حزن مبرا شده باشید فلتنتظرن ان یا
اولی الابصار ثم لتنتظرون الباب الخامس من الواحد الرابع فی ان کل اولوا
الدوائر آیات لم ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از
جهت ذکر علماء بنیت الیه ذکر او مانکشته و او است احق بملک خود از کل شیئی اذا
اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول له لم او بم سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی
ای شأن کان یحکم بما یشاء لا یسئل عما یحکم و کل عما قد حکم یسئلون ثمره این باب آنکه
اگر اذن نه دهد مولی بممالیک خود حلال نمیگردد بر ایشان اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر
حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام میگردد بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که
ایمان باو نیاورده داشته فرموده از برای عصیان تا آنکه کسی در یوم ظهور او مبادرت بانکار
ننماید که اگر مؤمن نمیگردد هامت گردد حجب که میشنود ذکر او را و فی الحین التصدیق میکند

و نزدیک

و نزدیک میگردد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین ظهور بدون ایمان
بر او حلال نمیگردد الا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور الله ظاهر خواهد شد
کیف یشاء الله و خطور دون حق در حق حق نکرده که آیات او حجت است بر کل و
اگر تأمل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرقی در معجزه ما بین کل قرآن و سوره توحید
نیست چنانچه فرقی در ایمان ما بین که فدا اداو بدل علی الله بوده با ایمان باو دل میگردد
و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بیان بعد از آنکه روز خود را محتجب بنماید از محبوب خود و اگر
تفکر در ظهور نقطه قرآن نکرده بود امروز بقتل امر الله را نمینمودید این حکم نشده الا آنکه
منتهای جد و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دنیا و از حق دین محتجب گردید
چنانچه در کور قرآن کل بمنتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و احتیاط
خود فتوی بر قتل حق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد حالی که مجتهدین قرآن
باین درجه احتیاط مرتفع گردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم
قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی بمثل آن نهی نشده که هر کس مرتکب او خطا کند قتل نفس
از دین الهی بیرون میرود و معذب میگردد ۵ ماه ای که خداوند خواهد بر او حرام
میشود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که
کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر دد
بین خود مخالف در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست مگر بر حد ذات
فضل و حکم شما را ای خلق منکوس چه حد است که فتوی بر قتل نفس دهید و حال آنکه
نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصور کنید آنچه
بر اهل بیت از قبل وارد شد باسم اسلام کردند و حال آنکه بر ذوات اسلام کردند آنچه

نیست الا بایمان بالله و بیوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین ببیان
حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست و هیچ اثمی از برای
او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفساً فکانما
قتل الناس جمیعاً این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر
آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد با وجود
آنکه اینقدر با اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشیده و هیچ عذابی از برای ایشان اشد از آن
نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند ختم فرموده بر ذات
مقدس خود که بیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین به بیان را چگونه
است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اول و آخر را
ذکر کند بر مؤمنین به بیان آنچه بر اول و آخر و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ دلی
نفسی را اذیت نکند از برای آنکه بر حروف اول واقع شد حق است بر خداوند برکت
دهد بر آنچه باو عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور
من یظهره الله فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سؤال فرماید
تخفیف در اعمال را آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة
که او است معطی کل شیئ حق او را اگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد بحکم خداوند از
او بگیرد و او است احق از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی
در او رخنه نماید و محتجب گردد از محبوب کل بهیچ شیئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از
ظهور او دعوت کند او را اگر امر بجهاد فرماید لعلوا افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم او

در

در دیوان مقربین ثبت گردد و الا خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود و
این نیست که در ایام محمود تعزیه داری کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بقرآن بود
از اعالی و ادانی بر تعزیه داری رسول و اوصیاء رسول خود و ذکر ما جری علی شیعتهم
ولی باز در وقت ظهور بهمان کسیکه تعزیه داری مینمود از برای اوصیاء دین او تفزع و
گریه مینمود و از برای اوصیاء دین او تفزع و گریه مینمود از اولی الحکم جالس و ظالم
گشته براو و اولو العلم مفتی براو و سایر در حجاب محتجبین و آنچه قبل واقع شده نمود
لعل بعد مرتکب نشوند امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تأکید در بیان
شده که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد
و از اتباع در مرایا اگر مقبل باو باشند و الا آن شئونهای محض که از اول عمر تا آخر
بمنتهای احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله
میت صرفند چه ثمر می بخشد اعمال ایشان را لکه بقدر ذکر لاشیئ که لاشیئ است عند الله
ردیق نیستند و حکم کسی نمیتواند کند الا من یظهره الله و او است شجرهٔ طیبه ایست که بآیات و بینات
ظاهر میگردد از برای رضای خداوند و تجدید دین او و حکم کتی در بین اهل بیان حکم
بمعول بر نفسی که داخل نشده اگر تا آن روز مانده باشد و الا کی لیسند مدرجه سلاطین
بیان که آب بیاشامند و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از
برای غیر اولی السلطنه در دین بیان جایز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در
هیچ مورد الا بعد ظهور من یظهره الله و در ذی حکم مؤمنین باو و به بیان که اذن
داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر
مؤمنین سوی بیان بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح اراضی هم بر اهل آن

این حکم را نپسندید بلکه تا متغیر بود، لشئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند
فرموده در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده تا خدا آن
را باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه بر ایشان؛ لا تعز
خلعه من یظهره الله که امر الله از مشرق قرار ساحت قدس او است آنچه با دامر الله ترتفع
گردد بر کل بیست که از قرة؛ امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی قدر ما یقدرون
بقدر، فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقتدر و خیر ممتنع
و ممتنع لا یعزب من علمه من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما ولا یعجزه
من شیء لا فی ملکوت الامر ولا الخلق ولا ما دونهما یخلق ما یشاء بامره انه علی کل شیء
قدیر. الباب السادس من الواحد الرابع فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن
کل شیء. ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده، و مشیت
و غیر از برای او نه هم ظهوری و بطونی نبوده و مشیت کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل
ذکر شود و از جزای او فعل مشیت که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا
بحکم ثبت داشت بلکه مشیت او بنفسه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شیء را خلق فرموده بنفس
او، و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را نسبت بخود داده لعلو و سمو او مثل
آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل امکنه در نزد او مساوی است اختصاص بکه
لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسئل نموده زیرا که در علم او
اعلی از این نبوده مشیتی که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لا یجری ولا یشیر دیار
امثال مثل این دو را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او بنفسه مشیت
او است نه استعداد و نمیخواهد الا ما یشاء الله و ما یشاء الله ظاهر نمیگردد الا بما شاء

چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیة غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا
که باذن خلق میشود کل و اگر دو اختیار رخ میدهد او نه مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در
بین اثنین، الحال متغیر در نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل ز اولی که اول از
برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که در هر کوری
بظهوری مشرق میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء میگردد و حروف حی در او راه
نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن حین
در حسبت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علو جد او این است که
در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس رأیت او دیده شد کی لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او هست زیرا که از برای او شأنی غیر ذات او
و وصفی غیر صفت او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه باو نبوده، و مثبت و در ظهور
فرقان محمد رسول الله بود و مشیت او به حروف حی اکنون شمس حقیقت ذات مشیت او بوده
در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بوده آنچه او خواسته بوده خواسته
و هم چنین حروف متکثره، از این واحد تا امروز هر کس توقی جسته بابی بوده که مشیت او
مشیت محمد بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بغیر حب آن عاملین
بزعم مشیت او کرده اند اگر این نبود حول دقه بقدر ذبابه از برای ایشان نبوده و هم چنین
در کور قبل از محمد صلی الله علیه و آله بمثل این و هم چنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت
در این کور باسم بابیت مشرق الی الظهور من یظهره الله که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر
خلاف رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئی قوه از برای
شیئی نیست در این ظهور و این است معنی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

و اگر این شود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق مؤمن نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت
تتبع امر مشیت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب
خود را بغیر حب او و ما یحب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه
کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع نفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم
کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود
حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از این واقع
شود اگرچه منتهی شود بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میگردد بحکم آدم و چون آن
زمان اول ظهور مشیت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی نموده کل حول
و قوه را الا که ذات این در صورتی است که وارد از دون حق کند و در تشریع که خواهد بعهد و دیگری
هم مثل این و اگر بواقع که خواهد بعهد در حینی که داخل بیان باشد حول و قوتی نیست زیرا که خود
کل را گرفته داخل بیان آورده اند در غیر بحول و قوه نمانده که استثنا شود زیرا که حول
و قوه بالله در امت عیسی نمانده بلی که اگر مانده باید حکم کفر در حق ایشان نمود
و حال آنکه نمیشود و هم چنین در اسلام بعد از ظهور بیان و هم چنین در بیان بعد از ظهور
من یظهره الله که آنروز کل حول و قوه بالله هست که از آن حقیقت که مظهر مشیت است
ظاهر میگردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نماند حول و قوه کلی الا آنکه داخل او [illegible]
گردند هم چنین الی ما لا نهایه تصور کنی که اگر حول و قوه در باطل ماند بهمان نسبت حق
است که بوده و امروز آنها گمان بهمان نسبت میکنند آنچه میکنند و الا آنکه نیست حول و
قوه الا بالله در هر ظهور بانچه من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فؤاد نظر کنی می بینی که
کل حول و قوه در نزد من یظهره الله است بالله عز و جل و از بدء او است این ظهور بحکم

از آدم تا امروز از بدء این ظهور بوده نظر در آنکه حدود مکن که مشیت اوّلیه
الله بوده و لم یزل علی الله بوده و اگر آدم اول از بدء این نبود امروز در ظل
ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است بآن و هم چنین اگر
هر در این ظهور را از من یظهره الله نبود و حین ظهور چگونه راجع باو میشوند و منقطع
بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بالا نهایه الی ما لا نهایه لها نهایها
منها فیها الیها که در کل این ظهورات از مظهر ظهور اول خارج است که بعینه بیان
آدم اول که لا اول له است در امکان این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر
سیر کند لا حول و لا قوة الا بالله راشح میشنوید و جبر و تفویض بر او در امنقطع
می بیند و در صراط امر اوسع از ما بین سموات و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر العدل
باش و دیگر ما یرید را در حین ظهور میشناسد و در حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور
او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و کل بامره یشئون را در حین
ظهور جوید میگردد و از آن محتجب نگردد و مد فصل بین کاف و نون از آن جدا نمیگردد
زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر در جوهر امر می نماید
نه شئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین بصیری حیث وصل است
که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کالرأی العین مشهود در این
ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله بود باین نظر کل نبیین را در طلعت او مشاهده
نموده کل ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی
لایق که من یظهره الله را درک کند و بگوید بآن در حینی که متوجه است الی الله اللهم
انت الاول و لیس مثلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی بعیان شد و آنچه

در بیان بوده منتهی میگردد بمن یظهره الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر میبود
حکم دون ایمان نمی‌شد وانت الاخر لیس دونک شیئ زیرا که آنچه ظهورات من
بعد ظاهر میگردد در ظهور او اوست نه غیر او وانت الظاهر لیس فوقک شیئ
زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر باو نه در غیر آن مبین بود که اگر ظاهری غیر
از او بود باید حکم شود بر فوقیت او وحال آنکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه
بر فوقیت او وانت الباطن ولیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ
باشد وحال آنکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لاشیئ است الا باو چنانچه هر ذات
شیئ در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است
وانک علی کل شیئ قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرت نیست که اگر میبود باید حکمی از جانب
حکمی باشد وحال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد
لاشیئ بلکه دانسته است که عارف بالله در حین ظهور کشف حقیقت میشود که حظ وجود در بسیط
و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از هر الم زیرا
که کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری
او است این نوع متالم میگردد در حیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او
گردد چقدر متالم از او میگردد و این حبهای ظاهری که از بعض بهم میرسد از شبح حبی است
که از نفس ظاهر شده چگونه فراق او مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود وحال آنکه
این حب بالنسبه بحب روح ذکر نمیشود و همچنین حب رجوع بالنسبه بحب فؤاد ذکر میشود
قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم
حب ذاتی وارد شوند نمیتوانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل در نزد

قبر آخر وحل فنای خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفسی وارد شوند نزد
مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند
و اگر از آنجا عروج کنند در حب مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر عروج نموده در
ظاهر این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان
باو باشد حب رضوانی میگردد والا حب شیئ در نار ببین چقدر جوهر است این جوهر
و چقدر مجرد است این مجرد و چقدر سازج است این سازج و چقدر کافور است این
کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و جنت باو متوجه زیرا که کل لذت
در رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را مینوشد در جنت چگونه است اگر ملتذ
بحب او گردد که کل حب در نزد او لاشیئ است اینست که میسر در این جنت در حین
ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران او بسوزان الی طلوع آن و
حزن او در فراق او الذ است از هر لذت متلذذی نزد او و نزد اولوا العلم چگونه قسم جاری
گردد بر ارتفاع حجب وحال آنکه کل در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که
بعد از موت طین میگردد و صعود نکرده چگونه بحب ذاتی رسد و چگونه بمقاماتی که فوق
آن خداوند مقدر فرموده اینست که متلذذین بلذت جوهریه کمتر است از کبریت احمر
بل لا یوجد الا متلذذین باشیائی که لذت آن در غیر او است اگر بگذار برای او داو
الذیهای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در مالستلذ خود باشد اما در ظل بیان آنکه
درک کند نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک کل خیر امثاله خواهد نمود
و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهد گشت و الا اگر در عالم حب ذاتی سیر نموده که
صباح ترا نشید باو بود لطیور لایق والا در حب عرضی کل باو دشب و روز بوده و هستند بر ایام

بعون او در عرش خود است و در این خلق و بهمان ممثل است فردوس اعلی و جنت رضوان
چنانچه قبل از ظهور بود و بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود و در هر علو که
که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر
آن ماء زنده و غیر او شیئی ندیده بل هستی خود را باو دیده و لی از او محتجب و در نزد
هر حکم نظر بثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمره عمل
اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانه اذا ذکر بذکره کل شیئ و الله خیر الذاکرین
و دست مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله نفس او که بعینه همین
نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد احداً فذلک
ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانکم لا تعدلن من شیئ فان امر الله
یظهر من خزائنه و انه ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون الباب
السابع من الواحد الرابع فی ان البدء من الله به و العود به الی الله ملخص این
باب آنکه ما دون الله خلق او است و بدء کل شیئ من الله هست و مراد و عود کل
شیئ الی الله هست و مراد نه آنکه در صلوة که بدء از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او
بسوی خدا است بامر نقطه بیان و هم چنین در من یظهره الله کل احکام بیان را جاری نمود
که غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدئی متصور
الی الله و هر جا عودی متصور الی الله و لی ظهور این بدء و عود بمظهر ظهور آنزمان است که
کل آنکه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة است که از لسان مشیت
ظاهر گشته و هم چنین در عود این همه مؤمنین اگر بامر او تغییر دهند نیست الا حق الله اگر چه نزد
اولوا الالباب بدء نفس عود است و عود نفس بدء و لی مراد این است که این کلمه را در عرفان جاری نمود
و منه

و از اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لا یحصی هست ولی اخذ ثمره
کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند ببیند آن
نفسی بود را که نقطه فرقان و اوامر او باشد و هم چنین در من یظهره الله نه ببیند الا نقطه
بیان را آنوقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبارت نموده و از ثمره
آن محتجب مانده و کافی است نزد اولوا الالباب همین ذکر در بیان اگر تعقل نمایند و
الله یبدء کل شیئ ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی امر من یظهره الله طوبی
لمن یذکره فانه لهو العزیز المحبوب الباب الثامن من الواحد الرابع فی ان بابات
خلق کینونیه کل شیئ و رزق و میت و حیی ملخص این باب آنکه کل شیئ راجع میگردد بکلم
نفس انسانیه و آن خلق شده از چهار آیت آیه خلق که فؤاد او باشد و آیه رزق که
روح او باشد و آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده
نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتی که واقع شود به
ظهور این مظاهر میگردد و هم چنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون
واقع گردد بالله باینها میگردد زیرا که اینها در بالله قبل بوده اند اگر چه از بعد خارج
شده اند این نیست که حکم ربانی میگردد که مقترن بذات حروف سبع نشده و الا اول
که مقترن بذکر رسول الله بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان ورق کلی دهد به
مؤمنین ببیان این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکرار او است و نکرده
این را الا از جهت اطاعت اینها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر
در مشرق یا در مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا
حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و آنوقت از مظهر آن فعل بوده از او دیده نمیشود

الا آن واحد اول که در او دیده نمی‌شود الا الله اینست که غیر الله خالق شیئی نبوده و
غیر الله رازق شیئی و غیر الله ممیت شیئی و غیر الله محیی شیئی و هم چنین اگر از شرق حکمی
از حروف نار ببعیری این شئونات را ظاهر کند بالله صدق میگردد ولی لله نمیگردد
و الی الله راجع نمیگردد و من الله اطلاق نمیشود زیرا که در آن حین غیر الله دیده میشود
و غیر الله و مبین ظاهر میگردد لا بمبین دون نقطهٔ بیان چنانکه لقاء الله کحق نمیگردد
الا بنظر بآن و کل آنچه در بیان مکنون میگردد باین شئون اربعه بواسطهٔ آیات و کلمات
است که در بیان نازل شده نظر نما و قبل اگر آیهٔ حج نازل نشده بود شئونی که مترتب
بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه محقق میشد هم چنین کل اوامر
لاشیء بوده کن و مبین الا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و
در نزد هر ظهوری از نقطهٔ محتجب ممان که اگر قدر لمحه محجوب مانی در مظهر فعل الله ذکر
نمیگردی چنانکه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق است
ولی چون نشناخته است او را از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که لایق
گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانکه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن
ببیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنکه کل الارض را من لم یؤمن بالبیان
حاضر نماید بمنتها شأن حب زیرا که این کاس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی
آن شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او خداوند فعل او را نسبت بمظاهر
خود دهند زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و مقامات
خود را اصل گشته و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق
سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیماً و اگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله کند

بهتر

بهتر است از اینکه درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در
آن حین فعل الله ظاهر و در قبل اگرچه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت
داده شود الا و آنکه بنفس او شئونی ظاهر شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که
در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حی آن ظهور را باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم
باین حروف حی متمسک و در مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانکه امروز مشاهده
میشود اگرچه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل
الله متجلی میگردد این است که حکم بر او میگردد فلتنظرن ان یا اولی الابصار فانا
کنا منتظرین **الباب التاسع من الواحد الرابع** کل من یخرج من البیان من ذلک
فلیکتبن ذکر اسمه و ما قد قدر الله له من عنده الی یوم یظهرن الله نقطة البیان لیجزی
کل نفس بما کسبت وانه لسریع الحساب وانه لغنی متعال **ملخص این باب آنکه** از نزول
نقطهٔ بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که با تمام بیان مرتفع گردد در سبیل
کتب نقطهٔ حقیقت آنچه را و مقدرات ظاهر سازد در ارتفاع کلمهٔ او و امتناع ذکر او
لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر وجه هر بیان و هر دو تبیان تا یوم رجع نقطه تا
آنکه جزا دهد او را بأحسن جزا کدام اجزاء از این بالاتر است که کسی که ذکر او ذکر الله است
هر شیئی او را ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیئی
که او است اول کثرت واحد اول بر ظهور و قدرت چنانکه از زمان رسول الله تا امروز
اگر کسی ثبت نموده بود احصا میشد ولی کسیکه بر دین او حرفاً بحرف عمل کرده باشد
شنیده نشده اگرچه در بیان هر کس ظاهر گردد ظهور و قدرت الهیه بهمینه ازلیه خواهد بود
و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس هر کسی بگیرد والله یغنی من

شاء انه فضال کریم الباب العاشر من الواحد الرابع لا یجوز التدریس فی
کتب غیر البیان الا اذا انشئ فیه مما یتعلق بعلم الکلام وان ما اخترع من المنطق و
الاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند
عالم بظهورات مالانهایه و در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علو دلالت بر خداوند
که اننی انا الله لا اله الا انا باشد تا الی اذ من کل ذر از لسان او جاری شده در هر
شیئ لدی الحق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه بنهج آیات چه بنهج مناجات و چه بنهج
تفاسیر و چه بنهج علوم حکمیه و چه بنهج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد و اذن
داده نشده تعلم بغیر آثار او و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله
بر او مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است تعلم باو اگر مضمون شود کلمات نقطه
و الا چگونه دل خواهد بود بر شجره حقیقت و در آن ذکر از هر ذکر در آن ذکری نباشد
و نهی شده از آنچه مالا یسمن ولا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم
لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل فی الصرف والنحو فان قدر ما ینبغی للعباد
بین ما یعرف الفاعل والمفعول و ما دونهما من شئونهما اذ بدون ذلک لن یعبد الله اذا بعد
اذا اشتغل به اگر چه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی
بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر ما یحتاج خود اخذ میکند نه زیاده از تفاسیر بیان نه غیر او
اینست صراط مستقیم از برای تا دین و متعلمین الی یوم که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن
روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع بکتاب صامت از اصحاب از کتاب ناطق آیت
داده نکتابی است که منزه و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و علمیه آنها چنانچه در این ظهور
نقطه هر کس واقف شده دیده که او تبرا بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و اگر ما

نبود

تفرع بر آنهاست زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسیکه مراد او
مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه
خداوند قدرتی باو عطا فرموده نطقی که اگر کاتب سریع در منتهای سرعت بنویسد
در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از او از معدن کلام ظاهر میگردد
که اگر اولوا الالباب ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه
بر اتیان بمثل آن و عرفان اینست موهبه الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما شاء لما
یشاء انه هو القادر العلام و باین شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته
که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل اشیاء را در این آیه هست الله الذی خلق
سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیئ
قدیر و ان الله قد احاط بکل شیئ علما ...... و لی در وقت ثمره کل احدا
اظهار عجز از برای مظهر قدرت و بدون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای
این اقرار خلق شده اند کل و اگر در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم الله هست بآیاتی
که خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده والا چه بسا اشخاص که قرآن
خوانده و از ثمره آن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم آل محمد است
محتجب گشته زیرا که مثل آنحضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده میشود الا قدرت
الله و علم او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده با آنکه لحاظ او مظهر علم و قدرت
او نموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بکلی خود و قدرت او نیست بر
شیئ الا در نفس خود بالوهیت خود و در خلق خود بربوبیت خود و اینست جوهر کل جوهر که کل
از او محتجب باین شئون علمیه مؤتلفه که اگر موقن بآیات او گردد دل شیئی میگردد و نفع و بایان

باو که اگر علم شیئی نباشد کل جوهر علم در حق مؤمن ثابت میگردد و محتجب اینست که کل گویا
اموات اند و لفظ بثمرهٔ علم و حکمت نمیکنند و اکثر مردم در نزد ظهور من یظهره الله آنهائی
هستند که خود را بالعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکنند که علم ایشان
از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب
را نموده والله یحقق الحق و هو خیر الحاکمین الباب الحادی عشر من الواحد
الرابع من تجاوز عن حدود البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً
او مملوکاً او عبداً ملخص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق فرموده
حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقرر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان
بقدر شیئی حزن و مضطر نگردد بلکه از برای هر شیئی حکم فرموده که مقترن بر هر شیئی اشیائی
را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده
باشد جنت او اینست که آنرا بانواع تذهیب و طرز و نیکوئی که در مرقعات متعارف ممکن
است که جاری نمود در حق او جاری سازند آنوقت مالک او او را باعلی درجهٔ امکانی
خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آنهم فعل ظاهر نسازد داور او را از
جنت خود ممنوع داشته مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض
نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم
بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من یظهره الله حکم نکرده که او قبل از آنکه
تشنا باشد نفس خود را که اعلی جنت او است بحدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور کسی
نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از اوست ولی مراقب ظهور گشته که مثل
ظهور

ظهور مثل نزول بیان است حرفاً بحرف و آیه بآیه تجلی بر کل ممکنات جبروت خود خواهد فرمود
چنانچه در حین ظهور نقطه بیان تجلی بر هر نفسی واقع شد تا آنکه کم کم بکل رسید مراقب باشید
حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود مضطرب نگردد از عظمت که می بینید که کل اهل بیان
باسم او قائم میگردند و یکدفعه بشنود که او بوده که شب در روز با او بوده زیرا که مثل همین
در نقطهٔ قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لا نهایه و بیاد بیرید
که آنکه اول منظر در حق او بودن خطور نمی نگردید و شرف اول ایمان را درک کنید
اگرچه ببینید وحدت را و لی حجة الله بالغ است در همان حین وحدت اگر تصور کنید
چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله که قرآن است می بینید ما لا نحصی که باو مؤمن هستند و
همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار بادون نزد اعظم نگردد و از هر حال
مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه
آیهٔ و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون باو و نود دیگر که مسطور است
نازل شده و باوجود این می بینید که چقدر تعدی کرده اند از حدود الله و مراقب خود
بوده که این آیه را در حق حکم من یظهره الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم
اوست چنانچه ما نزل الله در زمان رسول خدا قرآن بوده نه ما نزل الله فی الانجیل و امروز هم
ما نزل الله فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از اینجا
است که کل بزعم خود عمل میکنند و حال آنکه برخدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات ازل حقه
است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه است و در حقیقت اولیه
چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و هم چنین در کل شئون اینها
مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه اینمطلب را اهل بیت از قبل تنزیل داده و

حق خود هم جاری فرموده بحقیقت ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از این
که بیان من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب
الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و خدا میداند که امروز از فرق شیعه چقدر این زیارت
را میخوانند و الیهم مرجع بنا کرده و احدی ایشان را نمیشناسند و لاجل شئون شد
رد این زیارت را میخوانند اینست که حجت خدا بالغ باشد مثل اینکه در حین ظهور
رسول الله وعده عیسی در حق نصاری ظاهر شد که یأتی بعدی اسمه احمد
ولی تا امروز هنوز باقیمانده و بان وعده منتظر میباشند و کرور کرور مسلمین که در ملت
فرنگ هستند و بهمین اعتقاد مانده اند و این بواسطه آنست که تعقل در حجت رسول
الله نکرده که قرآن باشد و الا کل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده مینمودند که ظاهر
شد بهمینقدر که محتجب مانده در نار مکلف گشته و بزعم خود در دین خدا هنوز منتظرند
ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که در وقت ظهور من یظهره الله این قسم نگشته و در مقام
مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثانویه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه
بزرگان مجتهدین که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده
در حدیث مطول که محل ثمره اینست که الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی
رسول الله و الراد علیه الراد علی الله بلکه از این هم تنزل داده اند مطلب را و در حق
جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر سوره البقرة ذکر شده که جوهر ذکر اینست
من عرفوه فقد عرفنی و من ردّه فقد ردّنی حال ببین که مردم بکجا درجه تنزل کرده و
در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقدموا بین یدی الله
نازل گشته چگونه متحمل اند اگر چه بعضی در این آیه اقدام بین یدی الرسول را گرفته اند
ولی

ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت
است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون تکرره
در این باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد و هو الله خیر الحاکمین

الباب الثانی والعشر من الواحد الرابع فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

ملخص این باب آنکه و هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده
مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله نمی بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه
اسامی آنها را نمیدانند چگونه محل قبور آنها برسد و هم چنین بعد از ظهور آن کل قبور را
که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد در مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی
گردد بلکه قبوری که نسبت بانبیای قبل میدهند در کوفه یا در سایر اماکن باید مرتفع شود
و هم چنین محل بیت چنانچه میبینی که امت موسی به بیت المقدس میروند و امت عیسی
بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله
بکعبه و نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر
شود ظاهر میگردد امروز ببین حد مردم را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب باو
است چگونه میروند و از مظهری که اثبات نبوت و ولایت و این کل بآیات منزله
مراد میگردد محتجب شده و الا در جبل ماکو ساکن گشته و این را تعجب مکن و لقصه رکن ظهور
رسول الله را در قبل که امت عیسی چگونه باعمال دین خود عمل میکردند و رهبانها در
معبدهای خود عبادت میکردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال
مکه بر بعد اشخاصی که حق او را نمی شناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت آنحضرت
حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی بود منقطع گشت الا آنکه بظل او داخل شود و بعد

از ظهور نقطه بیان هر سنه می بینی که چقدر خلق بمکه میروند و طواف میکنند و حال آنکه
کسی که کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله است
زیرا که مثل امر الله مثل شمس است اگر ما لا نهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل
قائم باو هستند این است که در هر ظهور بعینه ظهور الله اشرف است در حق مظهر
شئی که ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای رسول الله خلق شده و کل ظهورات
و آن ظهور از برای قائم آل محمد علیه السلام خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد
علیهم السلام از برای من یظهره الله خلق شده و هم چنین کل ظهورات و این ظهور
و ظهور من یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و هم چنین الی ما لا
نهایه شمس حقیقت طالع و غارب میگردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست
طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد و آنکه نظر بشئون قبل
کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه در اسلام مرتفع شده بواسطه بعثت رسول
الله شده و آنچه که از دین عیسی مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده و هم چنین اگر
در ظهور من یظهره الله نظر کند می بیند که آنچه در بیان واقع شده بظهور ذات حروف سبع
بوده و آن بعد اگر نظر بمبدء امر نماید محتجب از او نمیماند بظهورات مرتفعه در بیان
که در نزد او هر حکمی نفوس ما لا نهایه خوابیده و بیان منتظر او عاملند چنانچه امروز دیده
میشود که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است که بنوماید قرار فنا
ولی آنرا رفع نمیفرمایند تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم ببین این ظهور را که تا
خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر بارتفاع نمیفرماید والله علی کل شیء قدیر

الباب الثالث والعشرون من الواحد الرابع فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک

شیئاً من بقاع فوق الارض بان لا یجوز حرف الا فی ملک البقاع مخفی نباشد که
هیچ بهاره دلیلی نیست مگر آنکه مظاهر حقه و دون حقه که در کل عوالم بوده در فوق
این ارض ظاهر و باطن و کل ابداع انسانیه من لدن آدم تا امروز در هر کل
انسانیه مستقر و همین قسم هر کل دون مؤمنه در هر کل ناریه معذب ولی در هر ظهوری
حکم خاص ظاهر و کل مأمور باتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون
و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بنید الا مقاعد
۳۴ محمد و آل محمد و ابواب هدی را که در این ظهور بحروف واحد تغییر میگردد که دوست
میدارد که نبوده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و
مؤمنین که افئده ایشان محال اسماء و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر
تا آنکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید نتواند و کل در همین
واحد اول است که تکثر آن محبوب گردد عند الله و عند اولوا العلم طوبی از برای هر
نفس که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه مرتفعه که محل نزول ملائکه سموات
و ارض و ما بینهما میگردد در علم خدا گذشته که مرتفع شود خواهد شد مردی که از برای
مشیت الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل
موجودات طوبی از برای نفسی که مجری از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است
بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را
مضاعف فرماید آنرا بنود هزار در حق او ثبت فرماید و باو عطا فرماید آنچه که او راضی شود
والله علی کل شیء قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست
تصرف کند الا آنکه در همین بقاع مرتفعه حرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر

تا ظهور شمس حقیقت بنهج دیگر اذن داده شود که اوست امر الله در حق کل شیء و تا
امروز که ظاهر شده غیر این حکم من بعد راضی اذنه عالم نبوده و نیست که جاری شود بکل
قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست والله بکل شیء علیم الباب الرابع والعشر من الواحد
فی ان من یستجیر ببقاع البقاع یامن و یعفی عنه بما قدر الله عنه
الرابع

ملخص این باب آنکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است بر مردم که او را پناه
دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعل در یوم ظهور
من یظهره الله که قیامت این ظهور است کسی که بحروف واحد پناه برده که از هلاک آن
روز نجات یابند هلاک ایمانی نه جسدی زیرا که کل عمل میکنند از برای ثواب بکرادند
اگر آن روز پناه بحروف نبرند بوجه در ظل کل شیء هالک میروند و اگر بصیر باشند بر او
ارض کل ما علی الارض را میدهد که در نفی نروند و در استثنا داخل شوند زیرا که این ثمره
خلق انسانی است که یکدفعه کلی باطل گردد و نهایت که پناه بایشان بردن در مقاعد
ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور فرقان کل بقبور این حروف میرفتند و ذکر ایشان
را شب و روز میکردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند بآن حکمی که دین ایشان بر آن بود
و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده شئون دینیه کل محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع
شد امروز در اسلام کل باقوال قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بر نفس خود ایشان میدهند الزکیه
اینهم بود بلکه بر نفس ایشان امری واقع نمانده و حال آنکه از دیگر در اموال خود را باسم
تعزیه داری سید الشهداء ۴۰ خرج میکنند و هر قدم براد که از آنچه کردند اینست حزن این
خلق آنکه که حیف لفظ آنکه که در حق ایشان گفته شود هم اسلام میکنند آنچه میکنند و در مظهر
اسلام که رسول الله باشد کردند آنچه کردند فاعتبرن یا اولی الابصار ثم فی دین الله تحفظون

اسم آنچه میکنند لله میگذارند ولی نه بنظر بری میکنند که حکم بر او حکم بر خلاف است و میدانند
و خارج از دین میگردند و لکن اعمال خود را اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر
قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نیاید آنچه بر خود نمی‌پسندید لعل یوم ظهور
بر حروف واحد نگردید اگر از برای آنها میگردید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنیه که از
ائمه خود روایت میکنید و ثواب دعاهائی که میخوانید که کل راجع میگردد در یوم قیامت
که در ظل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم منتی است که حجج الله بر اولیای خود داشته
که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و حمد خدای را که قیامت را بر پا کرد ایشان نموا
آمدند و در راه اثبات کلمهٔ توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بآن ثوابها قرآن و دعا
میخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی که هنوز بوعدهٔ یأتی من بعدی اسمه احمد منتظرند
و از برای او شب و روز متضرع و حال آنکه آمده و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و
قیامت او بر پا شد و هنوز آنها در انتظار و ترحم بر خود کرده اعمال خود را هباء منثورا
نکرده و نفس خود را چنین نفی کند که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این
است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نشود مگر آنکه مظهر
آن ظهور کمال نصح را بامت خود میکند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حاصل
که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کور بیان خود را در بین امم یوم قیامت
مفتخر سازند زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند
بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست
در بین کل امم مفتخر شوید با بیان باد اگر یکی از شماها محتجب شوید اشد از کل اهل خواهید
بود نزد او و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردانید اعز از هر نفسی خواهید بود نزد او خود را

الی یوم قیامت بعد بآنچه از نزد او ظاهر میشود مفتضح نگرده که آنچه شنیده اید که
در یوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند اینست مراد که کل جوهر خلق در آن
روز مؤمنین بآن ظهر رند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود کل میخوانند و می بینند و عمل
میکنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیه تا امروز هر کس خوانده شاهد
شده بر خلق او اینست افتضاح نزد کسی که میتوان احصا نمود که در چند صباح عمر
خود از حق محتجب شده و نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتی در
نزد خودش که آنهم یکی از احیاوات است در مقر ناره خود اینست مراد از آنکه حکم قیامت
را کل میشوند فلتتقین ان یا اولی الابصار ثم تتقون الباب الخامس عشر
من الواحد الرابع فی ان لا یجوز لاحد ان یمنع احداً اذا اراد ان یستجیر بملک
الانقطاع ملخص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کس جایز نیست که او را
منع کند و از او مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد
خودهم اگر پناه برد او را پناه میدهد مثلاً اگر یکی در شرق ارض باشد و بدیگری پناه برد
باسم بیان باین مظاهر پناه داده میشود اجلالا لله عز و جل فی ذلک الدین انه خیر مجیر و نصیر
الباب السادس عشر من الواحد الرابع فی ذکر بیت الحرام ملخص این باب آنکه
لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال نخواهد بود و در هر ظهور نقطه ی ارضی که
نسبت بخود داده او بیت او شده و کل طواف ملائکه ساره و اهل ارض گشته بل کل
طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردد که اگر امر نفس طین بود باید
لم یزل و لایزال متغیر نگردد و اگر چه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین مثل مرآت است
و مثل امر هم مثل شمس است اگر بالانهایه مقابل بیت متغیر گردد یک بیت بوده و انما

است که بدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه از ظهور بعد و الا بعینه همان طینی که در
یوم آدم الی الله منتسب شد ماهیتش است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن
بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من یظهره
الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است و حیوان بعد از آنکه
است لله ذبح در عرض و طول که جز از او محبوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین
بالله را هر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماس بر گردد و تراب آن
اکسیر گردد و ماء آن از عطر احمر ولی چون که این قدرت شاهد نمیشود بر هر کسی
که ارتفاع صدق شود لایق ولی که ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد
بود از شئون دیگر که امروز در بین اولوا الصنایع ظاهر است و در ارض طا مسجدی
هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده و صنع این نشده الا آنکه قبل از ظهور امر الله در
ارتفاع بیت در آن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض و رحمة الهی از برای
آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قد رفعه کذلک
یجزی الله المحسنین و یذکر الله من یذکره لو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین و امر
به بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و
تهلیل و تکبیر و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت
ظهور من یظهره الله از کعبه بیت محتجب نگردند چنانچه همین شده بود که دو هزار و دویست
و هفتاد سال قبل امر حج فرمود و هیچ حولی نمیگذرد الا آنکه هفتاد هزار نفس بر حول آن
طواف میکنند ولی از ظهور کعبه بیت بین حجر رکن نشسته و همه نزد یک نفس بر مقصود او
مطلع گشته و اخذ شر ممکن ده و حال آنکه بیت الله قلب مؤمنین است که او همانا مؤمنین

من یظهره الله هستند امر شده مؤمنین ببیان عامل اند بآنچه در قرآن نازل شده تا نه
مؤمنین باو اگر مردم بر حول طین منوب باشند تا آنکه حد خود را شناخته و در
یوم ظهور او از او محتجب نگردند الیت ثمره حج که از سبیل امر او رافع گردند لعل باین
دو خطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته شده زیرا که
هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت که در جبل ماکو
است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که حین
ظهور کل مؤمنین بقرآن جائیکه حول امر او در طین اینقدر طواف میکنند حول امر نفس
او در حین ظهور او الی مالانهایه طواف کنند ولی همان حرف ستینی که پای پیاده به
بیت او رفته حال برای او این نوع حکم میکنند و نفوسی که اموال های خود را صرف راه
بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارضی که در او دنی ساکن باشد از او منع میکنند این
است حد خلق که همیشه لا الی الحق حرکت کرده و میکنند در یوم اخذ نتیجه گویا میت میگردند
و مشعر به ایشان مراد الله در او افراد نمیشود قدری بخود آمده ای اهل بیان و مستعد
ظهور تحقق بیت گردید که او مباهات نمیفرماید بطائفین حول بیت خود در بطون خود
و می بیند ایشان را مغفوت بر ایشان نازل میفرماید اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش
سلوک کنند چنانکه خود در سفر مکه دیدیم که نفسی خرج های کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل
او بود بقدر یک فنجان آب از او مضایقه مینمود در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانکه
خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسر نشد که آب برای بدن
گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفس حزن وارد نیاورید که قلوب
مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طینی و تقرب جوئید بسوی خداوند در بیت او
که

که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس قدر قیراطی در راه خدا صرف کند با خزائن
رب بیت الغنی باو در دنیا عطا کرده میشود و هر کس کوتاه اند که رود ملائکه در سبیل
حزنی ببیند در نزد دو حین موت مرنی کسی قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل
باشد ولی هیچ شیء در سبیل حج اهم از آن نیست که تکلیف اخلاق نموده که اگر با نفسی
باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه در سبیل مکه امریکه اقبح از هر
امری بود نزد حق و حبط عمل ایشان میشد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در
هر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون نبوده
و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او طواف میکنند و قرب خود
بوده که دین الله ادبع از هر شیء هست و لیکن فضل منزل او با بیت یکی باشد از
او لن نحفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بعدد از آن نفس مؤمنی از ذوی القربی
خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول میگردد حج او این امر شده الا آنکه در
سبیل حزنی بر احد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصور نمیگردد و اهل
مثل بر بحیوان جمع نمود بلکه اگر تجار هم نسخ رکوب بحر را نمایند در جائیکه مقرب اند اقرب
است در این دین از برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد و اهل
بحر لابد هستند و بکمال خود متقرب الی الله و خداوند خواهد نیکوکاران را چه در
بحر باشند و چه در بر و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی را که در بحر حرکت میکنند
بواسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند و با هم بر حفظ محبت حرکت نمایند و الله
یجزی المحسنین و لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب
ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن حال گذشته که

اخبار خطوط آن ارض را از طرفی بطرفی رساند چنانچه در ارض فرنگ این نظم با
کمال علو منتظم است و اخبار چیزی ماه را بلیالی و ایام بعدد د. مطلع میگردد نزد یکی
این امر را عام فرماید که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من یظهره الله لابد
ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کل
متداول باشد عباد الله زودتر بشرف هدایت میگردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع
عشر عشر آنکه زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ما
علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از اینجهت است که این امر شده
لعل یوم ظهور آن سر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منقطع باشد ولی تا عام نگردد
سرایت بکدام آن درگاه نمیکند مگر وقتی که سبیل وصول از برای آن داشته باشند و الا
امروز بهم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمر مستضعفین را سبیلی برادن
نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع گردد
و سبیل از برای کل باشد که در ادنای ارض یکی از شیعیان که از این سر اعظم باشد
سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشند نظمی که در ملک ظاهر است والله یحب المنتظمین
الباب السابع والعشر من الواحد الرابع حول البیت لا یجوز بیعه و من اراد ان یرفع ذا
حل علیه ان یاخذه ولو لم یرض صاحبه لان الله احق بملکه من عبد الذی یملکه ذات
سنین ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد با مسجد الحرام
حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کل شیء باستقلال
خداوند است و او است احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله الرحیم
کرده دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیرا که مراد است که راضی گردد بر
آیه

آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیء نزد او تواند کرد
والله یحب المتقین الباب الثامن والعشر من الواحد الرابع فی ان لا یجوز التعارج الی
ذلک البیت الا للاغنیاء الذی لا یری فی السبیل من حزن و یؤتی لعبد فوده اربعة
مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث والرابع من البیت لیعین
علی انفسهم ولا یکلیهم ان یسئلوا عن ذلک الادان یؤتی من یقدر علیهم و لیعفی عن
المملوک والذی یخدم فی الطریق و عن الصغار و عمن لیرق فی الطریق و عمن لا یقدر
ملخص این باب آنکه امر حج نشده الا آنکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متمدد نشوند برضای
او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغناء تا آنکه مؤذون نگردند در سبیل او و بر
هر نفس در عمری یکمرتبه واجب شده تا آنکه بر او صعب نماید و فود بر آن و حزین از برای
میت نهی شده تا آنکه کل در حین ظهور حق بنفسه فائز گردند بکمل استقرار او در نزد ظهور
قبل او اگر بر نفسی لازم آید همینقدر که واقف گردد و مرتبت او را درک کند اگر در قصد او
این بوده در قبه بر خدا است که او را جزا دهد با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با
اعظم عطا و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقی در سبیل وارد نیاید و اذن
داده سکان ارض بیت خود را و متوجهین بان کل عمر را که در هر حول حج را نموده زیرا که از
برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقعه و طواف
حول بیت نکند و اذن فرموده واقفین را که چهار مثقال ذهب بانی که هر مثقال نوزده
نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر کار خود ساکن اند عطا شود که کل با مر قائم بر
رکن تسبیح قائم باشند که اول بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر دور
هم بیت الله کمال عزت رعایت داشته و سؤال از عطیه محبوب خود ننموده تا آنکه خود

کلّ نفس مکلّف خود عمل نموده که اقرب بوده علوّ است و نوزده نفس با سویّه موسّع خدائی
را در هر سنه تصرّف نموده و بستر محبوب خود را رنگ گشته در حریرهای مأموره که در نسخهٔ عربی
ذکر شده و در اثر فوقه ملوّن که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع
قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه که بدون عزّ و افرین و عزّ اشیان است در آنباب ما دون احداث
نموده که در کل رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از برای استعداد یوم
ظهور من یظهره الله است که حین ظهور او بر حاجیان حج بیت الا ابواب او نه بر حافظان
بیت حفظ بیت الاحفظ آن و بر خدام مقاعد و اصرفی بیت الاخدمت او و بر
هیچ شأنی از شئون دین امری بیت الا امر او است مراد اگر کسی درک کند و عنوان حجاج
مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من یتکلّی
فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه بر مقتضی باشد از برای مکلّفین در مراتع تکلیف خود که
کل این احکام نزد منزل او بین الکاف و النون است لعلّ نفسی اخذ شود نماید در یوم ظهور نزول
او در هر زمان از برای حافظ بیت حقیقت نفس مقدسه بوده و هست که ناظر و عالم باطن
باطن بوده که او در رکن رابع ظاهر ظاهر است و در رکن اول و از برای او است وضع بیت
و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت و اصلا ارتفاع بیت از برای عزّت او است
که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بوده هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد و
همان خاضع است از برای حقیقت اولیه و حظّ برحی او از یوم آدم گرفته تا امروز حق آن
نفس هم که مکتسب میباشد از طلعت حقیقت شده و بروز او مراد است که ناصر است و الا از اول عمر
تا آخر در رشتهٔ طاعت او است و خود کنید اشاره از اعلای خلق گرفته تا ادنای ادنی ملأ
اگر امت علی که بوده نکرده از برای رسول خدا ولی او امری که از علی بر اعناق این

بوده

بوده همان که بوده ایشان است از برای رسول خدا زیرا که ظهور عیسی در زمان خود همان
ظهور حقیقت بوده و هم چنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را شاهد مکن در هیچ شأنی
از برای هیچ شیئی شبیهی نبوده و نیست الا آنکه همان شئونات از برای نقطه حقیقت ساجد
خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و هم رسول خدا را با دعا به است ولی خود ملتفت
نمیگردد که اگر شناسد او را بکل از کل خود منقطع میگردد و لوی او چنانچه اشخاص که شناختند
رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناختند چگونه در نار حجاب مانده و هم چنین
قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزّة الله که کل بعبودیت از برای
او معتقدند اگر قبول کنند و حال آنکه قبول نمیکنند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد و
سال از بعثت گذشت و در هر سنه مالانهایه بر حول بیت طواف کرده و در سنه آخر
واضع بیت خود حج رفته که دید ما شاء الله از هر فرقه حج آمده ولی احدی او را نشناخته
و او کل را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و میکنند و کسی که او را می شناخته و
اوج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشته که حزن او نه با وجبانات فرمود
و در ملأ اعلی با انقطاع او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل حاصل شده
بلکه همان فضل در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه
ظهور کتاب شرح سورهٔ یوسف بکل رسیده ولی چون نظر کردند او را بنظر فنی نظر نمودند در
تصدیق هم واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکنند که همین قرآنی که حال این هم تصدیق او را
هفت سال در جزیره عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین ع ظاهر نبود ولی آن نفس
چون نظر بحیث حجب نموده موقن شده و نظر بغیری نکرده این است که یوم قیامت خدا
سؤال میفرماید از هر نفسی بحکم فهم او است نه باتباع او نفس را چه با نفس حین استماع آیات

خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و متبع او نمیشود اینست که کل بنفسه مکلفند نه بغیره و
در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه با آن ادنی تصدیق
کند و آن اعلم محتجب ماند اینست که در هر ظهور بعضی باتباع بعضی داخل نار میگردند و اگر
هر نفسی بقدر فهم خود ذکر کند الی الله اهل فطرت متغیر نمیگردند و نظر بغیر او نمیکنند اگر نظر بالعزیز
العزیز کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر بحجت کرد اگرچه رفیق نداشت ولیکن عند الله
برحق بود ولی دیگران که نظر برفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه که از حج واقعی که عرفان
مظهر بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اینکه
در آن حول مؤمن بوده باو و بر طایفین حول بیت بعدم تصدیق بحجت او حکم غیر حق بر
ایشان شده نه اینست که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند معذور بودند ولی شنیده
و چون اعتنا نکرده محتجب ماندند و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله از ایمان
محتجب مانده که حج شأنی است از شئون ایمان ای بنده ترحم بر خود کن و دیگر قبل
اعمال خود را باطل نکرده در نزد ظهور کمال دقت را کرده بشناس که ظهور است که اگر بدانی
منتهای دقت را میکنی ولی شأنی ظاهر میشود که بتوانی یقین تحقیق کرد که حجت بر تو در کل
بالغ باشد والله خیر الحاکمین الباب الثامن عشر من الواحد الرابع فی ان الناس
باللیل یدخلن المسجد ویحضرن الزوار عند بقعة عشر دقیقة لمن یکن فی تلک البلد من یمکن
ملخص این باب آنکه در آن ارض و قرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده
و در نزد سرائر اربعة علیها السلام عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا تلذذ
گشته و رجوع بمنازل خود نموده و عطار چهار مثقال ذهب در حق ایشان در عمر است باز
برای هر نفسی نزد هر دقت که موفق شوند بر خود بربیت و آنچه مایه تقرب ایشان است از هدایا
اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از

تکلیف اظهار لطف در حق تا اید اعظم است اینهم از برای او از هر طاعتی که با و تقرب
جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود با منتهای
حب که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و او را حب خود خوانند اعطا تا لمن یظهره
الله امر فرموده که کل ذریات را با ابوین و اخوین و اولوا القرابه خود در شئون ادعیه
کرداب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلب ایشان ننشسته لاجل اجلال دار الذین
من یظهره الله و اولوا القرابه او کل از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده
میشوند و قبض روح میگردند و زنده میشوند و اداست مقصود لم یزل و لایزال در هر ظهوری
باسمی ظاهر در هر بطونی در اوج عزی محتجب که اگر غیر از این باشد کی توان لا اله الا الله
گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حرف است دلالت
بر توحید خداوند عز و جل میکند و ما من اله الا الله والکل له طائعون الباب الاول
من الواحد الخامس فی بیان المسجد ملخص این باب آنکه ارض اول ارضی که محل ظهور
جد من یظهره الله در او ظاهر گردد در مسجد الحرام بوده و همچنین در نقطه بیان
در حقیقت مشهود بوده و هست و هر قدر که توان ارتفاع آثار الله را لایق بوده
و هست چنانچه خواهد رسید بومی که محل طین الله حد و شئونی از شئون آن ارض اعظم
قرار گیرد و محل صلوة مصلین گردد چنانچه الان در مکه ظاهر است که حد اول آن
اینقدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر اینست که
ارضی که بانتساب حد او این نوع مرتفع گردد که آن محل کل احرام محرمین گردد و دار
طواف طائفین بود چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدل بر تکبیر او و اراضی نفوس مدل
بر توحید او و اراضی ارواح مدل بر تحمید او و اراضی افئده مدل بر تسبیح او که در اول نار

کعبت مشرق و در ثانی به ابواب دلالات مرتفع و در ثالث ماء توحید مرتفع و در رابع تراب
وجود متعالی گردد والله یبدء کل شیء ثم یعیده افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس فی مساجد الثمانیة من قبل العشر ملخص این باب آنکه

لایق است بر مقتدرین در بیان که هیکله مسجد جدا جدا باسم حروف حی که من نظره الله
بنا کنند که مدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم
الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف
نبوده و بنیت گویا دیده میشود که بعدد مستغاث در آن مساجد لسترهای مرتفع او کتبه
کرسی کوکب ساطع مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین کبراد اند و آیات او در نماز گذارد
ولی بترسید از آنروزی که همین حروف برنگردد بسوی حیات دنیا که او در آن مقابر خود
ایشان را از ایشان ممنوع کرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند کل باسم احادیث قبل
ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با کتبهائی که نسبت بایشان داده از
مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور بوده وقایع
آنرا ثبت نموده که از مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بر دانی هم راضی
نشده بلکه از اینهم تنزل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد نه اینست که حجتی بر ایشان
نباشد الان هم بهمین حجت این مساجد برپا میشود و بهمین حجت از قبل برپا شده که اگر
و من یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد برپا میشد ولی این خلق
نظر بجوهر دلیل نکرده و از اینجهت است که محتجب میگردند از حق نظر میکنند می بینند خلق
کثیر بحج میروند ولی نظر نمیکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی را
با این همه مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایه اتقی زنده لاشیء میکنند و حال آنکه کل این
همه

همه خلق را کاشان بواسطه و لله علی الناس حج البیت است و همان کلمه در یوم ظهور من
یظهره الله هست و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون نمی بینند که آن
امر خود قرینی ندارند اینست که محتجب میمانند از مبدء امر و بعد که از برای خود قرین
هم میرسانند و مابه الافتخار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امروز میکند در آن یوم بعد
نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجت هست و همین قسم
محتجب مانده اند محتجبون در شهرهائی که از بحجیت کتاب الله منشعب شده که چقدر
و از نفس بحر محتجب اند اینست که حکم ضلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی
بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بذکری اذ لا
یری فیه الا الله ذلک رب العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس فی بیان عرفان السنین و الشهور ملخص این باب آنکه

خداوند عالم خلق فرموده
کل سنین را بامر خود و از ظهور بیان قرار داد عدد هر سنین را عدد کل شیء و آنرا
نوزده شهر قرار داده و هر شهر نوزده روز فرموده تا آنکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی
الیه کرات که بحوت منتهی میگردد در نوزده مرتبت حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را
بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار
داده که متلذذین در این جنت با علی ما یمکن در امکان متلذذ گردند در ۳ شهر اول
که اشهر تسبیح است خلق ملا فئده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد که شهر تحمید است
خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در شش ماه بعد که شهور تهلیل
است میراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در
اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خداوند عالم عز و جل اشیائی را

که از حب بدون آن مرده و در حب او ثابت مانده‌اند و سه شهر اول نار الله است
و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کل شیء
جاری میگردد از هواء ازل که او ممد است از نار الله و شش ماه بعد متعلق بتراب
است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلثه در آن عنصر مستقر گردد و ثمر اخذ شود و کل خلق
هم متکثر از این واحد در واحد شوند و شهر اول شهر نقطه است و شهور حی در حول او
و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شهر
در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آنرا خداوند شهر بهاء نامیده یعنی
آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است و آن را مخصوص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی
از آن را بیکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا
الله هست مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود
مینمایند و مظهر آنرا در نقطهٔ بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش
من یظهره الله قرار داده زیرا که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات
بانیکه او است که دیده نمیشود در او الا الله عز و جل و او است اول که باول
شناخته نمیشود و او است آخر که بآخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمی
شود و او است باطن که بباطن شناخته نمیشود و او است که شیئیت کل از او است
و شیئیت او بالله است یفضل او هر نفس که موفق شود در یوم او سیصد و شصت و یک
مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد ان الله
علی کل شیء حفیظ و ثمرهٔ این عرفان آنکه در این شهور که شأنی از شئون خلق است
که کل بدل شده بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شیئیت از جود

نبیند الا مظاهر امر حق را این است که محض علم باشد این حکم اخذ نتیجه نکند و در
یوم ظهور بهمین مظاهر اگر مالک کل ارض باشد نبیند و خود را بهمین مظاهر را در
نزد آنها خاضع کرده اگرچه مثل این ظهور ظاهر شوند بقمیص قطنی هذا ینفع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد و علی و فاطمه
او بها جمیعاً او الحسن و الحسین علیهم السلام ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد
خود را که تسمیه کنند نفوس خود را باسمائی که دال بر او است مثل عزیز و جبار و امثال آنها و
بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله
یا نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء مستغنی و عبد الله و ذکر الله
این نوع بابی است که الی ما لا نهایه میتوان در آن عروج نمود و اگر در حکم نبوت و
ولایت و محبت خواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی
اعظم کل اسماء است و اکرم کل امثال و کور ترقی نموده شیئاً فشیئاً تا ظهوری که
کل شیء باسماء الهی خوانده میشود که هیچ شیئی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه شبیه
است بیکی از اسماء حق جل و عز مثل حلیم که از مطعومات است و لی شبیه است باسم
الله جل و عز و در این ظهور بیان این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده
شده لکل که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیء نمی
کنند الا آنکه شبیه بیکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد
خواهد شد کم کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینهما از اسم حق چه قدر
میکند که طین بدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلق او الا آنکه آن از برای او خلق
الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کل شیء را خداوند در روح

قرار داده مثلاً اگر بر ارضی که مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و متلذذ و اگر دون
آن نشیند مضطرب میگردد بشأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای او نمود و لا
یزال از خدا طلب میکند قیام آن را از رد کاه خود و هم چنین مثل در طین زده شد که کل
اشیاء را توانی تعقل نمود و طوبی از برای اهل بهائی که از هیچ شیئی اسمی اطلاق نکند الا باسم
حق لایق است که بر کل عوالم جنت گفت آن زمان او هیچ شیئی بجنت خود نمیرسد الا آنکه
منتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثل این بلور جنت حجری است که ماده آن بوده و هم
چنین از برای این بلور نفسه درجات است در جنت تا در حتی که رسد بجائی که از جلینی
کرمائی بهشت دهن ستر براورده که یاقوت گردد آنوقت بمنتهی جنت رسیده زیرا که
دقتی که حجر بود بهار نداشت و امروز یک قیراط آن اگر بکمال یاقوتیت رسد که در امکان
رد بهشت چقدر بها دارد و همچنین کل شیئی را تصور کن و کمال علو آیات آن را ادراک
بکذا است در هر ظهور و آنچه از قبل او نازل میگردد بنعم زیرا که در هر ملت علمای از هر فن
دارند و بغنا زیرا که همچنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و هم
چنین شئون دیگر بلکه علم علم کذا است و آن نیست مگر علم مظهر او در هر ظهوری و غنای
نیست الا بفقر بسوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبه بمظهر
ظهور ظاهر گردد نه اینست که بسکر ظهورات قبل و نموده که این ممتنع است زیرا که آن
رحمن نوزده سالگی سکر نوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
نرسیده بود و هم چنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده بود و هم
چنین الی ما لا نهایه تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلی که ظهور او در هر ظهوری
که او است از شکر او که محبوب است نزد او والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

و ثمره این امر اینست که بتذکار این اسماء از مسمیات این اسماء خارج نگشته لعل
نفسی را بجذب مسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیت گردد که مثل بر من یظهره الله
باشد نه بر غیر آن نه اینست که بمحض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قائل سید الشهداء
بعینه باسم خود حضرت نامیده شده بود و در ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کل باین
اسماء محبوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت باشد آنوقت اسم او
است که دل کینونیت او از بحر جود حق خلق شده که لایق است اسم حسنی بر آن خوانده
شود و الا ظل افکی است در تحت الثری که در نفی فانی میگردد چنانچه دیدی در یوم
قیامت که چقدر نفوس باسم رسول الله که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده
شده و محتجب ماندند از محبوب خود والله علی کل شیئی شهید و بدان که مثل من
یظهره الله مثل محک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن مثلاً اگر کسی عبد
الله نامیده شده باشد اگر بها او ادل من آمن باشد ایمان آورد آنوقت این
اسم در حق او در بهار ثبت میگردد والا در نفی فانی میگردد کان لم یکن شیئا
مذکورا الباب الخامس من الواحد الخامس فی بیان حکم اخذ مال کل الذین لا یدینون
بالبیان و حکم رد آن ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد الذی لا یمکن الاخذ

ملخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظل ظهور بعد باید واقع
شود مثلاً در ظهور رسول خدا لایق بود که کل ما علی الارض در ظل او مؤمن شوند آنچه که
نشده از ضعف مسلمین بوده والا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول
الله بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبود چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل
ایمان شود که آنوقت بر او حلال میشد آنچه را که خدا داده باو حظاً بوده از جود

خود و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الا بایمان باو و کل از
کل گرفته میشود الا آنکه داخل شود در ظل دین او و اینست فضل خداوند در حق خلق میراث
اگر فتح بلدی در صدر اسلام شده بجبر و قهر داخل در اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته
و آنچه که نشده رحمت در حق ایشان نبوده چه الی الان در نار مانده و هم چنین در
این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین بآن آنچه منسوب بایشان است الا آنکه داخل
در ایمان گردند که آنوقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از
جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه در بلادی که باعث
حزن نفسی یا غیر نفسی شود اظهار آنرا هم خداوند اذن نفرموده مثلاً تجارتی که در بلاد غیر
تجارت میکنند که بر ایشان است که بنهایت دقت حساب خود را داشته باشند که دلی
از برای ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقتدر شود بر ما
علی الارض چنانچه وعده فرموده که آنوقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه
خود نخواهند ولی قدرت الهی ایشانرا داخل میفرماید و ایشانرا از نار نجات
داده مبدل بنور میفرماید والله علی کل شیء قدیر نه اینست که صاحبان قدرت
صبر نمایند که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه
در صدر اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله در هر ظهوری هم همان
قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که
اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله بهم رسیده باوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز
ما علی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از بعد
آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده والله ینصر من یشاء بامره والله قوی عزیز ثمره این

حکم آنکه در یوم ظهور من یظهره الله کل مربی بتربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین
به بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان (الی) از ایمان باو خارج نگردد
اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور
من یظهره الله بنصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمیماند مگر آنکه داخل جنت
میگردد بل هیچ شیئ در افق نفوس خود نبوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در
بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از
امر او تخلف حبه نیاورده بلکه از آنچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام بحبل
بحبل او که هر که اعتصام ورزد بطاعت او در کل عوالم نجات خواهد یافت
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم الباب السادس من
الواحد الخامس فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه
من شیء من لم یکن فیه من شیء لم یکن له عدل لن یملکه الا نقطة البیان وان غربت
الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یتجر لا دونه وان ما دون ذلک یؤخذ اولاً عنه
عدد الهاء من بهاء کلها ثم لیأخذن منه الذین قد فتحوا باذن والیهم کل علی قدر ما
یستکفیه وان ما زاد لیبلغن الی الفقراء ولیصرفن فی البقاع وان یؤتی کل نفس
لو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع هو هبة من الله انه کان
ذهاباً ملیحاً ملخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح
بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه ما لم یکن له عدل است حق نقطه بوده و هست
مادامی که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین
از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من یظهره الله آنچه در نزد

ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علما بغیر اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان کل شیئ لله است و اقرب بخداوند از نقطه مشیت کیست و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر دادهٔ بکسی مجزی نیست اگر چه با علم آیات آن زمان بوده و توسط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نار بوده چه آنکه صاحب او حی واحق است بر آن چیزی که خداوند در قرآن مرتبه باو عطا فرموده از دیگری داده است غنی از نفس عطا چگونه کسیکه لغنیٔ مستغنی گردد ولی هر کس خود آیه که خود را از نار نجات دهد خود در داده و الا حجت خداوند غنی بوده و هست و کل از جود او هستند که خلق شده اند چگونه و ما تیقع بر جود و رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده میشود از عالمی که صد الف الفی از مال حجت بنا کرده باذن کی کردی همین حرف از برای او اشد است از هر عذابی نزد او لو العلم اگر ذره ایمانی در او باشد و الا هزاران هزار که آیهٔ کل شیئ هالک الا وجهه را بشنوند گویا نشنیده اند کلمه ولی نزد عارف بالله اگر کل ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود از امری که بدون رضای محبوب او در او بوده و غیر مالم یکن له عدل بقدر بهاء هاء از کل گرفته میشود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی میشود و بعد والی فوق بر نفس خود و او نیاید نحو عطا میفرماید هر نفسی را آنکه شأن و لایق او است از مرتبه که محبوب او و اگر زیاد آمده حرف تقاع نامه رها میگردد یا آنکه بکل اهل بیان بسهم عطا میشود

اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن امش و در شرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از حرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است امنیت امر خداوند در این باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره الله آنچه کل ما علی الارض شیئیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول ظهور بیان دارند از مرتبه او است قبل ظهور او چه دنیا چه دنیا قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیاید و از عبید خود حقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدر فرموده از او ممنوع نداشته از کل مالم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شیئی را الا او زیرا که او است آیهٔ لیس کمثله شیئ خداوند هر شیئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از دون و مملوک فرقه تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلق که بجا داده شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کل شیئ زیرا که کل شیئ باو شیئ شده و هم چنین رضای او معادل نمیشود با رضای کل شیئ زیرا که رضای کل شیئ باو خلق شده قسم باد که از او در علم خداوند اعظم تر نبوده و نیست که یک اشاره طرف او اعظم است نزد خداوند از عمل کل شیئ اگر با علی علو امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کل باو است چگونه عمل کل و هم چنین الاقرب فالاقرب من حروف الحی ثم الاسماء والامثال ثم النبیین والصدیقین والشهداء والمقربین کل علی قدر ما قدر له لکل درجات من عند ربهم و کل بما عبدون و اگر آیهٔ لیس کمثله شیئ نزد مؤمنین ببیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان که بهای آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از بهاء الفی مائه بر ملائکه

باشند تا آنکه نسبت گردد در ما بین کل که کل از کل باین منهج منقطع گردند و گمان نکرده که جائیکه حب خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا که در او امر او کل فضل بوده و هست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الباب السابع من الواحد الثامن فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیها لیشترین من کل شئ لمن لم یدن بذلک الدین لان اذا خرج من ملک هؤلاء دخل فی ملک هذا لیطهر حکماً لنسبة ذلک الدین ملخص این باب آنکه مرحمة خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کل ما علی الارض را بخواهند بسبیل لوی او نداشته و آن اینست که بقطع نسبت از دون مؤمنین به بیان و وصل نسبت بمؤمنین ظاهر فرموده ما یلیق و بشتری دادن و یک من انواع الهدایا مثلاً اگر کلی برید یکی از نصاری باشد بهمقداری که بمؤمنی دهد حق الغور طاهر میگردد و اگر رد کند داخل که در ید اوست حکم اول جاری میگردد و بمجرد انتقال طاهر میگردد اگر چه بسبب فضل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد از حین که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاهر میگردد و اگر چه سنین معدوده بگذرد تا بآن نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارض شئ نیکوئی هست مؤمنین به بیان تحصیل نمایند لعل یوم ظهور حق شئ بجز بآنک و چه و خلق رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه ایست از بحر لطف جود او و ان الله جل وعز لم یوصف باللطف وانه هو اجل واعظم من ان یذکر بالقرآن به دونه از لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الاشیاء کما لا تشهدون الباب الثامن من الواحد الثامن فی ان لکل نفس ان یقرء آیات البیان وعدم جواز نقصها عن عدد الواحد ومن لم یقدر یقول الله الله ربی ولا اشرک بالله ربی

ربی احداً تسعة عشر مرة ملخص این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بآن چگونه هر نفسی در حدی واقف و شأنی ظاهر و همین قسم آیات بیان را ظاهر کن در این اگر هر چه میخواهی عوض نموده و لکن که خداوند در او حق زیاده بر دون آورده و لکن قرائت آنرا از روی روح و ریحان نموده هر قدر که قرائت میتوانند بگیرند تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده سر آن اینست که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعل برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میدهد که تجارت کند مالک آن من یظهره الله است که نفوس مؤمنه بنقطه بیان برده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید بهر جزئی حکمی بالانهایه نفوس در آن متحیر هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن تجارت این دنیا میکند و لکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس بگیرد چه خود را محیا میکنند و در یوم ظهور من یظهره الله نظر کن که این جهت را بر پا نموده که آن روز اخذ حساب کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم دیگری را تاجر و همین قسم را صنعت او جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود او ما یتفرع براد را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آنروز هم مثل امروز می بینی در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم و یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه باین القاب متفق هستند ولی از صاحب آنکه این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من یظهره الله الی مالانهایه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب و لیکن تصور میکنند که در حین

نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را شنیدند و لی احدی تمری
کند چون امروز می بینند عزیز است کل باسم عزت او مفتخرند و لی همین قرآن بود که
در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن رتبه لایق تمام شده الا امیر
المؤمنین در ردای مبارک خود بسجد می آورد بان که گر مذکور است قسم بذات
اقدس الهی جل و عز در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت
کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقل نمود ببینید امروز
آنچه در اسلام هست درجه بدرجه منتهی میگردد تا بعد که کتاب الله هست ختم می
شود همین قسم یوم ظهور من یظهره الله تصور کن که مبدء و دلیل بعید او است و ختم تنزل
نزول قرآن شود که او اجل از آنست زیرا که کل شئون دلیل منتزع میگردد در کتاب الله داده
نبغه حجت است زیرا که کل از اتیان بمثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم
منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مؤمن بکتاب الله
نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود پس نظر در نفس حجت است نه در شئونات تا آنکه
ببینند آن که در بیان هیچ حرفی نازل نشد مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله
را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانند تلاوت آیات نمایند نوزده
مرتبه از طلوع تا طلوع بگویند الله الله ربی و لا اشرک بالله ربی احدا که اگر از
روی بصیرت گوئی بلا ریب در یوم قیامت مهتدی بهدای حق خواهید شد و ثواب
کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا
فضل عظیما الباب التاسع من الواحد الخامس فی ان یذکر فی کل شئ اذا اراد ان
یستعد انه من اسماء الله سرا او جهرا او التفاتا ملخص الباب انه ازآنجائیکه هیچ
شئی

شئی شیئیت ندارد الا بالله عز و جل و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای
کمال خود برسد که ماحی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آنوقت لایق میگردد
که اسم الله بر او ذکر شود در حد او نه در فوق رتبه او و از آنجائی که اهل بیان را خداوند
امر فرموده که کل شئی را بمنتهای کمال خود ظاهر گردانند اذن فرموده ایشان را که هر
شئی را بحروف اسم او با سماء الله جل و عز خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شئی نبیند
الا طلعت ظهور ربیت را که در او دیده نمیشود الا الله مثلا منتهی الیه رتبه جماد سنگ است
در سین او نبیند الا سبوح و در نون او الا النور را و در کاف او الا الکریم را چه ذکر کند
بقول و چه خط کند بقلب اما آنکه التفات کند برای او بغیر آنکه بلسان نگوید یا بقلب خطور
دهد و اگر بنویسد ذکر بسم الله الامنع الاقدس ذکر کند خداوند جل و عز از او
قبول میفرماید آنکه را که اراده فرموده و این امر که هیچ شئی در او دیده نشود الا من یظهره
الله که مبدء اسماء و صفات الهیه است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب
ایمانی اظهار انیت خود نکند و در خود نبیند الا او را که قائم باو بوده و هست نه اینکه
است که تراه او را در خود دیده بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود
شمس را در نزد من یظهره الله همین قسم تصور کن از عالم تجرد گرفته تا منتهی الیه که ذکر
در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل جز او ظاهری نبوده
و نخواهد بود و دوست میدارد یومی که ظاهر گردد نبیند در علم خود الا آنکه کل بمنتهی الیه
کمال خود در بیان عروج نموده و نیست ذره طینی در قعر بحر الا آنکه او مالک او گشته
از نفس مؤمنین از خلق محبوب باد و کل مرایائی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس
که بجود اشراق ضیاء او که آیات او است کل دلالت کنند بر او اینست ثمره این

حکم اگر کسی تعقل نماید والله ینور قلوب عباده المتقین **الباب العاشر من الواحد الخامس** ان الله قد قدر الهیاکل للرجل والدوائر للنساء یکتبون و یکتبن فیها ما یراد من البیان **ملخص این باب آنکه** خداوند از برای اهل بیان در فضل عظیم مقدر فرموده در باره ایشان آنها را سنت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر کس هرچه تواند از کم و از اکثر که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة و از برای نساء با دائره قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آنرا پنج واحد قرار داده در واحدی را واحد که دال باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات والارض وما بینهما والله بکل شیء محیطاً تا آنکه بر صعود در افئده ایشان قمص شمس حقیقت متجلی گردد و لعل در یوم ظهور آن سر اعظم دلالت بکنه الاراده و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند را از کلمات مشرقه از شمس جود ذکر کنند که هرچه در آن ذکر کنند اثر آن در آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگرچه بدو این دایره بر آن نهجی است که امیر المؤمنین ع در آن ذکر اسماء طاهره از کلمه ها را نموده و در نقطه گردد در مایه حزنی و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و از این جهت که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر گرده که از رتبه نقطه تا جیم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیوة جامع باشد و اگر آنچه از آن کم جود منتشر گشته کسی عمل نماید حق صعود خود را ملاحظه میکند و اگر مشیت الله بر جریان آنها جاری شده باشد و ثمره این و حکم اینست که کل بیان خلق عالم اکبر است و بمیعاد که

دار

در هیکل یا دایره ظاهر شد و از حد اتحاد نمود لعل در سنین حس ظهور من یظهره الله لشرف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دستان او میگویند و اگر کسی نزد او باشد از عطیه جود او ثمره او را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یاست یا بیوت واحد چگونه در حق او ذکر ثمر شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای اینست که کل اهل بیان نور حدود خمس بیرون نروند زیرا که هیکل خمس محیط بر او است و در دایره واو حافظ ها است اینست مراد از سر ذل او لعل مردم با این او حلیه عظم و هو هیه کبریا در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم او و الهیاکل در ها و دوائر در واو متکه منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقی نماید خمس سنین بخمس شهر خواهد رسید بل بخمس اسبوع بل بخمس یوم بل بخمس ساعت بل بخمس دقیقه بل بخمس عاشره از تاسعه و هر قدر که توان ذکر نمود در رتب او زیرا که مشود من شیت و ما یشئی بلیونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله علیهما بلیونیة الصفه مثل النار و احراقه میشود که نار متحقق گردد و احراق ظاهر شود یا مصباح مستضیئ گردد و نور او منور کند آنکه که در آن مستضیئ گشته و هم چنین تصور کن کل امثال کلیه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه حد حدود و لیظ ممکن در هیچ شأن در کل این دوائر و هیاکل الا هیکلا واحدا مثل آنکه الان آنچه از قرآن می بینی در او دیده نمیشود الا هیکل رسول الله که اگر او نبود کینونیت او لنفسه ثبت کم گشت در ایمان باو و عطیه او و آنچه از قبل الله برا و نازل شده و هم چنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن لعین الیقین این جوهر واحد که ساری است در کل شیء که اگر در یوم ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن بنفسه محتجب از او شده ولیکن

او اظهر است نزد او از خود او باید داد آنچه او سکینه قصد نمیکند الا او را اگرچه در حین
احتجاب بر او کند اینست معنی الی الله یرجع الامر کلها ان انتم تعلمون الباب
[illegible] من الواحد [illegible] فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس تکبیرات فی
صلوة المولود و یقرء بعد الاول تسعة عشرة انا کل بالله مؤمنون و فی الثانی انا
کل بالله موقنون و بعد تکبیر الثالث انا کل بالله [illegible] و بعد الرابع انا کل بالله محبون و بعد
الخامس انا کل بالله راضون و یکبر ست تکبیرات فی صلوة المیت و یقرء تسعة عشر
بعد الاول انا کل لله عابدون و فی الثانی انا کل لله ساجدون و فی الثالث
انا کل لله قانتون و فی الرابع انا کل لله ذاکرون و فی الخامس انا کل لله شاکرون
و فی السادس انا کل لله صابرون ملخص این باب آنکه حکم خداوند عالم بحکمت
نازل فرموده و هدایت از قبل او و از برای من یظهره الله و کل بالتبع در ظل ظلال
احکام الهیه وارد می‌آید و از آن جمله امر فرموده در نزد هر مولودی چون ذکر
ازش صلوتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند یوم
قیامت را درک کند از مؤمنین بمن یظهره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم
فرموده بشش تکبیر در صلوة واحدی تا آنکه دلیل باشد که بدء آن از ها بوده و رجع آن الی
الواو است لعل یوم قیامت باول من آمن بمن یظهره الله ایمان آورد و در شئونات ملکه
او را محتجب نگرداند زیرا که این امر غایت بر غیر موحدین صعب است چه بسا آن نفس معروف
نباشد و کل خود را موصوف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از ۶۰ که حقیقت در
ایمان بآن نفس هویت ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کلا باعمال قرآن عمل میکرد
و حال آنکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام جاری گشت از نزد همان نفس که
در

در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در باب ستة بیان از روی بصیرت
نجات یافت باین عمل نه باعمال دیگر زیرا که آن نفس است که بها کل شیء اناد است
بالله و بعد کل شیء بسوی او است بالله و چه کم نفوس که از حین ظهور تا حال بیان نظر
بوجدان خود نموده و از آن محتجب گشته و حال آنکه عند الله کل مکلف بوده تا که مکلف
شده اند و نزد خداوند اعلا و ادنی مساوی بوده بهمت او امر و کم کسی بینی که کل مؤمن اند
بامیر المؤمنین ع و بواسطه آنست که خلاف نموده و در ردن محبت او پرورش نموده ولی الا
اگر همین نفوس در صدر اسلام میبودند همان ثلثه که در حدیث موضوع شد میدیدند
چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین بعدد اسم رحمن از برای او شئون حجت
بهر سیده و آن بواسطه نفس نقطه بود که اگر با دستی مشیت امتحان مردم معلوم میشد
که مؤمن خالص اقل از کبریت احمر است امر بآن صلوة از برای اینست که اگر در
یوم قیامت واقع نگردد محتجب نگردد بعد کل اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد
که چقدر صعب است بر من علی الارض که بعضی که عقد قمیص نرسته داخل در ایمان
نگرداند و شوند آنچه که در امیر المؤمنین شنیده خود ممیز نگشته تا دیده کند طلا و غرا
را از کل دیده و اگر در یوم او واقع میشدی در آن ثلثه میبودی آن وقت صادق بودی و حال
آنکه آنهم در سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نموده است مدبر اخلاص
در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر باشد که حجت بر آن حجت میگردد شود که آن وقت اگر
از کل بغیر از من علی الارض خواهند داخل در جنت میگردند بابواب آنها می‌بینند بعد
خراط را که ادق است از مابین سیار قابلیات دارضی معقولات در هر حال مراقب خود
خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و تمسک بحبل کتاب گشته که با دین است

کل متقن را داشته باشید، کل شیء ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون الباب
الثانی عشر من الواحد الثامن فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خاتم
العقیق فی ایدیهم ملخص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطن
است برآنچه آن حکم میگردد اسم اکرم بحکم میگردد و الا آنکه متلذذ میگردد یا متألم او است، بلکه
حفظ نفس این از اینجهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم
فرموده در حق او بمنتهای حفظ او که اگر بسبب کره او گردد براو وارد نباید زیرا که
جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عز این را شاهد کند گویا او عزیز
گشته و اگر دون این را شاهد کند براو وارد می آید آنچه وارد شده و از این جهت
است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر
مصیقل مستور گردد که شاید که بسبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه
نماید اینست ثمره این امر و ذلک یمن الله علی من یشاء من عباده انه هو المهیمن القیوم
و اذن بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد
نیاید و از نار محتجب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد خاتم عقیقی که
اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین ببیان است و عاملین کرده و آن حق است که
خداوند که او را داخل درجات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بان کرامت نماید
که راضی شود و من اصدق من الله حدیثاً لو انتم بلدد آیاته توقنون ثمره این حکم
آنکه چون عود کل بوی مظاهر بقیه میگردد که مشعر تراب ذکر میشود در آن و منتهی عروج تراب
اول رتبه او حجر است تا آنکه بمنتهی رتبه صفا که حد بلوریت است رسد که آنوقت اسم حمد
در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در حین اجساد جوهریه ذاتیه مستور گردند و دل

بر حق شده بنکراو و الله یهدی من یشاء بامره انه عزیز منیع الباب الثالث
و العشر من الواحد الثامن فی بیان کتاب الوصیة للاموات علی ما امر فی البیان
ملخص این باب آنکه هیچ فضلی من الله در حق عباد اعظم از این نبوده که اذن داده
ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن
داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته متضمن بر اقرار بوحدانیت او و عدل
و این خلق و امر از برای او است و اقرار بخط الهیه و حروف حی او و اظهار بمظاهر
اسماء و امثال او و استغنا از آنچه در دست نداشته و ندارد محبوب او و از آنچه که تمنا دارد
از مقصود خود و امر نماید که کتاب را برسانند بمن یظهره الله که اگر مشیت او تعلق گرفت
بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او نازل شده و حفظ آن باورثه او
است که شاید ابداً الی من یظهره الله رسیده بر احسن خط و الطف حسن زیرا که طول ظهور
تا ظهوری مبین است و حفظ آنها نزد کل اسهل از هر شیء است ولی منتهای دقت نمایند
که العیاذ بالله ظهور حق بشود و او محتجب ماند یا بتعالی که نزد او است نرساند که این امر
ظاهر است که در نزد ظهور حق هر نفسی بشیئی معترف است ولی نمیداند که مایه اعتراف او از
نزد آن حق است از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت کو ندهد از جهت علو ظهور خود
مثل ظهور رسول الله که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بان ظهور معروف
کل نموده و الاشبهه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده کمال تبلیغ عمل
کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه عمل کلام است مثل آنکه کل در حین موت لا اله الا الله میگویند
و میروند و در این ظهور ظاهر ملک که بار قبل و این کلمه را میگوید در حین موت میگوید ولی
مظهر این کلمه که مدل علی الله هست در حین تعز حق مستور اینست که کل اعمال بها منثورا

میگردد و همین قسم کل کتاب وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند به
وحدانیت خواهید داد و خواهند گفت لا اشرک بالله شیئاً ولی یوم ظهور نفوس
خود آن مظهر شرکی است که نفی کرده اید و ملتفت نمیشوید نیست که یکدفعه دین خود را
باطل میکنید و شعور نمیگردید قدری ترحم بر خود نموده که عملی که میکنید از روی بصیرت
باشد لعل یوم قیامت ثمر آن نجات یافته و دانید که مبدأ این کتاب من الله است
ولی بانطقیه النقطه و رجوع آن الی الله هست ولی یا یرجع الی من یظهره الله
چه بسا که می نویسید ولی کسی که مینویسید نمیشناسید و او خود را بشما میشناساند کجی که بیا
کل بر پاست ولی حجابهای انفس خود آن مانع میگردد مثل آنکه امروز کل اهل قرآن
بامر قبل او عمل میکنند ولی از مقام محتجب مانده با وجود آنکه حجت او امر قبل را اثبات
مینماید بنحو اشرف ولی ملتفت نمیشوند اینست که آنهائی هم که این کلمات را می بینند ملتفت
نشوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلق الله بوی او
ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در اخر آن ظهور با علی درجه آن دین رسیده اند
ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود و الله بصیر بما انتم تعملون الباب الرابع عشر
من الواحد الخامس فی ان النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله ثم النقطة و
آثارها ثم ما قدر الله علیه ستین مره و ما یجعله الشمس و ما یبدل کینونیته ثم کل
من یدخل فی ذلک الدین فاذا تطهر و کل ما نسب الیه ثم لیزل من ایدی غیر اهل
ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبه عنهم و اثبات النسبه الیهم تطهر
ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر بتطهیر مظاهر معدوده فرموده
که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدا نماید و سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کل بامر الله حسن

عند الشجره از مطهرات گشته که حق واقع امر الله مطهر است نه نفس شیء بلکه شیء غیر
شیء است از برای آن امر که آن نهر بآن شیء طاهر میگردد و کسی که کلام او موجب طهارت
است ببین که در حق عناصر جوهریه که دال علی الله هست چه میگوئید اگر بمذهب خود هم
حکم میگردد سخنی برایشان وارد نمی آید ولی خود از شدت احتیاط از سگ آب استعمال
میکنند مرتکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر ما است راضی نمیشود که حکم طهارت
کند مثل آن مثل نفسی است که قتل سید الشهداء ع را متحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه
میکند اینست و این خلق حیوان اگرچه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که
حیوان جز بغضی نمیرسانند ولی اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین
مطهرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره الله و اعتقاد ولی کیست
که نظر نموده مراد خداوند فرماید که اگر کور قرآن سیر دهد امر اینها نمیرسید که بیان
هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد
نمی آید و الا شئون دین در هر ظهوری در جای خود حق است مثل آنکه ظهور رسول الله
که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون آنرا دارد ولی نظر کن بجزئی که این شئون
در ظل آن واقع میشود که ایمان باو باشد اینست که هر کسی شیئی را گرفته در مبدء محتجب
ماند اگر علم بمبدء از برای کسی هست و عمل باو موفق گشت شئون دینیه و دنیویه
در آن ظهور از برای او هست و الا فانی میگردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله
شیئاً و مطهری که مطهرات اول ایمان به بیان است که مبدل میفرماید جسد
او را بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست بمقداری که تلقاء آیه از آن واقع شود
شیئی که غیبت راو ننماید طاهر میگردد و ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه

الله اطهر برشئی خوانده شود طاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان وصل آن باهل بیان است پنجم سجر حقیقت است ادراک ظهور او دکل آثار او ششم عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ماء بدل گینونیة که کل اینها در وقتی است که عینیت در آنها نباشد و ریحی که از دهن بیرون میاید بواسطه خلال یا مسواک ازان مادیت دفع شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهرین را و هیچ شئی در بیان احب نزد خداوند نیست احب از طهارت و لطافت و نظافت و یا حیوان که در بار بش راه رود داخل در حجره گردد عمر آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را دوست میدارد که کلها منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشند چگونه دیگری و باسی نیست بر نفس مصلی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می آورند دستهای آن و استخوان و امثال اینها کل اینها از برای اینست که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین خسوف سر تحقق دین برپا نکنند چنانچه هر کس در کور قرآن قبل بود استماع اینرا شاهد بوده نمود کل آنها که بر اهل بیت ظلم نمودند و امامت دقایق دین را ملحوظ داشتند چنین در کور بیان هر کس بمنتهای کمال احتیاط راشاهد نمود که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل دین باو ثابت می گردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه خلاف بر حق نوشته باین چیزها خود را از حق محتجب داشته و معذور باین تقدس ها نگشته که عند الله بهائاً منثوراً میگردد الا وقتی که مقترن شود با یمان نقطه

حقیقت هست در پیش در علم اصول مخترع یا تصدیق ارباب آن اشاره میکنند که کل شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تامل میکنند و اگر نفس تامل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکنند و هر کس که کلمه توحید که اصل دین است از نجر جود او طالع میگردد کسب میکنند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر اوی ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلاً هر جا که عروج میکنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر بنفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل یوم ظهور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که اینست وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نمیبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همینقدر که شاهد شد بر نفسی دون اظهار حب خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل ایمان بجود فرماید و منت گذارد بر او بذکر او اگر چه خود ذکر نشود چنانچه در حین جزا این قیامت نفوس که از ایشان حرفی ظاهر نشده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد بآیات خود و حال آنکه یکی در کربلا بود و یکی در بر خدا و اما است که کی او ذکر شود از جزای حق او را والله یجزی المحسنین الباب الخامس عشر من الواحد الخامس فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب ملخص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت باو شود و آنچه دلالت بر او میکند از شموس متجلیه در مرایای از شمس جود او بذکر او کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده و لکن دوست داشته و میدارد که تلطیف آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام ایمان در مقام عمر و ثمره آن اینکه کسی در حق آن نزاع نکند و اولای او دون خطور طهارت نکند که کل مطهرات از کرم جود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی

از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل بر مظاهر حق
در بین الظهورین حزنی از اینجهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم
خداوند در نفوسی که مدل علی الله بوده حکم غیر طهارت نموده و حال آنکه طهارت
نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی که خود در عتبات
بودم یومی که مرحوم سید ۳۴ بمنزل آمده و در حین رجوع صاحب منزل امر بغسل آلی که
بر آن گذشته طهارت باو رسیده بود نموده و حال آنکه در شریعت ایشان دو شئی پاکی
از حین اقتران کی با حکم بوده بر غیر طهارت اینست که از حکم دین خود تجاوز نمایند از زعم
احتیاط و حال آنکه اصل میرود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتقون

الباب السادس و العشر من الواحد الخامس في ان الله ما لم يكن له عدل ما دامت
الشمس مشرقة كمثل من يدي الله وان حين ما يغرب اذن من الله لكل نفس انه يملكه
الى ان يطلع الشمس من مشرقها فاذا لا يكل عليها ينبغي ان يرد اليه عدد الواحد لو فوق
ذلك ان يستملك والا لا يكلف بهذا لئن كان من احد يخرج من يديه من صنعه لم يكن
له عدل فاذا قد عفى عنه فضلاً من الله في حقه ان كان غنياً من ذلك والا يلزمه
لان الله قد اغناه من ملكه من محل آخر لا يضطر بهذا وان يضطر قد عفى عنه فضلاً
من الله عليه انه فضال كريم ملخص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست
میدارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعض بعض را و هر چه ایشان در
مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند
رد یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف
است خوبست و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد نوزده

مثقال

مثقال از ذهب که رد کند بر من یظهره الله نه بر او و کسی را نمیرسد که از او مطالبه
کند الا باو بلکه ما بین خود و خدا بر ذمه او تعلق میگیرد آن ثمره حقیقت میخواهد عفو نماید یا
میخواهد اخذ میکند مراد خداوند از این حد اینست که کسی جرئت نکند در بیان که رد
نفسی کند که دون ایمان و الا درجات هر کس بعدد مقام او ظاهر است و هر کس
در هر موقعی که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی
مسئله فروع واقف شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور
حق کسی دون ذکر محبت در حق آنانی از اعظم راضی نگردد لعل بابی ما اهل بیان
در یوم قیامت هلاک نشوند و حب او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که
او است آیه لیس کمثله شیء خداوند از اینجهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او
باین حد رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
آنچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از او در مظاهر واحد از او و از حین
غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند محبوب
خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیه صبر
او الا آنکه رد کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من کل ما قد بلغ الی
منتهی حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن لمن جاوز قبل ظهوره و من لم
یعرف بامر الله یوم ظهور الحق ان یمنع فلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس و تسعین مثقالاً
من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امر الله من احد ان ینفق فی دینه و اذن داده شده
از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او شیئی نباشد تا
آنکه کل در سعه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در حین ظهور رد کند

بمالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد نمود که ام
عز از این کار عظیم‌تر است که مملوکی باطاعت مالک خود مفتخر گردد و این نیست الا از
فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بوده از ما سوای خود بنفس خود
و کل از بحر جود او خلق شده‌اند و نزد او دون فضل و عدل او هستند و لله ما فی
السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه اینست که آن نفسی که منع میکند
از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند
و لا و الا آنکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عمانند رضای او را اینست که باطل میگردد آنچه
که گمان خود لله میکند و الا حینی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لله
است کل شیء و از این سر است که هر چه بر حق دارد میاید از او است و از برای او
قصد میشود و لی چون صاحب او محتجب گشته مراد وارد میاید نه اینست که در حین
احتجاب حجة الله در حق او بالغ نباشد زیرا اگر حجت در حق او بالغ نبود حکم کافر بکم نمی
گشت مثلا حین ظهور رسول الله حجة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بها
حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگرچه آنها بر قلب خود
خطور نمینمود که موعود ملیین آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه نزد
امر ظاهر است اینقسم میگردد که در نزد هر ظهور حق سلسله ظهور قبل بگمان احتیاط
و اجتهاد خود در دین خود محتجب میمانند و خداوند منت میگذارد بر هر که خواهد
بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر
چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد و هیچ چیز نباشد
چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنت آنچه بوده و وعده شده خواهد

رسید

رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کل شیء فرض کن آنچه ممکن در امکان او است
خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیء قدیر و بکل شیء محیط و ما من
اله الا الله انا کل له مخلصون

الباب السابع و العشرین من الواحد الثامن

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرة الله ابهی فی یوم الاول الله
اعظم فی الثانی الی ان ینتهی بالله اقدم فی یوم ۱۹ التاسع و العشر آخر یوم الشهر

ملخص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود
و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اطهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال
این نوع کلمات مستغرقه لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه بشرف
هدایت آن سر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و گردانند در آن روز بهدایت حروف حی
مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را که اند و از ادلاء بر آن محتجب گردد زیرا که
مثل این اسماء مثل کینونیات ادلاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت
میکند بر اینکه خداوند اعظم از اینست که لعت کرده شود نه اینست که حروف واحد
از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل
نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است حروف و احد ادلاء اسماء او
هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده و در مقامی که آنها
دیده میشوند خلق الله اند در مقامی که دیده نشوند در ایشان الا الله حروف
حقند انما عباد الله مکرمون که در آنها غلو نکرده و اگر چه غلو کنند نتوانند ادراک
کنند ایشان را و هر چه ذکر کند در حق ایشان در اقرار بعبودیت ایشان بوده است
ولی غلو ایشان برائت رفته ایشان نهست که دلالت نمیکند الا علی الله وحده

از اینجهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده بر عدد
حین تکبیر نظر کنی باینکه حین نظر محتجب میگردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر
نظر میکنی الا الله را در آن کینونیات هم مشاهده نمیکنی الا الله قل کل خلق لله و کل
له عابدون الباب الثامن و العشرون من الواحد فی البیع و الشری اذا تحقق الرضا بینهما
بای کلام کان و لو کان بنفس العمل یصح البیع و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل
بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتری و البایع و هو الی اجل علی بها او ان ینقص لها
ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقق رضا بینهما و اذن
فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همینقدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری
صحیح میگردد در بیان اگرچه باشاره یا بنفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند کار را
در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان در آنکه تا قصد تزاید باجل در معاملات
خود قرار دهد تا آنکه کل در سعه فضل و رحمت حق شاکر باشند لعل در یوم ظهور حق بید
بیع آیت نفس حقیقت و شرای ما دون او باو برضای او و نفوس خود ایشان واقع
گردد لعل بذلک ینجی یومئذ کل العاملون الباب التاسع و العشرون من الواحد
الخامس فی بیان ان المثقال تسعة عشر حمصا و ان بهاء تسعة عشر حمصا من
الذهب عشرة الف دینار و بهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الف دینار و من یصبح
لم یکن علیه شیء و من لم یکمل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارها علی عدد حروف الالف
حین اجزاء الهاء خمس مائة و اربعین مثقالا فمثل ذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال
ذهب خمسة و من الفضة خمسین یؤتی بحکم البیان ان لم یتجاوز حدوده و مالا
یسکن الا و ان یأتی من یقدر لعل بذلک ینصر من یظهره الله و یکون بذلک من الشاکرین

ملخص

ملخص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او
در نزد غیر او محصور باشد اذن داده برای آنکه کل بکسی که والی ایشان است در لغت دین
ایشان هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و داخل
مصرف شد اید مؤمنین که بنور او قسمت رسیده باشد برای آنکه از هر مثقال ذهب که
نوزده نخود میباشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار
ملک بیان او رد لعل در یوم ظهور من یظهره الله از وجود او مستغنی گشته و براو
حزن وارد نیاورد اگرچه بنفس قرب کل نخود داده باشد و این از حقوق الله بوده
از برای من یظهره الله که در آن سر قاف نزد اولو الالباب مشهود است و لی از
برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطر نگردد
که از حدود الله تجاوز نماید و نفی از اذن محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عملی
نزد خداوند محبوبتر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگرچه بادخال حزنی در قلب او باشد
نزاینست که باسم او کسانی آنچه میکنند و یوم ظهور او کسی را احتیاط گذاشته در تصدیق
او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است باسم همان مشیت اولیه که در
هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند و لی ظاهر است در
این ظهور که کل ظهورات نزد او شیئی است چه واقع شد بلکه آنچه حزن از مؤمنین
بظهور قبل او ظاهر گشت اگر آنها تصدیق نکرده حزنیهم بر شیعیان او وارد نیاورده
ولی از همان انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل بعدالت او راضی بوده نمایند
شبهه نیست که در اطاعت معبود خود مؤمنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر
چه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فقیر ما علی الارض مستغنی میگردد.

که بر مستطیعین در ملک خود منت گذارد و از حقوق الله بر ایشان عفو نماید زیرا
که اینقدر از برای خداوند عالم ارض بوده و هست که اگر کل در نصرت او قدم
گذارند کل مستغنی شوند و اذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود
گردد هم چنین فضه و بهاء هر دو با آنچه ظاهر است امروز اگر خواهند حرف ثانیه هر یکی را
بنوزده حرف شود که بر اداء ثمین بیان غیر فضه و ذهب منقلب نگردد تا آنکه کل
در سعه فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوا الافئده مخزون گشته
که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین الیقین مشاهده میکند و در
حین که هیچ اخذ نشده حدها را در مقام خود در جائی که بیان قاف شده در کل
مالیستحق داخل آورده اگرچه از برای ثمن در این حکم در بهاء ذهب و فضه امروز
نقص ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بر ذمه کسی بوده یک قران برای بیت
که ثبت داشت نخود دهد نه بهاء آنرا هم چنین در ذهب ثبت نخود دهد نه بهاء آنرا
الا آنکه بهمین بیع و شری شود کل اینها از برای اینست که نفسی در سبیل حق محزون
نگردد در یوم ظهور آن لعلی در حین ظهور امرنا واقع شود که خلق نار گردد در نفوسی که
در بیان حکم ایمان بر آنها میشد والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین هیچ
جنتی از نفس عمل باوامر الله اعلی تر نبوده نزد موحدین و هیچ ناری اشد از تجاوز
از حدود الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگرچه بقدر خردلی باشد در نزد عالمین بالله
و آیات او والله یفصل یوم القیمة بین الکل بالحق و انا کل من فضله سائلون

الباب الاول من الواحد السادس فی نظم البیان لا یزید علی تسعة عشر جلداً کیتبن — من هذا السادس

فی کلمة الاولی الآیات والاربعة المناجات والستة التفاسیر والستة صور العلمیة و

انا الابواب فی کل ذلک من الواحد الی التسعة وان تکن مع کل نفس
صحیفة بلوغ لم یکن من اقل عدد الالف خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاؤن
انا البیت ثلاثین حرفاً وانا الاعراب عشرة ملخص این باب آنکه هیچ شیء نزد خداوند
محبوب تر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی ارض را مالک باشد اگر خواهد در حد او
اعتدال ظاهر نماید باید بر نهجی باشد که صاحب اصطرلابی با منتهای دقت نظر در آن
نظر کند بقدر ذر کرسیئی اول آنرا از آخر زیاده نبیند جائیکه در ارض چنین محبوب خداوند
باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در
نظم بیان بر آنکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کل بمنتهای اعتدال و نظم و ترتیب
ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند زیرا که
است که این قسم امر شده ولی در این منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه
اعدل از این هم در علم خداوند گذاشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم
در حق خلق ممکن نیست لکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و
اسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی
و بینه کبری که دلالت نمیکند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بر
مناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه
میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد اگرچه آن ترشحاتی که در اول ظاهر
است در آخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند درک نمود ذکر نشده و مراد
از این ترتیب اینست که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونات مثابه با حروف
واحد گشته باشند و در کر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق توانند لقیا

شمس حقیقت مستضیئ گردند و لقرب افئده خود نزد آن سرّ اعظم حاضر شوند
بدون شئون رتبیه و دنیویه که ظاهر است و در هر یک اگر از کل مراتب خمس ذکر شود
بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلث اول ماء غیر آسن جاریست
و در رابع به لبن لم یتغیر طعمه و در ثالثه بعد خمر لذة و در رابعه بعد ماء ذکری
رکن التکبیر چهار عمل در هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر حرف
ناظر مشاهد میگشته بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت
دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه اینست که در این واحد تحدید واحد نازله شود که
اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اشیئی اثر آن اینکه در این واحد ذکر میشود الا
مثال واحد بلا عدد از اینجهت است که تقرب فؤاد خود نزد واحد اول توانند جست
شد در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر شده که مجلد شود ولی کل از
مبدء ظهور یکجا دیده که در کل این حروف واحد همان حروف است نه اینست که کل
غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوا او باشد بلکه این واحد اول خلق
اوست که دلالت میکند در صقع امکان بوحدانیت که ممکن است که در امکان
ظاهر شود والا آن وحدانیت ذات لایعرف بوده و هست و معترف نه ذکر
نمیگردد و داخل عدد نبوده و نیست و معروف نمیگردد بهندسه و نثره این نظم که
در یوم قیامت لعل کل مؤمنین بیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی معدود
گشته بحسب نقطه و حروف حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف
را دوست داشت و هدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف
را دوست داشته والا نظر کن چقدر نقطه قرآن و حروف حی آن را ادعای دوستی و

طاعت

طاعت آنکه حال اند از هزار یک داخل ولایت این حروف و نقطه نگشته در
آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که بشئونی در آن یوم محتجب نگردی
که کل بیان و ادراج آن در نزد من یظهره الله مثل حدیقه ایست و یک ادراج چنانچه
امروز کل قرآن و ادراج آن اگر از نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت
حق بوده و هستند و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه
هم خفیف‌تر هست یا نه اینست حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران
هزاران نفوس مستظلند که هر یک باری از اوامر قرآن مفتخر و معززند ولی کل
همان یک خیط قائم است که اذن برید منزل قرآن بوده نه برید غیر آن تصور کن که
اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کل مؤمنین بانجیل داخل در رحمت اند
کسی میتوانست حکم دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعض
از آنها را چگونه رسد بکل و همینقدر هم که نفرموده حکم دون آن فرموده نظر کن
که چقدر احدی خود مدنند اینست جوهر کل علم که بیک بلی کل زنده میگردند و بیک
لای او کل فانی میگردند که نه بشئون کثره تصور کنند بقهر یا بغلبه یا شئون دیگر
که متصور است بلکه این حکم حق است که فوق آن متصور نه که بر حرف های کل
شئون کجا در میگردد و منتهای جد و جهد خود را فرموده که یوم ظهور حق از کلمات
او مراد احتیاج نگردد بلکه کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر باینکه
نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست
الا شئی اگر بر حق مستقر باشند والا که لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون
زمان باشد و هر علمی اگر تصدیق نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او.

سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده و علم او ان است که علم کند او رسول
و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و لما دون آنرا اطلاق علم او لوا الافئده نمایند چنانچه
در زمان عیسی ظاهر بانی اسم میشد که اقرار بنبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
نکرده ثمری نبخشید در حق او و هم چنین تصور کن نزد ظهور من یظهره الله که اگر کل
اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمری نبخشد الا بتصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولی
العلم ثم ایاه تتقون و در نظم آیات ترتیب آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا
بالهم مستغاث منتهی گردد و مراد این است که در نزد هر نفس یک صحیفه که اقلاً هزار بیت
باشد از شئون بیان هر کس آنچه توانسته است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل
حرف محبوب میگردد و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و
در یوم ظهور من یظهره الله اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه را بشان داده قدر شیئی صبر نماید
نه اینکه یکی بمسئله از دو آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی لشئون علمیه و یکی به
شئون حکمیه و یکی لشئون غیر آن بلکه کل از او است و راجع باو میگردد و او در اشخاص خود
آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر هم ما
بین خود و خدا عمل میکنید همان آیتی که ما بین خود و خدا ایمان توجه میکنید مثال او
است که در افئده شما است باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسیکه از برای عرفان او
خلق شده اید و مراقب بوده که اگر شناسائید خود را باسم خود ولی شئون دیگر را با
خود میشناسانند کل را که بر هیکلی لقدر شیئی حجب نباشد گاه هست کسی در بیت
خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد میگردد و کتاب او چون
تصدیق ننموده در دین خود تعیین نمیکند و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه

بیان که باآن عمل میکرده از نفس او بوده و کتابی که براو نازل فرموده آیات
خود و اعظم از آنست نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت باو که اعظم
تراست نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از یمن جود و غیب خود
مثل امروز نگشته که در نزد هر نفس قرآنی هست که باو متدین بدین اسلام است
ولی از منزل خود و منزل علیه محتجب است چه بسا قرآن او نزد هزار مثقال ذهب
است ولی لشیئی از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که کاش
خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد و کمال دقت را نموده که صراط
ادق از هر شیئی است ولی بعلم بیان اوسع از هر شیئی است والله یبدئ کل شیئی ثم
یعید، قل انتم بما نزل الله فی البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول
آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیه است
و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه اینست که باول از آخر محتجب گردند یا بآخر
ناظر شده و نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود امانات رد و نور در صقع خود ذکر
بوده و هست ولی هر چه بدیع تر میگردد و مراد الهی در آن ظاهر تر است و کل بیان
قول نقطه حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و عمل باوامر او والله
یهدی من یشاء الی صراط حق یقین الباب الثانی من الواحد السادس فی ان حکم
الکر حکم الکر و قد ارتفع حکم الکر و امر الکل بان یطهروا ان الماء طاهر مطهر فی نفسه
لنفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیر الثلث و ان حکم لبعضه حکم کله و بالعکس ملخص
این باب آنکه خداوند عالم بجود و فضل خود حکم آب کاسی را مثل آب کثیر فرموده تا آنکه
کل در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در نزد بایع خیره عمل میشود مرتفع فرموده

ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند
مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ ملتی نیست که دارای حوض
نباشد مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود دیگر مجبور مینماید کل
اهل بیان را در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و در باب حکم طهارت از این
ماء ظاهر شده الا آنکه ماء اگر توحید که بهمین قسم رنگ قطرهٔ آن یدل علی الله هست
کل هم یدل علی الله هست و ماء بنفسه طاهر و طاهر و مطهر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء
ماء بر آن شیء بهتر است از وقوع آن شیء در آن زیرا که در آن که ظاهر است در
اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که به اعطاء ماء طاهر میگردد و اگر در
یوم ظهور حق حکم فرماید بطهارت شیء مستعجب ندانسته که قول او مطهر است نه نفس
شیء اگرچه ظهور اولی نمیشود الا بامر او گویا دیده میشود که کل اهل بیان را طهارت حکم قبل
او در ایام منتهای اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئونات محتجب میگردند
مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکنید آنچه اهل قرآن کردند که در طهارت جسد
خود و بابیه جسدی منتهای جد و اجتهاد میکنند و در طهارت جسد ذاتی که به توحید کسب میگردد
که طاهر کنند خود را ابدا انگار در هر فؤادی که حب غیرالله در آن باشد طاهر نیست عندالله
و هم چنین هر روح و نفس و جسدی که حب دون حروف واحد و من یکیهم در او باشد طاهر
نیست عندالله زیرا که حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد که او بان بایمان
طاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امروز هیچ ملتی از ملت نصاری در ظاهر جسد الطف
نبوده بمثل نیست و حال آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم حین ظهور من یظهره الله
طاهر نمود کل خود را بایمان باو که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید

حکم طهارت جسدی نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محجوب
نگشته چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که بدیل
ندارد و بین هزار بیت در ادب تصنیف مینماید ولی در جائیکه تأمل در آن طهارت
کینونیت او را مبدل میکند از حکم طهارت بر دانمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه که قلم حیا
میکند که بر آن جاری گردد ما منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن
بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید لعل در یوم ظهور حق توانید که شمس مستضیء
گردید و اگر آن شمس حقیقت در آن بانچه مقصود است حکم طهارت نماید در هر چه
که حکم شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز عمل می
کنید از امر قبل او است و نزد او در هر حال مبدء امر سوا است و حکم بعض از
ماء حکم کل او است و یکبار بیرون نمودن آن بر شیء که عینیت بر آن باقی نمانده باشد
در مرتبه که ظاهر میکنید آنرا ولی در وقوع آن در ماء یکمرتبه کافی است اگر مائی باشد که
نفس بر آن کر بس نداشته باشد در قلت والا کثیر ماء محبوب نیست تطهیر و اگر مائی
شیء دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از
نفس ماء مرتفع نمیگردد الا آنکه حکم ماء در آن نشود از شیء طاهر اگرچه متغیر گردد طاهر
است و اگر مخلوط با تراب گردد حکم مضاف باو نمیشود و بماء مضاف تطهیر جائز نیست
تا آنکه اعتناء بدفع آثار ارتفاع نمایند و الا نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی
هیچ شیء محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نماید
که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف
گران می آید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت شده جهت سعه کل است و الا کدام نفس

است که میل کند بقرب بآن تا آنکه بتطهیر رسد نزد خداوند محبوب بنیت دقت در طهارت
را که مورث امر با میگردد که آخر جزو بآن نفس برساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از
اینکه شیئی او را متغیر سازد بلکه او امر طهارت کلا از برای اینکه نفوس تربیت
شوند بشئون لطافت و طهارت بشانی که هیچ نفسی از نفس خود ملتفت نکرده نگردد
چگونه رسد به غیر با لعل در یوم ظهور الله واقع شود و که هیچ از او مشاهده نشود که لدون
رضای او دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال برای او
است که بعد مؤمن بطهارت و شامه خود را حفظ نماید که رائحه دون حبی استشمام ننماید
و هم چنین در بر خود رد لیکه دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود
باز ماند و ملتفت نشود قل انما الماء یطهرکم باذن ربکم ان یا عباد الله فاشکرون
فی ان الله قد حکم بان یلبسوا عباده فی کل

الباب الثالث من الواحد الخامس

قرب حسن هیئت حر ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد و کل از برکت حکم
رسول الله باین نعمت متلطف بوده اند در حق مسد و حکم راضی شده آنچه ظاهر است
از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردد الا آنکه در آن بکل تلطیف
بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی متبدا گردد تواند بمنتهای حد تلطیف عمل نماید در
این بیان زیرا که در آن دفتری که امر شده و در تلطیف در او امر دیگر نشده و نهی شده
که کسی شیئی را بالنقص ظاهر نماید با آنکه اقتدار کامل بر آن داشته باشد مثلا اگر
کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیئی نمی
گذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت میکنند از خداوند برای او بلکه ذرات آن بنا هم طلب می
کنند زیرا که هر شیئی در حد خود وصول الی ما ینتهی در حد خود را تمنا دارد و همینقدر که
کسی

کسی مقتدر شد و در حق او ظاهر نگردد از او سؤال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت
در ظهور آخرت بر گذرد با رضی به رضا طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شود
در این دین ابوابی که ما یتعلق به مقام است بنحوی ظاهر سازند که انسان بطویل
تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم بهشتانی که باد در آن مرتفع میگردد
مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق شئی که سبب حزن گردد للملک
او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه برا رگذشته از سنین باید در یوم
قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حد از سن
ظاهر نماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار آیات
کرده ظاهر گردد از کل خلق که بعد از او دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل
نمایند الا بظهور بعد چنانچه در این ظهور هر کس بود مشاهده و در این امر نمود که ثمرات
هزار و دویست و هفتاد سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نمایند و اگر موفق نه
گشت با ظهار ثمره وجود خود بنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده
که امر الله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی ما یمکن ثمرات بیان
را ظاهر نموده که اگر قدر لمحه فصل بهم رساند محو میگردد و کل آنچه کرده و ب باشد که از او
مقبول نشود الا آنکه در شئی بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الباب
الرابع من الواحد الخامس ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس عشر حرف
البیان و ان طال علیه الزمان ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از
هر شیئی اخذ فرموده و میفرماید کذلک در ظهور حرف ها جواهر ارض را اخذ فرمود
و در حدود ها قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود دخیر او اقرب تر ظاهر

گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرد بهمین قسم که انفس در
این اراضی سبیل هدایت انفس شدند بهمین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العلم
ظاهر است و درجه رابع توحید افئده اهل آن معارج الی الله هستند در ارض
فاده مظاهر توحید ان لا اله الا هو در مرایای افئده مسبحین مشرق میگردد و در
همین مظاهر توحید ان لا اله الا انا در افئده مقدسین و در آلف مظاهر توحید
ان لا اله الا الله در افئده موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الا انت در
افئده مکبرین و در سیم مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق
کل شیء باهره مستضیئی اگر چه در سایر ارض کل این مراتب ظاهر بیکدیگر هر ذره ولی
حکم بر ظهورات و اتصال ود از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلمه صعود نمایند
و کلمات خمسه در اسماء خمسه دیده و در هیکل انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی لحاظ کند
در کل ارض خطوط ها را در این خمس لاحظ میکند ولی این حکم مستور است الی ظهور
من یظهره الله آنوقت از محل اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور قرآن مکه مبدء اشراق
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء مزداد عالم است که آن شمس حقیقت از کدام
افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذره تا لا
یحببه الله نشاید که اگر قدرت مشاهده میشد هر آینه ارض میشد که از فوق ما الی آخر حد
هر بقعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن عرش شیء مجموع محیط نگردد
ولی حال که در قوه این خلق ممتنع است الا ان شاء الله و ثواب یکنفس بر
این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق مستقر
باشد والا در ظلال خذظل کند و هرگاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد هر آینه

امر

امر الهی جاری میگشت که هیکل های ارض ممیز باشد از کل ارض و قطعی که محل اشراق
ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع نمیگردد الا آنکه قبول کنند از برای
قطع من یظهره الله نموده و الا خلق نمیشد اینست امتیاز آن بر کل ارض چنانچه
نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان او را نمیکردند خلق نمیشدند در هر شأن سائل
از فضل او بوده که آنچه سزاوار بر جود او است بر کل کائنات اشراق فرماید که در کل
از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در ظل اقیموا
الصلوة حشر میگردند و از او بعد میگردند و اگر کل ما علی الارض هم متحمل میشدند این
کلمه حادی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده الی ما لا نهایه مدد میداد مصلین
را و انقطاعی از برای مدد او نبود اینست علو امر الله و سمو حکم او که کل با ن مهتدی
میگردند و آن کلمه در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچ شیء را خداوند
خلق نفرموده اعز از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر
و احاطه شئون ما یتفرع بر او الی یوم رجع کل بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر
او نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او کتاب الله هست مؤمن شده اند
و ما دون آنها از کل ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند و همین قسم در مظهر
حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او بحق و یکی براو کرد آنچه
کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت انسانی هر دو بظاهر هستند مثل
حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرآت همیشه که مقابل شد حکایت
میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان
منعکس در او نیست اینست که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر

خداوند آن سنگ را هم قرائت کند مقتدر است ولی خود نفسی راضی شده که اگر مثل
خود است مطهر شود هر آینه خداوند او را خلق مینمود بر صورت بلوریت چنانچه در
آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن
چون محتجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که منقلبین کتب بیان
مقلبند و هم محتجبین بهمان کتب و همین قسم در ظهور من یظهره الله فرض کن که آنچه
شیئیت در امکان هست یا بعد ممکن میشود با او است اگرچه قبل از ظهور در بیع خود
لا یعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شئ گریه کند که همان وقت مدد کل
از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد
او است و آن شیئ واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بالا مد طالع گردد
واحد بذات است در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد بنفس است در علو جرع
و کل بحیث او مستمد از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جاد که منتهی
الیه ظهور فیض است منتهی گردد و الله یسکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده
انه کان ذا فضل عظیما الباب الخامس من الواحد السادس فی حکم التسلیم بان
یسلمن الرجال بالله اکبر ویجیبن بالله اعظم والنساء یسلمن بالله ابهی ویجیبن بالله
اجمل ملخص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم که نازل
بمقدار بیان نموده و آن اول شجره ایست که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سموات و ارض
و ما بینهما و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه ظهران کرده اعظم است که بالای آن که توانی
وصف کردیا ذکر نمود و از این رحمت او ارشد و بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم
او گردد و هم چنین در اول الله ابهی و در جواب بالله اجمل کل ملاقات کنند

یکدیگر را و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از
خداوند نداشت لایق نعمت اکبریت و اعظمیت و ابهائیت و اجملیت در ابداع
از اینکه وصف کرده نشود و ثنا کرده نشود و تمجید کرده نشود لعل قائمین بقول خود باشند
که اقبال بآن شمس حقیقت نموده و هم چنین در کل امثال و اسماء او این حقیقت واحده
در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در مرات فرقان کنی می بینی که کل ظهور اسلام از
او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر مشاهده میکنی که دیده نشد
در آن عود الا نفس بدء اگرچه بظهور رکن تکبیر ظاهر بود ولی بدل بر تسبیح بود از اول
همان یومی که اظهار علوم خود مینمود بود و آن از همان نقطه فرقان بود زیرا که آنکه تنطق
میکرد راجع بآن میشد اگرچه آن روز آن مظهر در بین یدی الله بود ولی او و کل محمد
از او بوده بظهور قبل او و هم چنین در ظهور بیان تصور کن که کل آنچه هست از او است
و دقت کرده که بر او وارد نباید بلکه از برای او شود نه بر او و این بهم که امر شده که نفسی
نفس را محزون نکند از برای آن نفس است والا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در
حق آنها این امر نماید ولی چون در لیل اللیل حجبهم نه بینند او را لعل کل برکت او
محزون نشوند و کل بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا آنی که خود را شناسانه تجلی
خود فرماید که منم همان صاحب بیان که امر در کل باحکام آن عمل کنند و اینکه کل او
یوم قیامت در ظلال نار الله محتجب اند داخل شده الا من شاء الله از آیت است
که می بینند بر شئ سموات و ارض و ما بینهما از او امر قبل او و چون او را در این هیکل
بغیر عین او نظر میکنند محتجب میشوند اگر بعد بیان همان هیکل نظر کنند محتجب نشوند بهمین.
صلوتی را که امروز می بینی که احصا نمیتوان نمود مستظلین در ظل او در او در مبدء امر نظر کن

ادراک که چه گرده که قلم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان بعین و همین قسم از ظهور
من یظهره الله شاهد بوده لکن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از
شجره صدق نگردی امر در نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین رسول الله صلی
الله علیه و آله میکنند و خود شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکر
نموده که چه گذشت بر آن نه اینست که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد بلکه اهل حق آن
زمان منحصر بوده بمؤمنین بالجبل و کل مرده بوده‌اند باسم آن حضرت و وصف آن و حلا
دانا است که چقدرها باسم علی المنابر دین او را ایراد نموده و او شمس حقیقت بود آنی هفت
سال در بر و این نه سال اظهار قرآن را نتوانست که اهل زاید و همچنین نظر کن در ظهور من
یظهره الله که وقتی که آن ظاهر میگردد کل مؤمنین به بیان در درگاه ایمان خود انتظار
خود ثابت و قائل‌اند ولی بمجرد ظهور اگر هیچ نفس از ایمان باو محتجب نشد صدق ایشان
ظاهر و الا اقرب از لمح بصر کل هباءً منثوراً میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور
قبل او است ملتهای وقت را انداخته که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء
ظهور محتجب نگردی که اینست جوهر علم اگر توانی درک نمود والله یصلی علی الذین آمنوا
بالله و آیاته وهم بلقاء یوم القیمة موقنون   الباب السادس من الواحد السادس
فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر ملخص این باب آنکه
در هر ظهوری همین قسم که کینونات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود همین
قسم آثاری که از این اشجار محتجب ظاهر میگردد چه اهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر
افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی با آنها مترزق شوند فی الحین موت ایشان را
درک میکنند کدام موت عظیم‌تر است که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین

لشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی بود و امر دو بهست
و چگونه حکم اسلام بر آنها نمیشود همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله حال
که در مبدء امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
در شئون ما یتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بمحو کل کتب الا آنچه در
اثبات امر الله و دین او نوشته شده نظر کن از یوم ظهور رسول الله صلعم در کتب
سماویه اگرچه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد حکم غیر
حقیقت بر مؤمنین به آنها و فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جاییکه
کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بارتفاع آن شود چگونه حکم کتب خلق که
در نزد آن کتب شئی است در مرآت بالنسبه بشمس که دیده میشود من یظهره الله اگر بگوید
بکل کلمه شهادتین را باسم خود او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود او فی الحین
مؤمن باو گردد آنچه در بیان نازل شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم
ظهور من یظهره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او مستدل براو شود آثار این جهت وحدانیت
است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل میشوند آنچه متحمل میشوند
اینست مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگرچه
آنها مترزق بودند تا آنچه من عند الله بر عیسی نازل شده بود قسم بذات مقدسی
که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات
او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن یک
حکم ایمان بر آن تالی میشود اگرچه بنفس آیه واحده باشد و بغیر او نمیشود اگرچه باعلی
درجه علو بیان رسیده باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده

از رزق بدیع خود در ظهور من یظهره الله و محتجب نمانده بمثل آنچه اهل فرقان مانده‌اند
زیرا که بارزاق قبل او مسترزق هستند و بارزاق بدیع او محتجب که اینست جوهر کل علم
و عمل اگر توانند ادراک نمود والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین الباب
السابع من الواحد السادس فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی
الا من خمس و تسعین مثقالا من الذهب و لاهل القری خمس و تسعین من فضه و لا اقل
من تسعة عشر فی کلیتها و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحدا واحدا بالعدد و لا
ینقص الواحد و یرفع الانقطاع و یثبت الاقتران لعل الرضا لکلمة یذکر فیها کلمة لله
ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و در رضای او
و مرتبه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خداوند هست و راضی است که او
تطهیر کند در مواقع خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه
انی انا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری و رب ما لا
یری رب العالمین با آنچه مقدر شده از حدود مهر و بهمین قسم از آنچه دهد
مهر کند بر لوحی و شاهد باشد بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او
باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل
شهرها باشد بر نوزده و پنج مثقال از ذهب عدد الله فوق آن و اقل بر نوزده مثقال عدد
واحد و در ترقی و تنزل واحدا واحدا افزید شود یا نقص شود که از پنج حد تجاوز نکند
که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث ۳ واحد و رابع چهار واحد و خامس
پنج واحد و در قری بهمین قسم در فضه مقدر شده من عند الله که بعد از آن اگر قدر قیراطی

باشد باطل میگردد و کمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم
امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و سعه رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل
دیگر در المواقع حرف ننمایند اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر باکی نیست با وف
نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر آن این نوع حکم شده که کل در سعه فضل و رحمت
حق باشند و نظر کنند با آنچه که حلیت اقتران بر آن منعقد میشود که کلمه لله باشد لعل
در یوم ظهور من یظهره الله از مرآت این کلمه که دال علی الله هست تجاوز ننمایند
که اگر کسی در حین ظهور او ایمان باو نیاورد اگر چه لله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه
آن روز باو مراد ثابت شود آنچه میشود از مواقع دین چنانکه کل اهل چنان گمان میکنند
که لله میکنند آنچه میکنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد و بهمین قسم اهل اسلام
اگر کل در ظهور ائمه ۴ از برای خدا میکردند چگونه باطل میگشتند و هم چنین در نزد
ظهور شمس حقیقت اگر کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل کرمی بینی
که میگویند که تسلیم با آنکه آیه وان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین میخوانند
عند الله کاذب آمد و الا حکم و دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او
میکنند ولی برای او میکنند آنچه میکنند اینست که کل اعمال العرفان بهمین قبول میگردد
و باطل میگردد و اگر در بیان الی حین ظهور کل عمل کنند لله عامل اند زیرا که در ظل
مرآت او مستورند عند الله مقبول میگردد و عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره الله
اگر نه برای او کردند لله کرده اند و الا ما جعل الله بین الحق و الباطل ثم انا هر که
از برای او کند در ظل الا الله محشور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی محشور
میگردد ولی در هر حال کل طائفند حول این مرآت مثلا آنچه که امت عیسی میکنند لله

خود را از برای خداوند میکنند بر استطاعتی که آن زمان در آیت مدل علی الله بوده
ولی حین ظهور رسول الله ص اگر از نصاری کسی ایمان بآنحضرت آورد آن بوده
که از برای خدا عامل بوده و الا کذب کل عند الله ظاهر گشت بچیزی که نزد رسول الله
ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال از برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت
بر شیئ شأن قبل از شهادت او را دون ذکر میشود و موصوف باین وصف مظهر او میگردد
که مشیت اولیه باشد که در هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است و ما شهد ذات عز او
کسی عالم بآن نبوده و نیست و او لم یزل و لایزال شاهد بر کل شیئ بوده و قبل از وجود او شهادت
او بر کل شیئ قبل از وجود او مثل شهادت کل شیئ است بعد از وجود او لا یعلم احد
کیف هو الا هو سبحان الله عما انتم تشهدون   و هیچ شیئ محتجب نگشت مگر آنکه
لو نزد نفس خودشان آنکه لله داره برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی نیست که
ما بین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکنند که لله است و حال آنکه
لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر کن در نزد ظهور من
یظهره الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان بحجیت آیات الله عامل شده اند
و از روبرو که همان حجت هست چگونه میشود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور
بیان بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا بود و هست الست تصدیق
کند و آنکه نبود فی الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان
میفرماید عباد خود را که بشناساند خود ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا
غیر او کرده اند   چنانچه نزد ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل عامل بود

که از برای خدا بدین عیسی عمل میکند و همان قدر که داخل اسلام شدند از آنها
همان قدر بلند عامل بوده اند و متدین بدین عیسی و ما سوای آنها از برای خدا عامل
نبوده اند و متدین بشریعت عیسی روح الله مدینا نبوده اند و الا خداوند عالم که
داخل از آنست که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود و هم چنین نزد ظهور
بیان مشاهده کن آنچه از اهل فرقان داخل در آن شد لله بوده و الا لدون الله
که در هوای خودشان میگردد که لله میکنند ولی عند الله از برای دون او میگردد و مرا
و دون اسماء و آن نزد مؤمنین ببیان ظاهر است که اطلاق بر دون حرفی از آن
شده و از اینجا بنگر عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای مظاهر امر او در
فرقان اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمد و آل محمد ص و ابواب هدی باشند
از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیگردد و در آیات لله و در قبل رسول الله بوده
که مرایای ثانیه و عشر تجلی شمس خود داد در آنها آیات لله گشته اند از برای خداوند و کل
عاملین از برای خداوند چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته عند الله مقبول گشته
آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید آن بلا اقتران بذکر مظاهر امر قبول
میشود هر آینه عمل آنهم از برای لله بوده و عمل از برای مظهر هم قبول میگردد مثل یوم در
انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره الله سر به سهل گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل
مقبول نمیشد الا بشهادت عیسی روح الله و هم چنین شهادت عیسی مقبول نمیشد الا
بشهادت بر حروف حی آن در آن زمان اختصاص بحی از برای اینست که کل دال بر اینکه
واحد شوند تا آنکه اثنین نبینی و الا کل آنچه در انجیل حی ملتی تکثر بهان واحد اول است
اگر چه مکیفی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل

بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بآن میشد راجع الی الله
میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کرده‌اند که تا راجع بسوی ایشان تا راجع
الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص باو ایمان نیاورده کل آنچه از برای خدا
کرده و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسیکه راجع شد که آن واقع از برای
شد و حروف واحد آن ظهور کرده و الا تمیز الله صادق نبوده که اگر صادق بود
موفق میشد بایمان برسول الله و ایمان بحروف حی او میشد و حال آنکه می‌بینی که ورد کرده
از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند و حال آنکه در نار هستند و از برای غیر خدا
میکنند و همچنین در قرآن نظر کن از اول ظهور آن تا سنه ۱۲۷۰ هزار و دویست و هفتاد هر کس
برای خدا عامل بود عباد بوده که از برای محمد و آل که ص و ابواب هدی بوده که اگر
کسی در حقیقت اولیه از برای محمد بوده در حقیقت ثانویه از برای امیر المؤمنین ع بوده
صادق نبود در اینکه او است از برای خدا و همچنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب
ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده بمحمد و مظاهر او ادون است که از
برای خدا بوده بنقطه بیان و مظاهر او آن و همچنین در یوم من یظهره الله خواهی دید
که کل میگویند که ما از برای خدا عاملیم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور باو از برای خدا
عمل کرده‌اند هر آینه صادق‌اند و الا فی الحین باطل میگردد آنچه ما بین خود و خدا از برای
خدا میکنند چگونه آنچه از برای حروف واحد کنند تا از برای مؤمنین ببیان که بسبب
نسبت بسوی او حکم بعد در آنها جاری میشود زیرا که آن آیتی که عبد ما بین خود و خدا هم
بر میکنند و مشاهده میکنی که در نزد او خود میکنند و قصد لله میکنند بر عمل آن آیاتی است
که از من یظهره الله بوده ... کل قبل از ظهور او داون آیت نزد او مثل شمس در زمان
است

است نزد شمس سماء زیرا که شجره حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیت مرا قبله کل تجلی میکند
ولی کینونیت آن بر آیات افئده متجلی میگردد که در آنها دیده میشود الا الله وحده چنانچه
که اگر این سلام چگونه میشود که عبد ما بین خود و خدا لله کند و مظهر حقیقت از او قبول
نمیکند زیرا که آنچه ما بین خود و خدا میکند شیء آیه حقیقتی است که از آن شمس حقیقت
در او مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا منطق نفرموده بود که عمل کنید لله هر آینه کسی
عارف بود که عمل کند لله اگر گوئی بعبارت دیگر میگفتند و همان اخذ کن که الهم بآن
رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتهی شود و بعد که بری از برای او
نبوده یا اینکه از انحراف منتهی شود بظهورات بعد که نهی از برای او نیست مثلاً
حین که نفس ما بین خود و خدا بآن عمل میکند و قصد لله میکند آیتی است که از شمس
خود او در او متجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب میگردد ولی در ظهور قبل
اگر گوئی این آیت بواسطه رسول الله بهشت تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده
و ندیده و در این ظهور ظاهر شده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل می
کردند مثلاً سید الشهداء ع چون که از برای رسول خدا میکرد از برای خدا بود ولی
آنکه بر آنحضرت وارد آورد پیش خود لله میکرد و حال آنکه لدون الله بود و اون
آیتی که او ما بین خود و خدا در او میدید الا الله را در آن وقت آنحضرت آیه ملکوتی
آن آیت بود در حقیقت نفس که اگر کشف غطا میشد میدید که آنچه خود لله میکند
باو میکند و از برای او از چه محتجب بود و بباد کرد کل این تطویل از برای اینست که
لعل یوم ظهور من یظهره الله پیش خود نگفته که ما لله میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما
توجه باو میکنید الی الله بشیء است از شمس وجود او در آیه گذشت شما که از ظهور

قبل او متجلی شده در ظهور بعد اگر قابل بهر باشید از برای او خواهید بود چنانچه
قبل از برای نقطه بیان بوده اید الا ما بین خود خلا از برای خدا نکرده اید
زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع بمن میگردد الا آنکه از برای
او کنید زیرا که ممکن نبوده و نیست که درک نماید ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را
در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این مظهر را مثلاً دقت که نفسی که امر با مر این
جبل شد ما بین خود و خدا انظر نمود امری را حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای
او که او بآن صعود نمود آیتی است که بظهور قبل همین کینونیت در او هست که چون
او را نشناخته این نوع نموده که اگر میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور
اخرای او که آیه که در کل مسلمین است که با و توجه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی
نمیشد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا
برسول الله متقرب الی الله هست در یوم من یظهره الله هم همین قسم کل مؤمنین به
بیان متجلی میشوند بلیش خودگان میکنند که تقرب میجویند ولی بر آنکه میکنند شمس تکوین آن آیات
است که قبل بآنها متقرب بخدا شده اند در آن نفس متجلی شده و نمیدانند که اگر بر او اینچنین
ناری از او اشد تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و
حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر بآن آیتی که در او هست از محبوب کند آنچه میکند اگر از
برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشیائی که واقعاً لله میکنند در آفاق که از
برای نمود مظاهر مراد باشد در آن نفس که بآیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها
متجلی است میکنند ولی چون از اسرار محتجب اند اینست که لدون الله واقع میشود در این
ظهور که اگر لله بود فی الواقع تکلف در ظهور بدیع از شمس حقیقت نمیشود بلکه آنچه داده
از

از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم لله در حق آنها نمیشود الا آنکه داخل این
ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین
بنگر تسع تسع عشر عشر الی ما لا نهایه بر خلق گذشته هر آنکه کتابی من عند الله بوده که با و مهتدین
بدین او بوده اند در آن ظهور عاملین باو تعبد عامل بوده اند اگر عمل با آنچه در او
بوده طبق منزل فرموده حال نظر کن تا ظهور فرقان که کل آنچه تعبد کرده اند بان
کتب چگونه لدون الله شده که اگر لله بود لابد در ایام فرقان داخل میشدند و همین
قسم در ظهور من یظهره الله بالنسبه بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله
باشد ظاهر نمیشود لله بودن او مگر آنکه از برای حرف واحد باشد حکم ما یتکرر
در شیع شیع در صقع خود حکم واحد واحد را جاری میگردد که در یوم ظهور من یظهر
الله کل بیان یک واحد بمعنی بوده است که آن واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که
همان نفس من یظهره الله باشد و بعد حروف حی باو متجلی میگردند و بعد واحد اول
متکثر میگردد تا یوم ظهور اخرای من یظهره الله که در حین ظهور او کل باید یک واحد باشند
که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امر در کل مؤمنین بقرآن
راجع آن واحد اول است که منتهی میشود بحروف حی و از او منتهی میگردد برسول
خدا نظر کن در سر وجود که حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت میگیرد حکم مرایای بعد
از مرآت را حکم مرایای بلافصله مگر از این جهت است که کل در نزد ظهور حق شمس
حقیقت بوده اند مهتدی شده همین قسم که فیض وجود باشان رسیده بمرایائی که
تقدم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن اولین نفس بری را که اگر او
بنفس شمس حقیقت بر خود نبوده اند بهدایت او مهتدی شده چه که در رتبه او واقع شده

اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او
نیست ظهور دادن از برای از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم قربه خود و آن
عالم بعالم فوق خود تا اینکه منتهی شود بکسیکه میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم
از آن منتهی شود تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه
بکسی رسد که کلام رسول الله را میفهمد و آنوقت بر عالم افئده وارد گردد که میتواند کلام الله
را فهمد همان کلامی است که برسول که داده میشود فی الحین خاضع میگردد و علو رسالت
او در نزد آن لا شیئی میگردد ولی بر آن بر هر اگر یومی یک کتاب نازل شود که خاضع از
برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که آن هم حجب در سعه فؤاد او بوده که اخرق نشود تا آنکه
ملک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن آیات الله نازل میگردد ولی
بر سکان او ثمری مرتب نمیگردد که اگر کشف غطا گردد حجب که نفوس وسایط باشند شود
فی الحین در صقع خود مؤمن بالله و آیات او میگردند چنانچه جوهر کل وجود در حین ارتفاع
مؤمن گشت با آن مسافت و ارتفاعی که در کینونیت او بود که مقترن بالکل نشود ان
ذکر کرد چگونه نشده ان دیگر رسالت معنی ما نزل علی قلب النبی افضل من ...
زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بعبودیت
خدا میکند ولی آن نفسی که بهزار واسطه نفس باو مهتدی شده حین استماع مندرک نمیگردد
بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل بعد باو ای
شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شما بهمین قسم است که ذکر شد بوسایط
حالا نهایه عرفان کلام حقیقت را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از ذوق
آن مستعد نگشته اگر محتجب نمیگردید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل

حقیقة

حقیقة ایستاده که از او تجلیه کینونات شما باشد کسی که مرایای کینونیات شما را
از ظل الله بیرون میبرد و لدون الله میکند بجز آنکه محتجب میشوید از او چگونه است
اعمال شما نزد او فلتتفکرن فی خلق اوّل انفسکم ثم علیه تستدلون کل این بیانها از
برای این بود که اقتران ها لله باشد نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله
باشد گویا دیده میشود که حین ظهور من یظهره الله که کل ما بین خود و خدا الله میکنند حال
آنکه او لدون الله و در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که او لله عند الله
کرده و هم چنین در بیان اگر کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود که اگر از برای
ذره که اگر از برای ارتفاع بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نفسی خاضع
منقطع نشد از مظاهر امر آنچه از برای او امر شد لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق
او امر آنها شد لله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی
و ابواب هدی عمل نمود و در این ظهور هم تا الحال منقطع نگشته آنچه شود باو لله است ولی
بعد از انقطاع آنچه طبق او شود لله نیست از حروف واحد کاد نشده لعل در یوم ظهور
قیامت تو انید بهدایت آنها مهتدی گشت بهمین قسم که لله ثابت نمیگردد الا آنکه آن نسبتی
برسول الله باشد و بهمین قسم از آن مبدء گرفته تا آنچه او امر آن منتهی گردد لله صدق
نمیکند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است عمل کند
شیئی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود بآخر وجود که کمال تراقب را داشته که در نزد ظهور
من یظهره الله آنچه لله کرده اید لدون الله نشود که از برای او شد لله و للمنقطع بوده
الا باطل میگردد هذا ما یوصیکم الله ربکم ان انتم به تعقلون الباب التاسع من الواحد
فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان

بمثلها فلا دلیل له و من یدّعی معجزة لتعجیزها فلا حجّة له و من یدّعی الآیات فلا یتعرضنه
احد ولابد ان یقترن ذلک الباب فی کل سنة عشر یوماً مرة واحدة و یتفکرن فیما نزل
فیه باللیل والنهار ملخص این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حجیت نقطهٔ
بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کل شئون کل حقیقه
منقطع عن او است از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان
نمی‌بیند علو آن را و در آیات بنحوی است که اگر کل خواهند لو یجهد بتوانند اعزا حجت را
واحد قرار داده لعل یوم ظهور من یظهره الله در حق او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن
نازل شده و دون احتیاج بآن نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امر در این سهل
تر بود از اقرار کی از شئوناتی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله از برای
ایشان نیست بلکه اگر تعارض کند عمل بآنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و بهمت
وا امر شده که در هر نوزده روز یکدفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره الله
محتجب نشوند بشئونات دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و بهمت نظر اینکه در
هر نوزده روز یکدفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود در حجاب محتجب نمانید مثل آنکه هر روز در صبح
دعای عهد نامه را میخواندید و از سبب العجل العجل گفتید بر خود مشتبه گردانید و دون حب خود را
بر نفس خود دلگانی گردانید که حب او را دارید و حال قریب به سال متی ذراست امر الله
ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه برای آن حکمی که
دین کل مسلمین بر او بر پا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات
احدی ظاهر نشد که ایشان با آیه نماید و اینقدر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله کسی
نمیتواند آیه نازل فرماید بمثیت‌قدر که دیده این نوع حجت ظاهر شده چنین کنید که این همان حقیقت

اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته
بر او نازل فرماید اگر در حجت دین خود موقن بوده این امر را التعقل میگردید زیرا که
امر از دو شق بیرون نیست خداوند بحجت کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر می
کنید این نفس را هم در کل می‌بینید امتناع بر خود داده و میدهد اینست که محتجب میگردید یا
آنکه بهمان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء بهمین قسم هم نازل میفرماید در عود اگر باین
نظر نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت
کامله خود جاری میفرماید و ظاهر است که بعد از غروب شجرهٔ حقیقت احدی نتواند
مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد و سه الّا ذشت کل
یقین نموده اند بعجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او که
ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونی که در نزد اهل علم متصور است
با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در
بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل بر آن
شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کل
یکدفعه باطل نمیگشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد ولکن مراد هم نگردد حکمی
در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الّا بر نفس او حال هم اگر بشنوید چنین
امری و تعیین نکنید تا امری نکرده که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد
اگرچه این تصوری است محال ولی بهمینقدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حب او بعید
است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است

وحال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب
حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر نفس اتباع
کس خود را نسبت داده و اگر انکار حکم او را با خداوند بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً
لاسمه المحبوب و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در نور او تدبّر
بهم رسید در این کور بهم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس جود او و عجز
کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او و سبب این امر این نیست لعلّ در یوم ظهور حق قدم
های اثبات بر صراط نلغزد و بآیه شئی که در افئده ایشان است بر مکان وجود خود تا آن
آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کل
بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای
حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید بدلائل ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا آنکه
مؤمنین نتوانند در حق او اظهار یقین نمودند دون آنها توانند اظهار وقوف نمود که
وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند
در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ما علی الارض ما بین
مشرق در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا للّه عاملون میگویند ولی صادقین عباد تا
هستند که نظر بمکمن آن آیات بالله عزّ و جلّ نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات
او که ضیاء او است فاصل است ما بین کل شئی تلک حجة الله قد تمت علیکم ان یا
عباد الله فاتقون الباب التاسع من الواحد [illegible] فی ان استعمال لباس الحریر
حلّ فی کل الحال وکذلک الحکم فی استعمال الذهب والفضة ملخص این باب آنکه

خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفس را در هر شأن و همچنین در استعمال ذهب
و فضه تا آنکه کل در این جنت با هیچ نصیب نگردند قلوب عبادات رسیده و ملتهبهای شکر
الهی را در یوم ظهور بیان بمن یظهره الله ظاهر سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را انفاق
میکردند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولکن خداوند عالم عزّ و جلّ از سبیل جود و
فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آن را و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن
بآن که بمحض حب خداوند اجر ثواب آنرا مضاعف میفرماید در آخرت باو کرامت
میفرماید و اگر نفسی بر نفسی بشئی از این ظهورات خود افتخار کند یا ارتفاع در نزد محتجب
میگردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن خداوند منّت گذارد بر عبید بظهورات ملک
خود نزد او است که اظهار خضوع و خشوع کلّی زیاده نماید که او است شکر الهی از برای او
در صقع شرف و عزّتی بر این ظهورات نیست الا بایمان بمن یظهره الله که اگر شرف باین
اسباب میبود امروز در نزد نصاری زیادتر از هر ملتی است و حال آنکه حکم ایمان نمیشود
چگونه حکم شرف شود ولی اگر از اقران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبید
و هرگاه نفسی مالک شود اسباب از ذهب یا فضه و با دون نفسی را زنده کند بهتر است از برای
او از آنچه مالک شده و با دون متلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین
است محل رضای حق و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب تر است از خود
نفسی که مالک است آن شئی را و متلذذ باو است ولکن این در وقتی است که نظر بحدود خلق
شود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکی نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای
سلسله تحت مثلاً اگر شئی که من یظهره الله باو فرحناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم
است از اینکه کل وجوه فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب عن کل الاسماء والامثال

الی ان ینتهی الی ذرا لوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان
تمیز داد زیرا که کل مدعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا اشیائی که حقیقة
که آنهم اظهار نمیفرماید مقام خلق را اینست که سزاوار است که کل باو کل عمل کنند تا
آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمن اند بالله و آیات او
کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و باذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون الباب
العاشر من الواحد السادس فی ان لکل نفس فرض بان ینقش علی العقیق الاحمر هذه الآیه
قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون ملخص این باب آنکه هیچ شیئی
در بیان ازاین محبوبتر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد از عقیق قرمز
که بر او منقوش باشد این آیه عظیم قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون
ثمره آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال
حق بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعل در یوم ظهور حق بآن حق که بحق
بر حق است اقرار کند بر اینکه ما دون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم تنها
و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر ننماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر
حقیقت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل میگردد آنچه در بیان کرده زیرا این
است که تصدیق بر آن امر نباشد صعب بلکه آنچه در امکان لتصدیقا لحق شده بوده ثمرات
حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق جنت و دون آن نار است اینها
که کل ممتحن میگردند در آن روز زیرا که ثمرات الوهیت و شمس ربوبیت که دال بوده
علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرز حق داخل نماید بر عقیق بدوری
امر نماید که نقش شود بهیکل دائره معروفه که پنج واحد است و در اول آیة الکرسی و در
ثانی

ثانی الاسماء دائره و در ثالث حروف البسمله و در رابع اسماء الله و در خامس آنچه مناسب
حال و قصه او باشد که نوزده حرف منتهی و زیاده نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم
حروف تسعه و عشر را نویسد محبوب است نزد حق ولی کل اینها در صورتی است که
در ظهور من یظهره الله درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اول همان حرف واحد
اول است که در حق هستند میگردد تا آنکه در رتبه خمس بعد از الله ظاهر گردد و اگر ایمان بحرف
حی من یظهره الله آوردی بهمینقدر که در واحد اول داخل شدی بکل دقیقه خداوندانی الی
ما لا نهایه هم که ملک شود داخل خواهی شد اگر از ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را
بعین شهود مشاهده نمودی که کل بهدایت همان حرف اول مهتدی شدند و مهتدی نیست
الا اشیاء الی مرتقی اینست که الی ما لا نهایه که ملک ظهور سازند نیست مگر همان واحد اول اینست
خلق تکوین کل ذرات و همچنین لشئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و
محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبح او را دوست دار که الی است
که دال بر او است و هر شیئی را که دیدی که دال بر او نیست اگر ذره طینی باشد که در ملک
غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره الله
هست لله است و آنچه از برای اون است لدون الله و همچنین در نقطه بیان
مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بوده قبل قبل او در نقطه
الانجیل الی آنکه منتهی گردد ابدیع فطرت اول و همین قسم که از من یظهره الله ترقی نماید
الی ما لا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنها را این قیامت مشاهده کن و در هر حال بگو
و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون الباب الحادی عشر من الواحد السادس
فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسة خفیفة و قبل ان یبلغ خمس سنین

فلا یجوز الضرب مطلقا و بعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل الضرب علی اللباس
وان یزیدن علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجته تسعة عشر یوما حتی
وان فی ذلک وان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب وقد
اذن الله للصبیان اللعب فی ایام العید بما فی ایدیهم وان یستوون کل نفس
علی الکرسی فان حین الذی یستوی علی الکرسی او سریر او علی عرش لا یحسب من عمره

ملخص این باب در هیچ حال خداوند دوست نداشته که هیچ نفسی محزون گردد
چگونه آنکه حزن بادنه و نهی شده کل را که طفل قبل از آنکه بخمس سنین نرسیده او را
تادیب بلسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب
خفیف تجاوز نکند آنهم نه بر لحم بلکه لستری حایل کند و بر شئونات این در تجارت
نسازند چنانچه راکب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال
نمیگردد اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز
از خمسه را ادا نماید بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که در هر حال اهل
اهل بیان مرتفع بر سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آن وقت از عمر او محسوب نگردد و ثمره
این اوامر این است لعل بر آن نفسی که کل از برای او موجود گشته‌اند حزنی وارد نیاید
زیرا که بعلم نمیشناسد معلم خود کل را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی
نشناخت حقیقت را و در نقطهٔ بیان هست و پنج سال خداوند عالم است که از
برای او مقصود نموده باشد از عمر لا یعرف که همان ایام خوش او است اگرچه کل
مستغرق اویند ولی چون با و ناظر نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول
خدا قبل از نزول قرآن هر کسی کمال دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول قرآن

نظر کن در آنکه چه چیزها که گفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطهٔ
بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می‌شناختند او را ظاهر است ولی بعد از
ظهور با وجودی که تا امروز با لصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی
کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولیکن اگر کل بآنچه خدا امر نموده عمل کنند حزنی
بر آن شجره وارد نخواهد آمد که اگر نباشد کسی کسی را محزون سازد آنهم نفسی است در
میان خلق اگر بآنچه کل برای او خلق شده‌اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نگردند که
هیچ فضلی اعظم از این نبوده و نیست اگرچه دیده میشود که ایام سرور او ایام قبل از
ظهور او است اگرچه ظهور او در کوه خلق خواهد که بکتب او متمسک بوده و هستند ولیکن
مثل امروز بین کل با اسم او میکنند آنچه میکنند و بر او وارد میشوند آنچه میشوند ان یا
عباد الله تتقون **الباب الثانی عشر من الواحد السادس** فی ان الطلاق لا یجوز الا اذا
لصیر المرء مع المرئة سنة واحدة لعل یصلح بینهما وان لم یصلح بینهما حل علیها وکل ما
اراد ان یرجع حل له الی تسعة عشر مرة و لا یشترط فیه الصبر بعد الرجع الا شهرا
ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمة الله وصل فرمود شئون دون
شئون محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شئون محبت نبوده و نیست
تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن با آن حق است
بر آن که یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که رفع
شده و الا آن وقت جایز است بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال
است بر آن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه حامله
گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آن که عدد نوزده ختم شد حل است بر آن اقتران

و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست
زیرا که داخل اثنینیت میگردد و در جنب حکم اثنینیت نبوده و نیست زیرا که کل از
نفس واحد خلق شده و همین قدر که رتبه واحد کامل شد باید بود و احد دیگر شود
نه اثنین که اگر الی ما لانهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر کسی مزید شد بر عدد
واحد عشرین میگردد و بر نفس احد اثنین است و حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل
نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی بهمین
حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قرآن
الی ما لانهایه نفوس برکت او حاکمند ولی در یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیء میگردند
اگر راجع نگردند بقول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهد نمود و چقدر امر صعب
است نزد کسی که از مبدء محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد طوبی
للمتقین من حزن یوم عظیم الباب الثالث والعشر من الواحد السادس فی ان بیت النقطه
لا یجوز ان یزید ابوابه علی خمس ولتعین دبیوت الحروف علی خمسة ملخص این باب آنکه
از آنجائی که دلیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده دوست میدارند که طلب تقرب
نمایند بسوی خداوند بر احد اول اگرچه همان روز یوم بعد گردد کل لاشیء میشوند
ولی چون در میان نیست امتحان ظاهراً کل مدعی وصل بمحبوب و رضای او میشوند از
اینجهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است
که در جنب اعلای از آن نیست و اذن داده نشده که بیت نقطه از نوزده پنج باب زیاده
گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده در آیات قبل از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده
و سایر دون او اذن داده نشده از برای حروف حی که دون از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صمدیت
جامعه

جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت بخود داده بر این شئون که نوزده
که کل باین مفتخرند و هر کس نشئه بهمرسانند با آنها در حد خود الحاق میگردد که در حقیقت ثانوی
اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی گردد بآخر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد
داخل میشوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلاء او
از درجات نبیین و صدیقین و شهدا و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز
هم صدق آن عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول الله تا
مدتها که کسی ایمان نیاورده که بزیارت رود و حال میبینی که سالی هفتاد هزار نفس
میروند ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمیرود که آنچه میروند
چون نمایش خود افتخار شده میروند نیست که عملهای کل یکدفعه هباءً منثوراً میگردد چون
که از روی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجتی که بآن در صدر اسلام ثابت شده رسالت
او امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کل محتجب مانده و هم چنین
در قرآن نظر کن که در حین نزول در کجو چه فصاحتی چه کلامها که گفته و بعد کل مؤمنین که
آنها را شنیده و این نوع کلمات گوید و کل اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرزه بهای
الف تمام نموده ولی امتحان شده همانها که اخفاء میگفتند زیرا که در سه اسلام در
این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد بشمرد تواند احصا
نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند
چنانکه اگر آن روز نبودند امروز هستند و میبینند که آیات الله مثل بحر از مبدء وجود
ظاهر میگردد و باز ذکر چنین میکنند و حال آنکه خود در درجات ما لانهایه اگر کلام قبل را
بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند و نیست حد مردم مثل نقطه و آثار آن و هم [illegible]

حی را تا انی فهمد می بینی امروز که کرور کرور در تعزیه داری حرف خامس میکنند بسبب آنکه
قبل حرف خامس بود بعد از کلام رسول الله بهتر است و حال آنکه در قرآن هم نهج آیات
نازل شده و اگر شده هم امروز بر یک فرد هم نیست چگونه است که یکنفر بمثبته اند از حزن او نگوید
و حال آنکه کرور کرور در ماتم او میشوند آنچه میکنند این است که کل ها الآن مشغولا میگردد که
هر روز مثل همان روز شهادت بود بلکه آنچه در آنکه زن شنیدی بلکه روز ترقی نموده
همین قسم که درجات حب مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده این است که دلیل آنکه
نیست که بهم منم های ایشان بعرش میرسد ولی روز قیامت که میشود همان ها صعق
ثانی نمیرسد صعق یک امر موهومی نیست مثل همان حروف که از منبع رسالت اخذ
نموده و بعد امر بهر کس رساندند و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها همان
حجبتی که دین آنها بر پا بوده با آنها خواستند برسانند جهت مظهر آیات را و باز با اینهم
چه در فضل و رحمت که از مقام نقطیت خود در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل
از صعق نجات یابند نتوانند مستحق شد اگرچه آخر همان ظهور اول است نزد اهل
حقیقت ولی نمی بخشید خلق را الیت حدیث که امروز هزار و دویست [illegible] سال
از بعثت گذشته در زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چه کار کرده اید آیا در
اول سورها رهاست کسی که نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست
و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است که در کلام او دیده
نمیشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است زیرا که عزاد نمیتوانند
که آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتی حروف حی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد
خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر راهم ذکر شده که سبب خلق کل شیء شده

ببین

ببین که یکنفر ملتفت نیست ولی بمقابر موتی که بدرجات بسیار منتهی میشود و کلام مسدود است
و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج میشوند این است که کل لا یشعر حرکت ایشان بوده
و هست که اگر از روی شعور بوده بمعرفت حدیث را که دلالت قائل او بقول رسول ثابت
است و نبوت او حجتی که بر بعد او است ولی در دور حول آن طواف کنند تا احتیاط
کنند و از مبدء که کل منتهی بآن میگردد و از او شر میکند محتجب گردند تا آخر این ظهور
ثبت کن آنچه نزد حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که در عین عجب اگر حروف
آن آن صادقین از دون آن چیقدر اند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لله که
چه نزد هم خود لله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر شده با این بقاع مأمور
بها لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بود و فاکن چیقدر حرف میکنی
تا نکرد زیارت حبر ایشان را کن و امروز که یوم قیامت است و میتوانی بلقاء آنها فائز
گردی نمیکنی که اگر هم کنواهی نکنی در نزد خود ذات مثل تو واحد میگردد و مگر اهل جنت گذاشت
بر جز وجه خود ذات و حال آنکه خود تعجب میکشیدی و بر زیارت تربت آن مشرف میشدی و بر آن جنت
میکردی و بآن افتخار بر کل مینمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این
صادق بودی ولیکن در تسلیل الدلیل نکن آنچه نتوانی ولی اخذ نمره کن که در یوم قیامت آنچه
کرده باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند قبور واحد را در یوم قیامت بزیارت
نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود آنچه کرده و هم چنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن
و محتجب مشو از مبدء و بوجود امثال او قرآن عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر
چه از یک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین
کسی مؤمن برسول الله نشد واقعاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله

خارج نگشت که بسته نبوده باید ... نماند از اصحاب همیشه نظر کن بچه امر اگر دین تا آن دین میگردد
چه آنکه اشخاصی که آخر وزد در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان
ثلثه ماند که نقطه بیان به الذین کردند که اگر بر آن نظر کرده بودند عامل نبودند باحکام
قرآن مثل آنکه در آن زمان بکل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمر نمیبخشید این است
جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی درک نمود چرا که
کرد در لیل دلیل در یوم ثمر خود را بعالمی میدانی که صد نفر در مجلس او بیست نشسته و حروف
حی را دیده من بینی بلکه لایوصف است که نمی توانی که آخر در زیارت نمود و باطل ...
آنچه کرده و ملتفت نمیشوی که دین کجب او از قبل بر پا بوده و امروز شئون ما یفرع
علی الاصل محتجب میگردی و اگر نظر کنی در آخر در هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا
که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است
که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمیشوی و قبض
روح میشوی و داخل در نار میشوی و در قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف
واحد رجوع کردند و قضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و حروف واحد
رجوع کردند و قضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجا نگه معزور
بمقام خود بودی از کل محتجب ماندی این است که به کل بر خدا نه نموده که از مبدء امر محتجب
نگردی که اگر آن ثابت گردد کل شئونات ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبهه
نیست که رزق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا الکلام یا نوشتن و
اگر در آن نظر کنی درجات مالانهایه در همان علم میبینی که کل ثمر نمیدهد الا علم کدام مثل آنکه
امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فنی هست و تو که یکی از مسلمین کی هستی حکم ایمان بر آنها نمیکنی

چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را ابهم موهوم میبین که آن علم مظهر ظهور
است در هر ظهور که حجت بر ید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نشد بلکه از یوم
آدم تا امروز کل ملل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود در آن
زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها بود در آینه
از ظهور الله محتجب نمیماندند این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت
بصیرا ... که امروز میشنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی
است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک اتتک آیاتنا
فنسیتها فکذلک الیوم تنسی یعنی همان حروف واحدی که با آنها مؤمن بودی
در قبل باسامی که در نزد خود داری یا آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا نکردی
و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را میبینی که با
این عین ظاهر می بینند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شرکت کنند بلکه مراد عین قلب
است که با آن محبوب خود را ببیند و بشناسد امروز بر تو صعب است عرفان نقطه
بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی علیه السلام کل منتظر احمد
موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السلام بودی اگر
بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگرچه در آنجا کل بودند منتظر
و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلب ایشان نمیدید
که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف نمیشدند بلکه برای
دو دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود علیه السلام گذشت و هنوز چشم قلب ایشان
کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهری ایشان همه چیز را می بیند بلکه از حدت بصر ...

دور بین بلادی که در فوق ارض است در قمر می‌بینند و احصا میکنند و اگر بدقت
نظر کنی شاهد میشوی در سنه ۱۲۷۰ هزار و دویست و هفتاد از بعثت که اول ظهور حق بود
که بر پا شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افسرده گرفته تا آنکه منتهی شود باین
ارض ظاهر چند و اول ظهور رج هر ایام در آن نفوسی بود که از برای طلب حق حرکت
نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند و در آن ارض حق را احدی
نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس غنی الله بوده دیدند که حقیقت
را درک کرد الا بعین او از آن جهت ظهور محبوب خود را شناختند و بآیات آن یقین نموده
بحقیقت او اگر چه ندیدند که این همان موعود است زیرا که شناختن آن بعین او
میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود اظهار اگر چه در باطن بود اینست که یکی
مقبل میشود می‌بیند و یکی اعمی است محرف میشود و نمی‌بیند و هم چنین تصور کن از ظهور
نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه میشود در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی
که آنچه شنیده اینست یکی می‌بیند و یکی نمی‌بیند و بکمال خود در الله میکشد ولی علی الله وارد
می آید که اگر بداند بر حق میرود راضی است که موت او را درک کند از او چنین امر ظاهر
نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی باخر ظهور شیعه چنانچه دیده
که اصحاب سید چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این بیان از
وحدت قبل است که منتهی شد باخر ظهور که غیر مقبلین در نفی حق و مقبلین چون چشم
افئده ایشان باز نبود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصد او که کل
را تربیت نمی‌نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی
بار بر گشت آخر و چه دید که بر پا شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین همان واحد اولی و حال
آنکه

آنکه کل ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال
آنکه از این اعداد ما لا نهایه بر فطرت اصلیه واقعیه بر طلب حق بر نیامد الا همان حروف
واحد و حال آنکه از غایت اجتهاد و ورع باعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار
و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کل این ظهورات از برای
اینست که در کور بیان با بصیرت باش لعل در یوم ظهور حق که ثمره بیان است توانی
بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان مهتدی گشت و بعیون من له
عین الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه بقبل مثل
غرس شجره ایست که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل از آن هنوز ببلوغ
نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ۴ غرس شجره انجیل که شد بکمال نرسید الا اول بعثت
رسول الله که اگر رسیده بود بثمر در نزد ذکر همان روز یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب
باشد نه بیست و نهم و آنچه اثمار در انجیل ثمر گردد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی
در جریان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله بهشت نائل میگشت و بعد از غرس
شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفت در رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعت و دو ثلث
یکم جمادی الاول میبود به پنج دقیقه ظاهر نمیشد زیرا که همیشه ثمره حقیقت در علو رشح خود
ناظرات و نوا میکند بر شجره که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق میشود
که بعد از ثمره قرآن حدیقه توحیدی چه اول ظهور میگردد و از و رای حجب کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف را نازل تا آنکه بآن خلق خلق شود تا ثمره آن که نزول
با دولت در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفة الله است و از اینکه معرفة
الله ظاهر میگردد الا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله این است که منوط است به

واحد دخول در جنت واجب است و کل این ظهورات از برای اینکه در ظهور من یظهره الله
که یوم اول یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار، به هدایت یافته نه آنکه شمس این
ظهور دیگر دو که مثل این یوم گذشت و کسیکه این یوم از برای او خلق شده در حزن بوده حال
آنکه این یوم بنسبت به او عزیزتر، و هر شیئی در یوم قیامت ظاهر میشود بر هیکل انسان حتی
دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه بمطالع آیات ازلیه
و ظهورات قدمیه منتهی گردد که آنوقت اجل از این است که ذکر حدود خلقی شود. لم
یزل الله کان عالماً قدیراً لم یزل الله کان حاکماً مقتدراً الباب الثامن والعشر
من الواحد الثامن فی ان الله قد امر بان تقوموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم
من یظهره الله من بعد بلقب القائم وان الحکم علی اعدام من یحزنه من فوق الارض تمکن
ملخص این باب خداوند عالم اذن فرموده کل را در نزد استماع ذکر من یظهره الله باینکه
اسم هر نفس برخیزد از مقام خود و لعله قائم گردد اجلالاً له من کتاب الله و اعظاماً له
من نقطة الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال عبث او زایل
یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید برخیزد و یک ساعت قبل از قبض
روح نشود که ظاهر شده. یا آنکه کتاب او باو برسد که او منم یا اسم خود او براو وارد شود
و بگوید منم و حجت اقامه کند بآیاتی که دین او باو بر پا است و فی الحین خاضع نگردد از
برای قرآن و ساجد نگردد از برای منزل بیان کل اعمال عبث او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده
و اگر بر عکس باشد ثمری می‌بخشد او را اگر خواهد عفو میکند او را اگر او در حب دمادم
غیب خود براو شاهد، اگرچه ابرار کتب نتوانند از رضای محبوب خود منحرف شده و کل
وقت در این نموده که لابد ملاقات خواهد کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام داشته

و عمل کنید ولی از برای مسمای این اسم نکنید آنچه از برای اسم او میکردید اگرچه اگر
بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد می‌آورید چنانچه در ظهور رسول الله صلعم
کل منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب
میدیدند باین خواب افتخارها میکردند همچنین در ظهور نقطه بیان که کل از برای اسم او
قائم میشدند و از برای ظهور شب و روز تضرع و ابتهال مینمودند و اگر در خواب میدیدند
او را بآن خواب افتخارها مینمودند ولی حال با عظم حجتی که در این اثار بادون بر پا است
ظاهر شده، و منتظرین ظهور او را لا یکفی است کل بعد از استماع آیات او در خانه‌های
خود مستریح نشسته و او را الان در این جبل ماکو است وحده و قدری مراقب خود نداده
اهل بیان که این ظهور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنند و از برای اسم او قائم
گردید و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام باسم سبیلی نبوده مسمی بهمرسانید این
قسم محتجب مانید در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله را و آنچه بر او وارد شد از
منتظرین او و دیگر که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا امروز در میان
خود بزرگان خود را اعلی درجه فضل دین خود عامل بودند و گمان دون حق بر خود نمی‌بردند
مثل آنکه امروز میبینی که کل با علی درجه فضل در دین خود عامل اند و خطور دون حق
از برای خود نمیکنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده زیرا که قضاهای
قیامت فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بیان مهتدی شوند.
خواهی درک نمود من یظهره الله را و اگر قرار گذاری اوی اهل بیان کلاً که بر هیچ نفسی نپسندید
آنچه بر نفس خود نمی‌پسندید و حق را بباطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق محض است و اگر در
ظل او مستظل نگردند در دین باطل سر گردند لعل بر آن حزنی وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم

ظهر نقطه بیان کرده اید تا اینکه سر باطل نگردد توکل بر خداوند نموده که از این خیط
بیرون نرفته لعل بر مقصود خود چون که همیشه نسبت حزن داده اند بنا و رید در ایام بطون
او و در ایام ظهور او که می شناسند کل را نفس خود در آیات و کلمات خود ولی کل بآن
یقین نمی کنند که بشناسید او را از این جهت محتجب میمانند و هیچ حجتی نیست از برای کسی
که یقین نکند باو بعد از استماع آیات او نیست چرا که کل بآن داخل در جنت میشوند و همچنین
بآن داخل در نار میگردند که هیچ جنتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه
کینونت و وصف جنت وصف شود زیرا که خلق جنت بامر او میشود و اگر میخواهی در بدء
جنت نظر کن نظر کن در بدء دین اسلام که هر کس داخل میشد داخل در جنت بود و داخل
در نار و در جه بدرجه جنت مفصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک
اصحاب کهف و اصحاب رضوان در جنت بوده اند و دون او در نار تا اینکه منتهی شد بآخر
ابواب که بعض خائف منقطع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود
و هر کس قدر حرفی منحرف بود در نار تا اینکه ظهور اسم باطن باطن خلق جنت را بینی و حکم
دون جنت بر کسیکه نشناخت او را و عارف نگشت کجی او ذکر کن و بعد مبدء جنت را بین
بین و تا ظهور من یظهره الله متبعین را از منحرفین بشناس و حکم جنت و نار را بالعین شهود
ملاحظه کن که اینست مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار پیا بر در هر
حال از نار دون ایمان که بهمین سبب از نار آخرت میگردد و هم چنین در ایمان که بهمین سبب
رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب وارد او را در آن خلق شده
حزنی داد که عبد محبوب نداده علم بان را کلیق الله ما شاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا
الباب السادس عشر من الواحد الثامن فی ان لا یحل السفر لاحد الا اذا اراد بیت الله

او بیت النقطة بعد استطاعة او اراد ان یتجر او یرید ان یزور حروف الحی اذا استطاع
علی الروح و الریحان او اراد ان یهاجر احداً فی سبیل الله و من یهاجر احد علی احد فی سفر
او یدخل بیته بغیر اذنه او یرید ان یخرجه من بیته بغیر اذنه حرم علیه زوجته تسعة عشر شهراً
ان یبعد احد عن ذلک الحکم و لم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یاخذوا عنه خمس عشر
مثقالاً من ذهب حیث لا یرد و اذا اراد ان یجر احد علی احد فرض علی من علم او اطلع
ان یکفر و یمنعه و ان علم و لم یکفر فیحرم علیه زوجته تسعة عشر یوماً و لم یحل له بعد انقضاء التسعة
و العشر الا ان یاتی تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان استطاع و الا من فضة و ان لم یقدر
علی الفضة فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الی ان یقدر و ینفق علی شهداء البیان لینفقوا
الی من یؤذن بامر علی صدقته ثم علی الفقراء و المساکین من اهل الدین و الکتاب کل
علی حد شأنه و لا یأذن احد دون سفر الواجب من الحج او الحضور بین یدی النقطة او
اذا اراد ان یزور او یتجر فلا ینبغی لمن ان یطول ایام سفره و ان اراد ان یطول فعلیه ان
یرفع ما یتعلق به من شئونه خلقت من ذاته و لا یطول اکثر من ثمانیة و ثلثین شهراً
الا لمن یتجر فی البحر فان له اذن علی قدر خمس و تعین شهداء الکل علیه فوق ذلک و من یکاد
من ذلک المدین ان یقدر علیه ان ینفق اثنی و ثمانین مثقالاً من الفضة ملخص
این باب آنکه اذن داده نشده سفر الی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او
باشد و زیارت مقامد حی و تجارت و الفت نفسی اگر خواهد و بدون این اذن داده نشده
در تجارت هر گاه داخل عمر زاد باشد پس نیست از برای او و اگر خواهد زیاده
از ده حول در بر اذن داده نشده الا آنکه سبیل آنقدر همین باشد که آن وقت از برای او
اذن الله نیست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و بعد حاد

از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر کسی تعدی نماید اگر مقتدر است نوزده
مثقال ذهب و الا از فضه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله است
و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین اتباع سبقت گیرند و مقدم دارند
آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای او است و اینکه بابی است از ابواب
ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر محجوب نشود حکم ایمان گیرد و سفر حج بیت الا بعد
از استطاعت بر روح و ریحان الا در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگرچه
بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شده چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر
کسی ناظر باشد بخلق وجود خود در او ... از برای کسیکه داخل شود به بیت کسی بغیر اذن او
بردن آورد مرا اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم
بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدی او نوزده پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هم
نفسی که عالم شود جبر نفس نفس را براو است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
نگردد براو اقتران و بعد از انقضای او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الا
از فضه و اگرنه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال میگردد براو اقتران و بعد از
استطاعت احدی براو است. انفاق نمودن شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج
انفاق کنند بر نفوس خود اگر تکلف ننمایند الا بر مؤمنین و اهل احتیاج از مؤمنین در
هر موقف که هست کمتر است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی غیر حق وارد نیاید
لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد نیاید که اگر تو از برای او
بود حکمی بر هیچ نفسی نمیشد باستحقاق بلکه کل از جود او است که در رتبه تکلیف بیرون
می آیند و الا اگر را حد اهمال است زیرا که لعل اعراض تکلیف قبول امر الله نمی نمایند و خلاف

در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد که کل با منتهای حب
در حیات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حزنی وارد نیاورد
که کل در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمه که آن اول یوم ظهور من یظهره
الله است و خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده
مگر از کل اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او
تعطیل و حدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل او
اخف گردد عند الله محبوبتر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز
رود در حد است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت
شود طلب نقمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حیوانی
را که بعد از دیدن مالک او در بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد نسازد که نفسی
از آن بر میدارد از برای او ثمری نمیبخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود
و در هر حال آنچه مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الا سبیل روح و ریحان
بر مقادیری که من قبل الله مقدر شده و مراعات سوارگان در هر حال محبوب
بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج
در نامه عمل او نوشته میشود و کدام فضل است از این عظیمتر اگر کسی موفق شود در سبیل
خداوند و هرگاه سفر را کل مبدل کنند بر روح و ریحان قطع میگردد از قطع رضوان که
قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که بملاحظه نفع جزئیه تعب بر نفس خود
و دیگران وارد می آوردند و الا اگر بر روح و ریحان می بود این نوع حکم نمیشد
و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین که در هم بر حجر ترقی کنند

که کل نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد والله یحفظ من یشاء فی السبیل باذنه انه
کان علی کل شیء حفیظاً الباب الثانی عشر من الواحد السادس فی حکم طهارة ما
یخرج من الفارة وعدم فرض التحرز عنه وکذلک الحکم فی الحیوان الذی یطیر باللیل
والذی لیس له بابا سیل ملخص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کل مؤمنین از ما یخرج
من الفارة او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک برایشان آسان گشت ولی از جهت لطافت و
نظافت تحرز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیگردد و در هر حال نظر بر مطهر مطهر
کرده که محتجب از مبدء و منتهی که در یوم ظهور من یظهره الله ذکر دون طهارت نمائی که او اجل
از اینست بلکه قول او مطهر است و در هر شأن و در مکامن طاهره و مطهره بوده و هست و از
یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض
لطافت بوده و هست و هیچ شیء او را متغیر نگرداند و آثار او الی آخر و همچنین امهات او
صفوهٔ خلق بوده و لکن طهر و طهارت طوبی لمن یدرک یوم القیمة علی طهارة من عنده فان
ذلک الهو الفضل العظیم الباب الثالث عشر من الواحد السادس فی عدم جواز النظر لاحد
الی کتاب احد الا للمتجرین اذا اذنوا البعض لبعض او علموا برضاهم ملخص
این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه رسته و چه
سربازچه کتب علمیه چه حسابیه و چه کتب مکتوبه لبعض لدی لبعض الا وقتی که اذن رضای
او را یا اذن دهد او را که آنوقت حلال نگردد بر او و این نهی نشده الا آنکه کل تفحص تجسس حیله
که اگر ادراک کنند یوم قیامت را باشد مقصود سلوکی کردن سبیل حیات ننمایند والله
یعصمن من یشاء من عباده عما لا یحبه انه کان علی کل شیء قدیرا الباب الرابع عشر من الواحد
السادس فی ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا کتب الیه و یجیب الا لسیل عنه و لما

تنزع علیه ملخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بر کسی خطی
نویسد برایشان او را جواب دهد فضل محبوب نموده بخط خود یا بخطی که امر کند و همین قسم
اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب بآنچه که دلالت کند بسبیل در یوم ظهور
الله کسی از آن سر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل میفرماید من قول الله الست
بربکم کل بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده و لی کرایت میکند تا
ینتهی الیه ذروه وجود و همچنین کتب شهریست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد
بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از رد جواب محبوب خود که باجابت
کینونیت او خلق میگردد در ذر اول بآن اقرار بوحدانیت او در ذر دوم اقرار
بنبوت و در ذر ثالث اقرار بولایت و در ذر رابع اقرار ببابیت و نزد هر ظهوری
محتجبین از صادقین ممتاز میگردند والا در ظهور قبل که کل مجیب اند مثل آنکه امروز
ملتفت که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما تنزع برادست از دلالت و احکام
بلکه منتصر نمیشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین باجابت ممتاز می
گردند و عبد بصیر آن است که در کل عوالم و مراتب اجابت حق را نماید اگرچه باجابت
بکتاب باشد یا بلسان یا بالعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن نفس کل ابد
شده اند بر اجابت نمیدید گر حق اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او تا که
ملتفت شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر تقویت سین لازم است اجابت او
و همچنین اگر مقاصد آن محل اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک
میکند واجبست اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی نشده باشد
لعل در یوم قیامت که الصبار قلب نمیشناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله

براو من حيث لا تعلم حزن دارد زيادتر که يکدفعه ما نزلت بر الذين مرتفع شود
و او بشئون ما نزع على الذين محتجب مانده باشد چنانکه در هر ظهوری هر که محتجب میماند
بهمين سبب ميگردد او را ولکن الله يهدي من يشاء بفضله انه کان لکل شيء محيطا

الواحد السابع

الباب الاول من الواحد السابع في تجديد الکتب اذا انقضى عليها اثنتان
ماتين حولا ...... و محو ما کتب من قبل او اعطائه الى احد ملخص اين باب آنکه
در هر ظهور خداوند دوست ميدارد که کل شيء جديد شود و از اينجهت امر فرموده که در
هر دويست و دو سال يکدفعه هر نفسی هر ملک خود را از کتب مجدد کند يا بنگرد او را بذهب بزند
يا آنکه بنفسی عطا کند لعل عين عبدی بر حرفی بيفتد که از نظر باو نداشته باشد لعل در
يوم قيامت بنگاه حقيقت ظاهر حرفی را نبيند بر صورت غير محبوب لعل روح آنهم
در ظل آن غير محبوب واقع گردد زيرا که هر حرفی که نوشته ميشود هفتاد هزار ملک براو
موکل اند و هم چنين حين که حفظ ميکنند او را اگر امروز نظر کنی در ارض می بينی
که يک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی
که بصورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست ميدارند که نظر براو کنند بل در هر شيء چنين
مشاهده کن و هم چنين بر عکس و در بيان هيچ شيء را ظاهر نکن الا بر علو صنع و کمال لعل
يوم قيامت نظر محبوب خود براو افتد و دون حين شيء هم گر در بر خلق خود که نظر کل
ملائکه در ظل نظر او است و کم شيء ميخواهد که در يوم قيامت لائق نظر شود حقيقت
گردد ولی اگر شيء که فوق ارض مثل آن نباشد آن شيء است که لائق شده از برای
آيه ليس کمثله شيء و کل خواهند کرد بيان های خود را جديد ولی مراقب بوده نزد
ظهور شجره حقيقت از هر ارض که مشرق گردد از آن در يوم ظهور مسترق هستند نشويد
که

که ما قبل ذريعه بوده از برای آن ظهور و آيه بوده از برای وصول بآن مقصود هيچ
نفعی نيست که يک کلمه از کلمات بيان را بنويسد با ايمان باو با حسن خط الا آنکه ذا حجب
ميگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و مراتب خطوط خطوط مراتب اسم الله
است اول خط الهی و آخر خط اعلی و ما بينهما بدرجات ذکر و گويا مشاهده ميشود
در ظهوری که صاحبان ادراک بهم رسيده که نور رقم را شيرين نويسد ولی در کمال دلبری
بهتر از قرآن است و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل
و مقصود لم يزل و الا امروز ديده ميشود که کتب ما لا نهايه در اسلام با حسن خط نوشته
شده ولی آثاری که مثبت حق و باقی اودون ميگردد که کل کتب قبل اگر از نزد نه حرف
اول اودون اقرار بايمان نکند قبول نميگردد از ايشان که مومنيت ايشان و چگونه بتحسين
کتابت آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل بئر معطل و قصر مشيد مانده و حال او در نزد
اهل افئده احسن از جمال مذکور باسم جمال است و هنوز شنيده نشده که کتاب قيوم
اسماء بعد و نعش قيوم که عدد اسم يوسف عليه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد
و حال آنکه از بدو ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ايمان باو ثمری نبخشد
در وقت ظهور من يظهره الله همين قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال
دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقيقت که نوشتن يک حرف
از آن اعظم تر است از نوشتن بيان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در مبدء
قرآن که اگر در يوم ظهور رسول الله صلعم کسی يک حرف آنرا مينوشت حکم ايمان براو ميشد
اگر مؤمن باو بود ولی اگر کل انجيل نوشتی ثمری نبخشيد از برای او الا نيست و هر علم اگر توانی
ادراک نموده و خواهی درک نمود انشاء الله شکر کن که هيچ شيء در آن ظهور محبوب تر

از آن نیست که آثار او را با حسن خط نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه
از آن مبدء جود مشرق میگردد کل مؤمنین بنبیان داشته باشند زیرا که او است بیان
آن نبوده و بر اعلی نهجی که در بیان مقصود است هر که تواند تمام نموده در نزد آن شمس
حقیقت حاضر نماید که کل مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعتی است چاپ
از برای ارتفاع کلمات او که تا آثار او اگر توانند در یوم ظهور او طبع گردد دین خدا را
و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفساً الا العدان لعید
ولیتوکلن علی الله ثم بنور القمر با آیات الله توقنون

الباب الثانی من الواحد السابع فی انه حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الا و یقولن
بلی انی لا اقومن او اقعدن لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما
یری و ما لا یری لله رب العالمین و ان یقرئه بتجاه یجزی عنه ملخص الباب آنکه هیچ
عملی عمل نگردد الا آنکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انی
لا عملن هذا لله رب السموات و رب الارض رب ما یری و ما لا یری رب العالمین
و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او ولی لله واقع نگردد عمل مگر آنکه معرفت
رساند بثمره حقیقت که این آیه امتی است از آیات او و مرآت او در نفس خود از
او محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول الله و حروف
حی او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای کسی الا آنکه
لله کند و لله نمیشود الا آنکه از برای آن ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عامل اند
کل از برای خدا میکنند با رعیسی علیه السلام اگرچه تا قبل از ظهور رسول الله لله بوده
ولی حین ظهور لله نمیشود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول الله کند که آنوقت لله ثابت
میگردد

میگردد و همچنین عبادی که در بیان عامل اند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر
در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردند لله کرده اند والا باطل میگردد که گویا
هیچ عمل نکرده اند این در صورت اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن در شئون
دنیائی که باید لله باشد خود ادراک نما مثلاً غذا تناول مینمائی و قصد میکنی که از برای
خدا میکنی و حال آنکه از شجره که دال علی الله است محتجب هستی که این آیه که در نفس
تو است از آن شجره مشرق گشته و راجع باو میگردد در ظهور اخرای آن و گاه هست
که خود از او منع میکنی آنچه از برای او است در نفس خود میکنی و همین قسم کل شئونات را
مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است و از او محتجب هستی و هم چنین شئون
دین را ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او
عمل کردی لله کرده چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن و الا اگر از برای او نگفتی
اگر لا اله الا الله بگوئی در نار میروی و اگر آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده
از این علم جوهر بسیط است که حین ظهور رسول الله حکم شد که کل ملل لدون الله عامل
اند اگرچه کل بکتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و اونیم هستند که ظاهراً
قرآن است که همان مطلع از یوم آدم همان رسول الله هست و کل کتب منزل قرآنی
است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب شده و از کتاب او چون
نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در
بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کل را قائم بحروف اول بینی بلکه از آنها غیر
از ظهور او ظاهر نه بینی در لیل الیل لله عامل بوده اند ولی حین ظهور من یظهره الله اگر کل
اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله میشود زیرا که نقطه بیان آخر در زمان همان من یظهره الله

است نه دون آن و هم چنین حروف حی همان حروف حی اول است که تو از برای آنها
عامل بوده چگونه میشود وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری
خلق کثیر بگمان آنکه لعلّ ذکر کنند عرف میشوند و لدون الله میشوند و حق را ملتفت نمیشوند
الا من شاء الله ان یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه
مشرق تا مغرب را مالک شود و هم چنین از برای مهتدی بهتر است از کل ما علی الارض
زیرا که بهدایت بعد از موت داخل جنت میگردد و کل ما علی الارض بعد از موت
آنچه مستحق است براو نازل میاید این است که خداوند دوست میدارد که کل را
هدایت کند بکلمات من نقطة الله ولی نفوس مستکره خود مهتدی نمیشوند بعضی باسم علم
بعضی بعز دهر نفسی لشیئی محتجب میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال ادب
نموده که از صراط احد من السیف و ادق من الشعر بهدایت هادی کل مهتدی گشته
لعلّ آنچه از اول عمر تا آخر عمل میشود یکدفعه لدون الله نشود و خیر نبینی والله
یهدی من یشاء الی صراط حق یقین الباب الثالث من الواحد السابع فی
ان اداء الدین واجب ملخص این باب آنکه قرض دادن بمؤمن عند الله محبوب
بوده و هست و هم چنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند از هر چیز
اگر تو اندرد نمود و فضل در آن جایز نیست و ثمرهٔ این حکم آنکه همین قسم آیات تسبیح
و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کل شئونات دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده
بخلق خود در حین ظهور آن بر او ادا واجب از کلمهٔ توحید گرفته تا منتهی الیه شئونات تحدید
که اگر کسی خود را در حین ظهور رد کند قرض خود را چیزی از او منقوص نگردد الا آنکه احتراز
آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حق نفسی را رد نماید چگونه ذات
حق الله

حق الله که عبد باآن مؤمن شود ولی در حین رد اظهار ایمان خود کند و از مدین دینا
و در ظل آن با آن محتجب ماند اینست حد خلق اگر بعین یقین نظر کنی والله یحکم بالحق و انه
هو خیر الفاصلین الباب الرابع من الواحد السابع ملخص این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی
که عمر کلیه نباید نفس خود را که بدء آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود
و تفتیش و تفحص در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله تسلّی شود
شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان باسی نیست لعل یوم قیامت
ببرکت این عمل تواند باسم واحد تصدیق نموده از هدایت او محتجب نگشته و گویا دیده میشود
که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدء کل اسماء و امثال است ولی سکان بر تلکیص بتخلیص خود محتجب
زیرا که این از برای وصول باو است و آن بهمین محتجب میگردد مثل آنکه نزول فرقان و دین
اسلام که اصل آن معرفة الله است تا منتهی شود بآخر مسائل فی دعیه وضع آن از برای
معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی بیکی محتجب شده چنانچه
امروز می بینی و از مقصود که ثمرهٔ کل است باز مانده و ملتفت نیستند و در حین علم اتفاق
حجة الله بر کل بالغ بوده و هست زیرا که اگر تدبر نمایند همان حجتی که بر بدین اسلام شده
همان قرآن تصدیق حق نموده اینکه می بینی از اول عمر تا آخر بدین خود عمل میکنند و خطور بدون
حق در حق خود نمیکند بجهت آنست که ممتحن نمیگردد و حجب در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی
که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته میشد میگویند همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال این
اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی گفتند تعجب مینمایند که چگونه میشود کسی آیات خدا را
بشنود و بگوید گفتند اینست که عامل از روی بصیرت در هر شأن کم بوده و اگر چون در این دین
تربیت میشوند در آن اظهار ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و تعیّت

در حق نفس   والله يخلص الذين آمنوا بالله وآياته عن ذكر دونه انه قوي منيع

الباب الخامس من الواحد السابع يوم ظهور الشجرة لن يكمل لاحد ان يدين بدين الذي قد
دان به قبل ظهورها واذا سمع فليحضر حتى يأمره بما شاء وان قبل ان كفر فليعمل بما عمل من
قبل ولكن حين ما حضر ليستقطع عنه كل الذين الا ما يأمره به ملخص این باب آنکه اکر کسب
نجات میگردد عرفان ظهور است و هم چنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او آن
است که از قبل او بنفس آن ظهور ظاهر میگردد و نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بظهور قبل
اگر بظهور بعد مؤمن نگشته از حکم ایمان بر آنها میشد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود
قبل و هم چنین در نزد ظهور من یظهره الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند
عز و جل ظاهر نمیگردد الا برضای او و بعد از ظهور توقف تا آنکه از قبل بوده ثمری نمیبخشد و قبول
نشود را امر دین خود لعل در یوم قیامت ترا نجات بخشد از فزع آن روز که آن روز در کمال
رحمت خداوند ظاهر است بر خلق او   فلتدعن في حين الظهور لا قبل ذلك ولا بعده ان
انتم تحبون ان تكونن   الباب السادس من الواحد السابع   في عدم جواز اخذ اسباب
الحرب وآلاتها الا في حين الضرورة ووقت الذي هذه الالات بهم يصنعون   ملخص این
باب آنکه   اسبابیکه نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الا در یوم اول
یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و هم چنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل
جنت نمیگردد و سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او ظاهر
نشود لعل در یوم قیامت کل بر هیکل انسانیت و شئون لایقه آن باشند لعل حین کشف حقیقة
هر شئی شاهد نگردد و در رضای خود را زیرا که نمیدانی تو از جوهر وجود خود که تجلی میشوی چه
حساب را عرض میشود که باشد یا غیر رتبه نشود که هیچ نفسی از نفسی احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست

نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم کلام او را نتواند فهمید که اگر هم باشند در جبلی کی
گشته که یک کلمه لغت جنت که لسان عربی است نمیتوانند اهل آن تکلم بآن نمایند چگونه که
بفهمند ببین که از حق جوهر وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی ملتفت
شود فی الحین منفطر میگردد و علم کل بآن اشد اخذی است من الله ایشان را که
با کسیکه در هر شأن باو مؤمن اند و باو متوجه و بر کل از او بوده با مراد این نوع وارد
شود ولی نفوس مؤمنه احصا میکنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده
حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل حق او نباشد که او را بعید او
ببینند الا من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در بیان اقران نفسی با غیر نفس خود
در هر عرفی که کل برا او ظاهر نمیکند بر کل است ملاحظه آن علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود
و تجار در سلسله خود و سایر کتاب در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر جنس خود را زیرا
که لایق نیست که شمس حقیقت را ادراک نماید الا عیون که غیر الله را نمی بیند چگونه
کل خلق توانند درک نمود کمال تراب را داشته که یوم قیامت را درک خواهند نمود
و بر جوهر وجود واقع نشود چیزیکه در ساحت او ذکر نیست کسی که از لسان کینونیات
کل شئ کلمه سبحان الله میشنود که باو تسبیح و تقدیس خداوند کرده میشود بلکه ما دون
آن نزد ساحت قدس او نفی میشود چگونه لایق که غیر کلمه حب شود یا اگر غیر مقصد غیر
مشاهده نماید بنا انیت که در آنروز نشنوی و عالم نگردی بلکه مثل آن قیامت را هم مثل
این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهر استشنیدی که عبادی که ریاضت
کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل و عرفان او واصل گشته هر آینه چنین
نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر هیچ ظاهر است و الا اگر نظر بواقع کنی که شب

در روز عزا نه که رتبت نزد تو در علو هو او تو آنچه میکنی با دیگری و از برای او در حال
این قسم محتجب میشوی فلتتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن به الانفس ان یا
عباد الله کلکم اجمعون الباب السابع من الواحد السابع ینبغی لمن یدرک من ظهره الله
ان یسئل من فضله ان شاء ومن علیه فلیتشرف فی مقعده بتراب نعلیه ملخص این
باب آنکه بهمین قسم که کینونیات کل وجود بالنسبة بشمس وجود مثل شیء در مرآت است
که لک شاهده کن صدق کل شیء را و بدان که هیچ نفعی عند الله و عند اولی العلم اعز از که
حقیقت بنور و بمنیت او از آنی بشکه ظاهر میشود بحرف ربوبیت و کل نتوانند چون که
نمی بینند واقع را از برای لوب چه شده امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کل از
فضل او طلب نمایند آنچه سبب نزاهت گردد لعل از ثمره وجود که لقای او است کل کرم
بگردنه زیرا که عز از این سبیل از برای کل نیست و نزد اینست که نظر بقرآن کنی زیرا که اگر
کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد باین نوع ثمره وجود خود را
اخذ نمائی هر آینه معادل نمیشود با تبع تبع عشر عشر آنی از او زیرا که مشیت کل از او است
چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را با ذکر دون او هم چنین در کل شئون این سر حقیقت را
جاری کن تا آنکه از مبدء کل خیر محتجب نگردی اگر چه این امر از آیات از هر شیء ولی اگر ظاهر
شود آن با قدرت که تواند درک نمود چنانچه جاری کم باسم تقمص قمیص عزت را پوشیده
شده اند چگونه میشود در حق او توانید درک نمود این از برای اینست که اگر بر غیر آن ظهور
ظاهر گردد لعل هیچ نفعی از ثمره وجود خود محتجب نگردد والله یمن علی من یشاء من عباده
انه کان ذو فضل عظیما الباب الثامن من الواحد السابع فرض علی الکل ان یکتب
من مطلع شهر الی شهر آخر واحداً فی واحد ما یحب من اسماء الله کالله اکبر او اعظم
او

او اطهر و کذلک وقد اذن ان یحب من اول العمر الی آخره ثم یکتب لما فات عنه فان
مات فعلی وراثه ان یکتبوا لما قضی علیه من العمر ملخص این باب آنکه هر بر نفس امر
شده در هر شهر یک واحد را واحد پر کند و حب آن از حین انعقاد نطفه او است
تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر وراث او است و ثمره آن آنکه لعل در
یوم ظهور ثمره حقیقت بگذارند مؤمنین با و را زیرا که کینونیات اشده بدلالت من الله
باین اسماء و بهمین قسم که ذکر گردد هر شیء را سبب میشود که کم کم برتبه حد رسد و سبب
دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کوثر آن اینکه لعل واحد اول کم گردد
تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کل نبینند در آن واحد الا این
واحد را بحوائی حرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر بهمین واحد را در حین ظهور او اصرار
میورزید احدی از مسلمین از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدرجات منتهی میشود
بواحد اول کل عالم را واحد واحد کن و در هر درجه کتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه
رسد بیک واحد همان واحد اولی است که کل مکلف اند بمعرفت آنها و در آن واحد
و در آن واحد مبین الا واحد بلا عدد که حرف اول باشد تا آنکه نبینی در مرایا الا طلعت
شمس وحده را اینست جوهر توحید و تجرید تو یا دیده میشود که سر واحد جریان بهم
میرساند تا آنکه در کل شیء جاری میگردد حتی عدد قلم در قلمدان بعدد واحد میشود که مظهر
نقطه در همین اقلام بهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند در بهاء واحد اول بهاء کل را
قرار دهد نشسته است واحد اول را و حق او را در صقع او عطا کرده مثلاً اگر بهاء
یک قلم نوزده مثقال فضه باشد باید بهاء یکدیگر قلم یکدیگر مثقال باشد و بهاء اگر از بهاء کل
واحد قرار دهد که کل بها از او هستند اینست که در بعث آن بعث کل ذکر میشود و در حزن

حتی کل دارد عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل آنکه امروز می‌بینی از اسلام
که آنچه هست در دین باسم محمد و مظاهر او و ابواب هدی است و همچنین در دنیا کل بابیان
مشهود است که کل اعداد متکثره بابی واحد قائم اند و آن واحد بواحد اول که بلاعدد
است قائم و آن بنفسه بالله عزوجل قائم و بعد از رتبه واحد اول مراتب ما لا نهایه است
از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود والله یخلق من یشاء و دیگران واحد
الاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا **الباب التاسع من الواحد السابع**

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان یبنی بیتا لنفسه علی ابواب حسب قبل
التعیین و بیتا علی ابواب التعیین **ملخص این باب** آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع
گردد سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله و محل قرار خود قرار دهد و بعد
ابواب اول از نود و پنج مثنی در نود و ثانی از نود تا آنکه سر حقیقت در رتبه آحاد هم ثابت
کرده باشد که لسان کینونیت او که تجلی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السموات
والارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طینی که بر شهادت نفسه در حق او از او
منع نماید آنچه از برای او است که شهیدیت که موت کل را درک میکند و اگر بر ایمان
دل فوت او رود اسم حزاد میماند الی یوم القیمه و تا حال که گذشته نشده در ظهور حقیقتی
چنین صاحب ملکی در بیت خود عامل بوده باشد و الا مثل با آن زده میشد و الا از یوم آدم تا
ظهور بیان آنچه صاحب ملکی بوده در هر ملت باسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه
کرده مگر بعد از ظهور من یظهره الله مایه افتخار زرارگان شعر او بر دارند که آثار ایشان
الی یوم القیمه بخیر ذکر شود عند الله و الا خواهد رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و
هنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که حزب الله مثل شود و الا کل در ملکی که هستند عاملا باهو
فیه

فیه لله عامل بوده اند ولی چه ثمر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله از او
است از شجره محبت او محتجب مانند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع اولی رتبه
که گمان اینکه حق نزد کسی است تفویض نموده باو که کسی که ما علی الارض بنفس او
باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده ثمره این حکم آنکه
لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت متکثره شده باشد لعل بیت او واقع
شود نه اینست که در بدء ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه حجتی که خداوند فقط ببیان
عطا فرموده تا امروز در زیر احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات
الله را نوشته و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل علیه بالغ گردد جواب هر نفسی را
که خواهد بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات
قبل بوده منی طلب غیر رسول الله نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه نحو کتاب
بلکه اگر نازل فرموده بلسان اعراب مصطلح آن زمان بوده و با وجود ظهور این
نوع حجت در ثمانیت نعمت ببین چه واقع شد و حال آنکه این همان کلامی است که
بیک آیه آن کل مؤمنین عمل میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه از قیامت
بر پا شود و کل عمل باشند متحمل ولی نازل میشود بر قلبی که ناظر بر وجود جوهر دلیل در
مورد شهود نیستند و ملتفت نمیگردد و فی الحین لله سجده نمیگردد و حال آنکه این
همان است که **لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله**
جبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی که میشنوند و کبر نمیکنند نازل شده چنانچه نص
آیه شریفه است **واذا سمعوا آیات الله لا یسجدون** و با وجود این خطور دون ایمان در حق خود
نمی کنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عند الله با ن نمیشود و حال آنکه

شهر بیت که آیات بعد اعظم است از آیات قبل بالانهایه لما بها منها الیها اگر کل مؤمنین
بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق
است که گویند از مؤمنین بآن هستند زیرا که همان آیه الیست که الست بربکم بر کل
شده اند و کل بکمال از برای رضای او بوده و آنوقت اخذ ثمره و ایمان صادقین
است قسم بخدائی که وحده وحده لا شریک له بوده و هست که اگر نفسی در شرق
باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینین خود ببیند با آنچه که در امکان ممکن است به
اعلی درجه فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شود و هیچ آیات
که عجز او را باو بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند در پیش خود و نگاه بر قلب خود
و لسان خود هذا من عند الله لاریب فیه ان کل بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عند الله
حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جو باو نفع نبخشد و در مقامات
توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب او در جبل میبود باید از
خشیة الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد
چگونه است و آیات او که نزد منزل آن چنین نفس ابعد تر از جبل میشود و خود در نزد
خود عدل از برای خود می بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته و حال آنکه متصور
نمیشود که چنین نفسی بهم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود و این بر حدودات
الممتنع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود را اکثف تر
نگیرند و ریگان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند بحرکت میکنند ولی جای
که باید خاشع شود که اجابت کیونیت او خلق میگردد کانه لم یسمع میشود ای اهل بیان

مراقب

مراقب خود بوده که موزی نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بغتة و حکم
میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلا میکند و اعلای وجود را ادنی
میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه
کند همان میشود نه آنست که نشود چنانچه همین قدر که رسول خدا خواست امیر المؤمنین
را ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده
کند لابد ثابت میگردد زیرا که همان امری است که در قبل باو ثابت شده و بعد هم
باو ثابت میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل بامر او عامل لهذا اگر
بر طبق امر او عامل شوند و الا که کل حکم بر میگردد والله یرفع من یشاء من عباده انه
کان علی کل شیء قدیر **الباب العاشر من الواحد السابع** فلتحرزن کل نفس بهیکل
اسم المستغاث فی حین تولده ولا ینبغی لاحد ان یترکه **ملخص این باب آنکه**
در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمره اسماء
است که بمنتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول
نیست الا واحد اول که در قرآن رسول الله است و در بیان ذات حروف السبع
و قبل از قرآن عیسی بوده و بعد از بیان من یظهره الله است و اعراش در ظهورات مختلف
ظاهر میشود و الا مستوی بر اعراش که معری از حد حدود است همان مشیت اولیه است
که اعراش او را متغیر نمیکند و هیچ اسمی اعلا عدد از اسم مستغاث نیست در رتبه
اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر
با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حی زاید میآید و در یوم قیامت نظر
آن ظاهر شده که بدل بود علی الله از این جهت امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز

کند آن هیکل را یا هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا
دانا است که چه قدر رشد شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در
کور قرآن بعد عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد ما اسم تهر در بیان خدا عالم است
که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین الجبل در قرآن تا الف
هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است کلمن خود در هر وقت که مبدء استعداد
ظهور الله مرایای افئده مستعدین می شناساند خود را الکل باذن الله عز و جل زیرا که از برای
او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عز و جل ثمره آن اینکه کل اسماء چون طائفند
در حول اسم الله و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان ببلاغ ما یمکن
رسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول
او گشت و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر با آن عدد رسد نفسی در بیان
و شئونی که ظاهر شده ثمره حقیقت نزد او است رجوع بسوی او اگر چه یقین نماید لعل
از نار نجات یابد باین فضلی و هیچ فضلی در بیان از این اعظم نبوده و نیست اگر قدر
دانند و خود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور
او مبدء خلق کینونیات است و در ذرا افئده بعد از تمامیت ذرا اجساد قبل از ظهور او
و همین قسم که در هر هیکلی و در هر ارض یک اسم نوشته شود کافی است در حرز لعل باین سبب
از ظاهر اسماء کتبی باذن الله ببیند و شاهد شود الا رضای محبوب خود فلنترزن
انفسکم لله ربکم ثم باسماء الحسنی کلها له الخلق و الامر فی ملکوت السموات والارض وما
بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب الباب الحادی عشر من الواحد السابع فی عدم
جواز الصعود علی المنابر والامر بالجلوس علی الکراسی ملخص این باب آنکه نهی شده از
صعود بر منابر و امر شده باستوا بر اریکه یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شأن وقوفی بر دون
نرفته

نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل توانند استماع نمود کلمات حق
را و ثمره آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی با فتخار تعلم نزد آن مبدء علم متعلم گردد و چه بسیار
عظیم است این امر زیرا که علم او عین نفس او است و در آن کون در علم که ائمه هدی هستند
غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کل که تعلم اختیار نمود مکرر
هر علمی که ما یقع علیه اسم شیء است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا
جوهر وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن سبحان و الا تعالی
ذات او اجل است از ذکر اقتران که در وصف و هیچ لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که
کسی استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم و بم در حق کلمات آن نگوید و مقایسه با
کلام غیر او نکند همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل شیء همین
قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر انسان ببیند متکلم بر
آیه میگفت انی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایای
فاتقون و حال آنکه میگوید بلسان کینونیت خود آنچه گفت و میشنود آنرا کل شیء که
اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کل کتب سماویه قبل باید با او مؤمن گردند چنانچه نفس
مؤمنه بان کتب باید بان مظهر مؤمن گردند و از اینست که یک آیه واحده حجت
او بر کل ما علی الارض بالغ است بر هر ذی لسانی بلسان او که اگر امروز یکی از امت
آدم باشد بان عرض کرده میشود یک آیه واحده بمثل آنکه عرض کرده میشود بر اول
من آمن بالبیان و بان گفته میشود که کل ما علی الارض عاجزند از اتیان بمثل او اگر
فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر
العیاذ بالله تامل نمود و تصدیق ننمود بکلام خداوند سزاوار است که بر ما علی الارض عرض کنند

همین قدر که حجّ کلّ را دید و حال آنکه می‌بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را
بر قول او و از حین استماع تا آنکه بدرجهٔ یقین نرسیده در نار حجاب بوده و آنکه کلّ
میگویند یا اصدق الصادقین در حین ظهور اگر تصدیق کنند حقیقت را نموده‌اند
و در حین تلاوت آیات آن تأمّل در تصدیق او کنند یا اصدق الصادقین گفته‌اند
و الّا عمل ایشان تکذیب قول ایشان است زیرا که این اسمی است از اسماء او و نوری است
از انوار او که دالّ بر او است و صدق کی توان ذات او را موصوف باین وصف نمود
زیرا که اگر صدق در امکان متصوّر است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت
خداوند امر فرماید کلّ خلق را که کلّ میگویند یا اصدق الصادقین چرا تأمّل در تصدیق
آنچه نازل میشود دارید این است که یکدفعه قلم بر دور عالم میگردد الّا من شاء الله و کلّ ملتفت
نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده‌اند اگر بگویند عاجزیم که صادقند غیر از
باتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند این آیه آیة الله نیست و کلّ
عاجز نیستند کو کسیکه اتیان نموده بر فطرت و حال آنکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد
اینست که کلّ بایمان باو و صادق و تصدیق کلام او ولی امری را که عطا فرموده است
یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق او نمیکنند از او منع مینمایند که اگر منع نمیکردند هیچ
ظهوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور اینست که کلّ باسم او صادق ولی منع آنرا از
مستحقّینه و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است اضیاء
خود و بحد خود ولی از شمس باو نگوید چقدر راست محتجب است مثل رهبان هم از زمان
رسول الله بهمین قسم است که باتباع دین عیسی او نهارا صادق می‌گفتند ولی از شمس حقیقة
که کلّ ادیان حول خاتم او طائف است نمیگفتند و همچنین هستند که از صدق شمس در مرآت

اگر

اگر حقّ نبود تصدیق کنند شمس بهار را و حال آنکه حین خطور دون تصدیق رسول الله ص
شمسیّت شمس از آنها مرتفع شده همچنین در ظهور بیان ببین و همچنین در ظهور من یظهره الله
دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مثل مثل آن است که ذرّه‌ای شبکیّه‌ای را
که داد تصدیق کنی اینست معنی اعرفوا الله بالله در این اصل کلّ فروع آنرا جاری کن
و صدّقوا الله بالله و حبّوا الله بالله و اطیعوا الله بالله و اتّبعوا الله بالله و همچنین کلّ
اسماء و امثال را در آن ردّ نزد شاهره کن و ببین امر چقدر دقیق است که اگر حین ظهور
شجرهٔ بیان کلّ ما علی الارض مؤمن بوده‌اند بقرآن و در حین ابداء لی کلّ تصدیق میکردند
او را هر آینه کلّ عند الله کاذب شده‌اند و همان صادق بوده ببین امر چقدر لطیف است
امروز همچنین باشخاص که مبدء علم او فهم کلمات عبادی است که باو ایمان آورده
تصدیق کنی او را این است که نشناخته محجوب شود از او و در سبیل سیر کرده و الّا اگر شناسا
کلّ عالم را اگر لا گوید لا میگوئی و اگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق شنیده
بتبع قول او شده اینست که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلمای آن ظهور محتجب
میشوند و حال آنکه از ورای امر غافل اند که بیک قول لای او کلّ اینها غیر صادق میگردند
مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کلّ
تصدیق های ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق حرف میشود و بیک لا دون آن نظر در
قرآن کن که اگر رسول خدا یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کلّ تصدیق
میکردند آن طائفه را بتصدیق رسول الله و اگر بر عکس بعکس چه آنها صادق بودند
یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه
تصدیق خلق چنانچه کلّ موعودین با حدّ که تصدیق کرده‌اند رسول الله را بقول او کاذب

شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین را داشتند که از دین عیسی
منحرف نبودند ولی عندالله صادق نبودند که اگر صادق میبودند ایمان برسول الله می
آوردند و هم چنین در نزد ظهور من یظهره الله بین که کل کاذبند الا عبادی که تصدیق
کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد و چه ادون آن زیرا که تصدیق حق بقول او است
و کل صادق میگردند باتباع او و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید
خلق خود را بآنچه که دین ایشان بآن برپا بوده و سبب تقرب ایشان بسوی خداوند بوده
والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین الباب الثانی والعشرون من الواحد السابع
... فلا ینبغی لمن یعمل لله ان یشرک به شیئا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی
هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده
از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است معروف حق او و کل مؤمنین
باو اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه را که باو نبوده
از ذره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه ما یتوزع به
وجود آن اگرچه او اجل از آن است و بهمت چنانچه در ظهور حقیقت در فرقان بیان
شود و ولی این حد عبادات و ثمره وجود ایشان در یوم معاد او شبهه نیست که ثمرها حقیقه
در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی‌شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور
اختلاف میگردد شئونات که باز میسر نمیشود اطاعت این امر الا از برای مدرکین مگر از ظهور
او کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او دون آنکه آنوقت ثمرها بیان از
برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئونات معدوده چقدر توان احصا نمود
از برای یک نفس واحده و حمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حین خود را والا آن

حقیقی

اینکه حقیقی است که لله ملک آن بهزاران مظهر غنا و استغنا است از برای آن
ولی چون را آنچه بدون توحید در این اعمال میورزند از اینجهت نهی شده والله یؤتی الفضل
من یشاء من عباده انه کان واسعا علیما الباب الثالث والعشرون من الواحد السابع
... فیما فرض الله علی کل عبده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممن یظهره الله فی ایام ظهوره
بخط ملخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم از آیات او نبوده و نیست و اگر
مقترن گردد بخط نیکو حقیقت که اسم الله براو ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در
آنهم شأن آیات الله میگوئی آنوقت اعز از هر شئ عزیزی است عندالله و عند اولی العلم و بکلی
لطیفی که نوشته گردد آیه باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده تملک آن را که هیچ جزائی
در یوم قیامت معادله بآن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک شده بهبه اخذ چنین
لوحی کند بهاء آن زیاده است عندالله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است که
عندالله از برای آن نفس و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا
قیامت دیگر مثل هرچه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و بآن
در جنت متنعم شوند و هر چیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله از برای ادخال
ایشان در نار مخلد میگردد الا ان شاء الله چه خط آن باشد و چه با ثار آن و اگر ممکن بود
که در این ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کل آثار او میبود بحسن خطی که در امکان فوق
آن متصور نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود که اگر
کسی یک آیات او را بنویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده بنویسد
زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور دیگر و در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را
کسی بنویسد با ایمان باو ثواب آن اعظم است از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه

در ظل او نازل شده نویسد و هم چنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که لانهایتی ازبرای عروج
تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی ازبرای او نبوده و تو یاد دیده میشود که کینونت آن
شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو و استقبال میکنند حامل اگر او اعز از استقبال عز نزولا
عز نزول خود را و قائم میشوند ازبرای آن ایشان اند ارکان دین و شهداء الیقین نه مثل آنکه
از مؤمنین بقرآن در این ظهور بعضی که نزد حضور قرآن قائم میشوند از بشره و حقیقت
که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه در باب ثانی عشر چنین است بلی این حکم
لاجل اعزاز او است که اعز از منزل او مرتفع شود و چه علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر
کسی درک کند ظهور را انتهای شؤن ارتفاع مرتفع براو است و درک خواهد نمود کل خیر را چنانچه
اگر نفسی در صدر اسلام بود که توحید را از کتاب الله بنویسد بهتر بود از اینکه انجیل و
کل کتبی که در ظل او نازل شده بود بنویسد و هم چنین حین ظهور تا ظهور نقطه بیان
حقیقت را اگر بیان داده لعل از مقصود محتجب نگردی فلتملکن خیر شیء قد خلقه الله
اذا اذن الله لکم ثم ایاه تشکرون و هر آنچه این حکم ارتفاع فضل او است و امر او نیست
الا آنچه مشیت الله تعلق گرفته یحیی من یشاء و یمنع عمن یشاء ذلک الله یؤتی
الناس کلهم اجمعون اذا انهم بالله و بآیاته یوقنون الباب الرابع والعشر من الواحد
السابع فی عدم جواز التوبة الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره والا فاستغفروا الله سرا
عند انفسکم ملخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی و دلیل در یوم
قیامت عند من یظهره الله او با اذن جائز است والا استغفار باید کرد خدا را در
هر حال بین خود و او که اگر عبدی آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق
است باستحقاق کینونیت خود و چگونه که رسیده است آن رسه اینکه استغفار کنی و از آنکه او

او

او استغفار میکنی از او محتجب باش زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا باستغفار
از مظاهر امر که شجره حقیقت باشد و هم چنین حروف حی او در یوم ظهور او والا بعد کل
سیئین اگر کسی شرمی بخشد ازبرای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر آنکسی
که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که از امکان سبیلی نیست ازبرای
خلق بسوی خدا الا بابواب واحد که منتهی میگردد بواحد بلا عدد که اول باشد که مکون
کل اعداد لانهایه قبل و بعد است و هم چنین از حروف واحد حرف سین را اگر ادراک
نیست الا استغفار نزد او و هم چنین میم را الا استغفار نزد سین و هم چنین حرفا حرف
تا واحد اول تمام شود که آنوقت تکثر آنرا نتوان احصا نمود از این جهت امر باستغفار
منقطع میگردد الا از ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند از حدود بیان کاری
نکند خداوند قبول میفرماید استغفار آنرا تا حین ظهور و آنوقت قبول نمیشود الا نزد ظاهر
ظهور و هم چنین کل اعمال و اطاعه الصوریه و قدر دان یوم ظهور را که کل حول آن
طائف میگردد واستغفروا الله فی کل حین وقبل حین وبعد حین الباب الخامس
والعشر من الواحد السابع فی وجوب السجود علی ابواب مرتبة لیطلعن فیها نقطة
الالهیة اعظم ما من الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب ملخص این باب آنکه از آنجائی
که کل نفوس از ظل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در علو و سمو سائرند و چون
که چشم حقیقت بین ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب میمانند از خضوع ازبرای
آن و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با امر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و ساجد
بوده او را و خاضع بوده ازبرای آن حقیقت و خاشع بوده ازبرای آن کینونیت
ولی در حین ظهور آن که میشود کل نظر کج میکنند و حال آنکه سبحان الله عن الا قرا

در ظل او انشاء شده، نرسیده و هم چنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که لا الی از برای او عروج
نبوده و نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او نبوده، و آنچه دیده میشود که کیفیت آن
شمس حقیقت نازل میگردد در هر ظهوری باده استقبال میکند حامل اگر اعراض از استقبال عزیز
غیر خود را و قائم میشوند از برای آن آیات نمیدانند ارکان دین و شهداء الیقین نه مثل آنکه
از مؤمنین بقرآن در این ظهور دیدی که نزد حضور قرآن قائم میشوند از شجره حقیقت
که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه در باب عز آلی عشر هم چنین است بلی این عمل
لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر
کسی درک کند ظهور را انتها شئون ما یتفرع بر او است درک خواهد نمود کل خیر را چنانچه
اگر نفسی در صدر اسلام بود، توحید را از کتاب الله بنفسه بهتر بود از آنکه انجیل و
کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود بنویسد و هم چنین حین ظهور تا ظهور نقطه بیان
حقیقت را از بیان داده لعل از مقصود محتجب نگردی فلتملکن من شیء قد خلق الله
اذا اذن الله لکم ثم آیات نگردد و اگر این حکم ارتفاع فضل او است در او نیست
الا آنکه مشیت الله تعلق گرفته تؤتی من یشاء و یمنع عمن یشاء ولکن الله یؤتی
الناس کلهم اجمعون اذا هم بالله ربهم یوقنون **الباب الرابع و العشر من الواحد**
السابع فی عدم جواز التوبة الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفروا الله سرا
عند انفسکم **ملخص این باب آنکه** اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم
قیامت عند من یظهره الله او با اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در
هر حال و بین خود او که اگر عبدی آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق
است باستحقاق کینونیت خود و چگونه که بشئون آن رسیده آنکه استغفار کنی و از آنکه از
او

او استغفار میکنی از او محتجب باش زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا باستغفار
از مظاهر امر که شجره حقیقت باشد و هم چنین حروف حی او در یوم ظهور او و الا بعد و کل
شیئی اگر کنی ثمر نمی بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و حظ ظاهر هم هست برای آنکسی
که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که از امکان سبیلی نیست از برای
خلق بسوی خدا الا بابواب واحد که منتهی میگردد بواحد بلا عدد که اول باشد که مکون
کل اعداد لا نهایه قبل و بعد است و هم چنین از حروف واحد حرف سین را اگر از او
نیست الا استغفار نزد با، و هم چنین میم را الا استغفار نزد سین و هم چنین حرفا حرف
تا واحد اول تمام شود که آنوقت نگر اگر بتوان احصا نمود از این جهت امر باستغفار
منقطع میگردد الا آنکه ظهور قیامت و لکن هر نفسی که ما بین خود و خدا کند از حدود بیان کار
نکند خداوند قبول نمیفرماید استغفار او را تا حین ظهور و آنوقت قبول نمیشود الا نزد ظاهر
ظهور، و هم چنین کل اعمال و اطوار الصور کن و قدر دان یوم ظهور را که کل حول آن
طائف میگردد و استغفروا الله فی کل حین و قبل حین و بعد حین **الباب الخامس**
و العشر من الواحد السابع فی وجوب السجود عند باب مدینة لطلعن شمسها لعظمة
الله ربه اعظم ما من الله له لا اله الا هو العزیز المحبوب **ملخص این باب آنکه** از آنجا
که کل نفوس از ظل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده، همیشه در علو و سمو باشند و چون
که چشم حقیقت بین ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب میمانند از خضوع از برای
آن و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با امر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و خاضع
بوده، او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آیات کینونیت
ولی در حین ظهور آن که میشود کل نظر که و میکنند و حال آنکه سبحان الله عن الا قرار

مثل آن هیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل مؤمنین
اگر مؤمن باشند مثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر بیان
است اینست که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب آن
و هم چنین ارضی که محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاسگردد و کل ظهور
حصن معروف واجب است بر کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن
ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع میگردد و باذن ظاهر در آن ظهور آن
رد حکم میشود اگرچه هیچ شیء نیست مگر آنکه ما تر دغایه او از ثمره حقیقت است ولی
نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود در حین ظهور مثلاً یوم ظهور من یظهره
الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر شود چه مبدء ظهور مقام نقطه ظهور است
اگرچه نقطه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود اینست
است که این نوع بیان میشود والا نظر کن هیچ نفسی نیست که بسبیل اطاعت نمید خالق
خود را و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگرچه محتجب مانده و طاعت او
عین عصیان میگردد در ظهور بعد مثلاً آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند بقول
عیسی از برای رسول الله ۳ در ظهور قبل او که آن ظهور قبل بود ظهور بعد مقبول نشد و هم
چنین آنچه امروز در قرآن عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشع اند از برای نقطه
بیان آنچه میکنند ولی چون نمیشناسند شمس حقیقت را از اینست که از ایمان باو محتجب
مانده اینست که اراده خواهد که کل مؤمن باو شوند ولی نجات کل در ایمان باو است و او
منقطع است از ایمان [illegible] و مثل آنکه اگر کل برسول الله مؤمن میشدند خود
ایشان نجات مییافتند والا آن ثمره منقطع بشجره در جنت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان
آورید

آورید بمن یظهره الله خود مؤمن میگردید والا او غنی بوده از کل و هست مثلاً اگر
در مقابل شمس الی مالانهایه مرات واقع شود لعکس بر میدارد و حکایت میکند ازاو و حال
آنکه او در منقطع غنی است از وجود مرایا و شمس که در آنها منطبع است اینست حال ما کان
نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیات و ذاتیات ولطف نیات خود را
در حب واحد مرات نموده لعل در یوم ظهور حقیقت به صدا دل منطبع گردید و حجاب
واقع نشود واحد ثانی یا الی مالانهایه که اینست فضل عظیم و ذکر کبیر اگرچه قدر دانی ازو
ثمرات وجود خود را باطل نموده اید با بری خود امروز در سالی هفتاد هزار نفس بزیارت بیت
الله میرود که بامر رسول الله شده و لی آنروز که خود حضرت بوده تا هفت سال در
جبل مکه بود و حال آنکه اگر اقوی از نفس امرات اینست که اینهم خلق که الان میروند از
روی بصیرت نیستند که اگر بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است
موفق میشدند بامر او و حال آنکه میبینی که چگونه واقع شده که بامر قبل او بین هزار میستند
و شب و روز سجده میکنند خدا را باو و حال در جبل محل سکون آن شده و حال آنکه
افتخار کل با ایمان باو است چنانچه میبینی که امروز کل مفتخرند بایمان باو در ظهور قبل او
در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله بر آن حکم میشود باو محتجب مانده چنانچه ایمان
مؤمنین بانجیل حین ظهور رسول الله لدون ایمان حکم شد و هم چنین نزد هر ظهوری مشاهده
کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری مثل ظهورات قبل او تا بلانهایه قدر از آن ظاهر میگردد
حتی آنکه آن زمانی که آن ظهور که طی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور چه میگردد اگرچه
یک مرتبه باشد و هم چنین کل مراقع را شاهد کن و محتجب نمان تا آنکه فائز گردی بثمره
وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنت وجود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدی

الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی نجف سجده کنید یا در بحر بنوافع معتدده ممکن
است آخر اما الکعبة المطهرة و حال آنکه امر شده از این اسلام ولی حین ظهور کسی یک
دفعه از برای او سجده نکند در مبدء دین او و اگر از این گذشته در باره او ظلمی وارد نیاید
راضی میگردید لا اینست که در یوم ظهور کل ممتحن میشوند اگر تعقل کنند و بعرفان نفس خود ظهور
الله را تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکنند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود
در احتجاب میمانند والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین الباب السادس عشر
من الواحد السابع فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان لا
یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین وکذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون
الا من یتجر تجارة کلیة ینتفع به الناس کحروف الاکلیل ملخص این باب آنکه بر هر صاحب
اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را
در نزد ظهور من یظهره الله غیر مؤمن به او را و ثمره آن آنکه در یوم قیامت ثمره حقیقیه نیابد
نکند در ارض که ظاهر میگردد و دون مؤمنین به او را در ارض جنت نفسی نار نباشد اگر خارج
اهل بیان از حدود جنت غیر رضای خدا بوده و هست در فراق بوده که در ظهور من یظهره الله
دیگر مثل آن نشود چنانچه در این ظهور در حق حروف حی که کل با آنکه قبل ایشان کل اظهار
علم خود را مینمودند اصل دین اینها نزد ایشان ثابت بوده. راضی نشده تا آنچه از برای
دیگران راضی شده ببین چقدر کل کتب محزون میشوند و حروف حی چقدر با بها در فراق باشند
که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که هیچ شیئی مثل آن محزون نشده لعل در یوم قیامت به آنجا
این حکم ثابت یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را به آنها ثابت کردی حزنی وارد
نیاوری زیرا که نمی شناسی و در حینی که نمیشناسی امارات حقه در نزد ایشان هست که یقین
کنی

کنی که ایشان حق اند و اگر از اهل فؤاد باشی که باستماع آیات از نزد ایشان میدانی
که اول حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا دون آنها که امر الله را الی الکل می
رسانند و اذن داده نشده حروف کتاب الف را در هر وجودی که مثل وجود اینها نفع
مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده شده و
الا نهی شده باشد نهی لعل در یوم قیامت ثمره حقیقت ببیند در ارض ایمان دون
مؤمنین به او را اگر در ملک نفسی باشد که نفس نقد به آن در نزد او است الا اینکه اذن
داده نشده اگر تجارت کلیه داشته باشد والا ممنوع بوده و هست خصوص اگر ایشان
غیر عزیز باشند که مطلق اذن داده نشده فلیتقن الله فی ذلک الحکم ثم تتقون واگر
نفس نزد نفس باشد حلال نبوده و نیست مثل آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود در شرط
تلبس و طهارت دین است نه دون آن ولیتقن الله حق التقی یا ایها الناس
کلکم اجمعون الباب السابع عشر من الواحد السابع فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة
حین طلوع الشمس انا البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهدی
علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب ملخص آنکه خداوند عالم
یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه که در ایام سته
متحمل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود مثل ثواب ایام هفته باو داده میشود
و از اینجا بلکه هر شیئی روح آن متعلق بایشان است از شهادت هر شیئی شهادت ایشان
است از این جهت امر شده که در هر روز جمعه در مقابل شمس آنرا شاهد گیرند بر آیه که
دال است بر توحید آن خدا را دایان آن مقطع بیان و اگر در او نازل شده لعل در
یوم قیامت در مقابل شمس حقیقت اینگونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت

خداوند در نزد او و در حقیقت هر کس که متبع او است که اینست ثمرهٔ این امر اگر کسی تواند
درک نمود و الا شبهه نیست که بعد از ظهور او هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت و لی یوم قیامت
نمی‌گیرند اگر بگوید بین یدی الله و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی
من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا اگر اذن دهد او را اگر
... منتهی او است در آن ظهور تفعیل ما یشاء و تحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل
عن کل شیء یسئلون الباب الثامن عشر من الواحد السابع فی ان من یحزن احداً
عامداً فله ان یؤتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا
فلیستغفر الله تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا فلیستغفر الله
تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شیء علیه و من یحزن نفساً یحرم علیه ما یأکل
علیه من قبل الاحیین ما یکسب و یحبط کل عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع الی
ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما ینعقد لم یکن فی البیان
ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سه فضل وجود بر بندگان که هیچ نفسی نفسی را محزون
ننماید زیرا که همان ثمرهٔ حقیقت که لعل بر آن حزن وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی
شناسد آنرا و اگر کسی کاذ زیاید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن کاذ
نماید حکم ایمان بر او جاری نمی‌گردد و اذن داده شده در مقام اذیت و از اون حد
مرتفع گشته و بر ذهب و فضه بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر
مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را
محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور الله هست و اگر حزنی بر او وارد آید مثل
آنست که بر حرف حی وارد آمده و اگر بر حرف حی حزنی وارد آید مثل آنست که بر

نزد

نزد او حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آنست که بر خداوند عز و جل
وارد آمده و این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب
مؤمنین نبوده و هم چنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و در اولو الفؤاد اثر حکم مضاعف
میگردد چه از بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با بهجت
نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذره‌ای حایل شود بر
آن حدود الله وارد نیاید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند در ثلث
در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد
بمال اقتران او بر او دون حلال میگردد و ما دامی که حائل است از اون نفس حکم
حلیت بر محل اقتران بر او جاری نمیگردد و کل عمل او حبط میگردد اگرچه با علاوه جمیع
تقدی عامل باشد و اگر رجوع کند بما لا کل علیه بر او از حدود الهیه در هر شهر بعدد واحد
از ذهب بر او وارد میآید و اگر منعقد شود مظهر حایلی حکم دون انعقاد در بیان بر او
میشود در کل حال مراقب بوده که شب و روز را از برای خدا باید باشد و حائل
نشود نفسی را که کل اعمال حبط گردد و منقطع نشود و لیحقق الله الحق لعلکم
تفلحون و ثمرهٔ آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر
او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اول
عمر تا آخر عمر در دین او مؤمن است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین
نفس او را محزون کند و در حق او حکم حائلیت کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلی تر باشد
و اسباب هدایت از برای او جمع تر و تقبض روح شود و حزن نشود ظهور او و حال آنکه
شب و روز از برای اشتیاق با او محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولو الحکم قبل ...

خود را بعد از استماع واقعهٔ مرشدان حضور علیهما السلام تغییر داده بودند لعل بر کرهٔ حقیقت
هم یوم ظهور چون ذلت بشود وارد می آید و حال آنکه حقیقت ربنا نگذارد هر سلطان حین
سلطنت خود که هیچ ثمر بر او بخشند یوم قیامت و اگر مثل این امر را بر او اشته بود لعل بسبب
جریان حزن نفس بر عزه بود همین چیزهائی که لعنات بنظر حنیف می‌آید اعظم میگردد
در مقام خود از ما علی الارض و اتفاق مثل او اگر چه شبهه نیست که او لولا الحکم بیان
مواردی که وارد شده صبر شده از حزن مرتفع خواهند شد لعل در یوم ظهور حق مثل
این موارد در حق او واقع شود اگر چه تر سید از نفس ظهور که کل شیء بکینونیت
خود مجزون ولی اگر قرار گذاری که نفسی را حزن دادن نکنی لعل بر نفس خود رحمتی وارد
آورده باشی و او را از ایمان که او مجرم بمؤمن باشد ولکن اگر الحیات را باید
بر کرهٔ حقیقت حزن وارد آید اعظم است از حزن کل شیء که در امکان ممکن باشد
ذکر آن و هم چنین شدن دیگر از ذره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که کل شیء با دستی
دیگر در او داخل از اقتران شیئی است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از
و بعد اول واحد ثانی تا اینکه الی ما لا نهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد موخر
می‌آید و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلاً اگر ادنی خلق در یوم ظهور ایمان آورد کسی
اعلی میگردد از اعلائی که ایمان نیاورد و این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل
عالی میگردد و بر عکس عالی عالیتر میگردد و سافل سافلتر اگر تصدیق حق نکند و الله
یؤید بامره من یشاء من عباده انه کان بکل شیء علیما **الباب التاسع عشر**
من الواحد السابع فی الصلوة **ملخص این باب آنکه** اول صلوتی که وضع شد
صلوة ظهر بود و کل آن بعدد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب حین باشد اطاعت
حق

حق که در آن نباشد الا ظاهر در آن حرف را و در کل نباشد الا واحد بلا عدد را تا آنکه
بر اعناق کل آیه خضوع و خشوع باشد از برای من یظهره الله که اگر کسی بظاهر مستمسک
شود از اطاعت او ولی یک نفس تمام بوده خدا را، و هیچ عملی بعد از معرفت
افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود او است مثلاً صلوة نقطه
بالنسبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبه بحروف حی و هم چنین صلوة حی بالنسبه بحروف
واحد ثانی و هم چنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی آخر و چون منتهی شود چه بسا
قبل از ظهور شجرهٔ حقیقت نماز میگذارد و آخر و هم برای حدود ظاهریه نماز میگذارد
ولی صلوة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او نوشتی است و چگونه بزرد
او رسد و هم چنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله گوید مقترن
نمیشود با توحید کل شیء چه قبلاً چه بعداً چه سراً چه جهراً زیرا که او است لمشهد الله علی
نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد مکثره از واحد اول تا توحید
میکنند اگر در اینجا منتهی الی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة غیر رسول الله از
اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا منتهی شود بآخر وجود با مرا و خلق شده چگونه میتوان
مقترن نشود با صلوة او اینست که هر شیء حول نفس خود حرکت مینماید از حول حد خود
نمیتواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخفوت با مراد صلوة کل مقترن نمیشود با یک رکعت
صلوة امیر المؤمنین ۴ و هم چنین الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی واحد الاول
و بها، کل در نزد صلوة او است مثل آنکه اگر بهاء اشیاء مکثره را جمع کنی تا آنکه رسد
بیکی آنکه جوهر کل را دارد ببهائیت نه بذاتیت هم چنین صلوة امیر المؤمنین کل صلوة را
دارد ببهائیت نه بکینونیت و هم چنین در کل شئون نظر کن و همان صلوتی که او بعد در حین

نزول آن اعراب دست میزنند امروز ببین که در کل اقامه آن درمیان علما چقدر کلام واقع
میشود تا آنکه در یک مسئله فرعیه متعلقه بآن هزار بیت کلمات علماء آن شده ولی از این
شئون محتجب مانده‌اند مثل آنکه امروز کل مؤمنین بقرآن شب و روز هفده رکعت
نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب میکنند ولی از نقطه
آن محتجب در آن دار می آورند آنچه وارد می آوردند و حال آنکه یومی که رسول خدا وضع
نمود آنرا نبود الا محل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجع خود از
آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بشنوید بر آن چه وارد شد کل
در مقام عبادت باید الی الله متوجه و از نفس او حد و ظاهر صلوة را منع نمود و حال
آنکه آنها هیئت شب و روز در صلوة اند و چگونه متصل الی الله نشد. حکم دون حقیقت درباره
ایشان نازل شد چگونه و صلوة که یک شأن از شئون دین ایشان است بر انکار از نزد
هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع مگر در مثل آنکه در ظهور رسول الله لا اله الا
الله عیسی روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام براو نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که
مقترن است محمد رسول الله و هم چنین در ظهور من یظهره الله لا اله الا الله مقبول میشود که
مقترن باشد شهادت در حق او که او دون بعینه همان لا اله الا الله و شهادت در حق نقطه
بیان است ولی آنروز بعد از ظهور مقبول نمیگردد بمثل آنکه در ظهور فرقان مقبول نگشت
اولا آنکه مبدل گشت بل ان عرب داوار بنبوت محمدی حال آنکه در جوهر دین اینگونه حکم
دارد چگونه است حکم متعلق بآن و انزد حی ملبی که هر نفس یکی از اعمال ایشان دست آن
محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبداء وجود هر آینه اقرب از لمح بصر از
صراط تجاوز نمینمودند و در این شئون محتجب نمیماندند ولی از این شئونات هم در غروب شمس

محتجب

محتجب مانند که اگر قدر حرفی منحرف شوی شهدای بیان حکم دون علماء ایمان خواهند نمود ولی
نظر را هم همیشه بمبدء انداز که کل مهنا ز داون مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت
میدهی آنرا بهر طور که میخواهی بلی کسی را مصلی میگوید که بحرف واحد مرتفع شود عزا
در امر الله ببیند نه در نفس شئی و محتجب نشود بنظر کردن در آن شئی که اگر قابل میبود محل امر
نمیشد و در حین صلوة قصد کند خدا را وحده وحده و ملاحظه این نکته را اگر یوم قیامت
واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود
اگر در مقام امتحان بر آمده صادق شد در یوم قیامت و الا دلیل مقبول میشد از آن
همیقه را که باین نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة نبیند الا معبود را و نظر نکند
الا بسوی خداوند وحده وحده لاشریک له که اگر در عبارات اسمی یا وصفی یا در نظر
آورد محتجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت او ن باید توجه کند بذات او تعالی که
لم یلد و لم یولد بوده و هست و کل شئی دون او خلق او است و او ساخته نموده
بلکه ذات او موصوف نمیگردد بعز قدس کینونیت او و مستحق عبادت و پرستش نیست
الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که بهر رکعتی فتح
بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور و آنها و آن جنت
اجل از انست که صور حدود بر هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طیر و
شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و صور فنهائی که شده حافظ آنها دون آن واحد
است و آنها از آن واحد اول مستمد نه انست محتجب مانی با بینها نزد آن واحد اول
که آنکه حرف حب و ظهور است و هنوز بمقام صور حدود دید حجبیه نیامده و دقتی که ظاهر
میشود بعید است نه غیر آن مثلا اگر امروز در معقدی چهل هزار مصباح ملو رود شمع

شود که نوعی از صفاء جنت باشد لحاظ کن که ما یقوم به او حدیث است که فرموده اند
در مصباح اسراف نیست اینست که حافظ این حدود ذات کل مستمد است از آن واحد
اول اگرچه در صدر اسلام مبین بدون او نبوده الا یک مصباح و هم چنین در کل ظهورات بشنو
کن لعل در یوم قیامت کسی تبیانی و اگر در نزد اون واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار
است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایح است که مبین یدی او مشرق شود ولی حافظ
کل این صور حدود این از واحد مکرر شده در صقع اوست نه لفظ واحد اول و نظر کن و نظاره
ملک و استدلال کن و کل خلق را واحدا واحدا ذهن کن تا آنکه منتهی شود بواحد اول که
رسول الله و حروف حی آن باشد و در هر رتبه از ثمرات آن واحد هست که کل قائم باو است
و هم چنین صلوات کل خلق از خود خود مثل و نمیگردد و کل صلوات بنفسه ساجد از برای
صلوات نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده مثل بعض صلوات نزدم
تا کینونات را مثل اون بین که معاینه اعمال مثل کینونات است اگرچه صلوة آخر وجود
بعینه مثل صلوات اول وجود است ولی همین قسم که کینونیت آخر وجود نتواند مذکور شود نزد
اول وجود الا واحد حرف که آخر وجود باشد کذلک کل اعمال را مشاهده کن در ۳ رکعت
از اول صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد
توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کل الا الله وحده وحده
لا شریک له را و هم چنین کل واحد مکرر را مثل واحد اول بین که اگر نفس در آخر وجود
عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید
کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند نیست الا آنکه در واحد اول متجلی شده و
مبین خالقی الا الله و رازقی الا الله و ممیتی الا الله که در کل مرایا متجلی نیست الا شمس

واحده

واحده و آن حقیقت مشیت اولیه است که او بنفسها مدل علی الله هست و کل آنچه می
کنند در مرایای خود و مادی کنند و او بالله عز و جل و اگر ناظر شوی بر این نظر می بینی بعین
الیقین که شیئیت کل اشیاء بشیئیت ظاهره در ملک است و نه اینست که کینونیت مشیت
بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان لکنت از ظهور او ظاهر میگردد این
است معنی و انتم تزرعونه ام نحن الزارعون و هم چنین مثل زدم از برای تو از ادنی تا
اعلی را خود استنباط کن و کل این مراتب را بمثل آنکه کف خود را می بینی ببین و لعرفان
مگذران لعل در یوم قیامت توانی اخذ ثمر نمود و الا کرور کرور از حکماء در معرفة
الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بوده که شأنی که را مینویسند و بر کی وارد
میآید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری مستقر میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع
می بخشید ایشان را اینست که در یوم قیامت کل عرفان ها اگر مشهود شود ثمری بخشد
و الا در هوای فؤاد آن نفس میماند در مقام عبادت توجه کن الا بسوی ذات
غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنچه بگو توجه آن مقترن است بافراد
بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینه توحید بلا آنکه
غیر الله را ببینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر باسم کند عبادت نکرده خدا را و محتجب مانده از
مقصود الهی عز و جل بلکه کل اسماء مدل است بر اینکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای
آن و هر ستایشی که ذکر شیئیت بر او میشود خلق او است و او است مستحق عبادت و غیر تست
نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری
در پرستش تو او را بهم نرسد اگر در جنت برد هم چنین زیرا که اینست شأن استحقاق
عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست

و حکم توحید نمیشود در حق تو و هم چنین اگر نظر در جنت کنی در جواب آن عبادت کنی مشرک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه حق محبوب او است که جنت باشد زیرا که نار و جنت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است باستحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگردد و واجب صلوات صلوة الحق است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور وارد شده ذکر الله هست که بروح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کل ما علی الارض مغبون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او هست اعلای از آن است و کل رکعات حول طائف اند حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة آن باشد و بدان که در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم است بکل شیئی قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیئی بعد وجود آن و بیان آن در مواقع امر شده و کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت و باستغفار بان نکنند قلیلین باذن الله ربهم ثم ایاه تتقون و لا تعبدون الا الله و انتم کنتم بآیات الله لموقنین

الواحد الثامن

الباب الاول من الواحد الثامن في ان مثل عمل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم **ملخص این باب آنکه** مثل عمل من یظهره الله مثل شمس **است**

است و مثل اعمال کل وجود اگر مطابق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقة لعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود بر شهادت ربهم بشیئی مطابق رضای او شهادت ابین کل اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار ضعیف ولی عمل باین در مبدء هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر بود اگر کل حروف انجیل بر حق میبودند قول نمیگرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول رسول مثل شمس است و آنها در لیل مذکور اند نه در نهار و هم چنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول آنرا مثل شمس میدید و قول ما سوای آنرا اگر چه حق بود مثل نور کوکب در لیل و هم چنین در ظهور من یظهره الله اگر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او و عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود را اخذ نموده و الا حکم لیلیت هم بر آنها که ثابت شده الا بر مؤمنین بآن که در نهار محو صرف اند و در لیل با نوار انیت ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کل بر این نظر ناظر بوده و در هیچ مبدء ظهوری ظاهر نظهور حکم دون بقاء او حق جلی نمی نمود انیت که کل در لیل خود مرایا بینند که در حد خود نوری دارند ولیکن از آنکه مبدء نهار دیگر نوری نمیماند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که کل وجود در او بیهی میبیند و در ظل کلمات نسبت قائم میکنند و میگوید از لسان تجلی خود که خداوند عز و جل باشد انتی انا الله لا اله الا انا و انما ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتقون و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء الوهیت

الی عود آن نظر کن در یوم الجبلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستتر گشته
بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از مرایای آنها نمانده در نزد هر ظهور بهمین
قسم ببین اگرچه تا الان هم رکبان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن
شده میدانی که بلا نور بوده از ضیاء شمس حقیقت محتجب مانده که رسول الله باشد و
همچنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره وجود خود نزد لقاء محبوب خود محتجب
نمانی و تستقرن فیما یظهر من عند الله ثم مثل ما قد علمکم الله فی الکتاب تشترلن

الباب الثانی من الواحد الثامن

یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر
اوراقاً من القرطاس اللطیف و تسعة عشر خاتماً ینقش علیها اسماً من اسماء الله و ان
لایورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و اخته و اخیه و معلمه لعد ما یحرق
کفنه من نفس ما کان علی ما یعزز به نفسه ملخص این باب آنکه از آنجائیکه مراتب توحید در
هفت حرف تمام میگردد که حروف اثبات باشد از اینجهت حکم شده که ارث نبرد از میت
بر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را بآن صفت
خواند مثل اوحد و وحد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موحد از این سر
است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را که
مناسب مراد است الا آنکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی را
عدد حروف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اثر لله وفی الله
بوده مقدر میگردد که جاری شود در شریعت آن الی یوم قیامت که کل احکام مقدر
گردد و من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کس لم و بم نگوید مثل آنکه ورود
ارث که الان در فرقان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود
آن

آن حکم رسول الله بود فرق اینست که آنروز که حکم فرمود امروز مالانهایه از اولاد
عامل و آنروز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر بمبدء
امر کند مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدء این حکم
بر آن نفس است و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را ممتحن نفرماید شجره حقیقت خود
را معروف باسم ظهور اول نمیفرماید کل باید در درجه یقین و بصیرت کبری باشند که
اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده
از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر
شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل میگردد
کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده و میکنند مراد بوده
در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل آن
نازل نمود و اگر چنین ظهوری بکند بصیر باشد نظر بمبدء امر میکند و یقین میکند و اطاعت
بوده از برای خدا خالصاً و کل هیچ میگردد مدعاع و این همان صراطی است که از
برای یکنفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احد از سیف
وادق از شعر میگردد اینست که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمر
می افتد زیرا که اگر شبه تبعیت یکدیگر و ظهور عز در اوامر الهی عمل میکنند اگرچه واقعاً
بامر حق بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب
میمانند از امر بدیع او و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع
حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع
میشود مطیع دیگران خود اطاعت میکنند ولی آنوقت عصیان است اطاعت مثل مؤمنین

بالجمله تا قبل از ظهور رسول الله (ص) کل مطیع بودند خدا را در دین خود و کهود بودند در فعل
خود اگر طبق شریعت عیسی گاهی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله اصل دین ایشان
که کلمهٔ شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و در
مقام تمکین روح الله محمد رسول الله نازل شد و در ذکر مقام اوصیای او علی
و الائمه حجج الله نازل شده و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی چنانکه اصول
دین او بدیع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین او و این است سرّ قول رحم
شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید
سیصد و سیزده نفر که در آنروز ملاقات آن ظهور را متحمل نشوند و حضرت صادق
ذکر کاف در حق ایشان میکند بعد از رنج بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که
اگر حضرت ظاهر شود دیگر بدست از ولایت امیر المؤمنین علیه بردار و تو بر میداری
فی العزه ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه
را از لسان حضرت شنیده و چون متحمل نشد کافر شد و لی ملتفت نشد و این
از آنجائی است که نظر بمبدء او نکند و ظهور حضرت را غیر از ظهور رسول الله (ص) می بیند و اگر
ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله (ص) ببیند بالنسبه بظهور عیسی متحمل میگردد کلمه
که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند ادق میگردد
از مو و از شعر و احد میگردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از
ولایت امیر المؤمنین (ع) بردار زیرا که این امری است ممتنع لم یزل و لایزال و از آن
حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیر المؤمنین
بوده و در این ظهور باسم محتجب شو چنانچه بعینه امیر المؤمنین در زمان رسول خدا همان

وصی

وصی علی بود در زمان او و بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر او
اوسع میگردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق میگردد از هر
شیئی که تو از علم تو باو احاطه نموده اگر کل مؤمنین ببیان بصیرت ایشان در حدی
که کل در محل باشند مثل ذکر طواف و آن شجرهٔ حقیقت یکنفس در ما بین این کل و
امر فرماید نفسی را که آیات خود را که از برای آنها اگر فی العز تصدیق نمودند حکم ایمان
بر ایشان جاری والا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی
از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجرهٔ حقیقت است نه
دون آن شیئا اگر فرموده بود این مظاهر ارث نزد کسی را نرسید که تواند لم و بم گفت
اینست که کل از نزد او است و کل محتجب هستند از او از مبدء وجود تا منتهی الیه ذکر
ایشان را عطا میکند لعل در یوم ظهور او بثمرهٔ وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی
باز حیا نموده و در هر ظهوری محتجب میگردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر شده ثمرهٔ
خلق کل شیء و در آیهٔ شریفه الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی
علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات
لعلکم بلقاء ربکم توقنون .... اگر در این ظهور کسی یقین نموده
که این مظهر بیان حضرت نقطهٔ فرقان است لعل بلقاء رسول الله که لقاء الله هست فائز گردیده
باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است زیرا که
که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد و در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نازل شود
حال آنکه ثمرهٔ خلق کل شیء را می بین کل باحکام قرآن عامل ولی از ثمرهٔ وجود خود
محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مؤمنین بقرآن یقین نموده بودند باینکه

این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده لعل
بمراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل لا الی نهایة تلاوت میکنند و
ملتفت نمی‌شوند بمراد الهی و حال آنکه برای مستنظر حقیقت از رؤیت کسیکه نشناسد او را
و لقاء او را لقاء الله بیقین نداند اگر کل مؤمنین ببیان از ظهور من یظهره الله یقین کنند
بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمراد الله در بیان فائز شده باشند و چونکه آن روز
کل نقطهٔ بیان موقن اند از این جهت ذکر مثل باو میشود و الا تعالی شأنه هیکل ظهور
آخرت را سزاوار نیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد
است ولی چون شئون آخرت اجل و اعظم است از این جهت باو ذکر میکند ولی چون
ظهور قبل کل موقن اند و مثل ایشان حدیث نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بیقین از
این جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را لعل اگر نفسی محتجب هم باشد تواند
شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله اگر کل مؤمنین بعیسی ۴ یقین میکردند
او است هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از ظهور
او ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر میشود باو اسم مظهر ظهور قبل را لعل اهل آن ظهور بجای
از صراط نلغزند و ثمرهٔ وجود خود فائز گردند فلتتفکرن فیما خلق الله لکم و لتتحملن کل
ای ایکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون و لتکونن من یظهره الله ان تؤمنن
به فانکم انتم قد آمنتم بالله بما نزل الله فی البیان و لا تقروا احتجبتم عن لقاء الله و عما
نزل الله من قبل فی البیان و لا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا
تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون و لکن سیعلمون و لما لا تخلصون لله انفسکم الا تدینون
فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهره بالحق علی العالمین

و لتراقبن اول الظهور ان لا تقصرن فی امر الله و تکونن بعده من المحتجبین فان هذا
تبذل انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک و ما امرتم
بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و انتم بآیات الله
لموقنین **الباب الثالث من الواحد الثامن** فی ان بعد ظهور کل شیء هالک الا وجهه
فی یوم القیمة فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الالهیة بنفسه لا بغیره الا له عذر
حقیقی لا یمکن له ان یحضر بنفسه و یستغفر منه و او ان یحبه بکلامه و کتابه و الا استغفر
من الله بسبب اکبر من الخطاء عزه **ملخص این باب آنکه** لابد یوم قیامت خواهد شد
و شجرهٔ حقیقت ظاهر اگرچه برضای خود او بشود آن در حق مؤمنین ببیان ذکر نموده که
از قبل ذکر شده کل شیء هالک الا وجهه لعل کل مراقب باشند و در آن یوم از
احتجاب از محبوب خود بدل شود اثبات ایشان نفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل
شود باثبات ولی از آنجائیکه این خلق بهرشان هیئة لا یتغیر حرکت ایشان بوده نزد از
روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را بر پا فرماید و حین حکم که اشد از هر بلا
است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند
حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم نزول
این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه مبدل فرماید هلاک را
بنجات که امنیت ثمرهٔ مشتغل باعمال شدت که اگر بعد از استماع این حکم کل عمل خیر کنند
باز از هالکین است الا آنکه راجع شود و بهمان قول که هلاک گشته نجات یابد و اگر نظر
کنی در ظل این کلمه هلاک می‌بینی که کل نفیات و کل اعمال لحزب الله تمام شده که اگر از در کسی
هیچ است با این آیه عمل کند یک ذره روی ارض نمی‌گذاشت زیرا که وجودی که هلاک

شده عند الله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد اولو العلم
رسیده از ثمره آنست که بعض بینی ولی چون در عالم حدی نتوانی فهمید که از اول عمر
تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یکدفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود
الا از مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه بعمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الا
آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگر چه یک کلمه قد اجتباک باشد که این
ترا نجات میدهد ولی الف الف استغفار ترا نجات نمی دهد و واجب است بر تو بعد
از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات میکردی و بعد از آنکه
حکم الهی بر غیر آن شده چه ثمر در راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشاره باشد
و اگر کل ما علی الارض را ادنی از برای اخذ چنین کلمه بر آینه انفع تر از برای
تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو
را تا یوم قیامت دیگر و اگر نتوانی باسرع آنکه مقدر است طلب کنی و اخذ کنی که
اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح بر آن شوی در نار لکن خواهی بود و اگر
تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبدء جاری گردد
کلمه که بعد از موت تو در جنت باشی و نار ترا تبدیل بنور می کرد و این اقرب از برای امری
است که باقبال آن کل اعمال مقبول میشود و تبدیل میگردد سیئه بحسنه اگر چه را که جدیدا
میرود از آن و لکن بار مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در نار لکن بودی ذبح
امری مثل این از برای اهل بیان فرض نشد زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان
و صلوات و الکنه ترا الحتیب نمیکند از مبدء هر شیء آنکه باشد در بیان اعلم از آنها باشی
و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو معذور گشته باشی و منقطف نشده باشی

تا

تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل آنکه در مکه که محل ذل است ظاهر واقع شود که اینها
تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن و توقف او را در این ارض مثل توقف رسول الله در جبل
مکه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کل اهل آن زمان در نار لکن داخل شدند و عند الله
و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد هر نفس که قرآن را تلاوت نمود هلاک ذکر شد و
حکم دون ایمان بر ایشان شده و حال آنکه تا امروز هم اگان خود در دین خود ملتفت نشده
امنیت که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره الله عامل باشند باشد تقوی ولی بعد از نزول
این آیه چه ثمر اعمال ایشان را بعد عمل میکنند در راه خدا بلکه رامی بانداختن میشود در راه
آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدء امر حکم هلاک شود دیگر چه فایده منتهی عمل
که میکنند نزد او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند بقبل او
و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل
شده و حکم ارتفاع آن شده قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک
نشوید و اگر شوید نجات یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ولی
اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الا با طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور رسول الله بعد از
نزول آیه اینهم کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن
مبدء جود نازل میفرمود باذن الله قد اجتبیناک بعد ما اهلکناک فضلاً من لدنا انا
کنا فاضلین و همین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور بیان است نزد
خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد هر شیء ولی حال هم که نشده
از فضل مبدء مستقرض نگشته شیئ بلکه آن نفس در دم ماندم چنین نه ظهور من یظهره الله
تصور کن و مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و مترقب باش از حین ظهور تا

عزوجل باعظم طرق که صاحب مکنت مال خود را نزد دون خود که ثمره آن اینست که در
راه خدا انفاق کند و نجات یابی ولکن اگر از صاحبان محتجب شوی که کل لاشیء شود عبادات
دینی بالنفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسان نیست
در خلق و الا نزد استماع این کلمه آب میشوند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا
که میشود که از اول عمر عمل کرده از برای نجات و اگر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که کفی
الصلوة راست که من عند الله هست زیرا که حجر کل را میرساند و بعد از آن که بعد در جبهه او بعدم
اسم و اصالت و هر کس در قرآن محمد رسول الله و حروف حی آن مؤمن بود از دون او نیست
است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون او نیست
تا ظهور من یظهره الله و هم چنین ببین هر ظهوری را بالانهایه الی مالانهایه و عبادی که ترا
در ظل حروف و حی قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات مییابند زیرا که در آن
ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشوند و اگر شوند علامت دون ایمان است او بوده
در حروف و حی بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از ازل
بالانهایه الی مالانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله
حجتی است که کل ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتی که نور ترقی نماید و کبر
حقیقت مردم توانند شاهد ظهور را نمود که آنوقت ضیاء آن شمس حقیقت نفسه
بدل است بر ظهور او و آنوقت ظاهر میگردد اعز فواد بالله زیرا که تا امروز هر چه کار
شده اعز فواد بحجت بوده نه اینست که در حین اعز فواد بالله حجت نباشد
محتجب نگردی از عدد بلکه نور اینقدر ترقی میکند که مسجین ملاء اعلی کوب خود را در
هر ظهوری بنفسه میشناسند بلکه حجت را باو میشناسند نه او را بحجت و بعد انکه معرفت الله
در

در مقام اعز فواد الله بالله ثابت نگردد الا و اعز فواد الحروف الواحد مرات ذکر
نهم یا لظهر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من تکرر ذلک الواحد الاول الا
تفقهون و مراد از تکرر تجلی او است باو در صقع او بنفس او نه اینست که حرف اول
حروف حی شود یا حروف حی اعداد مکرر او شوند بلکه بعد از آن واحد اول کل مهتدی
میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا کلی اول وجود را بنفس او در حد او چنانچه
ظاهر است از برای خلق امروز دین است بدین رسول الله اگر اعلای خلق است
این است قصد از تکرر کل اعداد از واحد اول ولیتوکلن علی الله یوم القیمة لعلکم
تفلحون و مراد از این توکل نه اینست که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر کار بگویی که
خدایا من بر تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه امروز توکل تو اینست
که بر آن حقیقت که ظاهر میشود او ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت
توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او مثمر ثمر شده و الا هیچ نبی مبعوث نشده الا آنکه
امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شبهه هم نیست که خداوند صادق است در
وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد آن را
دل چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همین بر دون حق مانده و حال آنکه کل
خود را متوکل علی الله میدانند بطوری که در مابین خود دارند هر کس بلسان خود
و قدری تعقل نموده که امر بتوکل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف
حی یا امر متبعین حروف واحد ولی ببین که کل راجع میشود بنفس ظاهره در ظهور مثل
آنکه امروز هر چه در اسلام حق هست مبدء آن از رسول الله هست و حال
آنکه الی مالانهایه از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکلی الوف

الوف میزان بیان نموده لتتوکلن علی الله ثم بالله ذلکم ترقبون الباب الرابع
من الواحد الثامن فی ان کل شیء املاء بالنقطة واوسط للحروف الی واو ثم
تلحق بلحظ الیاء آنکم اگر کل را تربیت کنه بر فطرت آیات و اعظمیت حجیت
آن عند الله و عند اولی الالباب لعل در یوم ظهور فاصل نشود بین استماع ایشان
و ایمان ایشان کتی و اینست جوهر کل علم زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لا شیء
میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ علم نداشته باشد الا همین جوهر کل علم
را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهور ظاهر است که املاء خلق ادنی
میشوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلاتر و ادنی ادناتر اگر کسی یوم قیامت را تواند حصا
نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان آیه تا آن ظهور بهت ازبرای آن نفس مؤمن
میزان فهمید که درجه سلطان واحد واقع شده مثلاً اگر نفسی بعدد سعید و شصت
نفر بمن یظهره الله ایمان آورد و اول است آخر و احد از عدد هم چنین این رشته حکمت است
و حد کل اعداد در او ادراک کن و هر شیئی که عدل او ممکن نباشد ازبرای واحد اول
و هم چنین و جهی بدرجه تا الکل اعداد منتهی شود و اینست اتقان هر موجود و رعد و وجود
که اگر در یوم ظهور من یظهره الله سعید و شصت و یک قطعه الماس نزد او باشد و هر یک
از دیگری نزد و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سعید و شصت و یک نفر
در یک یوم با و ایمان آورند و فاصله نشود بین هر کدام بقدر قول یک بلی اگر خواهد عطا
کند این امداد را با آن امداد همین قسم بدرجات این امداد عطا کند و هم چنین در
هر شأن امر الله را جاری ببین و حکم الله را ظاهر لعل در یوم قیامت سبقت گیری با قول
بر تصدیق کتب در حین از الست بربکم بقول بلی و در حین هر ذره ظهور اجابت
آن

آن در ملتفت باش که ازبرای هر شیئی ذره است که مثلاً اگر کل ذر ارض طین را بر دارد
نزد باید که این طین وجود بدیع فطرت اول است یا هر اسمی که ذکر کنه اگر چه بنفس
خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت نکرده او در او ذره طین که رتبه جماد
آخر وجود است اجابة الله نموده اگر چه در رتبه کینونیت در حین الست بربکم
بلی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود و چه فرق است که امر شود
ازبرای سجود بر آدم یا سجود ازبرای ذره طین مقصود اطاعت امر او است نه آنکه
و این که اگر آنوقت محتجب شوی از ذره طین با مراد محتجب مانده از سر وجود و
اگر کل جز کنی در ظل قول لم یسجد اول ازبرای آدم وارد شده و اگر بگوئی کل اطاعت
را میکنیم و گریه میکنی دیگر تا لکن امر الله در حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل
شد عبادتی من حیث ارید لا من حیث ترید اگر چه ممتنع است که کسی حقیقه
چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان ادون را کل نتوانند
یقین نمود ولی این ازبرای عرفان عبد بوده مواقع امر را که همان امری که آیات امر نزد
بالله و آیات شده همان امر لاحزن نفی شده اگر چه در ظهورهای وجود واقع باشد
اگر ناظر بر هستی چرا از یک امر محتجب و هر امری ثابت اینست که تراقب کل اوامر
الهیه از شئون تقوی بوده و هست ولی بشرطی که از مبدء امر محتجب نگردی در هر ظهور
و الا شبهه نیست که در آن ظهوری که هستی با وامر آن عمل میکنی اگر متدین هستی خود
هستی و الا خود عصیان خود را شاهدی و کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ثمره
آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره الله محتجب نماند که اگر کل
وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر کلمه که گوید در امر خدا گفته لم او در کل

شئی کند و چه در تسع تسع عشر دینار کند که بهاء الف دینار نگذشته مثقال فضه است در
آن ظهور و لتعرفن حدود الحکم ثم یوم القیمة بانه قدر الله لتقدرون الباب
الخامس من الواحد الثامن فرض لکل من یقدر ان یأخذ ثلث الماس عدد البهیم واربع
لعل صفر عدد الله وسته زمرد عدد الامنع وسته یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها
دلیلهم من یظهره الله و حروف الحی فی یوم ظهورهم ملخص این باب آنکه در مواقع خود
ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در واحد اول و واحد اول در نقطه اول
و از آنجائیکه در یوم قیامت حشر کل بر درجات واحد میشود و کل این واحد بامر واحد اول
واحدات و در کل یک ما حیران دیده میشود که امر الله باشد و از آنجائیکه هر شیئی
در صقع خود تا مشابه نشود این واحد را کامل در حد خود نمیگردد و لعل الله یحدث
از آنجهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس
و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر نزد او ثابت
بواحد اول بهم رساند و اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد و الا در ظهور
من یظهره الله بامر او بحروف حی او عطا کرده شود که این موهبت من عند الله
از برای واحد اول در آن ظهور و بهاء کل بهاء واحد اول باید باشد تا مستدلین
از سر توحید محتجب نمانند و اگر در آن ظهور کل باین طاعت مفتخر گردند بواسطه اشتر
عطا خواهد بوده مالک کل وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود کسی با حقیقت
و قدر ذکر شیئی در حق او صبر نماید بقدر سهل ان نار میگردد از برای آن و نزد او ارست
که مستدلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت
و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواء و ماء و تراب و نزد او و روح نفس

وحید

وحید و نور ابیض و اصفر و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله الامنع الاقدس
ملاحظه نمیشود چهار دعا از برای این ارکان اربعه ذکر شده که اعظم از
کل دعاها است هر نفسی که قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت را درک نماید
والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده ولیؤتین من یشاء من ملک ما قدر من
عنده انه کان جوادا محیطا الباب السادس من الواحد الثامن فی اذن
التلطیف بان تطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحر واخذ شعر کل البدن
بالنوره فی کل ثمانیة ایام واربعة عشر ایام واخذ الاظفار واستعمال الحناء کل
البدن وکتب الرجال علی صدر بسم الرحمن والنساء اللهم والنظر فی المرآت فی کل
یوم ولیلة ملخص این باب آنکه اذن داده شده بتلطیف و نظافت باعلی ما یمکن
در امکان و اگر در چهار روز یکمرتبه اخذ اظفار و شعر و تجمل بمرآت نماید محبوب
بوده عند الله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آنها هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف
بوده و هست و حنا اذن داده شده که کل بدن جز بعض آن اگر بر صدر که
محل حب الله هست بکلمه اللهم در او و الله دائم و الرحمن در او لولا الهیا کل برحمن
حفظ باسباب آن که منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده در زیادة از این کلمتین
هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفس را بفصل حرف ها ذکر شده در
بدن و حلقین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن
داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر آنکه بصفت دفع بلا از بدن آن مرتفع میگردد
باذن الله و نزد او ارست عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود
محبوب خود را بر حسن خود و الا استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات و ذوات

اولیه با حسن جمال خلق شده و اگر حجابی بهم رساند از ظهور آن در صورت خلق کینونیت
مستور میگردد و اینکه در دلیل معروف نهی است سد آن من کتاب الله ذکر شده و در
هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شئ حقیقت ظاهر شود آن بین یدی الله
واقع شود که پس از مشاهده پیش در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الا لاجل یوم ظهور الله
که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود و در شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حق خداوند شاهد
شود مراد در بیان این شده از هر حجاب لطافت شود حتی اگر نفسی در جسد خود علم بزیده بهم رساند
یا در لباس خود عدل ثمین که بکرده داشته باشد او را از نفس خود محجوب نیست که بین یدی الله
این حال نازل شده و لعل کل در بیان در این باب تربیت شده لعل در یوم ظهور حقیقت ماکر در
مؤمنین که ذو مشاهده نماید که ورد درجه بدرجه و شیئاً فشیئاً ترقی مینماید که اگر کسی تمحص بر شئی
و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با اذن صبر کند ولی هنوز بان درجه اهل این ظهور نمی
توانند برسند و اگر بفاصله تلطیف او را تلطیف البته هم شود در لطافت پرورش خواهد
نمود در هر چه زود تر شود محبوب تر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود جزئی از برای او نشد
که یک اون تلطیف را با و عطا کند میشود ثواب آن ولی بر هر نفس ختم بوده است که
مراقب باشد که آنچه در قدرت او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که شجره حقیقت
در بطون خود شاهد است خلق را و می شناسد کل را و میبیند او را ولی کسی او را نمی شناسد
و لعین او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود و کل شئی جواب در بین که
هست نه پدر می شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آنرا مثل ظهور رسول
الله بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود
در خلق خداوند که در ظل او ساکنند از حین ظهور روح در آن علم دارد بنفس خود تا نهایت شئ

که

که روح بورش دیگر تعلق گردد میبیند کل را که کل با اسم او می کنند آنچه میکنند از
اول وجود تا آخر و کل بمشیت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا آنکه
بشناساند او را نفس خود با آیات خود و کسی نشناسد الا حین ظهور خود که حکم عرفان
بر کل شود و آیات عزت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء
الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الا علی ظاهره دون ما یحب انه کان
لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور لطفه من
احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان الطافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحد الثامن فی الچاپ و الاعرابه ملخص این باب آنکه اذن
داده نشده چاپ در بیان و آنچه در ظل او انشاء شود بر طبق او الی ظهور من یظهره الله
که آنوقت اگر کل شأن مقدر شده که توانند با حسن خط حفظ کلمات الله نمود
که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از این
اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیماند عند الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که باید
ذکر شود من یظهره الله را با حسن خط نه آنچه در این زمان است که هر خطی که میرسد
چاپ میزنند بجائی رسیده که هر قرآن ببیست و هشت کوذ نسخه شده و اگر نه ملاحظه عدم
استطاعت کل مؤمنین میشد هر آینه اذن داده نمیشد ولکن حال که کل در فضل وجود حق
ساکن هستند باذن او ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای
او بی آنکه بالک گردد چاپ خوب آنرا ذلک من فضل الله یختص به من یشاء من عباده
و الله ذو الفضل العظیم و انکار احترام قرآن نیست الا باحترام نسبت او الی الله
سبحانه و لاجل ارواحیکه در آن کلمات است و کل ارواح در قرآن راجع میشوند بارواح

حروف حی آن چنانچه بعد ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل
هست بقول اهل بیت رسالت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آنکه
از ایشان رسیده کسی نتوانسته تغییری و تبدیلی دهد و کل حروف حی راجع اند
بنقطهٔ فرقان که رسول الله (ص) باشد و آن راجع است الی الله بدئه و عوده الی الله
هست بالعود الی نفسه زیرا که امکان از حد امکان خود تجاوز نتواند نمود و همچنین در
بیان کل ارواح علیین او راجع میگردد بباب اول که من یظهره الله باشد و کل ارواح
دون علیین او راجع میگردد باول دون حی که ساجد نشد از برای او و همچنین کل
کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کل نسبتها و الی الله هست و لم یزل حی بوده بجهت
اینکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میگردد بظهورات بعد شبهه نیست که انجیل
کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و
هرکه که نشد از دون ارواح علیین انجیل بود که ماند و همچنین در بیان آنچه که ذاک
بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین
در بیان آنچه که کسی بمن یظهره الله ایمان آورد ارواح علیین او هستند و اگر نفسی بهم رسد که خشند
نشود ادات کل دون علیین و لتصعقن فیما انتم به تهتدون علی احسن خط انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن فی جواز تعقیص الشعر فی الرأس للبنین و اخذ شعر الوجه
لئلا ترد الصلوة فی العباد لادونه من اللحیه فانه لا یحبه الله ملخص این باب آنکه اذن
داده شده بتعقیص شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوه آنکه بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ
شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب باشند و اذن
داده شده صلوة در عبائی که ظاهر نشود از بدن او الا رؤس انامل که اقرب بتقوی
بوده

بوده و هست و صلوة در جبه محبوب نبوده و لیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن
داده شده و کل این شئونات از برای آنکه لعل در یوم قیامت شیئی دون حب
الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلین استدلال نمایند بشیئی بجهت
عرض خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و
ارواح و افئده که محل تجلی واحد اول است فلتتقن الله یا اولی التقوی
یوم القیمة لعلکم تفلحون

الباب السابع من الواحد الثامن و لیکتبن کل نفس اسمه
و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامر الی یوم عوده و لیحفظنه الاوصیاء
الی یوم یظهر فیه الثمرة ملخص این باب آنکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن
داده شده که هر نفسی بنویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب
نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت
بعد عاملین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند و الا
میشود که ظاهر شود و او هنوز مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار و دویست
و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها بانجیل عمل میکنند و همچنین در نزد
هر ظهوری مشاهده کن امر الله را محتجب چنان که یوم قیامت یومی است مثل امروز
شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود و در آن ارض که قیامت
برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند چون که اگر بشنوند تصدیق نمیکنند از این جهت
بایشان نمیگویند مثل ظهور رسول الله (ص) چون که نتوانستند متحمل شد بغیر مؤمنین نفرمودند
ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شئونه که لم یزل نطق او انّنی انا الله لا
اله الا انا ...... بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که یک نفسی است

مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی ما لانهایه باذن مؤمنین باید در ظهور قبل او
صدق میشود از او منع مینمایند چنانکه در ظهور رسول الله صلعم اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین
زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حائل میشدند مابین او و بیت او و هم چنین
در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال
آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق میشود اینست که چون اعین افئده بدارند می بینند
و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت
است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور الله
در آن ظاهر است و ثمره این باب آنکه لعل در آن گردند چشم اول باز باشد که ببینند
محبوب خود را و در آن روز کرامت جلوه نوشته آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم
بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید نویسد آنست که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آنان و
خداوند او را نازل فرموده همین اینست آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر چه هر چه خود
آنچه کسب کنند نویسند لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند
در آن روز در نار توحید داخل شوند و الا شبه روز آنچه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود
و نمی شناسند مثل آنکه منتظرین یا حد موعود را کل نصاری منتظرند و تفرج از برای ظهور او
میکنند و حال آنکه حال هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد و منا ایش
بعین فؤاد خود آنروز که محبوب ثانی در قیامت برپا شود و تو حزن نموده که بر خداوند است
اخبار بتو ولی اگر شنوی داده است اخبار من یظهره الله اگر قبول کنی و لتتوکلن علی الله ربکم
الرحمن ثم الکسبن من خیر دونه من قیامته الی قیامة تکتسبون الباب العاشر من الواحد
الثامن فی ان الذی ربی فی الطائفة حل له السلطة الکل سواء کان ذکرا او
انثی

انثی و اذن لمن یرید ان یتکلم مع النساء او یجلس مع الرجال علی قدر ما یثمر
بلبثهما وان لا یتجاوز ان علی قدر ثمانیة و عشرین کلمة خیر لها ملخص این باب
آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء آنکه مرد یا زن
هر کل باشد یا دائره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرد با زن بقدری که کفایت
کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب بتقوی است و اگر تفید نعیق
زیاده اذن داده شده و مراد از کلمه عرف اول است نه عرف نظر هر مثل آنکه صد هزار
خانه اهل یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بسوی این امر اخذ فیض از مبدء نفس محتجب
نگردد و اگر نه محبت از دیاد یا انتقاص هر باید بعد از ظهور لم دم گفته شود فلتتقن
الله حق تقاته لعلکم تفلحون الباب الحادی و العشر من الواحد الثامن فی غسل
المیت ثلث مرات علی ذلک الترتیب الاول الراس و یقول یا فرد ثم البطن و تقول
یا حی ثم الیمین و یقول یا قیوم ثم الشمال و یقول یا حکم ثم رجل الایمن و یقول یا عدل
ثم رجل الایسر و یقول یا قدوس یا راد با بیت من کان ذو دسر و لیکفنه بخمس ثیاب
و یجعل الخاتم فی یمینه یا ما یکتب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و ما
بینهما و کان الله بکل شیء علیما و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و
کان الله علی کل شیء قدیرا ملخص این باب آنکه کل احکام بیان که اسرار توحید و معرفت
جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ها توحید را در کل بر یک نهج جاری می
بیند و اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج مرتبه ذکر میشود و در لا اله الا هو و
لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و چنین نفی اگر در
ظهور ببیند در سنه اول موقن میگردید ظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی میگشت بعد

مراتب توحید از اینجهت است که یکدفعه واجب گشته در مراتب رباع کل خواهد تکمیل
شد اگر عسر نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و از حین اشتغال
بنفس و حد الهی ذا اگر رد از او را و باقی در حیات او از هر فصل مستفیض بوده از سر او
ماء یا گرم آن لائق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی القباء و بعد از فراغ
از میراث بارد ردا حلیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از
حریر گرفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جایز نیست
که نوشته شود هر که هرچه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمایند
سبب نگردد که حزن مشاهده نماید بعد از موت در جنت الهی آنچه را که با او بوده و بهشت
ملتذ گردد و در ید یمین او خاتمی منقوش از آنچه داده شده در رجال ولله ملک
السموات والارض و ما بینهما وکان الله بکل شیء علیما و در نساء و لله ملک السموات
والارض و ما بینهما وکان الله علی کل شیء قدیرا و تقلب میت را از هر حال باید
نمود که دون وقار و سکون او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام
مؤمن است و اسارسته باسطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر تقلب باید با بیان
مشتغل گردد و بدان که موت مثل حیات است اگر میت با بیان تا آن ظهور قبض روح
شود در جنت الهی ملتذ خواهد بود والا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود
و قبض روح نفس شود و در نار رود و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله ص تا
امروز هر نفسی که در غیر ایمان باو قبض روح شده در جنت داخل نشده و هم چنین از اول
ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه که موکل اند براو
داخل جنت میگردد اگر حط بیت آنچه خدا او نزد در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر
در

در غیر ایمان به بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین را نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر
بعد از موت او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد
بآنچه او نزد و آیات او و اطاعت نماید محبوب خود را تا آنچه در بیان نازل فرموده
لعل آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در جنت خلد ملتذ گردد و مراقب باش
ظهور من یظهره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه بگوئی بلی تأمل نمائی
در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی اینست مراد خداوند نزد
هر ظهور از هر نفسی مراقب باشند که در صعقهای یوم قیامت بر دون نفسی که صعق
هی آنروز ظهورات حزنی است که وارد میشود و آیات ممتنعه الیت که ظاهر
میگردد در حق ظاهر بظهور یا ارواح جنتی است که از صبح ازل میوزد بر کل
افئده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مثل هر مکین و زمانت
کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی
شاهد شد مراد در لوح ان قل الله یتوفیکم بامره و یأمرن الملائکه ان یقبض
عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض می‌نمایند بامر خداوند روح
غیر مؤمن را هم شیاطین قبض مینمایند چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قابض روح
آن ملائکه عالین است و هر کس در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک
نمی آیند زیرا که مؤمن حس نمیکند او را چگونه بملک رسد و اگر کشف غطا شود از عیون
شیاطین آنها هم میکنند از شدت حرارت نار در آن الا آنکه چون دو حجاب قبض روح
میکنند و بجز نار میسپارند و روح مؤمن بین یدی الله حاضر میشود و همین قسم روح
دون مؤمن در حد خود خداوند نظر براد کن اگکند و امر میفرماید بنا که او را بگرد تکمیل

توکل کن بر خداوند که امرت ترا درک نکند و از برای خداوند که عبادت کرده
چون بر سبیل بوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون

الباب الثانی من الواحد الثامن فی احکام محل القرب ملخص این
باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن لشصت و شش
ذرع اگر بگذرد از عمر آن بلیت ده سال براو است که وارد شود در آن محل
در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تکلیف نماید خود را و در آن محل
نوزده رکعت نماز اذن شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل
بکند و عفو شده بر سکان غیر این حدود و اگر نشده بود که میتوانست آزار
الله منحرف گردد ببین فضل حق را و شاهد باش که چه خلق را خدا دانا است
که در این سبیل چقدر ها حرف شده و آخر در تکفیر نبود که یک قدم از برای خدا
بردارد همین قسم در ظهور من یظهره الله خواهد بود کل عمل میکنند ولی از معبود لعل
محتجب و کل از برای او ساجد هستید و لی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب
راضی نشوید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال کمی محتجب میشد و کل خلق باد نمیگردد
نمیگردد آنچه که سبب میگردد و اگر در یوم ظهور من یظهره الله سمت کنید بر ایمان بخدا که
ایمان باو است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است
و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت بدون
حکم کرده شده اند بقدرت الهی بر اشاره و مشیت قاهره او در ما یرید لعل در یوم
قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد میکرد و خود از آنها محتجب
نشوید مثل آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد میکنند و خود محتجب تر بوده اند

ولیتق

ولیتق الله حق تقاته ان لا ترضین لاحد دون ما ترضین لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله
لا تحکمون الباب الثالث من الواحد الثامن اذن ان تکبرن علی النقطة خمس و تسعین
مرة فی اول لیلة و اخرها ملخص این باب آنکه چون شئ حقیقت مرآت مشهود بوده
و جهت در او دیده نمیشود الا الله از اینجهت امر شده که در حین استوای او بر عرش
خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن از پنج تکبیر
زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد ها بعدد ظاهر میگردد و کل مرآت
اعداد میگردد واحداً واحداً از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در حین
ظهور شجره حقیقت اگر عاملاً لله بوده در آن مرآت کل حروف حی را آنچه میکنی
نظر بکلمه در نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت حرفیه بر تجلی بانیا که دل گرداند
آن مظاهر را بر ذات خود و هم چنین کل مرآت اعداد را که اینها هستند لله عامل و لی
آخر در ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور من یظهره الله از برای او عمل کرده
لله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است
و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود و الا عمل او بودن لله بوده که
از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله اگر نفسی عامل بود لله از حرف
انجیل از برای رسول الله صلعم اظهار ایمان مینمود و همین قدر که نشد علامت است
که خالص نبوده و هم چنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست نفسی است
که عمل میکند لله باتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود لله دون الله نمیشد
فلیتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون الباب الرابع من الواحد الثامن
فی ان لکل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم و لیلة سبع مائة آیة و ان لم یقدر

فلیذکر الله سبع مائة مرة ملخص این باب آنکه از آنجائیکه توحید در حرف ذال
منتهی الیه عروج او است در آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حرف رتبهٔ ثالث توحید
گذرد رتبهٔ خامس ظاهر میگردد و اذن داده شده که اگر کسی تواند هر روز هفتصد
آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمرهٔ آن
اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن یظهره الله تا کینونیت آن لایق شود که دال
شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن گردد اگر خارج از حد عدد گردد و نزد الا
واحد بلا عدد در آنه اینست که این امری باشد سهل ولکن اسهل است از هر شیء اگر ایمان
آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی باو مؤمن بود
زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را معرفت
من یظهره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له در رضای او چه در آن
یوم خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن باو هستی ولکن محتجب میشوی در اصل
نار و مقر تو است و تو خود نمیدانی تصور کن ظهور را در امثال ظهور نقطهٔ فرقان که چقدر
از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا
امیر المؤمنین ع و هر که در آن یوم مؤمن گشت بود بسراً و کل اصحاب نار بودند و گمان
میکردند که اصحاب جنت اند و هم چنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با آنکه اسم الهیه
چه اهل خلق را حرکت داده تا آنکه تصدیق نمیکند [?] نفر بعینا گرفته شده در ارض ص که
ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه هر رتبهٔ آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور
در دقت چه هر گره گندم پاک کن او تمحیص نغات [?] راضی بوشد اینست که کلام اهل بیت
در ظهور که میگردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من
یظهره الله

یظهره الله بین اشخاصی که خطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا او را و کل
تبعیت ایشان میکنند در ورع چه با اصل نار میگردند اگر ایمان باو نیاورند و عبادی
که کسی خطر نشان در حق ایشان نمیکند چه با شرف ایمان متمحص دانست از وجود
میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته
تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص او صیاء بقول آن وصی گشتند بین
کسیکه متمحص چه ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که در اولی خلق او
است بیاد منع میکند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مؤمن شوند بآن
شمس حقیقت مثل آنکه اول من آمن باو با او مؤمن شود هر آینه میپوشد او را تمحیص اسم
خود که در کینونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب
کند و همیگر داند در کتاب نازل شود باید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم ببین
کسیکه اینست که چه او که لا شیء محض را از ساحت خفا یا حق در سحت بقای میرساند
که در کینونیت ذکر او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا مشیت
مظهر او اینست جود فیاض من لم یزل و لا یزال که هر کس را خواهد تمحیص خفا بدهد چون
بیند که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دیده رسول
خدا ص که کل مؤمنین بانجیل خدا را میپرستند و مؤمنند بآنچه او نازل فرموده و لی چون
دید محتجب اند از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خدا بذات است از آنجهت حکم
لدون الله کرد در حق ایشان و هم چنین در نقطهٔ بیان و هم چنین در ظهور من یظهره الله
که اگر کل در آن روز نظر بعدد دلیل و حجه بسیط کنند یکنفر از اهل بیان مشاهده نگردد تصدیق
نکند او را مثل آنکه در ظهور نقطهٔ فرقان کل مؤمن بودند بقرآن از قبل هر آینه تغیر [?]

آنکه حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر از صراط میگذشت نه اینکه منتظر
باشد شما را ای اهل بیان ایمان باید بلکه اگر ایمان نیاورید خود داخل نار الله میشوید
بلکه همت کرده ایمان آورده که بعد شوید از نار و مبدل بنور میشوید والا او غنی است
از کل ما سوی مثل آنکه اگر امروز کل ما علی الارض اگر ایمان آورند بمیان خود از نار نجات
ملیابند و داخل جنت الله میشوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف کنایات می آید
و ظل و داخل در ایمان میشوند والا نقطه حقیقت لم یزل و لایزال غنی بوده است از
کل شیء و کل مفتقر بوده اند بسوی او بوجود کینونیت خود که اگر کل ما علی الارض
در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند و حال
هم هر که نیاورده خود در نار محتجب مانده در هر ظهور خود نسبت نموده که خود را نجات
دهند از نار ظهر قبل و الا ظاهر ظهور مستغنی است هیچ شیء نیست الا آنکه در کینونیت
انزال او ساجد است لله عز و جل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن
نگردد و اگر کسی خطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه ظاهر قبل او مؤمن
است ای اهل بیان نگردید آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده در منظر آن آنچه
نباید کرد نه اینکه که بگذرد کل اعمال لدون الله میشود و عامل ملتفت نمیشود چنانچه
کل عمل بعین حجب محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کل با آن ظهور مؤمن
شوند زیراکه کل با آن قائم اند و یسئلون البیان علی کل حزن فی آناء اللیل و اطراف
النهار لعلکم باسم الله تکذبون ثم لاسماء الله تکفرون الباب الخامس و العشر من
الواحد الثامن فی ان فرض لکل احدان یتأهل لیبقی عنها من نفس یوحد الله ربها و لابد ان
یجتهد فی ذلک و ان یظهر من احدهما ما یمنعها عن ذلک حل علی کل واحد بأذن دونه له
یظهر

یظهر عنه الثمرة و لا یجوز الا قرآن لمن لا یدخل فی الدین و من کان مقترنا بنفس یجب
علیه او افتراق اذا شاء بهمنه دون الایمان بالبیان و لم یکل علیه او علیها شیء الا اذا
یرجع فی البیان و قبل ان یرفع امر الله فی یوم من یظهره الله اذن للمؤمنین و ا
لمؤمنات لعلهم یرجعون ملخص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند
بعد از ایمان باو و حروف واحد آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره است
از وجود خود که بعد از موت آن آنرا ذکر کند بخیر و لهذا شده در بیان باشد امر حتی
آنکه اذن داده شده اگر سبب منع از طرفی شاهد شود اختیار اقتران باذن آن
نماید که ثمره از وجود آن ظاهر گردد و بعد ورق شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد
بمن یظهره الله والا ورقی میگردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است بعدم آن
از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتران الا بنفسیکه ایمان آورده باشد در هر
ظهوری بظاهر آن و اگر احدهما اختیار ایمان نماید اقتران اذن داده نمیشود از برای
آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیراکه مالک کل شیء خداوند
است عز و جل و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیء و آنچه در ایدی غیر مؤمنین می بینی
بغیر حق است اگر حق مقتدر باشد نفس های ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه
ایمان آورند چگونه مایملک ایشان الا قبل از ارتفاع کلمة الله که بعد ظهور راست اذن
داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه و لی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند
ورق جنت با ورق نار قرین شود زیراکه کینونیت آن مدد از نفی میگیرد و کینونیت آن
مدد از اثبات و ان لاشیء محض است و آن باشیئیت حرف است بامر الله و مراد از اثبات
بر کل نفوس مؤمنه در بیان که از برای خود ثمره از وجود اخذ نمایند تا آنکه ذکر شود در ابد

تا آنکه در بحر لانهایه داخل شود چه در بدو هر ظهوری اعداد نهایه است که درج بدرجه الی ما لا
نهایه منتهی میشود بهاء و ده بیت و هفتاد سال قبل را نظر کن که محمد بود با امیر المؤمنین
از مؤمنین بقرآن و امروز ببین ملیان احصا نمیشود این قسم است که الف الی ما لانهایه
ترقی میکند و بلائی از برای آن نبوده و نیست و همچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن
که تا چهل روز غیر از حروف سبع مؤمن بیان نبود و احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص
ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر کثیر شده
این واحد قسم بذات مقدس لم یزلی که اگر مبدء ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز تا
علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نار الله هست که اگر کل داخل شوند در ظل
او مبارک و مسبح میکردند و که و مه حد و کبر بلا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا
بر ملک او شیئی زاید شود زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات است و ارض و ما بینهما
چه ظاهر شود که مظهر حقیقت نقطه بر اظهار فرماید یا آنکه کل باسم او اظهار نمایند و در هر حرفی
خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایه بلا نهایه مشاهده کنی خلق جنت بدیع را و التوکل
علی الله ثم فی ایام الله الصابرون الباب السادس عشر من الواحد الثامن فیما کتب علی کل
نفس من کل ما تملک من ، که مثقال ذهب من بهاء کل شیئی لکل عشر و احدة لله
ان کانت الشمس طالعة فلیفرضن الی القسمین بین حروف الواحد کل واحد مثقال اذا
شاء و الا الامر بیده لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ان کانت الشمس محتجبة و یکون
للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم و الا تعرف فیما یقربان بین نفسین و ان کان یعرف
العبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن یظهره الله او یعرف فی البیان و یشید بنفسه
و یحفظه بعینه تردن الی صاحبه ملخص این باب آنکه بعد از آنکه شیئی بهاء صد
مثقال

مثقال ذهب رسید بر مالک او نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال
و حل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و اگر قبل طلوع
شده بر ایات آن حروف برسانند کل و اگر نباشند بآن موقنین برسانند بین دو نفس را
و مثقال نار را حفظ بنمایند تا حین ظهور الله برد شود و در نزد ظهور او منقطع میگردد
حکم اقتران و غیر او، بر ایات الا باذن او ثمره این آنکه اگر در آن سنه حکمی فرماید
بمثل اینکه آن نزد او اطاعت میکند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز
که اطاعت رسول خدا مینمایند و کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت
در هر ظهوری در یوم ظهور او اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیرا که آن
یوم لقاء الله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که
عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود
که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی
از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب .
الباب السابع عشر من الواحد الثامن فی ان الفضه والذهب اذا بلغا بما انتم تزکون
ستة الف و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقطة و لا یحزن الله عنکم و کل عنه
یسئلون و تردنه الی من یظهره الله و تحفظنه لعینکم ملخص این باب آنکه از کسی که بیگیرند
عزی نیست که در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مؤمنین بآن ظهور افتخار
بعضی بر بعضی بطاعت خداوند بوده نه بشئون دیگر زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر
ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نشده بوده و هست اگر میخواهی اعلی را مشاهده کنی
آخر هر ظهوری نظر کن که کل اهست از اول عمر تا آخر عمر بلا وضوء که مستحب است حتی

ببیند افتخار کند که من انظار باسمان نکردم الا بآن صعود علی این عزّ است اگر مقترن با ما
ثبت بر الدین باشد که معرفة الله و معرفت ظاهر باو راه از مرز او باشد و الا کینونیات
مبدل میشود از نورانیت بناریت چگونه باعمال رسد و بدان که بعد از آنکه بعدد باب
در قبضه بعد و کل حروف رسید عشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر سته را انزل ده
بشش میرسد و آن وقت اول حرف اشاره میشود که ها باشد از اینجهت ارشد بعد
انطباع این عدد باین حد نود و پنج مثقال از هر یک لله بر داشته شود و در ظهور نقطه چه در
اول و چه در آخر باذن او عمل شود در مابین آنها بنور ذوات از او لوالطاعه که اذن
دهد بر هر یکی بعدد هاء قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و اینست که تا یوم قیامت
میماند مؤمنین بان عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم بود به جهت زیرا که دوران تغیری
و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن چه در نقطه بیان را مبین اگر بعد از بلوغ
عدل آنرا حکم فرموده بود میتوانستی لم و هم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت
خدا را مینمودی آن وقت مشاهده مینمودی که بیک حکم چقدر جود در حق تو و کل خلق شده
زیرا که اگر کل من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند باطاعت اوامر
الهی هر آینه بر کل ببین چقدر حکم وارد میاید و حال ببین چقدر چه رشحه اینست که
هست از مبدء است و کل غافل شده اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یک
مرتبه حج کن با استطاعت آیا مستطیع اگر معنی میتوانست منصرف شود بلکه تقرب بحق جست نکند
خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار میکرد و در ظهور طاعت و هم چنین کل احکام را شأن
کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت کسی نمیتواند
حق و هم چنین اگر کسی را خواهد عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول
خدا

خدا ۳۰۱ فرموده بود در زیر قدرت نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند که یکی از حدود
دین است امروز ببین که چقدر باد داده بودند که صدق غنی شود و اگر فرموده
بود که باید سلطان از قبل من وزیر ظلان باشد مؤمنین میتوانستند منصرف شد تا یوم
قیامت از برای او باقی میماند و اگر میفرمود که اعلی مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد
امروز ببین که عزت او چه قسم بود و حال آنکه میبینی که فرموده و لله علی الناس
حج البیت سالی هفتاد هزار نفس میروند و حول طین میگردند اینست علو امر خدا
و استقلال آن بر ماسوای خود و هم چنین اگر بعکس خواهد که کسی را فقیر کند فقیر
میشود الی یوم القیمة ببین یکذکر اسم الهی را بر دو ناحیت نازل کرده امروز در هر کن در
مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم ذکر ندارد اگر چه از سلسله او ن حق
باشد هیچ فرقی از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی هم ندانند و هم چنین شئون دیگر
را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکم که ملکان بیگاه
ریاست خود را در ظل اطاعت بر دن می آورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع آنها
باسم حق بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه داعی عبد الله و بعد
اولی العلم لدون الله حکم میشود ببین بعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است
تا قیامت محتجب دیگران بیرون لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهند
ثبت الاعدم بصیرت آن و ادراک آن و الا نفس بصیر و مؤمن و حق چگونه از قیامت
تا قیامتی میگذرد که در جنت باشد و یک روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یک
روز در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حق او شده بدانکه
که نجات خدا اهل نار را از نار اینست که ایشان را هیچ اذن بسوی خود اگر مقبل شدند نجات

می‌یابند داخل در نار میسازند و از آنجائیکه دعوت خدا ظاهر نمیشود الا بدعوت مظهر ظهور
او همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا باجابت آن از این جهت است که در هر
ظهوری اهل ظهور قبل چون که اجابت نمیکنند خدا را بمظاهر در ظهور بعد و مظاهری که
میخوانند کل را بسوی او و مدل بر او هستند از حروف حی و هر واحدی که دلالت کند بر
وحدانیت او از نار نجات می‌یابند مثلاً اگر در حین ظهور رسول الله صلعم کل ما علی الارض
اجابت کرده بودند او را و اوامر آن را کل از نار نجات یافته داخل جنت میشدند زیرا
که آنچه در آخرت حکم میشود از نار و جنت بر حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت
در دین اسلام امر شده بقهر لعل اهل نار را بقهر داخل جنت کنند و امر شده بشدت حب او
مابین خود لعل تقمص قمیص اهل جنت را بپوشند اگر نفسی در بیان بقهر کل ما علی الارض
را داخل در بیان کند کل را از نار نجات داده و داخل در جنت نموده و اینست فضل
در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من یظهره الله کل اطاعت نمایند او را
یکنفر در نار نماند الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ما علی الارض حظی شود از قطع
رضوان و لی حزن من بر مؤمنین براه است نه از دون مؤمنین که در لیل اللیل تضرع را باستهلال
و باسم او اظهار دین و دنیا مینمایند و شب و روز از برای لقای او گریه میکنند و در تضرع و لی در حق
که خود را اینها سازند بخلق خود که اعظم حقی است که فوق آن حقی متصور نیست زیرا که
اول دین معرفت الله است و معرفة الله متصور نیست الا بمعرفت او و عباداتی که باید
مستودعه در نفوس ایشان در ظهور قبل او تا عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق نیست بحمل
میشوند و اگر خطور کند بر قلب ایشان در دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد خدا
و کل اعمال را یکدفعه محو میکند کانه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی که کل امر مؤمنین
بانجیل

بانجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن ثمر حقیقت در مدت بیست سال
ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با آنکه کل از
برای ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی ع در حق او عمل کنند و لی چه حد حزنها
که در آخر در نبودی و لی در ظهور نقطه بیان بودی که کل مؤمنین برسول الله صلعم
منتظر نه ظهور مهدی موعود را زیرا که الحدیث از رسول الله صلعم هست عامه و خاصه
بر آن متفق اند و شبهه نیست که چه هر ایامان منتظر بود با ثنی عشریه و قطع اسلام بهشتیم
قطع طاهاست که اهل آن خود را اثنی عشریه میگویند و نطاهر ارض فارس را دار العلم
میگویند با وجود آنکه بحر حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد
ایشان حق ظاهر است حد بعد ایشان که بهمان کافیست در ذل ایشان و حال آنکه
شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم ببین و مؤمنین که کل میگویند
مؤمن ببیان هستیم که این همان کلی است که در بدء نقطه بیان بود و بعینه در بدء نقطه
فرقان و حال آنکه نقطه بیان بشأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال
آنکه کل میگفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوت نبی و ولایت ولی
و حجیت ابواب و کل احکام دین اسلام بآن برپا بوده و کل آن را اعظم معجزه رسول الله
ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر
کند و در عرض یکهزار و دویست و هفتاد سال یک آیه کسی مثل او نیاورد و نمیتوانند
که ظاهر شد مثل آن حجت و مثل بحر بلا تعطیل از بحر وجود نازل نمود کل از آنکه باید
باید یقین کنند که من عند الله هست و امکان ندارد من عند غیر الله مثل قرآن و آیات
خود ایشان رفتند بر اینکه من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نگردید

آنچه اهل قرآن کردند که کل باسم او کنند آنچه میکنند و از او محتجب ماندند و اگر محتجب مانید
بر نفس خود ظلم وارد آورده اید اگر باو حزنی وارد بیاورید و اثر الیمه آن بالله بر او دون
حق وارد شود بر خدا وارد آورده اید حال آنکه شب و روز از برای او سجده میکنید و از اول
عمر تا آخر میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمی تواند تحمل شد نه از ضعف او
که یک دفعه می بینید یک نفسی که او را می شناخته اید و جرب کرده بوده اید در همه ایام و در اول قرابه او
بوده اید ظاهر میگردد و ناطق بالکلام انی انا الله لا اله الا انا اینست که کل یکدفعه منفطر
و متحیر میشوند از علو امتناع او نکش حقیقت و سمو ارتفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر
دلیل که آیات الله هست بر ندارید و آنچه قبل در قرآن گفته نگوئید آنچه بعد در بیان گفته
نگوئید لعل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بالنفوس خودتان اگر کسی حکم
بر خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشد اند از کسی
که در این ظهور بر او حکم کرده الان چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ذکر جواهر جند
کرده نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشید نزد اشخاصی که بعد می آیند و امروز هستند
اشخاصی که از روی بصیرت و هم چنین در ظهور من یظهره الله مؤمنین باو از روی بصیرت می
بینند حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین در این ظهور هر آینه تو امروز ذکری از معروفین که
در مدینه کنی یا میرانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور در
هم چنین در ظهور من یظهره الله که اگر ذکر باطلی هم باشد لاجل ذکر حق است او را این منفعه
لایق ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقل نموده و از جوهر دلیل نظر نداشته
لعل در آخر در نجات یابی و الا حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را می کنند لا ینکر الکل باینکه
از برای خدا میکنند و تستحق الله حق تقاته ثم بامر الله تقتون الباب الثامن و العشر
من

من الواحد الثامن فی الصوم و لتذکر الله فی تسعة عشر یوماً من کل حول آخره
و انتم صائمون ملخص این باب آنکه اول مراد خداوند از صوم که ثمره آن چه چیز
است و آن اینکه در ظهور قرآن اگر یهودی و از رسول خدا سؤال میشود سبب صوم
او را هر آینه جواب میفرمود آنچه ذکر میشود که صوم از برای آنست که صائم شوی از هر کس
که دون الله هست مثلاً در زمان رسول خدا ص اگر دوست می داشتی هر کس که او را
دوست نداشت نمیبودی از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب
صوم از برای تو عطا میشد و هم چنین حرفاً بحرف در حروف واحد قرآن بیاد جاری
کن تا منتهی شود بحرف آخر که جامع ظهورات کل واحد است که اگر صائم از دون
آن میبودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی و هم چنین نظر کن در نقطه بیان
اگر شنیدی ظهور را در قلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل دین تو مرتفع میشود چگونه
بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجت بر تو بالغ بود زیرا که
آن کس که بتو گفت بآیات احتجاج بتو نمود و هم چنین تر که محتجب بالله احتجاب
از آیات الله بود و روز رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود و خود در الظهور مکی از
ابواب ذکر نموده بودانیت که در روز رابع در اول ظاهر بود زیرا که در بیان ذکر
انی انا الله لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تو اندیر
نموده یقین نموده باشی که آخر همین اول است و ظاهر همین باطن در رتبه اول نه در رتبه
ثانی زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است تا در آنجا او کنند مثلاً نظر کن در ملک
اول از اول وجود ذکر میشود تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر میشود نتوان
مقایسه نمود با اولیکه در آخر وجود ذکر میشود و هم چنین کل مراتب اسماء و امثال اینها را

و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حب دون حرف اول شو که در کل حروف دون
نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای
ایشان است صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان است دون صائم و در وجوه
ایشان ابواب جنت را مشاهده کن و لو بعد و احد در ظل ابواب نار در حقیقت صوم صوم
از ایشان است مثل آنکه در یوم ظهور امیر المؤمنین ع کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد
که در حب او بودند و از دون حب او صائم و در هر ظهور کل اهل آن ظهور باحکام آن
ظهور عامل‌اند ولی در بدو ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه نشنوی از رسول الله
ذکر میشد در ظهور رجوع برجعت آن ظهور ظاهر میشود و الا انه است که مرتفع شود و اگر کسی در آن
ظهور در حب آخر بود شهر الله را صائم و الا کل در آن حدود که هستند مطیع اند ولی
حیف اگر کل مؤمنین بقرآن صائم شده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد
خدا واجب بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت
او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد و حال اگرچه بشئون دین عامل بوده اند حکم
ارتفاع میشود و در حین صوم حق است بر صائم که مراقب شود رضاء الله را که از آن
محتجب نگردد که اگر در حین صوم شمس حقیقت طالع شود حکم نماید بدون آن فی الحین
اطاعت کند چه این صومی که الان میگیرد بامر او بوده در ظهور قبل و هم چنین کل اعمال راجع به
شده از اکل و شرب و اقتران و حمی و لم اگرچه علما باشد و ظلم اگرچه قدر قیراطی باشد و حکم
بر خدا است صم شه نفس خود را و در حکم ثلثه آخر دقیق شو که از مبدء ظهور تا اهل ظهور دیگر هیچ کس
حکم بر نقطه نمود شهادت حکم علی الله است که مبطل بوده و هم چنین حین ظهور من یظهره الله
شبهه نیست که کل اهل بیان صائم اند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد صوم ایشان و دین.

چگونه

چگونه رسد حکم تو اتنا نشنوی آنکه از طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم و احد
نظر قبل از بلوغ بعد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الا الی آن دال که اگر یکی از
نباید صائم شود، و بعد از آن الی سنه نیّ و فوق آن صائم کند اگر بود نظر کن در هر حرف
از احزاب او امر الله که اگر کل ما علی الارض جمع میشدند نمیتوانستند تبع تبع عشر آنی
کتب او را حکم کنند و حال ببین که چه آلهی را که چگونه مستولی گشته در حق بعد خود و بلا
استحقاق ایشان که اگر بمحض استحقاق بود هر آینه در آن محتجب که بودند بوده و بمیدار
عرفان و فضل او بوده که اگر خود را نشناسید تا قیامت دیگر کل عامل بوده و دل نشرحوا
لله ربکم لعلکم یوم القیمه عمن لم یؤمن بمن یظهره الله تعدون **الباب التاسع عشر**
من الواحد الثامن اذا ذکر اسم النبی فصلوا علیها و اذا ذکر حروف الحی
فسلموا علیهم و اذکروا الله مجدا او مظاهره فی کل لیلة جمعة و یومها ان دماتین مرة من از
کر الله فیها اربعه الف مره یا الله **ملخص این باب آنکه** هر وقت ذکر شود من یظهره
الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بها کنید بر ایشان
و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر الا میتوان که این
شب و روزی است که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من یظهره الله در حروف حی
آنرا او لیت و در رتبه دیگر خدا را از روی اخلاص عدد جهار یمین نه آنیست که کند
کنید که بانید کسیکه ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خدا بوده
است و معرفت خدا معرفت او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله که چقدر
لیالی و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و ننشستند بانجیل کل خدا را میخواندند بی آن
خدا که یکبار تری بخشند ایشان را هم چنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب جمعه

تسبیح نیکو خدا مشغول اند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در یوم ظهور و کل آنها از
سر کار خود حرکت نمیکنند و اگر آیات بدیعه بر آن جوان نازل شود میگویند من احد از آن که خدا را ذکر
ای محتجب تو ذکر خدا را میکنی و از کسیکه این ذکر را تجلی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل
نموده بود فاذکروا الله کی تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی بلکه اگر ذکر کنی من
یظهره الله را آنوقت ذکر کرده خدا را و هم چنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی
آنوقت آیات خدا تو را نفع میدهد الا چه ثمر در حق تو از اول عمر تا آخر عمر یک کلمه کن
دیگر را بذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور ببین نفع میبخشد تو را ولی اگر
شناسی او را و بمعارف شوی کجی او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خدا و اینها و اگر نبود
او را بهتهای ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبول خداوند ظاهر نمیگردد
الا بقبول مظهر ظهور مثلاً اگر امر بما رسول خدا قبول کند خدا قبول فرموده و الا در هوا
نفس عامل مانده و آل الله راجع نگشته و هم چنین اگر عملی را نقطه بیان قبول نماید خدا قبول
فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان نبوده بذات ازل بغیر الا آنکه آنچه نازل میشود از
مظهر ظهور شود و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که نگو متعقل دیده نشود
که ذکر تعقل کنند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند بمنتهای جد و اجتهاد و اگر
از او بپرسی از برای چه میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیران قبول خدا
ظاهر نمیشود الا بقبول حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این
است که کل را کثیر عمل میکنند ولی از ثمره آن محتجب ... در بیان عامل است که در یوم
ظهور من یظهره الله از او رضی داشته باشد بر قبول او و در الا اینکه بگویند عمل او از برای
خدا کرده و خدا قبول کرده و الا چه ثمر کل ما علی الارض عمل میکنند تا بجز ... ببینند از
دین

دین خود ولی نظر کن باین مبدائی که قبول خداوند ظاهر میگردد که اگر گوئی در ظهور رسول الله
یک مستوفی نبود که از او طلب کند عزّ عارفین و تقبل عمل خود را اگر از شده بود قرآن
نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل خداوند نمیشود که بی نیاز باشد که اگر بلسان خود
رسول الله میشد تقبل او است نه تقبل خداوند بلکه آیات الله مثل که از آن اشرق
میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل میکنند ببین را که از ادکه
شعور برای آنها دیده و حال آنکه ثمره کل اعمال ایشان اینست که خدا قبول کند
قبول خدا ظاهر نمیگردد الا به آن آیات که عجز کل ماسوی را بر بانه چنانکه امروز قرآن
عجز کل وجود را مرتبانه حال هرچه میخواهی عمل کن ببین اگر بقدر یک پر کاه ذکر قبول
در حق او شده انقمم است که در ظلم لیل حرکت میکند و ثمری نمی بیند از اول عمر تا آخر
عمر از برای خدا عمل میکنی و یکدفعه از برای آن مظهر که عمل راجع باو میگردد نمیکند که
اگر میگردید در یوم قیامت این ظهور قسلا نمیشد ببین امر چقدر عظیم است و کل چه
قدر محتجب قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من
یظهره الله و عمل از برای او است ذریب بعض خود بهید که از برای خدا عمل می
کنیم که لده لن ابه میگویند که اگر نکند از برای من یظهره الله خواهد کرد و ذاکر او خواهد
بود و الا سکان این جبل که هیچ نمیدانند شب و روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در
حق ایشان قدری تعقل نموده که از مبدا امر کجب نگردید که کل اعمال دنیا ی شما نزد
خود شما راجع به بین شما میشود و کل اعمال این شما ثمره آن قبول خداوند نمیشود و قبول
خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من ظهره و من یظهره الله که از آن آیات از او ظاهر گردد
که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او بغیر کلام حق

است و اون اثنین نمی شود و اینکه میگویی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه
قبول رسول الله است لاجل اینست که آن شجره اینطور قبول کرده و هم چنین که حزن نفس
مؤمن را حزن نفس خود شمرده و سرور او را سرور خود خوانده لاجل اینست که آنچه
این قسم نازل شده که اگر آن نبود و بشر مرتب نبود و همیشه نظر بمبدء امر نموده که
کل شئون از ظل او ظاهر میگردد و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با
عدد نیست بلکه بلاعدد است و آن واحد باید بامر او واحد شده که اگر آن نبود
حکم جاری نمیشد و لتوحدن الله ربکم الرحمن خالصا لم بالله بالحق لتعملون

الباب الاول من الواحد التاسع فی ان عز کل ارض لله وحده وکل ما این لله — الواحد التاسع
و ان تموت الی یوم ثم تنسب الی الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیتصدق
بمثقال فضة الا ان تکون فیه ما ینسب الی حروف الواحد و شهداء البیان وفی
کل مقاعد العز فلیصلون فیها علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان الارض واسعة
والا الواحد بلا عدد لیکفین العالمین ولابد ان یلحق بکل ما قبض من النقطة من احد
الحرمین ومن علی ذلک المقعد بما من المرآت لیذکرن الله للمصلین فیها
ملخص این باب آنکه عز هر ارضی لله بوده و راجع میگردد یوم ظهور من یظهره الله اذ
باذن و همین قسم عز ابنیه ملکیه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن
نماز کند سزاوار است که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الا شهداء بیان
و مظاهر واحد و هر مجلس عزی که منعقد گردد بلاعدل سزاوار است که مکان عدد واحد
را خالی گذارده که اگر آن ساعت من یظهره الله با حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد
بکراهیت که از بیان اصغا نشود در آن ظهور و اگر مجلس وسیع نباشد محل یکنفس زیاده اذن داده
شده

شده و هم چنین بر مقعدی محل یکنفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا اگر دیده میشود
که در بیت خود من یظهره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع مینمایند او را چون
که نمیشناسند او را و الا احترام او باسم او و لی او میشناسند کل را و میخوانند بر عبادی که از
برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه مینمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند
با بنیات خود و طین ما قبض من النقطه امر شده که در یکی از حرمین واقع گردد در
آن حجره از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را در آن نمایند تا آنکه اگر
باشد در نزد خلق تا اینکه نقطه بیان عبد بوده و مخلوق و مرزوق و مولود و مورد شده
اگر من یظهره الله تکلم نموده از او است نه از او که کسی علو نماید و از حد عبودیت تجاوز کند
چه سزاوار نبود بیان سر و عروج ایشان را تا آن افراط و ادبار ایشان در قرآن حکم شده
رسید و ما علی الارض و لی کل این سیارات طائف از حول سیاره در ظهور من یظهره الله
زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و لتستحقن ابدا فی
کل ما نزل من عنده فان امر الله فی العلی مثل الاولی ان یا عباد الله فاتقون
الباب الثانی من الواحد التاسع من یکن له خط لم یکن له عدل فی ایام فلیکتبن
الف آیة بعده للوصیین بان یوصلنها الی النقطه لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه
کان بکل شئ علیما ملخص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسید که بعدل
از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست از اعلی گرفته تا اعلی منتهی
گردد که مرآت واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آنهم بلاعدل
باشد نوشته شود و هم چنین سرائر آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور
من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را بکرم نزد او است بلا

از آیات خود مذکور گردد باین سبب نزد محبوب خود اگر نفسی باشد که استطاعت
بر الف نداشته باشد در حین نوشتن بأن بر شهدا بیان است که بهاء الف را باو برسانند
و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسیکه از برای خدا عمل کند بهاء قرار ندهد از عمل
خود و از شئون خمسه نقطه چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات
فارسیه هر چه بنویسد مقبول خواهد بود و نزد آن لئالی اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد
و امثال آن قلم نگردانند الا بآثار من یظهره الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن
بر هر کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یکنفس بعد عمل کند که بهتر است از کل آنچه در لیل
نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر بظهور نبوده الا خط شکسته چونکه
نه هست زیرا که اکثر بالتعلیم مینویسند و لیکن است حسن آن با جران بودن آن
است که مثل آن بالنسبه بخط نسخ در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی که در
جوهر خود محبوب بوده نزد خداوند و هست ولیتعلمن ذریاتکم الهی الخطوط و انه مع
عندکم لعلکم بذلک یوم القیمه عند ربکم تشهدون الباب الثالث من الواحد
التاسع [illegible] و یبعد من کل ملکا و سلطانا یبعث فی ذلک الدین بیت
من المرات لنفسه ملیکتا آیات الله و کان بین علیه تلک الآیة المذکوره فی الذیل
ملخص این باب آنکه کل و چه خلق شده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف
بیان لقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور ربک حقیقت است تا غروب آن بشمس
در نقطه فرقان بیست و سه سال بود و چون آن یوم که کل از برای آن خلق شده بود
و مثل آن در ایام مثل شمس است بالنسبه بستارگان و هم چنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بما قبل
مثل همین است از اینجهت است که در آن ظهور عارفین بآن قلم را جاری نمیکردند
حیا

حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشاء آیات خود و ظهورات دیگر دون ذات خود زیرا
که اگر در بهار نخلی طالع شود هر آینه ذکر وزن از برای آن میشود همچنین است اگر
اعلم علمای زمان من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند معانیه مثل آن بسر خود
بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بود آثار ایشان بالنسبه بآثار شمس آثار نیست
اینست که تا آخر وجود اگر مرآت شیئ منعکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه کل
مستغنی هستند از دون آن و لی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل
او آنچه توانند عروج نمود و اگر کل عالم شوند و عروج نمایند لعرفان حرفی از آن
نتوانند رسید و ذکر شده در حق اولوالقدر از سیم و بین در بیان بر امید مقعد
هر تقی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد و از این عین او مکتوب شود ذکر
که اول باشد برای اینکه اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای
از کل خلق گردد و الا او نفسی در آن یوم مراقب خود باشد که بجد صباح محتجب از
لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر عامل بوده و هست و ثمری از
آنرا الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین او را با آنچه رضای او است و الا
خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق و
احتجاب از محبوبی که از برای او میکرده آنچه میکرده و اسم او در میان منتشر بوده
که اگر حزنی بر من یظهره الله وارد آید اتقائی که ممکن است از کل شیئ از او دون گرفته
میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل شیئ جاری میگردد در حق او نازل میشود زیرا
که اگر اقدام بحزن او نماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان اینقسم بوده که
علماء را حکمی نبوده الا بامانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد

تربیت خلق و حدود دلائل ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبادرت ننماید بر دون
رضای او مثل او نیست که بعد کل وجود را متحمل شده باشد در هر بار که
از برای لدی من الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از اعالی و ادانی
راجع میگردد بعلمای هر ظهور زیرا که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق
نخواهند شد و اگر بر حق حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کل چنین میدانستند
که آنها بر حق اند و حال آنکه لدی من الله نبوده و پستترین عند الله این است که آن
ناریکه بکل میرسد اول بآنها میرسد و بعد از آنها بدیگران چنانچه اگر قبل مقبل باشند
فضل الهی اول بایشان میرسد و بعد بدیگران نیکو درجاتیست درجه علم اگر بعلم من
یظهره الله و رضای او باشد و الا پستترین درجات است عند الله و عند کل شیء که اگر
یک کلمه ندانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم کل شیء داشته باشد و علم من یظهره
الله نداشته باشد که کل شیء بنزد او لباس شیئیت را نمیپوشد چه آنوقت که یک کلمه
نمیداند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا
هر کس که بعلم او تابع او بوده داخل در نار است و هم چنین اگر بعلم او تابع حق شود
بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائیکه اتباع نفس نفس را باعث احتجاب
آن میشود از حق از این جهت نبودن علم از برای او انفع تر است از بودن الا آنکه خالص
باشد از برای خدا که بلکه بعلم خود بتواند اخرت حق نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفس
ایمان بحق آورد در حینی که نظر میکند بجز خود را در آیات الهی میبیند فی الفور سجده
میکند و اعتراف میکند بر اینکه این است آیات من یظهره الله که کل موعود بآن بوده چه
خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باذکر بشرانه وجود خود فائز گردیم و از لقای الهی

محتجب

محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الا از برای همین ذلک
من فضل الله علینا انه هو المفضل الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی و ل
چون نمیتوانی یقین نمود بحجب نفس خود است این است که میانی در نار و ملتفت نشوی
اگر در یوم ظهور آن عزیز آنکه ایمان باو آوری کل خیر کل نجات نمیدهد تو را از
نار و اگر ایمان بحق آوری کل خیر از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بآن تا
قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود و ملتفت باش حق التفات که امر بسیار
دقیق است در حینی که ادق است از سموات و ارض و ما بینهما مثلا اگر کل منتظر
بقول علی علیه السلام یقین نموده بودند ظهور واحد رسول الله صلی الله علیه و آله را
یکنفر منحرف نمیشد از قول علی و هم چنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یقین کنند بر اینکه
که همان مهدی موعودی است که رسول خدا خبر داده یکنفر از مؤمنین بقرآن
منحرف نمیشد از قول رسول خدا و هم چنین در ظهور من یظهره الله همین مطلب را ثابت
کن که اگر کل یقین کنند که اینها همان من یظهره الله است که نقطه بیان خبر داده احدی
منحرف نمیشود نه اینست که حجتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حق او اگر حجتی از برای
رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود و
منتهای دقت دقت نموده که از دقت خود محتجب نشوی و بعین فؤاد او را شناخته
تا آنکه بعرفان او فائز گردی و ذکر این کلمات از برای آنکه در آن در کل راقب خود
شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر خدا داخل شوند و از در دخول لقاء الله محتجب نشوند
فلتراقبن الله ثم ایاه تتقون الباب الرابع من الواحد السابع کتب الله علی
الناس ذکر الرقل کل عنه لیکون ملخص این باب آنکه کل هم علم اخلاق و

صفات است که انسان مآب عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفس حزنی وارد نیاورد ایکه امر بتقوی و ورع با لشئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلا اگر نفس مبتلا بفقر شود و قناعت کند و صبر عزاو نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد شئونات بد نمیکند ولی اگر اظهار کند نفس مطمئنه البته کسبی از دیگری بهرسد که باین رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود کسبی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع شده از برای او بود هم چنین کل صفات و شئونات را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سرا از برای آنست که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجوب نمانی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس لعل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود حق الیقین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر و باو راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر نشود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمری نبخشد ترا الا آنکه هر گاه ذکر کنی او را ذکر او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که ممکن بواسطه او نقطه بیان است و آن ظهور که یوم القیامة بیان است در آخرت که بالا نهایه الی ما لا نهایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرا با یاد باد و ثواب او نود و پنج مرتبه مضاعف شود در برتر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کنی حق را جهرا که آن نزد او افضل است ذکراً و جهراً از نود و پنج ذکر سرا البته جهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر تو الی درک نمود فلتذکرن الله سرا با اسم علیه بعقد تردن و مراقب باش تعلق قلب خود را که درجات آن بلا نهایه بوده هست و اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که

که آنچه در رتبه سر حکم آن مثل جهر میشود تا آنکه در یوم دیگر ظهور ذکر قلب آن بر نهج واحد میشود و با وجود بلوغ باین رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمیدهد ترا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد ترا و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرا و چه جهرا بلکه اگر یک ذکر کنی بروح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر من یظهره الله است و عبادی که در این ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر ایشان نبوده و نیست حدود الهی آنی است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین رساله بلا حقیقت نگشته که همان عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنها یکه ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده باقبال خود جنات یافتند فلترتفعن الله ولتذکرن الله فی سرکم وجهرکم وانتم بذکر الله تسکنون ولا تحزنون مالا ینفعکم یوم القیمة عند ربکم الا و انتم بین یدی الله لتجدون ذلک بین یدی من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتقون. الباب الثانی من الواحد التاسع

والله علی کل نفس لتحترزن عن لوم کذم التفطلی رجعها ولعمل با ذنها اذا یاذن و الا حل علی صاحبه وکان الله ذا فضل عظیما ملخص این باب آنکه لفظ شئت برا اطلاق میشود من الله بهت بمشیت ولی آنچه که مظهر مشیت او هر هیکلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مقرر او است و احصا نوزده آن بمود از الجبت امر شده در ظهور را دکه هر یوم از قبل آنچه که در نفس او است من یدرک الله باشد مراد که ثمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه رسد بفرع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حی از برای حروف حی و از اول یوم قیامت تا آخر آن احکم

بر کل مؤمنین به بیان هست از اعلی وادنی واز ایشان مرتفع نمیگردد الا آنکه اذن
برارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی منتهای آنچه ما یمکن در امکان است در یوم
هر آینه نموده که مشهود امروز بالنسبه بیک حرف از حروف قرآن چگونه هستی لدی کل
تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر
در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیرالمؤمنین در ظهور رسول
الله صلعم چگونه بود بالنسبه بآن حضرت آنچه را که ماست از او است از عز و علو حال ببین
تو چگونه میتوانی در نزد چنین مقعد قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی
که می بینی امروز از اعلی وادنای خلق در حول تربت آنها طائف اند و اموال خود
را صرف مینمایند برای اینکه نسبت تربت ایشان برای ایشان خوانده شود و حال آنکه کل اینها
عظمت ها در ایشان به اعطاء امری است که از مبدء بوده که قول رسول الله باشد
حال ببین که توانند در آن محضر حاضر شود و حال آنکه اگر کل وجود بمثل نفسی بوده و آن
نفس از اول بلا اول تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی یوم ظهور آن
و یوم ظهور آن اگر لحظ باستحقاق او میکرد هر آینه باذن برفع راس آن نمیکرد شمس حقیقت
چنان کینونتی است که عظمت کل شیئ نزد آن اصغر از ذره است و با وجود این
کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت میکند لعل کل منقطع شوند بسوی خالق
او و خالق کل شیئ و رازق او و رازق کل شیئ و ممیت او و ممیت کل شیئ و محیی آن
و محیی کل شیئ اگر عالم باطن باطن را ادراک کنی و با آن عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور
منور نور گشت بفضل او نه باستحقاق خود الا اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا الا اگر
بالله ثابت نباشی نتوانی برضای واقع او یک خطره نمود چگونه عمل و حال آنکه اگر
خلق

خلق بشنوانی که خود ما بین خود عمل میکنند آن روز عمل میکنند هر آینه محجوب
ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه ما بین الوف الوف حرف میکنند در راه
بین که نسبت بخود داده و ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود اینست
اگر نفسی متصاعد گردد لدی او ظاهر است فلیتقن الله ثم فی اعمالکم کلهم
که اگر نزد او حاضر شوی بغیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر
عز عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط او داخل شوی ببین تا اگر
بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه از اینهم اعظمتر بدان مگر قول او هو را عرش
میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و منعوت گردد باین ذکر
در حینی که در ان موقف عزیز که از آن اظهار او نشا هر نمکی مثل آنکه در
حرف آخر شنیدی که از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که کل آن
ظهور شده نازل شد سبحان من هو الاعلی ولیس فوقه کفوه و سبحان
من هو الادنی ولیس دونه مثله چگونه لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات
ذکر شود اینها در سبل معارف و جواهر توحید است که ذکر میشود ولی در سبل حدود
ظاهریه آنچه داب آن ظهورات است با علی ما یمکن در امکان خود عمل کن که او قبول
خواهد فرمود اگر از حدود ظاهره تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم
حیرانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم دیم العلی بالله کفی مثل آنست که در حق
خود او گفته زیرا که شیئی از برای آن نیست که خرسا لمس شود اگر گویم نقطه بیان
ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور را ظن است آن
قدر که توان ذکر نمود او را و اعظم علو او امنع کما اذن ذکر خود او است که خلق را

داده و الا تقدیس کرده میشد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر ثنائی و آن با این علو عظمت
و ارتفاع و سمو جلالت و امتناع عند الله بوده و هست و تعالی الله عما وصف
الواصفون علواً عظیماً الباب السادس من الواحد السابع فیما ینبغی للناس
ان یعرفن طائفة ما اللتی تخرج نقطة الحقیقة عن بینها الا انهم بها موقنون
ملخص این باب آنکه بدان که هیچ ارض از آن معتدلتر نیست الا آنکه در کل
ظهور میشود و هم چنین هیچ اسمائی اقرب بخدا نبوده نیست بعد از حروف واحد الا آنکه
کمال انس بنفس حقیقت میشوند ولی اگر بعد از خلق ایمان باو آورد اقرب خلق می
گردد چنانچه در حروف واحد که اهل نظر کن در اقرب در فواتح نظر کن که مناط
ایمان هست ولی اگر از اقرب شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین ع در قرآن
واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است حتی که در حروف واحد هست هم بوده و بدان که خداوند
نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آبی که از آن اطهر نباشد خداوند از برای او اختیار
میفرماید و هم چنین کل شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجه است و آن بحجة کل بهمان
زنده و کل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کند زنده والا میت و چه املای خلق باشد
و چه اولی که نسبت او بکل اشیا سواء است ولی خداوند نازل فرموده کل بها و ضیاء
خود در ابواب او قبل از خلق آیات و صلوات بر آن نازل فرموده و قبل خلق
سموات و ارض و ما بینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود در ایشان نازل میشود
نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور
مشیت او بوده است بظهور او نه بذات او و اوست کینونیت مشیت که اراده دیده نمیشود
الا الله جل و عز و کیف باو ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا است و

هر کس از برای او نیست لدون الله بوده و کل وجه در نزد آن بحجه و قطره از بحر
چه و آن دان و درک کن او را و بحب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور
آن واقع نشود و الا اگر بعد رتبه تسع عشر ثمره شود و ملتی که خواهی بعد از موت
او را درک شود و بدان که طاعت او نفس طاعة الله هست و محبت او نفس محبت الله
هست و در کتب و کلمات محتجب نمان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است
و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل
باشند هیچ شیئی نبوده و نخواهد بود و فانی محض است اینست معنی آیه ای که در
معرفت او نزول یافته نظر کن قل الله یکفی من کل شیء و لا یکفی عن الله ربک من
شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علاماً کافیاً قدیراً و
از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت ننمائی بعدد اسم قدیر مگر آنکه می بینی آیات
ثنائی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو و قادر بوده بر هر شیء
و عالم بوده و هست بهر شیء که اسم شیئیت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان کینونیت
تو ادعای او را حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب میگردد که ظاهر بشود آیات
اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الا الی الله که کل مادون او خلق او است و الله غنی
منیع الباب السابع من الواحد السابع فی المنهیات من بیع الافیون و المورق
از قوم بدانکه اصل منهیات حروف نفی او لا است و هر قسم هر چه در ظل او
در نفی داخل میشود و بدانکه هر کس لمن یظهره الله باشد نزد الله هست و هر کس از برای
او باشد لله است و هم چنین در نقطه بیان شاهد بگیر و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن
در انجیل و بعد بعد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نفی

شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحهٔ غیر طیبه
دارد و امثال آن به هر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی حد اول و ثانی را ببینی
در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود باین دو و آنچه طیب است
راجع میشود بمحمد و علی صلوات الله علیهما و اسبابی که تعلق میگیرد باین ها نهی شده
لاجل آنها و سایر در هر حال بخداوند واحد عز و جل و اسماء و امثال آن کل
دون مؤمن مثل همین است و بدان که هر شیئی جزئی که در علم الله بوده و هست
در ظل شجرهٔ اثبات که من یظهره الله باشد و دون آن در ظل نفی و ان منع را ملکوت
نگردد و بعین طاهره نگر در ظهور او لعل محتجب نمانی از طلعت او بحد شئون
از برای خدا از برای او ذکر کنی با آنچه من قبل الله نازل میفرماید و جمع کنی آثار او
را بأحسن خط و اطرز صنع که آنچه از قبل او نازل میگردد از کلمات طهورات جنت
ازلیه است که بر بها کل افئده و ممکنات مشرق میگردد در هر ظهوری الی حد آن
ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است از حب و طاعت لعل از نفی خارج گردی
و در اثبات داخل شوی که اینست رحمت واسعهٔ الهی که بر هر شیئ احاطه کرده قل
الله آنهاکم عن النفی و ما ینسب الیه و امرکم و کل شیئ بالاثبات و ما ینسب الیه لعلکم
یوم القیمة تتبعون الله ثم بامره تتعززون قل کل له ساجدون و بدان که وجود نفی
بنفسه ذکر نمیشود الا نزد اثبات که اگر شاهد نظر نمائید بشجرهٔ حقیقت در یوم قیامت
دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرمائید و آنچه ذکر میشود لاجل ارتفاع اثبات
و فنای نفی است نه دون آن مثلا نهی از این دو شیئ که شده از برای حفظ نفوس
مؤمنه است نه نفس آن و هم چنین در کل مراتب وجود مشاهده کن بوجود را ادراک کن

بر

بر حذر از هر شأن که او است بهترین حافظین **الباب الثامن من
الواحد التاسع** فی حرمة التریاق والمسکرات والدواء مطلقا **ملخص
این باب آنکه** کل شئون دون حب از دون حق بوده و هست و کل شئون
حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دوا بر او شود مطلقا
تا آنکه مضطر کنی خود را از هر شیئی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواضع
ضرورت با آثار لطیفه و نعماء طیبه که شئون حب را متجلی بوده و هست و حکم آن در
کل مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دون مؤمن مثل کلی او است و کی
خداوند عالم عز و جل در هر حال ثابت لا تجلی فرموده که کل وجود او را اجر برد
کل بحب او راغب و بطاعت او صاعد و هیچ چیز. نه مگر آنکه بکنه کینونیت عابد است
او را و ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیئی که از شئون نفی محتجب
نیست محبوب نبود. و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور
بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعض از این اشیاء را اذن داده شده و این
همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آنرا که بآن دون مظاهر
حق مدارا نمود. لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود باینکه زیرا که امکان نزد
هر نفسی هست اگر خود بنفسها محتجب نشود ولتستغنین عما لا یحبه الله ربکم الرحمن ان
انتم تحبون ان تفلحون **الباب التاسع من الواحد التاسع** فی حرمة صلوة الجماعة الا
صلوة المیت فانکم تجتمعون ولکن فرادی تقصدون **ملخص این باب آنکه** رتبه
آنچه اینکه در جماعت ثابت است آنکه امام محقق الوقوع باشد و اینکه از حروف اثبات
و از آنجائیکه اکثر هر ظهوری کل خود را چنین جلوه داده که مظهر اثبات اند نه نفی

ولی بعد ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بود. از این جهت است که نهی شده تا آنکه کل
لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد باید
در آیات آن و شئون حقیقت و ظهورات آن در قبل از آن و در ارض نفسی که آن الی الان
اظهار ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و اینست از احکام
واقعیه نفس الامریه زیرا که در آن روز لدون الله بوده که اگر نمی بود منع شده آنکه نماز
کرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمیشد اینست یکی از احکام واردیه که
باطن شده نه بظاهر که اگر بظاهر بود اذن داده نشده بود ولی در باطن اذن کل کلام
است که چرا البصیره که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة
میت اذن داده شده زیرا که آن از اعزاز مؤمن است هرقدر که کثرت زیاده
شود در صلوة او محبوبتر بوده و هست نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در
صفوف خود قائماً نماز گذارند برای قصد فرادی ولی در صورت جماعت نظر کن از
صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت برپا شده که کسی احصا نتواند
نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفی او نماز گذارد در ظهور آخر
او که لدون الله واقع شود در حال آنکه کل باسم او مصلی بوده اند و بقول او مصلی بین جد
خلق را که با اینهمه اظهار حب و انقطاع رزج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر یک صلوة مثل
آنکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراتب
بوده یوم ظهور من یظهره الله که اینقسم کتب تألیف کرده شب و روز تمنای ذکر او در مرید و
باحکام موعود. در زمان ظهور او قلب خود را پاک نکند دیگر تا بنفحه طالع گردد تا آنکه
بر قرب رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل مردم مانند و از ثمره وجود خود

ب

بی نصیب گردی اگرچه آن بر حد صبر است که اگر نفسی در علم او باشد که وفا نکند
بعهد خدا در یوم قیامت هرآینه صبر باید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند ولی میشود
که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کند و خود کسی بسوی خانه خدا
رسول خدا ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند تا امروز
در خواب هستند زیرا که مراد بوده که بفرماید ختم محمد موعود صلی الله علیه و آله و اقامه
حجت فرماید بآیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نزد کل و هر نفسی که اگر چنین
میبود هیچ حجتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمیشد نظر کن در قرآن که یقین بآن داری
که چقدر مذمت شده عبادیکه از رسول الله ص تمنا نمودند آنچه نمودند حتی آنکه
گفتند تأتی بالله والملائکة قبیلاً که از آن اعظم تر دلیل از برای ایشان نبود که چنین
گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده
که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه ممکن بهم ساند و تا حال هنوز منتظرند
در انتظار مانده و چون قیامت من یظهره الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار
باشند اگر خداوند مبعوث فرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین ببیان
بیان و الا فضل کل وجود را درک خواهند نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود
هرآینه خداوند از برای رسول الله نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که بظاهر
امر واقع شوند و در نزد صدور غیر از امر الله نیست مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از خلق ارتفاع آن ظاهر باطل
ایشان امر خدا را والا همان عزیکه در امر الله بوده هست نزد بصیر لطیف چه کل عمل
کنند و چه عمل نکنند و لتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بآیات الله یوم القیمة توقنون.

الباب الثامن من الواحد السابع فی طهارة ارض النفوس ملخص این باب آنکه
از برای هر شیء تطهیری است در علم خدا و کل بذکر الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند بمن یظهره
الله و تطهیر انفس نمیشود الا بایمان بحروف ثلث و ارواح الاربع و النفس الاولیه الست
است و ذات الاولی آن و کل تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات واحد را از
آیات در ظل آن از ماده و همچنین در هر شیء شیء که کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه
توانی تطهیر کنی مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره سیاه بشود تطهیر آن نمیشود الا بنحو
حد آن مقدر شده و همچنین از ذره وجود الی منتهای ذکر هر شیء نظر کن تا آنکه
محتجب نگردی از رداء هر رداء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات
برده بهشت مثلاً سمع خود را طاهر کن از آنکه ذکر دون الله شنوی و عین خود را که نبینی
و فؤاد خود را که شیء هر نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود
را که حامل نشوی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین کل شئون خود را تا آنکه در
حرف حسنات بر روحش کنی لعل درک کنی من یظهره الله را با طهارت محبوب نزد او
که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی بود و تطهیر دیگر
نفع بخشد تو را و بدان که هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل در نار نمیشود
یعنی چون که می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل جنت نفی
که تصدیق او میکنند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره اینست و هر عینی که نظر کند در
کلمات او با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنت و هر فؤادی که شاهد شود بر کلمات
او با ایمان بآن در جنت بوده و خواهد بود نزد خدا و هر لسانی که ناطق گردد بکلمات
او با ایمان باو خواهد در جنت بود و مستبلج میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که بدان اوج

نفاد

نفاد از برای ظهورات عز او و نفحات قدس او بوده و هست و هر یدی که بنویسد
کلمات او را با ایمان باو مملو نماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در
دنیا و آخرت و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو نماید او را از
محبت خود اگر مؤمن باو باشد و هر قلبی که حب کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او
علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله اذا ذکر الله وجلت قلوبهم که آیه محل
نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند در یوم قیامت بحسن
ذکر و بدان که طهارت نفوس نه اینست که کلما نیکو خداوند نازل فرموده تلاوت
بکنی زیرا که اول دین تو و کلمه لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر واحد اول
و در کتاب بیان و حال آنکه دون کلمات علیین در حرف اول نفی است که در زمان
ظهور خود را یکی از مطهرین ارض نفوس میدانند بلکه مراد از طهارت نفوس آن است
که آنچه لدون الله هست از آن خود را طاهر گردانی و آنچه لله هست خود را بآن فائز
گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان بشأنی که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون
کلمات علیین را تلاوت کنی اذن داده میشوی و اگر خواهی در کل عمر خود در یک حرف محبت
علیین سیر نمائی داری از او عز زیرا که اگر کل وجود بیک کلمه الله اعظم سیر کند کل
میرسید بمقصد که آن من یظهره الله باشد که او است ظاهر بظهور این کلمه و بدانکه نفی هر
ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی
قرآن در بیان کلیة نه جزئیه و همچنین نفی بیان ظاهر نمیشود الا بظهور من یظهره الله که
کل آنروز مدعی اثبات اند از برای او مبترئ از نفی و کل خوش بوده که مثل تحریه
آیه بیان که آنوقت چنین کل خالص شود ذکر سموات و ارض و ما بینهما از خلق آسمان

خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان ایدی و اگر در آن یوم هستی خواهی دید که کل
ما هیهات که بیان بابک ما را زنده ولی از آن محتجب و تسطرن الفکم علی حق ما انتم علیه
هفصد ردن

متمم کتاب بیان

که

حضرت ثمرهٔ بیان

(حضرت صبح ازل)

فرموده اند

بسم الله الامنع الاقدس

الباب الحادی عشر من الواحد التاسع

فی ان لا تبیعون عناصر الاربع و لا تشترونها ملخص این باب آنکه خداوند
عالم جل اسمه از فضل غیر متناهی خود من اجل مخلوق خود عناصر اربع را آفرید
و حلال نموده از برای ایشان خریدن و فروختن آن را نهی فرموده در بیان که
احتجاب در بین ... و خبر بر آن الهی عمل نکرده و داری اجرا قرار ندهند خاک که رتبه آخر
از عناصر و نفی حرف در تحت اقدام شما است نهی آن از خریدن و فروختن نموده
و هم چنین آب را جاری داشته من اجل ارتفاع و انتفاع ذوات شما بسبب
حیات ظاهره در ابدان شما و هر چیز عالم در حیز وجود بدان ترتیب میشود نهی نموده
که او را من دون بها ما به جوهر دا قرار داشته در بیع و شری داخل ننمایند چه
حیف است مایه زندگانی خلق بدینار ظاهر فروخته گشته و مخلوق الهی از آن
تمتع بر ندارند و هم چنین آتش و عنصر دیگر هوا که در باطن آب مختفی و در ظاهر
این هوا جلوه گر است اگر چه در ظاهر بدست کسی نبوده که بیع و شری آن نموده
لیکن چون سه عنصر دیگر که به بیع و شری داخل گشته عنصر هوا هم در جزء لا یتجزای آن
محسوب است و بظاهر امر دمیدن نفس و چیزی که سبب بر دمیدن باد بوده چه
بعضی دمیدن انفاس خود را با جرت معاوضه میکنند کسی بوده که انفاس خود
را در سبیل خدا انفاق نموده هرگاه بر سر بیماری رود بجز اذن دمیدن من اجل خود
مزدی قرار نهند هرگاه در ظاهر امر گویند که این عناصر از جمله خاک و آب بی بها نیز
نبوده و بلا اجرت حمل آن نکنند یا آنکه از آب و خاک خراج گیرند در این صورت
مزدی

مزدی من اجل آورنده و خراج گیرنده قرار داده تا آنکه من دون قیمت بوده
نه اینکه باین مبلغ خاک را از فروختن و آب را بل فی سبیل الله لیکن نظر بزحمت نقل
و آورنده خاک مزدی من اجل آنها قرار نموده و هم چنین آتش را هرگاه اراده حاجت
بآن شده چنانچه در کشتی ها ببعض من دون قیمت نمیدهند ثمره این حکم آنکه لعل
در روز ظهور مظاهر توحید و شئونات حقیقت را به بیع و شرای نفوس خود داخل نکنند
ببعضی زر با دکار ... تا سپاس آن شجره را اغصان او را فروخته و با عراض خود بکشیدند
بل مظاهر لا اله الا الله در توحید او و توحید و تسبیح و تهلیل او را داده و ندیدا
حجة لا اله النقطة مظاهر تمجید و تحمید و در لا ادله الا حروف الادلة مظاهر
تهلیل و در لا ادله للادلاء الا من یدل علیهم من بعدهم فی مظاهر التکبیر و در شئونات
تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر عوض نموده جمیع این مطالع را در تصدیق بنقطه بیان داده
و در قیامت بعد در نفس من یظهره الله و مدلین بر او مشاهده نمایند و جمیع نظار
بانظار حق و وحدت نظر نموده این مظاهر مرتفعه حق را با عراض و انکار نفوذ نبندند
چه اگر در این عالم ظاهر خود این عناصر را به دینار داد و ستد نموده در آخرت با حرف
غیر خداوندی منتهی خواهد شد و نتیجه این عمل بر اعراض و انکار خواهد افزود چنانکه
ما بقی از هر قوم این عناصر را فروخته و ثمره آن در ظهور بیان بنقطه بیان منتهی
شد چه بسا از نفوسی که مبالغ ها اجرت یک نفس گرفته اند در مزد خواندن و دمیدن
را به دینار ظاهر قرار داده و آب را در بعض مواقع و مواضع بچه قیمت ها فروخته با آنکه
خداوند تعالی این کتی ما در شط و بوادی و انهار و عیون و حباب را من اجل خلق
خود قرار داده تا آنکه باین رحمت غیر متناهیه او مستفیض بفیوضات لا نهایه گردند اهل

بیان توحید و معارف خود را باین قیمت های کم و بضاعت مزجات نفروخته آن مظهر
حق و صدق را باین نفوس دنیه خود عوض نکنید ذلک ما توعظون به فی الالواح بلکه سعی
نموده که کلمه توحید و تحمید و تسبیح و تکبیر را باین قلت بضاعت عوض نکرده بتبدیل حق
با اضداد و مقابل بلاده مانند ملقای ظهور من اجل کره حقیقت قرار نداده در مظاهر
لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا انت و لا اله الا الذی
و لا اله الا ایاک و لا اله الا ایای احرف مستدل بر ذات حروف السبع که نقطه
بیان بوده باسم علی نبیل مشاهده نموده از رتبه مشیت تا رتبه کتاب مراتب
نقطه حقیقت را در ظهور نقطه بیان دریافته این است سر توحید در جمیع اسماء
و صفات الهیه هرگاه سر مشیت را در هیکل اراده و جمله متعلقه بر آن از نفس ثابت
مشهود ببینند و نظر بآنکه عناصر تا مهاد در ظاهر نفوس شمرده رتبه اهوار مشهود گردد
نهی شده اینکه نفوس که جامع عناصر است مطلق نگردد و در جنت داخل نشده اهل
بیان مطلق از این عمل احتراز نموده نفس انسانی را نخورند و نخورند این است
نهی حقیقت در امر عناصر هرگاه بصیر بوده امر الله را جاری دارند والله اعلم لعباده المهیمن
الباب الثانی والعشر من الواحد التاسع فی ان لم یبطل صلوتکم شعر حیوان و لا ما
یتعلق الروح فیه فلتشکرون بذلک فی دین الله ملخص این باب آنکه ارتفاع جمیع حدود
کتب و حدودات نقطه اولیه است و چون نفس مؤمن بآن مظهر حقیقت واصل شده در
بدو دست او بمدارج اعلی متصاعد گشته در هر شئون خود مرتفع بارفع درجات عروج
گردیده بمنتهی مقامات پیوسته و لطف و رحمت ایزدی را در ذات و صفات خویش
مشاهده نموده در این ظهور خداوند متعال آسان فرموده آنچه از پیش در امور
صلوتیه بر عباد دشوار بوده بدین سبب لباسی که از پوست حیوانی بوده در صلوة

جایز

جایز نبوده استعمال آن خداوند رحمن از علو فضل و سعه جود خود آن امر عالی را جایز
فرموده در این حال هرگاه ملبس آن لباس بوده یا آنکه موئی از آنها بر لباس ملتصق
شده باشد در نماز حکمی نبوده و باس نخواهد و اثر در بطون امهات آن حیوانات
حیوانی مرده یا آنکه بی روح بوده باشد و از پوست آن لباسها مانند حنا که حال
میانه عالمیان متداول است باکی نبوده و حرجی بر مصلی بهنگام صلوة نبوده
چه مراد از صلوة توجه خداوند متعال است که لم یلد و لم یولد و لا یعرف
بشئی و لا یوصف و لا یذکر و لا ینعت و لا یدرک بوده نه اینکه نظر آنی بلباس
یا آنکه موی حیوان بوده بل نظر خداوندی بخلوص نیت و پاکی طینت و ضمیر بوده چه
نفس مؤمن را حق زیادی قرار فرموده که از هیچ چیز عالم پلید نگردد هرگاه نفس
مؤمن بشهادت توحید او و اقرار برسول او و آیتهای او مطهر گردیده پاک از ریب
کفر و نفاق گشت شعر حیوان پلید نگشته و نماز آن مرفوع الی الله است سعی نموده
که خود را از ریب و وسواس پاک گردانید و از غیر طهارات باطنی پرهیز نمایید
چه هر آنچه مبطل صوم و صلوة است و درستی شرط نفی است و اتباع آن داخل
تقوی و طهارت صوم و صلوة محبت نقطه اولیه است و اطاعت او هرگاه بصیرت
داشته و مستمر در دین بوده از نفی و ما یتعلق به احتراز نموده تا آنکه در روز قیامت
بلقاء آن کره و زهد و تقوای حق حقیقی که معرفت و مودت او است مرتفع و
متمتع در ظاهر و باطن گردند نه اینکه متمسک بزهد ظاهر گردیده ظاهر خود را آب شستن
و احتیاط نموده و هر ساعتی غسل نموده و در باطن غیر مطهر و پلید و ظاهر چون گور کافرا
آراسته و زینت نموده و در اول عهود آن سوگندهای مغلظه و کلام مغلق و در آخر

حقیقت منتهی نگردد چه هرگاه اگر ترک این عمل نداشته در آخرت بنقطهٔ بعد منتهی
شده و من یظهره الله در روز ظهور مؤمن خواهد شد و باشعار حقیقت این امر ثبت
منتهی شده تا آخر بلا آخر باقی خواهد ماند چه نموده اینکه کتابی را یا آنکه لوحی را
یا آنکه کاغذی از میان خود بدور نینداخته و پاره نموده و ترک این افعال
را از انظار خود داشته شاید که بدین وسیله نجات یافته و از نار هلاکت بعید
در نعیم لایزالی باقی مانده در آخرت رستگار گشته و این اعمال غیر لایق بکره
حقیقت منتهی نگردیده و شما خلق بیان عند الله بهترین خلق بوده و من یظهره
الله معروف به نیکی و ترفیع اخلاق و تمنیع مقام و درجات خویش لاجل لقاء
و قدرت در جمیع شئون و آنچه خداوند در حق شما جاری داشته بتهیج و ابتهاج تا
لانهایه گردیده و حذر از ذات صاف و بلور محبت تلقای او نموده شاید اگر
آفتاب حقیقت در ذوات افکنده شما نافذتر از سنگ پست تر نبوده و از
ذوات خود جوهرهای گرانبها بیرون آورید یعنی کلمهٔ ایمان و اخلاص و صدق
و یقین و محبت خالص تا آنکه با آن آثار روحانی انفس و آفاق و ارض ظلمانی را
روشن و مضیء نموده در اعلی معارج عز و بهری مستوصل گردید و من اقرب من
الله امراً و حکماً ان انتم تعلمون هرگاه باین ترتیب مترتب گشته ثمر این اعمال
در قیامت بعد بمن یظهره الله راجع شده و شما خلق بیان اهدی ترین خلق نزد خدا
بوده اید والله ولیکم و هو ولی المهتدین الباب الرابع والعشر من الواحد
التاسع فی ان کل اسبابکم من بعد ان تکمل تسعة عشر سنة ان تستطیعون انتم
لتجددون ملخص این باب آنکه دست نداشته خداوند سبحان دنیا را خلق خود
مگر

مگر هر شیء لطیف و نفیس کمثل شیء را که هر آنچه منسوب با بهاء الست و متعلق
بوجود آنها تازه و پاک از هر عیبی بوده باشد باین سبب در هر زمان و وقت
باقتضای اوقات و احیان و زمان خداوند متعال رحمن از هر گونه چیزی که
باعث ابتهاج نفوس بوده مشهود عباد خود نموده چنانکه هر فصل لطافت و
گل و ریاحین و از هر نوع خلق و شکوفه‌های رنگارنگ و میوه‌های دل ربا و تمام
چیزهای گوارا مختلفاً الوانه و ظهورات متعدده و بمقتضای ظهورات آدا آیت
های تام و کامل و امارات مرتفعه و انبیاء و رسل و شموس طالعه و نقاط مستعد
و آنچه را که عقل آدمی تحیر داشته از هر چیزی یا آنکه هر نوع اختراعات و صنایع
که از خلق او بظهور آمده بعد از اعطای قدرت او در نفوس آنها و عطاهای کامل
و معروف چنانکه مشهود جمیع وجود بوده بدین سبب امر فرموده شما خلق بیان را اینکه
تازه نمائید اسباب ظاهر خود را و آنچه متعلق بنفوس شما است بآنچه توانید هرگاه
مستطیع میباشید بعد از تمامی نوزده سال یعنی بعد از قدرت خود برای هر چیزی اگر
مستطیع نبوده و از دیگران طلب نمائید بنحویکه مایهٔ خذلان شما در وجود بوده و
محجوب نزد خلق شده بلی در زمان استطاعت و قدرت چنانکه امر بابلاغ احکام
بوده و مأمور شده اید هرگاه استطاعت آن نداشته بر شما باکی نبوده بلکه نظر بآنکه
شاید روزی بکره حقیقت بر شما گذشته یا آنکه در شهر و قریه شما و ملک شما وارد گشته
عین حقیقت او بر چیز غیر لایق نیفتاده و نظر بر شیء نکرده نداشته بلکه اهل بیان
در علو تربیت و تهذیب و حیاء و زینت در ظاهر و باطن مرتفع شده تا آنکه در
حق آنها نظر مرحمت فرموده بمعرفت ایشان و هدایت آنها را از پروردگار طلب نموده

آن در اسطه از نار احتجاب رهیده در نور ارتقاء و اقتراب داخل گردند پس سعی
خود در هر امری از امور دین نموده ظاهر و باطن خود را کلی در زیر ظل آن آراسته
گردانیده که بعد از مجد بزرگی در بیدای سینای حقیقت انقطاع از قدوم آن بر اعظم اکبر
ارفع را داشته که ظهورات شئونات هر فکر این خلق که از مبدع عزت رفعت محجب
نگردند و بعد از صعود و فنا پیوسته آن ذات حقیقت را در ارکان درجات خود
دریابند این است علو انفصال و ارتقای الهی در حق شما سالکین راه اش بیان
تا آنکه با کرامت حقیقت واصل گشته در جمیع موارد ملحوظ الطاف الهی گردید
ذلک ما یوصیکم ربکم فی کتابه و یامرکم بالهدی و الحق لعلکم بعد استطاعتکم
بکم الله لتعملون و فی دین الله ترتقون و تشکرون الباب الخامس و العشر من
الواحد السابع فلتکتبن ذکر البیان علی کل صنایعکم لعلکم ان تتقون
فی ظهور حقیقه فی دینکم بغیر حق لاتذکرون بین یدی الشجرة الاولی ملخص
این باب آنکه یاد نمائید و بنویسید اسم بیان و ذکر او را بر جمیع صنعتهای خود اگر
در عوالم خود آشکار نمائید و ذکر نمائید بیان را در کتاب های خود و در هر آنچه صادر
میشود از نفوس شما از هر نوع صنعتی و کاری و هر جنسی که بوده اسم الله را در جمیع شئون
خود ذکر ننموده باشند مگر از چیزی مگر آنکه بنام بیان نامیده و در آن آثار و کار
الهی مندرج گردیده و هر نفس بعلو اجلال و ارتقاع رسیده در خود آثار محبوب خویش
را شاهد نموده ظاهر خود را به یکرادی مشهور و در باطن باسم او معروف و مذکور تا آنکه
ارض و ما علیها جنت و اقعی گشته هر آنکه بر روی ارض بوده از شاهده این امر منجذب
بسوی شجره بیان گشته در اجتذاب و انجذاب حقیقی منجذب الی الله گردد و

سالکان بیان و سائران برای ایمان در این امر حقیقت عرض نموده در این
عمر هویت عمر شمس و رزیده تأثیر جود و ارتفاع مشهود سازند هر گاه بر صنایع خود
و اعمال ظاهری دستهای خود اسم الله ذکر نکرده جلوه انوار بیان در او ظاهر نگردیده
در بین یدی الله با سماء تملک و امثال نیکو مذکور بوده در اعلی درجات مرتفع
بوده اید ثمره این امر آنکه شاید هر گاه شما در ظهور حقیقتی باقی مانده باشید و نام های
شما در علو ایمان مذکور بوده در آن روز حقیقت بغیر از نیکی و درستی نزد محبوب خود
که ثمره حقیقت است در اول و آخرت مذکور نگردیده خواه در ظهور اول او یا
آنکه در شئونات آخرت در هر ظهوری که طالع گردد نامهای شما به نیکی ذکر شده و نزد الله
مرتفع بوده ممتنع از ظهورات ایمان گردید چه با اعمال دستهای خود بین یدی الله
حاضر شده نزد آن شجره ساجد گشته آثار هدی و تقوی را در جمیع مراتب ظاهر نماید
هم ایمان شما بحفظ بیان ثابت بوده در آن روز ایمان و ایقان خود را اعز الله واضح
ساخته آشکار بعد از هدی و تقوی گردیده بحفظ حقیقت موفق شوید اینست که پروردگار
مهربان امر باین نوع عمل نموده تا آنکه شما سالکان برای ایمان در روز وعد
الهی از عهد نموده ذکر بیان و ما فیه را در الواح صدور خود ثابت داشته تثبیت
امر الله بوده به لقای آن شجره خاضع و خاشع گردید و مسئلت از فضل و رحمت و جود
و اعتنای الهی داشته خود را تلقای او مرآت صاف نموده جلیان تجلیات او را
انعکاس افکنده خود از ظهورات لانهایات آلهی مستشرق داشته در دنیا و آخرت با
عزاو مترفع و ممتنع گردید ذلک بما تلقون من ربکم لعلکم بلقاء الله یوم القیمه
فی الاخرة ترزقون الباب السادس و العشر من الواحد السابع فی ان لا تحزنن احدا

ملخص این باب آنکه ساکنان ادیان ظهورات قبلیه میانهٔ خود عادت و سنتی قرار
داده که بآن شیمهٔ رذیله افعال ناشایستهٔ خود را بر حق جاری نموده چنانکه میانهٔ آنها ضرب
بر نفوس و شتم و اذیت متداول بوده و تا کنون در اکثر از وحشیان عالم و اهل داین
و قری این سنت رذیله باقی است بطریقیکه عادت آنها در این ظهور بشجرهٔ حقیقت
وارد شد و بهمان سنت عمل نموده و در ارض میم بمظهر توحید ناسپاسی نموده و آن نفس
مقدس کمیل ضرب آورده بخبر ای صاحبان تقوی و علم زمان خود و اجماع یکسالی
خود در حکم تعزیر بر آن شجره واجب دانسته بهواهای خود عمل نمودند و بدین سبب سنت
الهی بر آن جاری شده که در آن محل حاضر شد و بما قدر الله فی الکتاب عمل نموده
برضا بان آن وجود و فاعلان آن عمل ذکر ما تستحق به النفس را جاری دارند
در این حال واجب است بر شما که ترک این عمل نموده و بهیچ وجه نفسی را اذیت نکرده
و ضرب بر نفسی روا نداشته لعل در آخرت ثمرهٔ این حکم بر خود رسد بر من یظهره الله سید
ظهر راد وارد نیاید چون نفوسی که خلق را آفرید و این سنت را جاری داشته
و بسیاری از قرون را بهمین سنت پایمال ستمگران نموده آنچه در کتاب الله در سنین
ادا مرشده بوده من اجل دزدان و رهزنان و قاطعین طریق و شاربان خمر و صاحبان
گناهان کبیره بوده نه اینکه بر هر نفسی این عمل را روا دارند اینست که شما را نهی فرموده
خداوند که ترک این عمل داشته مطلق میانهٔ خود جاری نداشته تا اگر در روز ظهور
و طلوع شمس حقیقت از مشرق عدل البشر احدیت راجع گشته و چون قضاهای این
ظهور واقع نگردیده آن مرآت کینونیت از این نوع مکروه نگردد انما الامر نزل
من اجله والحکم بعید رفی حقه والکل یتلبس بکون بلبس الوجود و یرفع بمنه ذلک
الفضل

الفضل من عنده والامر من لدنه لعلکم تشکرون الباب السابع والعشر من الواحد
التاسع فی ان تضیفن فی کل شهر تسعة عشر نفساً ولو لا تقدرون بیک
تسقینهم ماء الواحد وان لا تستطیعن بذلک بما لم یکن لکم مقاماً فلتبتغون الی
عدد الواحد ما تستطیعون من نعم الله بینکم او ما تقدرون به ملخص این
باب آنکه خداوند عالم دوست داشته در بیان که در نهایت حب و رافت
باهم سلوک نموده و سنن الهی را میانهٔ خود اجرا داشته جاری نموده هر ماه
نوزده نفر از مؤمنین را ضیافت نموده اطعام آنها قرار داده بآنچه توانا
می باشند و هرگاه اگر مستطیع نبوده و قدرت نداشته تا واحد نوشانند و
هرگاه بر این هم توانا نبوده نظر بامکانی خود و بلا کل ضیافت اگر مستطیع بوده
نبوده نوزده نفر آنچه توانا بوده از نعم و آلاء الهی رسانده و یا آنکه ماء واحد یا آنچه توانا
بوده تا باین سنت مرضیه انجذاب و اجتذاب خود را آشکار نموده بسنت های
پسندیده الهی عمل نموده باشند این است صلاح امر شما در ظاهر و باطن ایام زندگانی
خود هرگاه ملب الباب کلام و اعمال بر خورنده باشد بالحب الله و برضاء عامل بوده
نتیجه این عمل و حکم و اثمار آن شاید روزی شود که ذات حقیقت بر یکی از شما
وارد شده یا آنکه اولاً در حق نازل گشته و دوستان آن شجره ملتجی گردیده و باین
عادت مرتفعه آنچه خالص از اعمال شما بوده الی الله راجع شده و نفوذ این عمل بر ظاهر
الهی واصل شود چون نفوسی که از این اعمال مرضیه از پیش معرض بوده و چون
مقبل و هر یک در سلسلهٔ خویش ذاکر بوده وکل فی فلک یسبحون مشاهده میشود
که در روز امر و ظهور آن سر اعظم ساکنین عرش بیان در مضیف های خود نشسته و انتظار

زمرهٔ مؤمنین را داشته و تا لقاء شجرهٔ حقیقت و مطالع عز او در مقامات خود در آن
مجمع حاضر شده از طعام آنها تناول نموده و از آب داخل نوشیده و صاحبان مجلس
تا ابد الآباد بذکر خیر و صلاح یاد شده لم یزل و لا یزال با دوام و نعمای پروردگار خود
عامل و متنعم نه جهدی بلیغ در این سنت مرتفعه داشته و سعی نموده تا آنکه باین سنن
و آداب عمل نموده و من اجل این اعمال در آخرت بشجرهٔ اول و آخر ملتقی شده آن
ذات غنی و بی نیاز از خلق با وجود بی نیازی خود از ضیافتهای شما باعمال حسنه راضی
گشته بآداب مستحسنه ذات مرتفعه شما با انبساط خاطر نائل بر بساط شما گردیده و
با انبساط وجود مراجعت فرماید جهد نموده در این سنت سبقت گرفته و در این عبادت
پیش دستی نماید امید است ثمرهٔ اعمال شما که در ظاهر برضای الهی واصل شده و در باطن
مستحقین قوم و هر ضعیف را دستگیری نموده برضات غیر متناهی پروردگار خود رسیده
و عامل گشته اید ذلک الفضل من ربکم افلا تشکرون الباب الثامن والعشر من
الواحد التاسع فی ان لا تحرقون لباسکم و لا تضربون علی ابدانکم حتی ما لکم
منکم من احد ابداً ابداً ملخص این باب آنکه دست نداشته خداوند مستعان
بر اینکه در میانه خود بدون و در عملی را از دیگ شوید بدین سبب امر فرموده در میان
که هرگاه از شما کسی رحلت نماید و از جهان فانی بدار باقی شتابد لباس خود را پاره نکرده
بر بر صورت و اعضا و جوارح خود نزده و هرگز در بین نفوس خود این سنت زشت جاری
نداشته چنانچه عادت بعض از امم بوده حتی بعضی بحدی گشته در بعض اماکن از ناراستین بتر نان
فوق طاقت خود عزاداری نموده مردان ایشان ریشهای خود کنند و زنان آنها سیاه
پوشیده گیسوهای خود ببرند با آنکه در شریعت این سنت نبوده و در آئین خداوند حق د
پسند

پسند گشته بل از جهالت آنها باقی مانده است حال آنکه تو اینها عزاداری میت را
در کمال خوبی نموده چنانچه در ابواب بیان در محل خود امر شده و زیارت آن
نفس گذشته را چنانچه حکم شده مرعی داشته بر مقبره ها رفته لیکن لباس پاره
نمودن و بر زدن بر نفس خود را ترک نموده هرگاه بخواهید در لکابا سی بنود و در
جمیع شئون جاریست نتیجهٔ این عمل شاید در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت این افعال قبیحه
از میان برداشته شده رفع حجبات گشته بین یدی آن شجرهٔ عظمت بکمال وقر و فرحانی حاضر
شده و آن ذات مقدس که بی شبه و نمونه است بوده و ذکر خیر شما نموده طلب آمرزش
از پروردگار خواسته در جمیع شئون مستفیض بفیوضات مالانهایات الهی گردید
این است که خداوند عالم جل و عز شما خلق بیان را بتربیت های نیک تربیت فرموده
شاید که در روز طلوع آفتاب حقیقت از جمیع امم ممتاز باشید هو یصلحکم بالتقی
و هو ولی الصالحین الباب التاسع والعشر من الواحد التاسع فی ما اتم حین ما
ترکبون حرت البحر او النهر لتقولون بسم الله المهیمن القیوم ثم کل ما کان علیه الفلس
من السمک ثم کلونه ملخص این باب آنکه محبوب مستعان از فضل وجود لا متناهی
خود آنچه در بحر از حیتان پاکیزه و طیب آفریده بر شما حلال فرموده و همچنین آنچه در شطوط
و رودها و انهار بوده از رحمت او حلال و گوارا بوده بر شما بیان داشته مگر از علو
فضل و رحمت و الطاف او هرگاه ماهیان بحر و جمیع انهار را بر شما حرام میفرمود هر آینه شما
را قوت گفتار نزد پروردگار نبود و چون فضل او لا نهایه و جود او واسع و مالانهایه
بود از این سبب امر فرموده همگان که شما ماهیان بحر و انهار را صید نموده و تزکیه او
نمائید که او را پاک از هر خبث نموده مطهر سازید هر آنچه گوارا در آن فلس بوده بر شما حرام

واجتناب نمودن سزاوار امنیت از فضل او که شاید آنچه سبب حزن نفوس است
اجتناب نورزیده از غیر طیب و طاهر امتناع جوئید همانچه سابقاً از بحر و انهار
صید مینمودید و بر شما حلال بود حال هم همان بر شما که اراد پسندیده است از برای آنکه
قدری شما اکراه داشته و خداوند عالم دوست نداشته اجتناب نموده محترز
گردید و هنگام تزکیه آن که اینها ذکری که خداوند نازل فرموده از آیه مبارکه
بسم الله المهیمن القیوم زیراکه پس از نزول این آیه آن ماهی بر شما که از کشته از
رحمت غیر متناهیه الهی مستفیض شده بنعمت های او شادان گشته آید امنیت از رحمت
های الهی در حق سائران ارض بیان تا آنکه در هر چیز ذکر الله را جاری داشته حتی
در ترتیب لقمه خود اسم الله را گفته در جمیع شئون خود هنگام تلطیف ابدان خود
و سایر امور خود بی اسم الله و ذکر او حرکت نکرده و امری را از امور دنیا عامل نشده
الا باسم الله و ذکره و در امورات دنیوی خود بنام خدای عز و جل شود ظاهر و باطن
خود و برکات در هیچ در اموال منسوب کرده از خداوند تعالی خواسته که کلف از او ادام و نفرا
او نموده باینکه حلال فرموده بر خلق بیان از امساک بر حیوانات معلّمه و نوادی دانسته
شکر و حمد او بجای آورده و در جمیع شئون خود بذکر الله متذکر شده و الله خیر الذاکرین
الباب الاول من الواحد العاشر فیما نزل فیه ان اشهد انه لا اله الا انا المهیمن القیوم لا تحذرن عن الکلب وغیره وان تحکم شئ رطب منه الا وانتم تکونن ان تنظفن عنه الواحد العاشر
ملخص این باب آنکه شهادت دهید بر اینکه نیست خداوندی جز
خدائی که از قبل بوده و از بعد بوجود ذات کینونیت خود خواهد بود تنها خبره
او را شیئی و آلها. نگردیده بذات او دون شئی و احاطه نموده بر شئونات و خلق
او شیئی آورنده هر چیز را بنوعان خود و پدید آورده ما خلق و کلی را با فرو اجلال احسان
خو

خود ما عرفه شئ ولا یمکن ان یعرف من خلق ابدع الاشیاء کما شاء وخلق کل
شئ کیف شاء بعث الرسل ونزل الکتب وقدر المقادیر وجعل لخلقه منها حججا
لیعلم الکل انه لا اله الا هو واحد فی الذات والصفات وفی کل ما ینسب الیه
هو الفرد المتعالی المهیمن المحبوب و چون نظر بخلق خود فرموده از فضل غیر متناهی
خود آنچه در کتاب صعب بر جمیع نفوس بوده در این کور بیان و در او بر خلق خود
آسان فرموده چنانکه از پیش احتراز از بعض چیزها بر حسب وجوب بوده اکنون از
علو جود و رحمت خود بر خلق خود امور دینیه را سهل فرموده چنانکه در احتراز از کلب
وغیره بر خلاف سابق امر فرموده اگرچه در کتاب نازل گشته بود لکن در ام و ما
فی الامر جاری شده هرگاه در علو توحید کمونی نظر نموده جمیع احکام الهی من
اجل حکمت بوده خواه امر فرماید احتراز از چیزی را و در حلال فرماید و در زمانی حرام
این از اسرار و مصالح عباد خود بوده و جعل طاعت بر گردن آنها نزد خداوند یکسان
بوده کلب و شبه آن با آنکه از سنده احتراز نداشته هر دو یکسان بوده هرگاه موری
طبی از آنها بر شما مس نماید احتراز لازم نبود لیکن در مقام نظافت و لطافت اگر
دوست دارید خود را پاکیزه نموده و از قرب با آنها احتراز نمائید لکن امر شود که معنا
با آنها بوده چنانکه سنت بعض از امم ماضیه است در تربیت کلب را از لوازم شمرده با
آنها مأنوس اند اشد محبت و الفت که گویا باهم تولید شده اند لکن اجتناب و احتراز
لازم نبوده و چون کلمه لا بر کل جاری گشته حکم با ارتفاع آن است لکن خود و ما یتعلق
بخود را نظیف داشته اجساد خود را مع البسه خود و ما یتعلق بالبیت را پاک و مطهر
داشته در کمال نظافت و طهارت باطنی و تمیزی ظاهر بر برید زیراکه طهارت و نظافت

چیزی است که سبب انجذاب افئده و ارواح و نفوس شما بوده در عالم اجساد و کمال
ارتفاع خواهد بود و در عالم باطن باعث بر امتناع شما بوده شاید که در آخرت بین
یدی الله حاضر شده با علو پاکی و تمیزی ظاهر و باطن علی الله عرض شوید چه هرگاه ظاهر
آدمی پاک از هر شیئی کریه بوده نفوس مؤمنین و سایر اشباه ان از وجود او کره
نداشته معاشرت با او را دوست دارند و بهمین سبب جذب انفس و آفاق نموده
اهل ایمان از سایر ملل ممتاز خواهند بود چه در امم دیگر لطافت ظاهری بوده لکن در باطن
آنها بکلمه توحید پاک گشته از ریب و وسواس پاکیزه نگشته اند در امر صورت هرگاه
بلطافت و طهارت عمل نموده در علو لطافت جهد خود داشته از سایر امم در روی
ارض امتیاز یافته اهل ظاهر و باطن را بسوی خود جذب نموده و خداوند تعالی از
اعمال شما خوشنود بوده بنحوی که حقیقت لعل شئون شما بر سایر امم افتخار فرموده در
ملکوت الهی لم یزل و لایزال در ازل ازال بلطافت ظاهر و باطن مرفوع و ممدوح اهل
ارض بوده در عوالم مالانهایه الهی متنعم خواهید بود سعی خود در این داشته که اول
بکلمه توحید ظاهر و باطن خود را پاک ساخته و ثانی بلطافت و نظافت پرداخته لکن
بمقداری وسواس نداشته که حرج واقع شده بل بقدر امکان از عز خود بر نفوس خود
طهارت نمائید چنانچه در باب طهارت در مواقع دیگر از کتاب یاد شده نه اینکه
خود را به تکلیس آراسته چون بعضی از نفوس و در باطن اهل خذلان اشارت نمائید
بل مقصود از لطافت اینست که از چیز کره بوده دوری جسته بنظافت پردازند نه آنکه
خود را در اهواء ناپدید نموده و چنین مرتبه البته خود را داشته و بر تراب خود بدید
ذلک ما یوصیکم ربکم فی سبیل الامر لعلکم تعقلون الباب الثانی من الواحد العاشر

فی

فی جواز النظر الی دفاتر الحروفات اذا شاءوا ادیث لون من عز ان یشهد اذ
لیشهدن ما لا یحب الله فی نظرهم و نظرتهن ملخص این باب آنکه خداوند تعالی عز
ذکره از علو فضل و رحمت خود امر فرموده آنچه میانه عباد دشوار بوده در حروفات
آنکه بر حق را آزیده لاجل ارتفاع ذوات انفده آنها را اذن فرموده هرگاه در حروف
و حروفات که اهداء غیر شانئه و دیبی بر روح ایشان نظر افکنند من دون آن یقع بینهما
ما لا یحب الله بین عباده در این صورت باینکه نظر باس نبوده لکن امر بمعاشرت
داشته چه بذفین مثل سایر امم جایز نبوده بل چنانچه در احادیث سابقه آنچه
لب آن بوده وجه را خارج از حجاب دانسته و در آن بعضی از ابواب کف
را نیز جایز دانسته اند لکن گفته اند که اظهار آن سبب امتحانش میانه امم است
بدین جهت ستر آن اولی و کتمان آن بهتر است حال ابان نظر هرگاه واقع شود
که محتاج نظر گردند در هنگام معامله و امری هرگاه برخلاف رضای الهی نبوده باکی
برآن مترتب نیست لکن هرگاه بهوای نفس بوده حجاب اولی و احتراز از این
لازم بوده چه معلوم است که سبب فساد اشیا از حب زنان و ابدان روی آنها و بعض
اطفال نابالغ است باین جهت خداوند عز و جل امر بحجاب فرموده و حفظ آن اطفال
اشد از هر امری بوده هرگاه بتوانند در حفظ مراتب کوشیده اطفال نابالغ را از انفعال
قوم لوط و امثال آنها محفوظ دارند چه ناگوارترین امر در روی زمین این نوع عمل
بوده باکی نتوانند سد این ابواب نمود زیرا که این ثواب ارفع از بعض حسنات
در دین بوده در نزد نیکوکاران و در جمیع شئون با خداوند مستعان است پس اگر مردی
بزنی نظر افکند باکی نبوده نظر آنکه بر داعیه اگر بغیر شائبه سوء و دیبی بوده باکی نبوده

چیزی است که سبب انجذاب افئده و ارواح و نفوس شما بوده در عالم اجساد در کمال
ارتفاع خواهد بود و در عالم باطن باعث بر امتیاز شما بوده شاید که در آخرت بین
یدی الله حاضر شده با علو پاکی و تمیزی ظاهر و باطن علی الله عرض شوید چه هرگاه ظاهر
آدمی پاک از هر شیئی کریه بوده نفوس مؤمنین و سایر اشباه ان از وجود او کره
نداشته معاشرت با او را دوست دارند و بهمین سبب جذب انفس و آفاق نموده
اهل ایمان از سایر ملل ممتاز خواهد بود چه در امم دیگر لطافت ظاهری بوده لکن بواطن
آنها بکلمهٔ توحید پاک نگشته از ریب و وسواس پاکیزه نگشته اند در این صورت هرگاه
لطافت و طهارت عمل نموده در علو لطافت جهد خود داشته از سایر امم در روی
ارض امتیاز یافته اهل ظاهر و باطن را بسوی خود جذب نموده و خداوند تعالی از
اعمال شما خشنود بوده بجزاء حقیقت بعلو شئون شما بر سایر امم افتخار فرموده در
ملکوت الهی لم یزل و لایزال در ازل آزال بلطافت ظاهر و باطن مرفوع و ممدوح اهل
ارض بوده در عوالم بلانهایهٔ الهی ممتنع خواهید بود و سعی خود در این داشته که اول
بکلمهٔ توحید ظاهر و باطن خود را پاک ساخته و ثانی بلطافت و نظافت پرداخته لیکن
بمقداری وسواس نداشته که حرج واقع شده بل بقدر امکان از عرض خود بر نفوس خود
طهارت نمائید چنانچه در باب طهارت در مواقع دیگر از کتاب یاد شده نه اینکه
خود را به تکبیر آراسته چون بعضی از نفوس و در باطن اهل خود را طهارت نمائید
بل مقصود از لطافت اینست که از چیز کرده و دوری جسته بنظافت پردازند نه آنکه
خود را در اسراف نامید نموده و چنین حرج البته خود داشته و کتاب فرموده
ذلکم یوصیکم ربکم فی سبیل الامر لعلکم تعقلون **الباب الثانی من الواحد العاشر**
فی

فی جواز النظر الی وجوه المحرمات اذا شاء الله و یشاءون من عزان یشهدوا اذ
لیشهدون ما لا یحب الله فی نظرتهم و نظرتهن **ملخص این باب آنکه** خداوند تعالی عز
ذکره از علو فضل و رحمت خود امر فرموده آنچه مابین عباد دشوار بوده و حرف حرمات
مذکوره بر حق را آرزو کرده لاجل ارتفاع ذوات انفسه آنها را اذن فرموده هرگاه و حرف
و حرمات که اهدا از غیر شائبه و ریبی بر روی ایشان نظر افکنند من دون آن یقع بینهما
ما لا یحب الله بین عباده در این صورت بدیک نظر باس نبوده لیکن اولی ترک
داشتن چون ذو صفت مثل سایر امم جایز نبوده بل چنانچه از احادیث سابقه آنچه
لب آن بوده وجه را خارج از حجاب دانسته در آن نظر بعضی که ابا بکف
را نیز جایز دانسته اند لیکن گفته اند که اولی آن است که امتحانش میانهٔ عوامات
بدین جهت ستر آن اولی و کتمان آن بهتر است حال اینان نظر هرگاه واقع شود
که محتاج نظر کردند در هنگام معامله و امری هرگاه برخلاف رضای الهی نبوده باکی
بر آن مترتب نیست لیکن هرگاه بهوای نفوس بوده حجب اولی و احتراز از این
لازم بوده چه معلوم است که سبب فساد دنیا از حب زنان و دیدن روی آنها و بعضی
اطفال نابالغ است بهمین جهت خداوند عز و جل امر بستر فرموده و حفظ آن اطفال
اسنه از هر امری بوده هرگاه بتوانند در حفظ مرتبت کوشیده اطفال نابالغ را از افعال
قوم لوط و امثال آنها محفوظ دارند چه ناگوارترین امر در روی زمین این نوع عمل
بوده باید که بتوانند سد این ابواب نموده زیرا که این ثواب ارفع از بعضی حسنات
در دین بوده و مرد نیکوکاران و در جمیع شئون با خداوند مستعان است پس اگر مردی
بزنی نظر افکند یا آنکه مرئی نظر آنکه مرد واقع که اگر بغیر شائبهٔ سوء و ریبه بوده باکی نبوده

و اگر بر خلاف این و از روی هوای نفوس است احتراز آن واجب است لئلا
یقع بینکم ما لا یحب الله ثمرهٔ این حکم آنکه هرگاه واقع شود روز یکه شجرهٔ حقیقت ظاهر
گردد بر متعلقین بقنای وی اش از نظر الهی نیفتاده بر نفس برضای پروردگار
عامل بوده کمال سعی خود را در ابتغای مرضات الهی دارند آنچه تعلق بهوا ها داشته
و بدان سبب از حق محتجب گردد نفی نمایند ای سالکان این امر و سلاک این نکته باید بعین
انظار بتفکر نظر بنفس نموده انظار خود را پاک از هر ریبی نمود تا آنکه در روز ظهور
در نهایت تقوی و علو دیانت و پرهیزکاری بین یدیکه آن شجرهٔ حقیقت حاضر شده استماع
کلمات الله نموده آثار الهی را باذان حقیقت خود بشنوند و در الواح قلوب خود آنچه
ثبت داشته تا آنکه الی آخر لا آخر له بدان مهتدی گردند و در شئونات ظاهرهٔ خود
باین کلمات رفیعه نزد نفوس خود عزیز بوده لذا نزد حق روحانی را در ملاحت باید
بایمان بان ذات حقیقت مهتدی گردند والله بدیع المتقین الباب الثالث
من الواحد العاشر فی ما انتم تملک الله تورثونه تقسمونه ما قسمناه
فان ما قدر الله لذریاتکم من کتاب الطاء عدد المقت [۵۴۰] فلتقسمونه بینهم بالعدل
و ما کتب الله لازواجکم من کتاب الحاء عدد التاء [۴۰۰] والفاء [۸۰] و ما کتب الله لآبائکم من
کتاب الزاء عدد التاء [۴۲۰] والکاف و ما قد ورثت امهاتکم فی کتاب الواو عدد الرابع [۳۶۰]
و ما قد کتب الله لاخوانکم من کتاب الهاء عدد الشین [۳۰۰] و ما کتب الله لاخواتکم عدد
الراء [۲۴۰] والمیم من کتاب الدال و ما کتب الله لمعلمیکم لعلمونکم علم البیان عدد القاف [۱۸۰]
والفاء من کتاب الجیم فلتقسمونه بالعدل بینهم ملخص این باب آنکه خداوند عالم
نظر رحمت بر خلق فرموده آنچه برای عبادشان رزق بوده در حیات و ممات از جود خود عطا
بوده

بوده و بعد از موت نفس چنانچه در این مقام و مواقع دیگر در کلام خود فرموده
ارث را هر آنچه بوده از نقود و غیر آن بهفت قسمت تقسیم فرموده دو قسمت آن برای
نفس مستی و اعزاز و اکرام او بوده هفت قسمت آن چنانچه در این باب ذکر شده
قسمت در ارث و سهم آنها بوده. مبین نهج چنانچه ذکر شده در رتبهٔ میراث تقسیم
کنند آنچه من اجل ذریات از اولاد ذکور و اناث مقدر شده از درجات آنها عدد مقت
میان آنها علی السواء تقسیم نمایند و آنچه از برای ازواج است از کتاب حاء که
رتبهٔ هشتم است عدد تاء و فاء میانهٔ آنها علی السواء تقسیم کنند و هرگاه اگر
یک زن بوده همان بهرهٔ او است و هم چنین تعدد او در نظر بر امر دانند و آنچه برای
پدر است از کتاب زاء که رتبهٔ هفتم عدد تاء و کاف و آنچه از برای مادر است
از کتاب واو رتبهٔ ششم عدد ربیع و آنچه برای برادران است از کتاب هاء و رتبهٔ
پنجم عدد شین و آنچه برای خواهران است عدد راء و میم از کتاب دال رتبهٔ چهارم
و آنچه برای معلمین است عدد قاف و فاء از کتاب جیم رتبهٔ سیم میانهٔ آنها بالسویه تقسیم
شود هرگاه اتباع امر الهی را طلب داشته و پیروی او نمودند هر آنچه نازل گردیده تغییر
در آن نداده بما انزل الله عامل و مهتدی گردند سعی نمودند که آنچه وارد شده همان عامل
بوده مزید بر آن در کلمات الهی جاری ندانند چه تمامی احکام بقول خداوندی محقق
بوده هر آنچه فرماید همان است خواه بیک نفس یا آنکه بیشتر از آن تغییر و تبدیل امراد
را ننموده هرگاه بدیدهٔ صدق و خلوص نگرند در کلام او حرفی زاید نکرده و ناقصی
نگردانیده تا اگر بمقام خلوص و انقطاع رسیده باشند و اگر هرگاه مولودی نیز بود آن الله
راجع است و هم چنین زوج از زوجهٔ خود در شئون میراث بطریق آنچنانی که میراث برند

بوده جاری است و اگر هم یک وارث بوده جمیع اموال با او راجع است و در هنگامی
که هیچ وارث نداشته در مال الله محسوب و صرف بقاع و بیان و اقتران بین نفوس
مستحقه و انفاق در سبیل خدا از او بوده و بهتر و اقران بین النفوس اقرب
بارتفاع است و هرگاه مؤمنین از بهر این آسوده حافظ باشند عند الله محبوب تر
است از آنکه اطفال را تنها بمیراث یا آنکه بمال غیر بوده اگر نظر خود را پاک ساخته
افکنده خود را رضوان حقیقت نموده اند این است که خداوند عالم تقسیم ارث را
شمار بر هفت درجه با حروف قرار فرموده و در حروف از این درجات عالیه و آنچه
ارث بردن علما است در کتاب خدا تغییر و تبدیل که آنچه شما درجهای کلی توحید خود نظر
افکنید و روز قیامت با آنچه تجلی فرموده خداوند هم حروف بعد دیگر من یظهره
الله ایمان آورده که ثابت او مستحق گردید ذلک بایات مرکم به الله هرگاه شما اهل
بیان بصیر بوده و با بصیرت و فطنت و فراست ظهور حق را دریافته از هوای
انفسیه خود ملحوظ نشده خود بلیغ داشته تا آنکه بمظهر توحید گردیده نظر بمیراث خود نداشته
آنچه خداوند مستحقان مقدر فرموده و جاری گردانیده بدان مستریح و مسترفع گشته در
دنیا و آخرت رستگار گردید ذلک ما توعدون فی دین الله لعلکم ترشدون گویا
مشاهده میشود که اهل بیان نصف طریق میراث خود را در میانه خود تقسیم مینمایند و
بجزء حقیقت ظاهر شده آفتاب احدیت از آن نور طالع گردیده و علمای آن
زمان در تقسیم ارث با هم مجادله مینمایند الی الان که بیان حیا نموده و در آخر روز
بمعدن رستگاری پیوسته چشم از متاع دنیا بال خود پوشیده بمظهر نفس الله در آن
نوع ایمان آورده هل من فضل بعدل ذلک سبحان الله عما یشرکون و عما یصفون

الباب

الباب الرابع من الواحد العاشر فی ان جوهر الدین حین بدئکم و عودکم
ان تؤمنون بالله الذی لا اله الا هو ثم بمن نظهره الله یوم القیمة فی عودکم ثم بما نزل
علیه من کتاب ثم بمن اظهره الله باسم علی قبل محمد ثم بما نزل الله علیه من البیان
ان ادرکتم عودکم الی من نظهره الله فانتم قد رکبتم یوم الاخرة بدئکم ---

ملخص این باب آنکه جوهر این و خلاصه آن و کافور آن و ساذج آن و دیگر و آن و
اصل آن و فرع آن در بدء و عود شما و ابتدای خلقت و معاد شما در روز بازگشت
بسوی خدا اینست که ایمان آورید بخداوندی که نیست خدائی جز او که اول است و
آخر است و ظاهر و باطن و غالب و قاهر و دائم و قائم و پاینده بالذات و
توانا بر هر چیز بوده و بعد ایمان آورید بمن یظهره الله روز قیامت در عود
خود و بآنچه نازل میشود بر او از کتاب و آیات حقیقت و الواح و آنچه نازل در
کتب رتبه او است زیرا که علو قدر شما و منتهی درجات ترقیات و اعلی درجه
استقامات و ارتفاعات شما سلاک بحر حقیقت با ایمان شما بخدا و مظهر نفس او است
هرگاه باین رتبه منیعه منتهی شده اعلی درجات ارتفاع و امتناع را در دین خود
یافته اید و دانسته باشید که علو سالکین از قبل بایمان آنها بوده نه بکثرت حرف
هرگاه مؤمن بوده و کثرت نهایت ارتفاع را در نفس دین یافته چنانچه پیغمبران
علیهم السلام از قبل فقط ایمان بتوحید بخدا جسته اند و در الواح و کتب ذکر ایمان
آنها ثابت و در قرآن آیه منیعه آمن الرسول گواه بر این بوده و بعد بهر آنچه
در ارکان شما بوده ایمان خود را اصافی طینت [illegible] آورده یعنی تصدیق آن
نقطه اولیه بحقیقت نموده تا آنکه بایمان صرف بمظهر حق خداوندی فائز شوید چون
چه

ایمان بصدق محقق نگردد الا باتباع آن شجرهٔ قدرت و محبت او و اطاعت او
و اخرت امر او از این سبب امر فرموده خداوند عالم بایمان بمظهر نفس خود چه
ایمان بخدا الا اکثر ملل بل بهر اهل ارض مدعی بوده اند لیکن ایمان آنها منوط
بمظهر تجلی او بوده و این ظاهر نشده الا پیش نمر باطاعت و ایمان برسول او در قرآن
و تصدیق بنقطهٔ حقیقت در بیان و این ظاهر نگردیده مگر بتصدیق نمودن شما
من یظهره الله در آخرت که او بوده نفس بیان و نقطهٔ او در آنوقت شما از ذرهٔ اهل
ایمان بوده در مواقع ایقان که تصدیق او مذکور شده اید هرگاه در شئون خود قدرت
برای نوع ایمان داشته خود را از کلمات قرب خداوندی محجوب ندارید هرگاه نقطه
بمدل را تصدیق نموده متبع گشته در جمیع عوالم اهل جنت بوده در ظل ظلال شجرهٔ حقیقه
مستظل و مستریح گشته اید و چون ایمان بنقطهٔ حقیقت آورده قبل از تجلی آن بنقطه
بیان علی سبیل ایمان بصدق آورده آنچه خداوند نازل بر او از بیان فرموده و آن
نقطهٔ بمدل را در بدء و عود یافته که آن است شجرهٔ حقیقت و جوهر جلیان احدیت
داده بوده من یظهره الله الی آخر لا آخر له و اوست من ظهر و من اظهره الله من
اول الذی لا اول له تا آنکه بهمهٔ پیغمبران ایمان آورده و تصدیق نموده زیرا که تصدیق
آنها منوط بتصدیق نقطه بوده هرگاه تصدیق نقطهٔ بیان در این ظهور نموده در
آخرت بمن یظهره الله کرده در جمیع عوالم مؤمن بالله و متقی فی الله بوده و اگر
معرض گشته که از اهل نار محجوب و از رحمت الهی محجوب بوده و مطلق روایح بمدل
نشنوده و مناجز ارواح حقیقت خود را بجواهر مجرده و روایح عز مستعطر و مستروح
نداشته از همهٔ ظهورات محتجب و محجوب مانده اعوذ بالله عن ذلک و هو خیر الناصرین

سق

بسعی نموده که آن شجرهٔ حدت را در جمیع ظهورات هاریهٔ داشته و در ابتداء تنها
و در بدء و عود خود بنقطهٔ حقیقت منتهی شوند چه امنیت نهایت تفرع و تمنع نمودن
شما و این است آرزوهای کمونهٔ ذات شما هرگاه مستقر بوده در هیچ شأنی تحجب
ننمائید اگر بازگشت خود را بسوی من یظهره الله قرار داده و عود خود را بسوی او یافته
اید و بآن نعمت کبری و رحمت عظمی رسیده خود را در نفس این بازگشت که عود
بسوی او است یافته درک آن خواهید نمود هرگاه محتجب شده از بدء و عود بی ره
بی نصیب مانده در جمیع عوالم از افضال و انوال او بی بهره گشته از حصین و حفیظ
خود محتجب گردیده اند اتقوا الله فی ذلک و انتم کل حین تذکرون بالبصیرة
بنا بوده و نظر از بدء و عود خود بر نداشته تا آنکه بمعدن بدء و عود رسیده و
بازگشت خود بسوی من یظهره الله قرار داده تا آنکه نفس بدء را بنقطهٔ بیان درک
نموده ای بزفوز اکبر حروحم نائید الباب التاسع من الواحد العاشر فی ان
کل شیء اطلق علیه اسم شیء قد ادخل فی حرالکل و الظهر لنفسه بنفسه الا من لا یؤمن
بالبیان و ما انتم تتهون عنه فان ذلک ما انتم کلهم به لا یعزو ما هو علیه فی نفسه
و انتم لتسئلون عما قد امرکم الله فلتجتنبن عن کل ما انتم تکرهون عنه ملخص
این باب آنکه در ظهور نقطهٔ بیان خداوند منان از فضل و عنایت
ما لا نهایهٔ خود نظر رحمت بر خلق خود فرموده و کل شیء را با علی ما یمکن فیه متصاعد
الی رفرف قرب داشته جز آنکه خود بنفسه طالب رضای او نبوده و آنچه متعلق بنفوذ
از شئونات نفیسه بوده با لطف ما لا نهایهٔ خود خلق نبات را از جمیع امم بر
گزیده و ممتاز فرموده و آثار لا نهایهٔ خود را در میانهٔ ایشان ظاهر فرموده و چون

نظر خداوندی برای خلق که در ظل نقطه موجود شده برفق و عطف لانهایه اد
بوده حکمی که بر نفوس ماضیه کتب بوده در این امر آسان نموده چنانچه در این باب
نازل فرموده از لطائف صنع خود که هر آنچه اطلاق اسم شیئیت بر آن شود داخل
در بحر حلیت طهارت شده یعنی پاکی بالذات و پاکیزگی دیگرا را و حلال شده است
نفسه بنفسه بوجود ذاته از غیر تغییر جز آنکه ایمان ببیان و نقطه ادنیا وارد و اصرت
او که اهم نموده آنچه در کتاب پس از خوردن و آشامیدن آن شده از لذت قبل نهی
و اعمال قبیحه زیرا که اینست آنچه شما مکلف بآن شده اید تغییر یافته با آنچه مراد است حکم
خداوند نازل شده است در نفس خود یعنی ای حکم و شما خلق بیان سؤال میکنید از آنچه
امر فرموده شما را خداوند باجتناب و رنجیده گردید چه بدید از بهر آنچه شما اکراه نمائید از
آن و نفس شما از تقریب بآن و عمل بآن و خوردن و آشامیدن آن کراهت دارد
زیرا که این از اعمال نفس بوده و هست آنچه امکان وجودات شما داشته باحکام و سنن
الهی عمل نموده خود را متقی خداوندی گردانند ملامت زیرا که خداوند تعالی امر را
که سبب ارتفاع شما در این بوده نازل فرموده هرگاه امر بمعروف از صفات نیکی بوده هر
آینه امر بمعروف میکرد و نهی از منکر جاری نمید است حال نظر نموده چرا اعمال
پلیده را چون ارتکاب زنا و تقریب صبیان و شرب مسکرات و قمار و دخان مطلقا و
دزدی و راهزنی و قتل نفس و شهادت بدروغ و مال حرام خوردن و دائم خواستن رد
نکردن و ایذای حیوانات مراد است بر خلق خدا روا داشتن و گواهی ناحق دادن و
امثال این نوع اعمال شنیعه همه این امور منسوب بنفس داده که منزلتش است این
است که استثنا فرموده در آیه نازله الا من لا یؤمن بالبیان و ما انتم تنهون عنه

ق

فی الکتاب کما انزل عن کل ما انتم تنهون عنه چه همه این اعمال چیزی است که
نفس مؤمن کراهت از آن داشته نظر نمائید که ساقی این اعمال را دوست داشته
یا مطلع الکلی اینگونه افعال را عامل بوده بی نظر شما که خداوند مستعان بوده و بعد
الهیه نظر داشته و اولاد حق را ملحوظ الظاهر خود گردانیده همه اطراف از این اعمال
ناشایسته بیزار بوده و هستند و عمل آنها خالص برای خدا است آیا از حیوانی
پست تر شده اید که هرگاه گیاهی را بو نماید و اکراه کند اقدام بخوردن آن ننماید
گیاه دیگری را امتحان کند و همچنین هرگاه چیزی که رایحه غیر طیب داشته اگر حیوان
ارض و بهائم از خوردن آن امتناع جویند و نزدیک آن نروند حیف است نفوس خود
را باین نحو امور تربیت داده آنچه از آن در کتاب خدا نهی شده پرهیز ننمائید زیرا که
عند الله یکسان است هرگاه شما مرتکب این نوع قبایح شده یا آنکه اجتناب نموده لکن
این بواسطه ارتفاع نفوس شما بوده تا آنکه باعمال نیک مستوجب الی الله گردیده و الا
چه فرق است خداوند تعالی فرموده هر چیز داخل پاکی و پاکیزگی و حلیت گشته آن
کلمه استثنی را محفوظ نموده و چون قول خداوندی مستثنی گردید واجب است احتراز
از آن و اجتناب نمودن هرگاه شما رضات الهی را طالب بوده اید و اگر چنانکه
خواهشهای نفوس شما است سبیل اعمال شنیعه باز است بدان افعال عمر صرف مرتکب
شده از رضای الهی امتناع جوئید نه اینست که خداوند رحمن خواسته بر شما امر صعب
شده یا آنکه از شما مقدار چیزی کم گشته نه چنین است زیرا که اراده مراحل ارتقای شما
است فاحذروا عما نهیتم عنه واتقوا الله فیما انهاکم فی کتابه و لا تقربوا ما یحرم
فی الاخره اینست آنچه مکلف بآن شده اید در بیان و مامور بآن گشته هرگاه حجة

در سبیل او انفاق نموده عند الله ارفع تر از این اعمال شنیعه است چرا که جهاد در
رضای او است و این اعمال در دون رضای او نمیشود لذا امر آن را اگر بکنند
آن اصلاح و ارتفاع اقرب و از وداع شئون ادائیه تا گاهی بر رضای او داخل شده
و عمل کرده از سخط و عذاب در دنیا و آخرت آزاد شده و رستگار گشته اند زیرا که
این اعمال غیر مرضیه سبب آن در آخرت نشد بحقیقت و دوشش هویت راجع شود چه در
این کور اگر آنها که حکم نموده شارب الخمر و فاعل این افعال ردیه بوده و اگر ظاهرا
صاحب علمی در آنها بوده با فعال دیگر مرتکب بوده و حکمهای ناحق داده یا آنکه اهل رشوه
و ظلم بوده بهمین قبیل فتوای کجی داده و آنچه خواسته در حق محبوب خود جاری داشته
اگر چنین نبوده متوسلین بحقیقت در جبل نمیشد و همگی از وجود فضل او متنعم و از انوار
ظهورات آن شجره محتجب و در روز و شب برای لقای او عامل و از لقای او محجوب و ببعید
و اگر بذات طبع خود راضی بوده و حکم نمیداده سبقی بر آن وجود واقع نمیشد لکن نظر
ببعد وجود شجره حکم بغیر حق کرده و فتوای بر آنچه خواسته داده و دیگر سایر بعض با اسم ملک خود
و بعض که بزرگان دین چنین گفته نمودند آنچه جاری نموده‌اند تا آنکه متوسلین بحقیقت در
جبل گردیده و از او منع هر چیز نموده حتی اسم مؤمنی را که ادنی درجات ملک او است
از او منع نموده و اگر ایشان را ظهور شده خداوند تعالی را هم از آنها مر گردید و باب ایشان هم قیامت
نکرده تا آنکه جمیع حزب خود را داخل نموده و امر را برگشتن خود تشبه گردانیده. الی ان قضی
ما قضی و هم را قدرت ای سعیدان که بیان نکرده آنچه مستطیل در کل ظهورات فرقان نموده
که شجره حقیقت ظاهر شده و شاء بعلم الفاظ و جاه خود از او محتجب گشته نگاه اینکه حق باطل است
یا آنکه عزت دنیا بار دیگر دهمرگاه آن شجره طالع شد و جمیع اهل بیان را از ظل نور خود بدهید
آزرق

آزرق عالم قطع از رضوان حقیقت گشته دنیا و ما فیها چون رضوان رضای الهی
آراسته گردیده. کل مشرق بلقای آن ذات حقیقت شده مفتخر باستماع آثار آن وجه
الهی گردیده حمد خود بر است و پاک نموده و بعض خود بر بستی و پاکیزگی تا آنکه دریای رحمت
الهی بجوش آمده انهار فضل و رحمت او نازل شده و جاری گردیده و دنیا و غیر دنیا و عدد
او بر ذوات شئ و نقصان نموده در ظاهر و باطن ممتلی از نور شدید انبت از عطای
الهی در حق بندگان مؤمن که در روز ظهور ملتقای نور حقیقت حاضر شده ظاهرا
کلام عدل را اصغا کنید ذلک ما کل به تؤمرون **الباب السادس من الواحد**
العاشر في ان حرم الله عليكم في البيان الاذى ولو كان بضرب يد
على كتف ان يا عباد الله تتقون و ان حين ما تحزنون ان تكونن باليد لا تبكوا و اكر
ها ان تسيئون على احد الجبار ولا تلكم ثم لتقتدون على ما نهيتم الا ادب فانكم ترادون
ربكم يوم القيمة بما لا تلاقون من لطيفة الله ومن تكن للعالمين ما يا له لعلكم لا تلاكم
الله ربكم ولتتبسمن عملا يحزن به الله ربكم بما يحزن به الله ربكم بما يحزن من اظهره بالله
وانتم لا تلتفتون ولا تتسته کردن بذلک **ملخص این باب آنکه** خداوند عالم جل
ذکره هیچ امری در بیان نازل نفرموده مگر آنکه نتیجه آن را بسوی شجره حقیقت منتهی
گردانیده و امری اهم از این نبوده که آن ذات احدیت محزون گردد بر آنچه تر امید
در اجرای امر الله کوشش نموده تا آنکه در روز قیامت حزنی بر شجره اصل وارد
نگشته و شاء عند الله تر آن عمل در آخرت مسئول واقع شود زیرا که حرام فرموده
است خداوند در بیان اذیت نمودن هر نفسی را یا آنکه کسی عامل ستم بر نفس خود
وارد نماید هم چنانکه در بعض نفوس مشاهده میشود چنانچه در قرآن فرموده منهم ظالم لنفسه

هرگاه بنظر دانش و حکمت در این امر آنکه که جزئی از اجزاء حکم او است نظر نموده فضل
و رحمت او را در حق جمیع ما خلق خواهند دید زیرا که حرام فرموده اذیت و آزار نفسی را
و اگر هم الحزب دستی بسر شانه کسی باشد اگر شما سالکان این آئین حقیقت هرگاه بر نفسی
اذیت خود روا نداشته و باین سنت که امر شده عامل گشته هر آینه در ظهور من یظهره
الله این امر شنیع مرات یاد نخواهند دید اگر سایرین این اسلام در میانه خود این
سنت را جاری کرده بودند در این ظهور نقطه بیان و اولاد او اذیت نمیکشیدند و
نفس مقدس محزون نمیگشت و آن نجم مدل ربانی در محل جرب الظلم ظالمان گرفتار نمی
گردید و در این تحت ظاهر این سنت جاریه مصون نمیشد حال بنظر دقت نظر نموده
قلب مؤمن را شکسته چه جای آنکه اذیت نموده چه جای آنکه برنجد حقیقت دارد
شود زیرا که این اذیت منتهی الی الله شده و از این سبب پروردگار عالم محزون خواهد
شد تا بتوانید در این امر پرهیزکاری نموده و از خداوند خود هم داشته این طریق
اعمال را در میانه خود جاری نمائید و همگی که دوست میدارید که با هم در مجمع علمی
یا آنکه امری دیگر مباحثه و مجادله نمائید بدلیل های نیک و برهان پسندیده گفتگو نمائید
در کمال ادب و حیا براهین خود را نوشته و بر بنده‌های خضوع خود کنی گوئید نه آنکه
الحزب دست و لسان خود آزار نفوس نموده یا آنکه عمامه های خود را بر زمین زنید چنانچه
در میانه بعضی از طلاب متداول بوده زیرا که اگر بعضی از این عامل بوده اینعمل منتهی
بظهور اخر گشته در آن روز نتیجه اعمال شما حزن بر نفس شود که حقیقت است سعی نموده
اینکه عمل را خالص نموده و در هر شأن مراقب مؤمنان بوده این عمل را جاری ندارید زیرا
که ملاقات پروردگار خود خواهید نمود در روز قیامت و بین یدی الله حاضر خواهید
تا بخ

تا بخ ملاقات نمائید من یظهره الله را در آخرت و آن مرآت مدل برادرانکه باب
عرفان او است عالمیان را بحقیقت زیرا که کلی آفتاب منجمه مبین و آنکه در هیچ
است لکن نظر نابینایان و ابصار ایشان از دیدن نقص او عاجز و ممنوع بوده بدینا
سبب عرفان باب او در حق آنها لایق که بمعرفت او و اصل بمعارف او گشته و هم
و جدان او آن ذات حقیقت را در روز طلوع شمس او و کسب نمایند عملی را که محزون
گردد آن پروردگار شما تا بخ اند و همین شود من یظهره الله و شما ملتفت بآن نشده
و متذکر نگشته و در نار حجاب خود محترق گردید امیدست ثمره احکام الهی که در آن
تفکر داشته و هر امری را در محل خود یافته هر کلمه را در مقام خود دیده مقبول رضا
خود نگشته بل در هر امری مدد از خداوند خود خواسته و توفیق هدایت از او جسته در
جمیع امور اتکال براو داشته نه اینکه ظاهراً از اذای مخلوق اجتناب ورزیده
در باطن ذنب ارتکاب نموده و آن ذات حقیقت را سبب حزن گردیده یا آنکه العیاذ
بالله فتوی بر ادن حقیت او داده یا آنکه امر بسفک دماء مطهره داده و خود را از
اهل ایمان گمان نموده چنانچه در این ظهور رؤسای زمان گمان خود که حکم از جانب
خداوند و دیگری بوهم آنکه بر سریر حکمرانی نشسته و آن دیگر بخیال آنکه شخص اول در علما
بزرگ بوده هر یک سهمی اعمال خبیثه خود را جاری داشته و شئونات رکیکه خویش را ظاهر
گردانیده و بر حق فتوی داده که اگر همچو این گمان صحیح نباشد انت حجت را کرده
او بان حجت ثابت است رد نموده بل از استماع آن امتناع کرده و نظر بر کلمات
حجت نیفکنده و سمع خود را گرفته که نشنود بدینطریق تقوای خود را ظاهر نموده و بر حق
نموده آنچه نموده تا آنکه روزگار گذشته و خاک شده و این عمل در میانه خلق باقی مانده

حال ای اهل بیان و ساکنین دین حقیقت فرقان الظاهر خود را پاک ساخته و اهل
خود را پاک نما گردانیده نه اینکه مثل آنها فتوی داده و عمل نموده و تا قیامت زشتی
اعمال شما باقی مانده و الی الله دقیقه راجع گشته و جز ندامت بهره نبرده و تا ابد
الاباد در نار حجاب خود سوخته و در آتش ابتعاد احتجاب خود محترق گردیده و گمان
نموده که حق نموده و لله عمل کرده و در راه او جاری داشته هرگاه به دیده بصیرت
مستبصر گشته و نظر نموده و لعدد فی الله عمل خود را خالص گردانیده هرگز از حق محتجب
نگشته و در حجبات خود محجوب نمانده سعی کنید که این احکام الهیه را در میانه خود بکمال
جاری داشته ابداً هیچ امری نقاط حقیقت و مظاهر نفس پروردگار را لکر ذون نرسد
و اذیت آن مظاهر را روا ندارند چه این عمل راجع الی الله بوده بل اگر نفس مؤمن
را اذیت نموده بر خدا وارد نموده چه جای آنکه مظهر نفس او و مرآت ذات او بوده یا
آنکه مدلین مراد اما نعوذ بالله الملک الرحمن عن ذلک و انا له عابدون سعی نموده
و جهد بلیغ داشته تا آنکه بهر اعمال خود را خالص گردانید بی شائبه ریب و در جمیع شئون
تمسک بعروه حقیقت بوده و تالی آیات او دائماً و در ذیله اینکه کتاب الله را تلاوت
نموده و فتوی بر حق داده چه بسا از نفوس که قرآن میخواندند و در روز عاشورا و قبل
از آن بعد از رسول خدا و ارتفاع امر او بهم ارکان دین فتوی داده تا آنکه این عمل
بنقطه حقیقت متوجه شده البته شنیده آنچه جاری شده و خواهی شنید آنچه شنیده
لذیذ و خواهی ملاقات نمود من یظهره الله را هرگاه دیده بصیرت داشته اگر آن
روز فتوی نداده و براو جاری نکرده آنچه خداوند راضی نبوده و توقف از تکذیب اتباع
نبوده و در ظل نقطه محور والا مثلث همان است که در امثال عبادات ذکر شده و در

نار

نار هلاکت با اصحاب نار معاشر بوده و اگر بر خلاف این بوده که در جنات رضای
الهی لم یزل و لایزال بوده و بلقای قمیص حقیقت بدرستی و راستی آشکار گشته
در ظاهر و باطن از اهل جنت در رضای الهی بوده و الله مع المهتدین این است
اثار تقوی و ای اهل بیان هرگاه مترقب داشته و کمال مراقبت نموده و دلیل
و برهان خود را بمنتهای درستی ذکر نموده که شاید مثل این ظهور نشود چنانچه در
شأنه صاحبان علم یگان خود و رؤسای ایشان بنقطه حقیقت استهزاء نموده
و به یقین خود را اعلی رؤس الاشهاد آشکار نمودند با آنکه در این ظهور مظهر توحید
یگانه بوده و آنها با جمعیت خود نظر بآنکه دلیل حق بر دست آنها نبوده این نوع سلوک
نموده که بر عوام مشتبه سازند چنانچه اشتباه در قلوب آنها وارد گردانیده و
در آن ایام زمره اهل افک نقطه صدق را انکار نموده تکذیب گفتار آنها و
شده اینست که خداوند رحمن وصیت میفرماید که بدرستی و آداب ظاهر الاهل
و براهین خود را مشهود و مبرهن گردانیده تا آنکه جز آن بنقطه حقیقت وارد گشته
و مستظلین در ظل ظلال بیان از شجره حقیقت محجوب نگردند و الله ولی الصالحین
بدان که باب حقیقت در آن ظهور ذات مدل مراد است و همان است که در این
ظهور بنقطه بیان مؤمن گردید و همان است که در او نازل شده و در آخر نازل
خواهد گشت و مراد دید و بمنزله الا نقطه الاولیه سعی نموده که او را بخلوص یافته
تا بان نقطه مستدرک فیض لانهایه گشته از لقای حقیقت محتجب نمانی و الله ولی
حمید و انه لمحیط خبیر الباب السابع من الواحد العاشر فی ما حکم الله ان
تبلغن الی من یظهره الله کل نفس منکم بلور عطر منیع لطیف من عند نقطه البیان ثم

لتسجدن بین یدی الله ولتبلغن هذا بایدیکم لا بایدی دونکم الا ان انتم لا تستطیعون
ذلک ملخص این باب آنکه خداوند عالم حکم فرموده بر تبلیغ آثار حقیقت لدی
بیان را که هنگام ظهور هرگاه درک نمائید ثمره حقیقت را برساند هر نفس از شماها
او شیشه بلوری از عطر لطیف که خالص بوده هدیه از جانب نقطه بیان و کرده تا
بین یدی الله و رساندن این هدیه مشروط برساندن بدست های شما است نه دیگری
از نزد شما مگر هنگامی که مستطیع برساندن نباشید یا آنکه برای شما عذری بوده از
پیری دستی یا آنکه دستهای شما تهی بوده و قدرت رفتار و مسافرت نبوده لکن هنگام
استطاعت بدستهای شما سزاوار بوده که بده نمودن نزد باب عزت او زیرا که برای
اطاعت نبوده مگر بردی امر الهی که از نقطه بیان در آن نازل شده پس هر آنکه توانید
سعی نموده و این حکم جزئی را که سبب ارتفاع نفوس شما و امتناع ذوات شما و افئده
شما است عمل نموده در جمیع امور خود آنچه متعلق بذوات و نفوس شما است این حکم
را مرعی و جاری داشته تا آنکه باین نوع اعمال مرتفعه بر ضوان رضای ربانی منتهی
شده و درجات قرب سبحانی متمکن گردید اینست حکم خدا در ظاهر و لکن در سبیل باطن
و حقیقت نظر بآنکه ارواح و افئده شما هرگاه لله و فی الله بوده آیات حق او بوده
هرگاه نوری من اجل آن ثمره حمل شده یاری آن ذات حقیقت نموده نفوس ما چیز
خود را فدای آن معدن جود و فضل نموده از او چیزی دریغ ندارید زیرا که نفوس و ارواح شما
هرگاه برای خدا بوده و لله و فی الله قدم نهاده سلک روحانی و عطر او را او سبحانی بوده
اینست که امر برساندن آن بسوی آن ثمره شده و کرده بجای او که دن برای خدا لدی محبوب او
پس برای آنچه مقتدر بوده و مستطیع گشته نفوس ظاهره و باطن خود را در سبیل او خاک گردید
واگر

واگر حمل نوری برای او نشده و اسمای حسنای او در راه او فدا اگر دیده
چنانچه در ظاهر امر نازل گشته عمل نموده هرگاه خواسته ظاهر و باطن هر دو را مستدرک
شوید هر این امر هنگام استطاعت داشتن و قدرت بر اجرای سنن الهی بوده
و هرگاه اگر قدرتی نداشته خداوند عالم بی نیاز بوده از امر فرمودن بحکمی بیش
او بجای آورده در عوالم خود شادان و خرم بوده احزان و اکدار خود از قلب
روحانی خود دفع نمائید والله یشدکم الیه و هو یهدی السبیل الباب
الثامن من الواحد العاشر فی ان لا تسجدن الا علی البلور فیها من ذرات
طین الاول والآخر ذکراً من الله ملخص این باب آنکه خداوند رحمن چون
نظر رحمت بر خلق خود فرموده در جمیع قرون ماضیه بمقتضای هر قرنی احکام و
اوامری نازل داشته و چون امر ما لا نهایه او بنهایت در این ظهور رسیده بیک
حسنای خود را من اجل ترفیع و تمنیع ذات خود برگزیده و منسوب فرموده بسوی
خود اسم اول و آخر را و شفای ظاهر و باطن را در تربت جمعیع ایشان قرار فرموده
و از رحمت غیر متناهیه خود امر فرموده در این ظهور هنگام صلوة خود سجده نموده مگر
آنکه مهری از بلور ترتیب داده و در جوف آن مقداری از تربت اول و آخر گذارده
و خداوند خود را سجده و عبادت نموده و چون منتهای رتبه خاک و اعلی علو در جوهر
آن در ظهورات جوهریه بوده و منتهی ببلور رشده امر فرموده که امهاری از بلور ترتیب
داده و آن خاک مطهر در جوف آن نهاده و خدا را سجده کرده اینست فضل و رحمت او
در حق بندگان خود که پیشانی خود را بر نفس خاک نگذارده بل بر جوهری که از خاک
متکون شده تا آنکه از لطافت باطنی باز نمانند و چون نظر خود را بحقیقت گذارند

دانسته که نفوسی که تربیت ایشان ممکن نگرده عباد و شفای امراض آنها بود جهد
مرتفع و ممتنع است نفوس آنها و بعید است از مدارک عرفان ذات و شناختن آنها
در این حال تا آنچه توانند طواف بر حول آن ذوات نموده. قدر تربیت ایشان را دانسته
در حق متابعین ایشان آنچه شایان و سزاوار بوده از برای ایشان عمل نمایند و هرگاه الی هنگام
ظهور گذشته و من یظهره الله طالع گردیده و از اسم های حقیقت و امثال احدیت در
حیز او حاضر گشته و اسم اول با شئونات خود و اسم آخر با ظهورات خود از اسمای
حقیقت نمایان گردیده سعی نموده که درک فیض لقای ایشان را نموده. چنانچه در این
ظهور نموده و خود را از ذات ایشان ناچیز صرف دانسته تا آنکه تلقای وجه الهی در دنیا و
آخرت و جمیع مطالع امر او از هیچ شأنی شرمسار نگشته مرتفع با رتفاعات او شوند
این است ذکری از خدا در ایام فنای وجود شما هرگاه در جمیع مواقع تفکر داشته تدبّر
نموده از هیچ امری محتجب نگردید و هرگاه اگر بهمین طریق اعمال خود جاری داشته
نکرده بر این سراب پاک نموده و آن نفوس مرتفعه ظاهر شوند و شما محتجب گردید چه
بعید است از نفوس شما و لایق نیست علمهای شما هرگاه که بر منکر دو در این نزد
مؤمنین متّقین و الصدیقین ایشان حق نموده عندالله اکبر و اعظم از این بوده که تا هنگام
ظهور که بوده کرده و در آن روز محتجب گردیده و حق را ندیده گمان نموده از مطالع عزّ
او محجوب و دور از محبوب گشته اید والله یعلمکم یهدیکم الیه ان کنتم یوم الآخرة من
المهتدین — الباب الرابع من الواحد الثامن فی ان یملک کل نفس اسباب بلور عدد الواحد
علی قدر ما یمکن و ان لم یستطیع و لم یملک علیه ان ینفق تسعة عشر مثقال من الذهب
ملخص این باب آنکه محبوب متعال دوست داشته که عباد او بر جوهر حق و حبّ
بوده

بوده و آنچه مایه تجذیب نفوس آنها است در عوالم خود ظاهر سازند چون بس نفوس
مؤمنه منقطع بسوی خدا بوده و خداوند سبحان آنها را از چیزی منع نفرموده
دوست داشته که هر نفسی از مؤمنان عدد واحد از بلور مالک گردد آنچه را
که مستطیع بوده و نفس او دوست داشته یعنی مالک گردد نوزده پارچه از
بلور هر نفس آنچه مقدور است و جلب آن نموده از فیض الهی وجود لایزالی او
محزون نبوده بمقدار استطاعت لقائی خود در اجرای سنن الهی کوشش نموده
تا آنکه در دنیا و آخرت رستگار گشته باتباع امر الهی و کامیاب شده و باین ذکر
عندالله و نفسه مذکور آید هرگاه. توانید این عدد جزئی را از بلور مالک شده
و بعد با آنچه توانا بوده ذکر محبوب خود نماید ثمره این امر آنکه از برای شأن بنده
مؤمن ارتفاع خلق خداوند خود را دیده و باین وسیله توحید او نموده حال اگر
در حقوق شما مبذول داشته منقطع الیه گشته و در نعمتهای او نموده خدا را بیاد
آورید چرا اینهم شأنی از امور بوده و فضلی در حق نفوس شما که در جمیع ما یملک
خود عطاهای محبوب خود را شاهد شده و خود در مرایای صاف لاجل تجلّی های
او نموده تا آنکه در روز امر لطافت طینت و صفای فطرت خود تلقاء وجه حقیقت حاضر
آمده در بلورات ذات و صفات خود دیگران گشته افضل خداوندی را در نفوس
خود در مرایای قلوب خود مشهود ببینند هرگاه. باین صفت ممتنع متصف گشته باین
معنی که خود را صاف از غیر نمود. آن وقت مرایای دلهای خود را بلورهای حقیقت
نموده باید شاید که زمان ظهور رشود و آفتاب ربوبیت طالع گردد بان بلورهای حقیقت
که در نفوس شما محزون بوده تلقای من یظهره الله حاضر شده در آن مرایا جلوات

او را منع ننماید این است عطاء لایزالی در حق شما هرگاه مستقر بوده بفضل او
را از خود منع ندارید و هرگاه اگر نفسی از شما مستطیع نبوده و این امر را جاری نداشته
و مالک آن امداد نگشته بر او امر شده است که انفاق نماید نوزده مثقال از طلا
زیرا که امر الهی را بسر نبرده بهوای نفس خود عامل بوده است این است حدود
خداوندی بر کسی که مستطیع نبوده و امر او را در ظاهر و باطن خود جاری نداشته
از رحمت او محتجب شده اند ای صاحبان هوش و بصیرت و دانش و معرفت در این
قلزم هیاج سر خود آورده و در این طمطام با امواج غوص حقیقت نموده لئالی جود
و افضال او اصداف طرائز آن بدست آورده ظاهر و باطن خود را با وامر و نواهی
ربانیت زینت کنید زیرا که هر امری که از مصدر وجود ظاهر شده صاحبان فرمان گواه
در ارتفاع آن که امتناع عاملین را و خداوند لایزال از هر امری بی نیاز بوده و مستغنی
از طاعات شما خواهد بود هر آنچه بروی نماید و در راه او سعی و کوشش روحانی خود
بجای آورید بر درجات خود افزوده بمقامات لانهایات جود لایزالی عروج نموده
آید انیت که از هر ظهور بدیعی که حقیقت را انفاق هر عباد طوق از طاعات نداده
تا آنکه با آن حبل عزت و عروه حقیقت تمکن نموده و ادرسیده در اعلی علو لانهایه
مستقر گردند و این فوز عظیم رسیده در دنیا و آخرت مرتفع آیند و اگر نبوده جود و فضل
او هر آینه بمقامی نرسیده و بفضل او نگشته بل از جهالت ذاتی خود نبوده و دنیا
اتباع نفس و خویش سالک بوده اند اتقوا الله ان تتقوا الامر و قطعوا النفر د
انتم بمرضاته تهتدون **الباب العاشر من الواحد العاشر** فی ان لا یصبر
الحروف بعد ما یقبض حروفاً فوق التسع عشر یوماً ولا الحروفات بعد ما یقبضن حروفهن
الا

الا خمس وتسعین یوماً وان صبروا فوق ذلک کلاهما علیهم ان یعفوا تسعین مثقالاً
من الذهب وعلیهن خمس وتسعین مثقالاً ان یستطیعن والا فیعفو عنهم وعنهن
والله ما اراد الا الحب والرضاء بین عباده **ملخص این باب آنکه** خداوند منتهی
بلندی فضل و رحمت خود و ارتفاع جود و رأفت خود بر عباد خود در هر مقامی فضل
لانهایه خود را مبذول داشته در این ظهور حقیقت حروف و حروفات را با تمام احکام
عزت خود منتهی گردانیده و امر فرموده از علو جود و فضل خود که هرگاه موتی حادث
شده و نفحات حیات مرتفع گردیده و احرف منتظر و ظل بیان یا آنکه حروفات منتظر
کمالات خود که کشتن درجات آنها بوده مانده اند صبر ننمایند مردان بعد از فوت زن
الا نوزده روز و هم چنین حروفات نمایند بعد از ارتفاع حروف الا نود و پنج روز تا
آنکه جمیع سر خود را در لله و فی الله داشته حروف در عدد واحد و حروفات در هاء
و هاء کل اسرار الهیه را مشهود دیده و در جمیع مراتب آفاقی و انفسی سر توحید و تجرید
را یافته آثار لانهایات الهی را در عوالم مواقع احاد و اجسام ذاتی خود آشکار
نموده طالع و واضح گردانند و اذن داده شد که مردان مؤمن بعد از ارتفاع
حروفات خود بعد از انقضای مدت تزویج نمایند و هم چنین حروفات پس از
ارتفاع حروفات خود بعد از گذشتن ایام معلومه حرف دیگر طلب نمایند این است از
فضل و رحمت لایزالی تا آنکه جمیع ما خلق در ظل اوامر و نواهی او بوده در ظاهر و
باطن متمتع آیند ثمره این حکم آنکه عمل گردد بمثل ایام سابق چنانچه بعضی از فرق بوده
که مردان بی زوجات و زنان بلا ازدواج بوده و کمالات خود مانده و در شهوت نفسانی
خود سوخته و هم چنین در فرقان بعضی از زنان ثمره قلیل از مردان در حالت کشتن

باشند که شأن ظاهری ابتر و هیچ نبوده یا آنکه بکثرت مال یا قلت آن هر کس بهوای
از سنت الهی دست کشیده یا آنکه بگفتار خود صنعت و دوائی تحصیل نموده در خانه
نشسته بهونه که جاری گشته بخیال خود باقی مانده لکن در این نوع اعمال را خداوند عالم
دوست نداشته چنین امر فرموده که بعد از ارتفاع حروف و حروفات تدریج مانع
نمایند و در حالت رهبانیت یا آنکه امور دیگر که بدعت در دین نهاده باقی نمانند
بل بر فقدان رضای الهی منتهی شده این عادت عزم صحرا از میانه خود و در بلند
هر گاه اگر صبر نمایند پیش ایام معلومه بر جراءت نود مثقال از طلا حکم شده که انفاق
نمایند و هر زنان نود و هیج مثقال و اجرای این حکم در حالت استطاعت اگرنه بوده
بر غیر مقتدر حکمی از علة فضل وجود نبوده هر گاه مستطیع نباشند پروردگار عالم
از جود فضل خود از آنها عفو فرموده و این حکم از آنها عفو شده آمرزش میشود
برای آنها تا آنکه از الطاف لا نهایات الهی مرفوع با رتفاعات اولیه محجوب از
لحظات او نگردند زیرا که خداوند مستعان نخواسته مگر دوستی میانه عباد خود در جمیع
لحظه های آتیه در میانه بندگان خاص و عفو فرموده از غیر مستطیع این حکم محکم را تا
آنکه منتهای او شاکر و حامد بوده در روز بازگشت بحمد و سپاس او قیام نموده هنگام
ظهور و مواقع امور ماضیه و مستقبل خود ملطائف جود و فضل الهی در جمیع شئون واقف
گردند ذلک الفضل من ربکم العدل افلا تشکرون هر گاه بگواه حقیقت طالع شود
فوراً تصدیق او نموده اگر دیده حق بین نداشته سعی نموده که از نور در بورش یا آنکه
نود و هیج فصل میانه تصدیق و ایمان ثابتی بیش نبوده و بفوز لقای آن شمس هویت
مرتفع بارتفاعات لا نهایه الهی گردند ذلک ما تأمرون به یوم الامر و قبل ذلک

و بعد

و بعد ذلک العلیم بأمر الله تهتدون و بلقاء ربکم ترزقون

الباب الحادی والعشر من الواحد العاشر

فی ان الذین یکتبون الکتاب یکتبون فی اوله
لا اله الا الله ثم فی آخره لا حول الا علی قبل محمد لان یستدلون یوم من یظهره الله
بمثل ذلک   ملخص این باب آنکه حکم فرموده خداوند لایزال بندگان عالم خود
را که در رتبه علم بنهایت رسیده و در علو دانش مرتفع گشته اند هر گاه کتابی در ظل
نقطه بیان در امر او و تصدیق کتابیت او انشا نمایند یا آنکه در هر امری که منسوب
بسوی او است و در انقطاع ظهور من یظهره الله الی آخر الذی لا آخر له کتابی از
خود بر صفحه ثبت و آورند و در ابتدای کتاب بنویسند لا اله الا الله و در آخر کتاب
لا حول الا علی قبل محمد تا آنکه بر بهین کلمات استدلال بر حقیت حق نموده و
دلالت بر حق یوم من یظهره الله نمایند و قولی که خود در اول و آخر کتاب ثبت
نموده از روز اخذ نتیجه اغماض نموده از تصدیق حق در آن روز باز نمانند این
است که هر امری که تکیه بحقیقت و بیان یا آنکه قبل از آن فرموده برای اتفاق
خلق طوق اطاعت خود گذارده نبوده مگر برای مصالح دین و دنیای آنها در
عوالم اش ان سعی نموده که در هر امر ما دیده توحید جاری نموده و باسم الله حکمی را
عامل گشته هر گاه کتابی انشا نمایند در اول آن اقرار بوحدانیت الهی نموده تا
آنکه در روز عود آنچه را بدء نوشته اقرار آورده و در ختم آن کتاب که خاتمه آثار فرموده
شاهد و گواه محبوب خود نقطه بیان را ثبت نموده چنانچه حکم شده تا آنکه در روز
آخر هنگام ظهور آنچه اقرار نموده عمل کرده من یظهره الله مؤمن و موقن گردیده
آنکه بمثل امت سابق که رسول الله تصدیق نکرده و قبل از آن علی را تکذیب نمود

و بعد از آن نقطهٔ بیان را تکذیب کرده ایمان نیاورده بل او را از درجهٔ ایمان ساقط
دانسته چه جای آنکه مؤمن شوند هرگاه ایشان بصیرت خود را باز نموده اخبار حقیقت
خویش گشوده در جمیع شئون خود مهتدی گردیده تا آنکه زشته دانش نموده در
آخرت بر من یظهره الله راجع خواهید شد در این حکم الهی تفکر نموده در هر امری از
اوامر الطاف و احسان او به بصیرت چشم خود گشوده تا آنکه طرفة العینی از لحاظ شئون
او محجوب نگشته چه از مؤمنین به بیان در هر امری خداوند خود را منظور داشته و هوای
نفسانی خود را داخل نکرده بر خداوند متعالی بوده هدایت آنها در راه نجات ایشان بول
خدا چه ممکن نبوده که نفسی خدا را در امری نیت نموده و از محبوب خود محتجب شده و خداوند
عالم راه خود را باو ننموده و این گمان از جملهٔ محالات بوده هرگاه بحقیقت منقطع
الی الله گشته و با بصیرت عمل نموده در هیچ شأن معبود را از رحمت او گشته محجوب از
علو فضل و عطوفت او نگردیده بل لم یزل و لایزال بمن و احسان او از جهات رضای
او پرواز نموده و از درجات ارتفاع او بتلاوت آثار او آغاز کرده در جمیع شئون
خود مرفوع الیه گردیده و بنموده از شئون نمر آنکه انوار قدرت او راشد گشته آثار رحمت
او را مشهود دیده الی الله و لقاء منتهی گردیده و رجوع خود الی الله نموده و بدء و عود
خود را یافته بمبدء و معاد خود رسیده ذلک الفضل من لدی الله والرحمة من
عنده ان انتم الی آثاره لاتنظرون ثمرهٔ این حکم آنکه در روز ظهور شهادت که در
اول کتاب و آخر آن داده عمل نموده و آنکه ثمرهٔ شجرهٔ حقیقت را ظهور من یظهره الله
چه او بوده نقطهٔ بیان و در آن روز نقطهٔ فرقان از قبل آن و نقطهٔ انجیل از قبل آن و
نقاط متقدمه از پیش داده است من یظهره الله من بعد ظهور نفس خود الی آخر بلا آخر

ما جعل الله نفسه من التعطیل و لا امره من توقف بدء الامر من لا نهایة و
لیعود الی لا نهایة و ما الظهور الله من بدایة و لا نهایة و الله ولیکم و هو حسبکم
یرشدکم الیه فی کل شأن و یهدیکم بامره و هو ولی المتقین هرگاه باین احکام ثمر نقیر
عمل نموده راسخ در دین گشته الی الله و لقاء منتهی شده و در اولی و اخری مهتدی
گشته و العاقبة للصابرین المتقین المهتدین الباب الثانی و العشر من
الواحد العاشر فی ان ذریاتکم لم یکن علیهن من حدود من قبل
ان ینفخ فیهن الروح و بعد ما ینفخ ان یزلن احیاء فانتم حدود حیاتکم ان ترتکبن
فیهن و ان یزلن امواتاً ترفع عنکم حدودکم و صلوتکم علیهن و لا تقولون آباء
و لا امهات تین لئلا یحزنا و ان لم یکن غیرها رحمة من الله و فضلاً لعلکم تشکرون
فی ایام الله ملخص این باب آنکه هر امری که از پروردگار عالمیان بوده
مبنی بر صلاحیت و تعدیل امور بندگان بوده که در هر مقامی که بوده اند بالطاف
بالانهایه او حامد و شاکر گشته به آنچه از مصدر حقیقت نازل شده مبتهج و منبسط
گردند و چون مقصود الهی مراد از تربیت و ارتفاع نفوس شما بوده من غیر آنکه بر
شما امری صعب شده و کمال سپاس برده برضای او واصل شوید حکم ذریات و حمل
وجود لی روالی خود در حق ذریات شما هرگاه آنها هنگامی که جنین بوده در بطون مادر
و روح در آنها دمیده نگشته حدودی که خداوند تعالی فرموده بر آنها جایز نبوده و
رفع آن حدودات از شما شده و این قبل از آنی است که روح در آنها دمیده شود و
بعد از زمانی که روح دمیده شد و زنده اند هرگاه خود آنها یعنی سقط شوند و بعد
از سقوط خود زنده باشند حدودی که بعد احیا مقرر شده در حق آنها جاری دارید

و هرگاه مرده باشند در حالت اخراج خود از مکان معلوم بی روح خارج شوند
رفع میشود از شما حد و احکام شما دشا زبرخیت زیرا که بلا روح خارج شده و
در آنها روح زندگانی مشهود نبوده و چون فضل خداوندی بی نهایه بوده امر فرموده
که به آن دیر دادان نزدیکی نکنند تا آنکه بخودن نگرانند و اگر غیر از آنها حاضر نباشد
زیرا که این حکم از آنها مرتفع شده است آنقدر رحمتهای غیر متناهیه در حق خلق
و فضل وجود دارد برای آنکه در روزهای خوار صبر و اصطبار ذاتی خود افزوده گردد
و حمد او رغبت ها و بلاها و مصایب در راه یکی آورید هرگاه در اینها مر حزنی التکر
نموده افضال غیر متناهی الهی را در حق خود شاهد خواهید نمود چه مهربان است پروردگار
پروردگار شما امر نمیکند کسی را بچیزی که سبب حزن و کدورت ذاتی او است بلکه اگر
امر میفرماید بچیزی که سبب سکون ذات و صفات و نفس او بوده تا آنکه باعث خود
برسیدن او برضای او در عوالم او هرگاه شما اثر آن بیان ناظر نمیدانید خود گشته
و بالطاف رحمت او دیدههای خود گشوده سالک بحقیقت در سبیل او گردید و جز رضای
او نخواهید و هر امری که صادر شد بخوبی عمل نمائید زده است که نفوذ امر رسیده
در دنیا و آخرت رستگار گردید ثمره این حکم آنکه هرگاه مصیبتی روی دهد در جمیع
بلاها صبر نموده بر سکون ذاتی خود افزوده در نهایت عزت و وقار و تمکین بآداب آئین
خود عمل داشته در روز ظهور هرگاه درک آن ذات حقیقت نمود تلقاء وجه طلعت
او با کمال خضوع حاضر شد با خشوع معنوی و صوری بوده آن وجود مقدس را از
خود محزون نگردانید زیرا که حزن او راجع بحزن پروردگار شما است و دوری از این عمل نموده

و نفوس

و نفوس خود مرایای ذات خود را بلورات صاف نموده عکس حقیقت از جمال بیمثال
او بر آیید اینست خصوصیت و مواعظ در حق سالکان ثمره حق هرگاه عمل برضای
محبوب خود نموده از هواهای انفس خود محتجب گردند ذلک ما یلقیکم الله فی کتابه
لعلکم تتقون الباب الثالث والعشر من الواحد السادس فی ان الله اذن
فی البیان ان تجعلن انفسکم واحدا واحدا بان تجتمعن لانفسکم عدد الحی لعلکم
یوم القیمة تعرضون بذلک الی ان علی الله ربکم انما النقطة آیة کرة الاولی ثم
الحی آیة حی الاول فلتراقبن انفسکم لعلکم لا تحتجبن عمن یظهره الله و حروف حیه فی
الاخرة وان من یظهره الله لو یظهر فی مقام النقطة او الحی فانه الحی اذ النقطة فانهم
اسماء الاولی انا کل مؤمنون بهم ملخص این باب آنکه خداوند عالم از علو ارتفاع
و امتناع ازلیت خود و اجلال و استطاع ابدیت خود امر فرموده در بیان که نفوس خود
را واحد واحد قرار دهید بمعنی که هرگاه توانا بوده در ظل خود بعدد نفس منتخب
انتخاب نموده حروف نثر خود را با آنها قرار داده که در ظاهر نفوس شما دیده نشود جز
تجلی نقطه بیان و حروفات عز او در هر شأن و شغلی که بوده اید هرگاه از علما بوده
بعدد نفس عالم در ظل خود نگاه داشته و اگر از اهل عرف بوده هکذا یا اگر از
اهل صنعت و هرگونه حرفه هر نوع امری که بوده خود را واحد واحد قرار داده که
شاید باین عمل و بدین طریق در قیامت بر خدا و بر خود باین شأن رفیع عرض شوید
اینست ثمره این امر که در روز ظهور کلی این امر و فرمان خداوندی بر شجره حقیقت
عرض شده در بین یدی او با نفوس مرتفعه ساجد گشته خاضع در آن باب احدیت
گردید و بدانید این واحد مرتفع که قرار شده در این آثار حقیقت که نفوس خود

را بدان صفت موصوف سازید نفس اوّل که در ترتیب بنیان بعد نفس دیگر است آیت
نقطهٔ اولیه است که ثمرهٔ اولی در نفس مظاهر است و عدد حیّ آیهٔ حیّ اول است مراتب
نفوس خود را از حدود خود تجاوز نکرده تا آنکه از من یظهره الله و حروف حیّ او در آخر
محتجب نگردید این است ثمرهٔ اعمال شما و انتساب شما در این امر هرگاه شما بر واقع تحصیل و
مطالع جود و عدل خداوندی مستشرق آید ثمرهٔ این حکم آنکه هرگاه شما اهل بیان متمسک
این نوع حجت و عزت و این طریق ارتفاع و امتناع گشته در روز ظهور الی من یظهره الله
راجع گشته و بر او عرض شده خود را لاشیء نزد او دانید و خودبینی نکرده و نفوس خود را
لاشیء دانسته مطلق از انوار عز او محجوب نمانید این است ثمرهٔ افعال شما در این ظهور
هرگاه در آن ظهور بشئونات اکبر فانیهٔ خود محتجب از نور الهی نگشته در حکم عدل حاضر
آئید و هرگاه اگر من یظهره الله اشعار شود در مقام نقطه یا آنکه حروفات حیّ حق بوده و
کردار او حق و ثابت بر جود ذات او است در او شبهه نداشته چنانچه نقطهٔ بیان اوّل
در مقام نقطه اظهار نموده و در اوّل مرتبهٔ آخر را ذکر نموده تا آنکه بمنتهی درجات
سیر نقطه نقطهٔ انوار ظهورات خود را اشراق فرموده آیات خداوندی را نازل
نمودهم چنین من یظهره الله هرگاه بخواهد در اوّل در مقام نقطه یا آنکه حروف حیّ
ظاهر شود حق است در او شبهه نداشته و هرگاه حروف اولیه بخواهند که در مقام
حروف ظاهر شوند یا آنکه مرایای کلی نقطه گردند و ظاهر شوند و در مقام نقطهٔ اوّل
حق باشند شبهه در آن نبوده ما بمثل آن نقطه هرگز دیدگانم اینست آثار حقیقت
که نازل شده و آیات احدیت که طالع گردیده در جمیع شئون خود آثار لانهایه او را
تلقاء نظر داشته تجلی آن نقطه را در بدء و معاد خود دریابید به آنکه سلگفتار حقیقتوا

نقطه

گفته و هنگام عمل غافل بوده بلکه خود قرار دهید که در جمیع شئون خود آثار لانهایه
او را تلقاء نظر داشته تجلی آن نقطهٔ عدل را در پیش روی خود حاضر دیده و در روز ظهور
من یظهره الله تا آخر بلا آخر بمظاهر الهی مستیقن گردیده به بزرگی شأن و جلالت
ظاهری از محبوب خود محتجب نگردید چه با نفوس در آن ظهور از علماء بوده یا آنکه
از زهاد معتبرین و در ظل خود حروفات مستقلّ ثبت نموده و آن نجم طالع گردد
و تنها و بلا معین او آن شما دید نشنوید و دعوت بسوی خدا کند احدی کلام او نشنید
و هر آنچه الواح و حجج خود ظاهر سازد بر آذان خود پنبهٔ غفلت نهید تا آنکه از منقصی
نگردد و شما در علو ارتفاع خود با منتحلین خود که با امر او از او از قبل او بوده از نفس
او محتجب گردید چنانچه در این ظهور مشاهده گشته که بعد از عمر که خود را حکم از جانب
خدا میدانسته و بر باب رسول الله نشسته و اطاعت خود را اطاعت او و تدلیس مراد
حساب نموده چون هنگام ظهور گردید محتجب مانده و بنقطهٔ بیان الهی پرزده ایکاش
باحتجاب خود راضی بوده و بدون الیقین خود راضی گردیده و حکم بر دون حق بر
نفس حق جاری نداشته ولیکن ای ظن خود چون اولیاز نکرده سبحان الله عن
ذلک که چقدر خلق عجیب و لاشعر بوده ایا این عمل شما از کی بوده و این یاد شما که
ذات واحدیه شما از چه جا بمراز آنکه گفتار آن نقطه بود حال چه شده که همان
گفتار آن نقطه بود حال چه شده که همان گفتار رفتوی بر کمعق رمزی داده از نفس
این حقیقت او محتجب گشته مستبعد گردیده اید هرگاه بدین نظر بوده در جمیع ملل
این ظلمت را دیده که هر کس با اسم سنت خود که قول او بر نفس او حکم نموده تا آنکه جاری
بنقطهٔ بیان گشته رده است که بمن یظهره الله منتهی شده و آن ذات مقدس در میانه

شأنهٔ دین یار و الصار در رد او با محتجب و از آزار نفوس شما مرتزن و شما در حدود
ارتفاع خود بمنعای آلهی تسلذذ و با حکایات دین خود که لقبول قبل او بوده مشغول و از
ذات احدیت محجوب و منفور تا آنکه آفتاب بزوال افتاده و شما در خواب غفلت
آرمیده از رضای او از او مسعود گشته اید سهل است بر خود ترحم نکرده بر مستظلین
در ظل ظلال خود رحم نمائید زیرا که آنها باقبال شما بمن مؤمن میشوند هرگاه ترک
نمینمائید و تصدیق او نمیکنید تکذیب او ننموده او را حباً لله و حفظ نفسه یا حول خود نگذارید
و اگر یاری او نمیکنید بر او وارد نسازید و هرگاه بعین او در شأنی نشود چیزی بر او وارد
نداشته او را ذلیل میان خود و خوار نسازید امنیت حق وصیت در حق شما در بیان
هرگاه کلام صدق اصغا نموده از خداوند خود اندیشه کرده آنکه آنچه احدیت را
ترسیده نسازید ذلک بما امرکم الله فی آیات البیان و ادعیکم الی الحق ان انتم
قلیلاً ما تذکرون و ان انتم قلیلاً ما فی آیات الله تتفکرون · الباب الرابع
والعشر من الواحد العاشر فی ان کتب الله علی الآباء و الامهات ان یرزقانهم
الی تسعة عشر سنة تامة و علیکم ان ترزقوهما الی آخر عمرهما ان لم یکونا من الذین
استطاعوا و علیهما ان یرزقاکم ان استطیعان و انکم ما کنتم مستطیعین ذلک و ان
یکون الکل علی حدود دینهم و ان یحتجب احد منهم انتم لتعفون عنه و من یحتجب عن
حدود الله فلیس منه فی کل حول ان ینفق تسعة عشر مثقال من ذهب فی سبیل الله
ملخص این باب آنکه نوشته است خداوند حکم فرموده بر پدران و مادران شما اینکه
روزی دهند شما را از اول روز تولید شما تا نوزده سال تمام و بر شما حکم است که
روزی دهید پدر و مادر را تا منتهای ایام زندگانی ایشان هرگاه نباشند ایشان
از

از آنها که قدرت بر روزی خود دارند و فاقه ظاهری دامنگیر آنها نشده و بر آنها
است که روزی دهند شما را هرگاه میتوانند و شما نبوده اید مقتدر بر روزی خود این
حکم برای آن است که باشند همگی اهل بیان بر حدود دین خود و احکام الهی را بپا
خود و خوار نسازند و هرگاه محتجب شود کسی از آنها از این حکم شما عفو نمائید او را و دیگر
و هر آنکه محتجب گردد از احکام خدا و حدود الهی واجب است او را در هر سالی که
انفاق نماید نوزده مثقال از طلا در راه خدا من اجل احتجاب خود از آئین حق
که راه خدا را ندانسته تعمداً اجتناب از عمل نموده است حال ای اهل بیان بدیده
انصاف و عدل احکام الهی نظر نموده هرگاه امر الهی برخلاف این بود کی توانستید
که تبدیل امر او دهید و حال که بر شما رحمت نموده امر دین شما را باین سهولت قرار
فرموده که دست بهمدیگر بدهید هرگاه دیگری فقیر بوده و نتوانسته اهل ثروت و مال
آن نفس محتاج را دریابند پس شما ای صاحبان عز و جاه هرگاه توانید بینوایان
را دستگیری نموده تا که توانید احقاق حق را بصاحب آن رد نموده تا آنکه
روز رستخیز محبوب شما دستگیر شما گردد از حرارت آفتاب ازلیه نگذرید این حکم
من اجل آن است که شاید نکتهٔ حقیقت در میان شما ظاهر شود و مشهور نموده که از
میانهٔ شما ظاهر خواهد شد در آن روز با وجود بینیازی او نصرت او نموده هرگاه امر
دهد اطاعت آن امر نمائید نه چنانچه در روز عاشورا فرزند رسول که از آب خواست
دیگران از او منع نمودند و نیز هم چنانکه ادعاً بایشان طلب یاری نموده و بر در سرای آنها
الواح خویش فرستاد نا دیده گرفته و اصغای کلام عدل نکردند بل اکثری که آنها
و اگر بعضی از آنها آن لوح مقدس را خوانده بر زمین زده یا آنکه پاره نموده این

قوم زنهار باین اعمال ناپسند و ناشایستهٔ خود از منبع حق و عدل دوری ننموده از کوثر
فضل نیاشامید و با حالت ظمأ در فنای خود بوده مطلق سوای خود را یاری
نکرده و بدستهای خود دلهای خویش چنان دلهای ترمندان را مجروح ننموده
نقطهٔ حقیقت را باین قسم اعمال محزون گردانیدند از این سبب است که مزبور ناید
بود در دلهای شما که باین احکام عمل نموده شاید که در آن روز بر حق واقع نسازید
و شاید آنکه یکی از میانهٔ شما آنگاه بشود و آن نفس مقدس را یار بوده و مراعات حال
او کرده از ذات او محجوب مانده و دیگری از نزد دلیلهای او بوده و مراقب احوال او
نباشد یا آنکه نفس محترق بادلوده و اولیاء الله شاید که از کسی آب خواهد
و شاهم نشود یا آنکه نصرت طلبد خذلت ببیند و الصارجه را عناد شاید باید اول
اهل هدی از هدایت خود گرسنه در نفی و ظلمات سعی خود آورید زیرا که متجلی
آنگاه بشود و در مطالع عز نور خود باسم ارفع نظر بر ظهورات عزت او دانسته
شئونات قدرت او را بلحاظ خویش آورده تا آنکه از لقای او در روز ظهور او محتجب
نگردید خلق شما با او است و رزق شما بر جود او و موت شما در قبضهٔ او است
و حیات شما در یمین عزت او و احاطهٔ او بر اجزای شما تجلی کند هر گاه صافی از
غبار باشید و بر بلورات افئدهٔ شما عکس رخسار و تعلی آورده هر گاه پاک و
پاکیزه از دون او گردید نظر بسالکین شرایع قبل نموده که آنها چگونه مبتلا گشته
و از محبوب خود محتجب مانده و در روز موعود بلقای حقیقت فائز نگشته و در نار
حجاب خود محترق گردیده و بنار لم یزلی سوخته و خود متغیر شده و از اعمال و اضلال
بسر برده افضال و انوال او را نیافته الکون نفسی نکرده معرض در حیرت و ندامت
مستغرق

مستغرق است و در ظلمت و شقاوت محترق نور از نار ندانند و تیه از طور نشناسند و در
ظلمت خویش مقرون است و تلقای شجرهٔ عدل مطعون ای جمع محبان بجا بیاورید
آنچه مستظلین در ظل فرقان در این ظهور ننموده و عمل نکرده اگر آنها مرتکب گشته
بعمل آورده و بر حق فتوی داده و خود را حق نامید ذات حقیقت را سب و دق
نموده و ذات فنای خود را حق دانسته و در افعال شنیعه در عواقب آنها بلحاظ
ربانی نظر آورید و بانوار ابصار سبحانی نگرید پیش از آنکه خاک شوید و هر ذره بمعادن
راجع گردید و نیک و بد ندانید و زشت و زیبا نشناسید این است حق وصیت در
بیان حقیقت هر گاه بآثار الهی در این ظهور مهتدی شده آیات او را در هنگام
روح و ریحان تلاوت نمائید اگر در این باب عامل بوده و این حکم حقیقت را بعلم
بیقین قطع دانسته که چون آثار ظاهری جسمانی خود را باین طریق امر راقب شده
لایق است که آثار حقیقی روحانی خود را مراقب بوده قبل از ظهور و هنگام ظهور
و بعد از ظهور و مؤمنین بر حق را که آثار حقیقت بوده و بهترند از جمیع شئون بلحاظ
نظر داشته و مظهر ربانیت که نقطهٔ بدء و ختم بوده و ملقای لجر قدر حقیقت گردانیده
از هیچ شأنی از لحظات عز هویت غافل نباشید ذلک ما نزل من قبل فی البیان
والکتب من قبله والکتب من بعده ان انتم فی آیات الله تتفکرون
الباب الحادی عشر من الواحد العاشر فذ ان لا ترکبن البقر ولا تحملن علیه
ولا علی حیوان غیره الا علی دون طاقته ولا ترکبن حیوان الا وانتم ترکبون علیه
باللجام والرکاب ولا ترکبن ما لا تستطیعن ان تحفظن انفسکم فان الله قد
نهاکم عن ذلک نهیا عظیما فی الکتاب ولا تضربن البهیمة علی شیئ یضیع ما فیه قبل

ان یطبخ هذا اما وقد جعل الله رزق نقطة الاولی فی ایام الفتنة من عنده وان ما نظر
فی البیضة من الدم عفی عنکم وان الطهر فلا باس کلوه لعلکم لا تشهدون من شیء تکرهه
ولا ترکبن الفلک الا وانتم تملکون علی اقتدارکم ولا تکثرن فیه والا تسارعن وانتم
علی مثل الروح والریحان تسکنون بعضکم ببعض وقد کتب علی الذینهم اولوا الامر
فی الفلک ان یقدمون علی انفسهم من غیرهم بالمضطرین فی الفلک وانتم لا تقومون
حینئذ وتجعلن مکان ظهرکم فی مقعد لم یکن یخاف من یدخل فیه وانتم مثل ما تصنعون
فی الدوبتة تصنعون فی مقاعد اخریها ولا تراقبن ظهرکم فی الفلک الا علی قدر
ما انتم تستطیعون علیه وترفع عن الذینهم وراء الحج ما قد کتب الله لهم من سفر وآب
انهم لا یملکون سوی الرد اذن لهم ان یتخذون لانفسهم اولیاء لیحجون عنهم ولیبلغون
الیهم الحج فذن من مکانهم الی انهم یرجعون الیه انهم ستطیعون بعلی ذلک والا
عفی عنهم وما کل یکبرن **ملخص این باب آنکه** خداوند تعالی نازل فرموده در
بیان آنچه احتیاج نفوس مؤمنین با آنها بوده و آنچه را که اکثر مردمان در آنجا
کاوز نموده از رضای او بچه بنده امر فرموده و بیان از وجه ولا یزالی خود که بر
گاو سوار نشده و بار بر دوش او ننهاده و بر حیوانی غیر از آن از چهارپایان دیگر
مگر بر آنچه آنها طاقت حمل آن داشته چه مشاهده میشود که بر گاو نهایت اذیت
جاری میدارند و بر او بار مینمایند آنچه قوه حمل آن نداشته و کال جفا از هر جهت بر او وارد
میسازند و بر بعضی از چهارپایان دیگر نهایت جور روا داشته و فوق طاقت آنها
بر آنها بار مینمایند و هم چنین از اکل آنها که پست ترین از اشیاء خلق خدا است
ذره ای رزق کم نموده بل بعضی را ش نموده که از آنها شت گاهی هم کم مینمایند

چنانچه

چنانچه در عتبات عالیات مشاهده شده حماری را بمداومت بسته از صبح تا شام و نگاه
عصر هم کاه و علف با آن بیچاره نداده که بیافت نمیشود و تا صبح دیگر گرسنه نگذاشته
نوبت دیگر بدار بسته و لغزب چوب آن مسکین را در وردار بگردش بوده و آن
بی انصاف رحم نکرده انکه حدود خلق در ظاهر امر و هم چنین بر بعضی از چهار
پایان ظلم و جور روا داشته مگر قلیلی از مخلوق که آنها را دوش بال
های خود مینمایند از این سبب امر شده در بیان که بیش از طاقت بر آنها بار نگذارد
و مزد آنها را که اکل و شرب آنها و تیمار آنها است هنگام وقت مراقب بوده تا آنکه
خداوند از شکر چه و فضل خود بر شما برکت بخشد و خیرات زندگانی خود بیابید
و در آخرت بالطاف لا یزالی او مترفع آید و امر فرموده که سوار نگردید بر حیوان
مگر آنکه بالکلم در رکاب سوار شده تا آنکه نفس خود را محفوظ دارید و سوار نگردید
حیوانی را که مستطیع نبود نفس خود را بر روی آن حفظ نماید چه بعضی از آنها
سرکش و شرور بوده هر نفوس شما ضرر خویش وارد مینماید زنهار احتراز نموده و دوری
جوئید زیرا که خداوند مستعان نهی فرموده شما را از اینگونه عمل نهی بزرگی در کتاب
هرگاه اگر ملتفت بحفظ نفوس خود بوده در امور خود مراقب باشید و امر فرموده
از وجود و فضل خود که بیضه را پیش از پختن آن بچیزی نزنید که ضایع نشود آنچه در
آن است و او را شکسته تا آنکه ضایع گردد آنچه در او است چنانچه میانه
شما عادت است زیرا که بیضه چیزی است که خداوند عالم او را روزی نقطه
اولی در ایام قیامت قرار فرموده اعزازاً لنقطه نفس او را شکسته و ضایع
ننمائید چنانچه در میانه خلق متداول بوده در رزق او را ضایع میسازید و خود

که در سفینه ظاهر میشود عفو شده است از شما و آن پاک و مطهّر است لکن کوشید
آن را تا آنکه نبینید چیزی مکروه میانهٔ خود این است فرمان خداوند هر گاه در جمیع
اوامر و نواهی پروردگار خود مستبصر گردید و از آنچه نفوس شما اکراه داشته احتراز
نموده در این حین فضل لایزالی بر روح و ریحان حقیقت سر بر برید و حکم فرموده جدا دند
حمل اسم در بیان که سوار گردید بر کشتی مگر آنکه مالک گردید مکان را بر مقرّ از نفوس
خود تا آنکه در آن بزحمت نیفتاده و با کمال آسایش در آن منزل نمائید و در [illegible]
در کشتی و جدال نکنید و با کمال روح و ریحان سلوک نموده و با محبت بوده بعضی از
شما بر بعض تا آنکه با کمال سکون که از شما صادر شده در جنات فضل پروردگار
ساکن گردید و واجب است بر کسانی که آنها صاحبان امر در کشتی بوده‌اند آنکه
مقرّر دارند بر نفوس خود آن کسانی را که در کشتی بوده از آنها که ساکن در آن گشته
و هجرت نموده‌اند هنگامیکه مضطرب شوند در کشتی و خوف بیایند بواسطهٔ جوشش
آب و تلاطم امواج و بادهای مخالف و شما در آن هنگام از جاهای خود برخاسته تا آنکه
بیم نداشته و توکّل بر خدا نموده با کمال روح و ریحان و اتّکال بر حق و اعتصام بحبل او
مستریح بوده از شرّ در محفوظ گردید زیرا که خداوند بخواسته و امداد فرموده مگر
ارتفاع نفوس مؤمنه را از مصدر وجود امری نازل نفرموده مگر آنکه اراده نموده
آنکه مرتفع سازد انفس و اجساد شما را و در هر شأن با ابتهاج حقیقی بوده
سرور دائمی بر برند نتیجهٔ این عمل آنکه شاید روزی شجرهٔ حقیقت بر کشتی سوار شده
و صاحبان کشتی قدر آن وجود نشناخته بر خلاف ادب حرکت نمایند امریست که
امر شده که مقدّم دارند بر خود راکبین کشتی را تا آنکه باین سبب باعلی معارج
تعلّق

تعلّق و بهدی مرتفع گشته و در شئونات ظاهره و باطنه خود ممتنع گردند زیرا که از
ارتفاع وجود آن صاحب فضل وجود بر بحر مجد امر خدا جاری شده تا آنکه بآن
ذریعهٔ هدایت مهتدی گشته بدان وسیله صاعد الی الله گردند از فضل خداوند
تعالی از بلندی فضل و رحمت خود ذکر نمائید در کشتی مکان طهارت خود را در
مکانیکه خوف نباشد آنکه داخل بر آن بلیّه چه حرجی شده در کشتی‌ها محل
طهارت در مکانها بی خوف نباشد بدین سبب امر شده که در مکان درست در
کف ظاهر حاجتگاه خود را بنهید و پس از دون آن گردیده هر گاه متوانید مثل
آنچه در دو سر مکان طهارت ساخته اید در جاهای دیگر همان طریق بنا نموده تا
سبب آسایش نفوس شما گشته و در میانهٔ کشتی جائی نگشته با سرعت و لطف
خاطر مرتفع گردید ثمرهٔ این حکم آنکه در آن ظهور مثل این ظهور تا و چنانچه
بشمرهٔ حقیقت وارد شد در کشتی‌ها مشاهده فرمود هر گاه بعمل بدرستی مینمودند
آن وجود پاک را درون ملکیت امنیت که امر شده با کمال سکون در کشتی‌ها
حلق که شاید باین واسطه جزای بر آن وجود در آخرت منتهی گردد و گردید میمانند
از طاعت او محجوب مانند هر گاه رضای او را جویا بوده‌اید بامر و نهی او عمل نموده
تا آنکه مرتفع الی الله گردید و عملهای شما تقدّس پذیرفته و الّا آن ثمره از شما و اعمال
شما بی نیاز بوده و الله هو الغنی عنکم و عن اعمالکم و انتم الفقراء الی الله بپائید
که امری مرتکب نشوید و آن باعث افتضاح و رسوائی شما است در آخرت و دنیا شد
که امری بوده و سبب ارتفاع شما در دنیا و آخرت گشته سعی نموده که نزدیک نگشته
امری را که خذلان وجود شما در آن بوده بل متوجّه گردید بامری که قرب شما بسوی

خداوند شئ حقیقت درآن بوده والله یعظکم و یهدیکم الطریق و امر فرموده خداوند
عالم اینکه درمیانه اشکس و وسواس را راه ندهند بقدر رفع طهارت نمایند نه آنکه چندان
شست و شو نمایند و کار رسیده که آب خود از دماغشان مسخره باب بحر گشته و نفوس شما
معذب گردیده در میانه خلق محجوب گردید بل بمقدار استطاعت خود طهارت نموده بمقدار
وسع و پاکی خود وجد نماید بلکه بر این حکم نموده و نگذاشته است خداوند مگر بسهولت
برای شما و آسانی در دین را هرگاه چشم بصیرت داشته را صواب از غیر آن دریافته
تا اراد الله واصل شده اید و هرگاه محتجب از اراده عدل گشته چون سالکین اهل ارفاق
بوده که در طهارت ظاهر کوشیده عمل کرده و بعضی از آنچه لازم بوده جاری داشته لیکن
در مقام خود طهارت نفس را که خود کرده بل بر پاکی طهارت و تقوی را از دست داده اند که
نفس حق را استحقاق بوده و تا حال به طهارت ظاهری خود باقی و ذات خود
را پلید نموده وجبر داشته و حق را منکر شده باطل را قبول نموده و از حدود خود
محتجب گشته او شان را عبادت نموده اینست مقام خلق از حد خود و حدود و حدود
نفسانی آنها هرگاه اصر بوده ابدا ای اهل بیان از نار احتجاب نجات یافته بنور الحق
و اکذاب مستجیب الی الله گشته اید والله غنی عنکم و عن العالمین و انتم الفقراء
لدیه تشکروا من فضله و خداوند تعالی عزشانه از فضل لانهایه خود رفع نموده از آنها
که مقام ایشان در جزیره ها و شهرهای بعیده راههای آنها از دریا بوده آنچه واجب
فرموده از سفرهای واجب هرگاه استطاعت بر سفر بیابان نداشته و از راه آنها از
آب بوده و بر خشکی راهی نداشته اند از این سبب رفع شده از آنها سفرهای واجب
هرگاه بر خشکی راهی نمی یابند و اذن است آنها را از حکم خداوندی اینکه بگیرند من اجل
خود

خود اشخاصی که حج گذارند عوض آنها و دلیل آنها شوند در حج و زیارت بیت نموده
خالص برای خداوند باشند بآن حاجیان که نیابت آنها نمایند آنچه خرج نمایند و
کفاف آنها بوده از مکانهای خود تا بنگاه مراجعت تکمیل خویش هرگاه ایشان
مستطیع بر این نباشند که وکیلی از جانب خود گرفته و مایحتاج آنها را رسانیده باشند
و الا عفو شده است از ایشان این حکم و از آنچه همگی اهل بیان در این باب عمل
ننمایند زیرا که هر حکمی بمقدار وسعت و استطاعت و طاقت آنها است هرگاه مستطیع
بر امری نبوده مکلف نبوده اند زیرا که انتهای حج پس از استطاعت نفس است
لطریق که در سبیل ذهاب و ایاب او خرجی برای او من اجل امور او وارد نگشته
با روح و ریحان در سبیل حج عمل نموده بآنچه مأمور شده عمل کرده باشد و هرگاه بعضا
قوه حج نبوده برای او باکی نبوده و حرجی در آئین خداوندی جاری نگشته و حکمی
وارد نگردیده مگر آنکه استطاعت با مورد حج داشته آن زمان واجب است که
اطاعت امر خداوندی نموده در سبیل حج عامل و ساعی شود بدان که حج در حقیقت
واقع نه همین رفتن بحج و گذاردن احکام او بوده بل حج واقع در روز ظهور بسوی
نقطه حقیقت است که در آخر در هنگام استماع مهاجرت بسوی آن ذات حقیقت
نموده حج واقعی و حج اکبر را ادا نموده و هرگاه مستطیع نبوده یعنی عاجز از رفتن
آن سبیل عدل بوده برای او حرجی نبوده و الا در جمیع شئون برای او واجب و لازم
بوده که زیارت بیت الله حقیقی نموده آن ذات حقیقت را درک نماید چه
حکم حج ادنی حکم او در رتبه باطن بوده کی بوده بیت باطن و نفس حقیقت هرگاه در
آن روز نبوده و حج گذاردن در سبیل او و بیت نفس او را زیارت ننموده و ادای

بر نفس او و حروف مستدرا در ایام آن زمان بحج واقعی رسیده در زمرهٔ طائفان
حول بیت محبوب بودی و الا چه بسا نفوس که در آئین خود به بیت مقرره از این خود
میرفتند و اکثر مثل خود در ازیارت نموده زائر و حاجی میگردند ولی چه سود که در آن
ظهور بواطن آنها آشکار گشته و بر صاحب بیت و محقق آن دمبتلا مران عمل
نموده آنچه استحقاق نفوس خود بوده از نار. کو در آیات قسم واحدیت بوده اسم ایمان
رانسع نموده چه جای آنکه کیفیت او کن گفته یا آنکه او را صاحب بیت دانند ای اهل بیان
متذکر گشته و بجا بیاورده. آنچه این گرده نموده که بنسبتی که خود را منسوب بادی نمایند
مرتکب میشوند اعمال قبیحه را که لایق آنها است نه استحقاق ذات حقیقت و جاری کنند
آنچه نفوس آنها مایل است عجب از اینکه جزای این اعمال سنی بهمان ذات مقدس
خواهد شد و هیچ متذکر نگشته بل غرق دنیای خود بوده و غرور آنها در نهایت است
که هرگز خیال موت و خوف از خدا نداشته بل کار خود و عالم خود را منحصر بهمین عالم
و اوضاع ظاهر آن دانسته و مذهب و نصرانی گشته هر یک بنهجی مو رد از جنب
حکم و حق دور مانده و در جای دیدار حق و لقای قرص او کمر در هنگام ظهور از
وصل او مسعود و بهره گشته لایق رد نخور در اشب نموده و شب را بهوای خود گذرانیده
تا آنکه ایام مس منقضی شد حال در حفر فنای خود محبوس و معذب و با ندامت ز اکی
سوقدن معاقب نه سبیل از پیش و نه طریق و دلیل از عقب و نه ناصری از فوق و نه
معینی از تحت و بنار فنای خود محترق و از فوض رضای خداوندی مبتعد و محتجب و
در اهوای خود منصعق امیت حکم کن نیکه از شجرهٔ حقیقت محجوب گردیده و از هواهای
خود سالک نشد سعی خود نموده و جهد بلیغ داشته تا آنکه بحکم حقیقی الهی رسیده هر امر مادا

ظاهره باطن آن هر دو ملتصق شوند مثلاً امر حج است اگر دانسته باشند که امر طهارت
نفس است یافته باشند و امر طهارت نفس است یافته باشند و امر کثرات و
حسنات و آنچه در این ابواب نازل گشته و ثابت شده هر یک را بجای خود بنظر
آورند صوم و صلوة را کیفیت دریابند زیرا که جمیع این احکام برای آن است
که فائز کشت گردیده در روز قیامت و قبل از آن از لقای باضیای آن نجوم
ظلمت محتجب نگردند ذلک ما یوصیکم الله و تو صدن به لعلکم تتقون و تعقلون

الباب السادس والعشر من الواحد الثامن فی ان کتب الله علی کل ملک ارض فی
کل حول مائة واربعین مثقالا من ذهب ثم علی وزیر الاعظم مائتین وتسعین
ثم علی الی لکم الاعظم مائة وستین ثم علی العالم الاعظم مائتین وثمانین ان کنتم تؤتون
من الظهر الله ثم یأتیهم حین ظهوره یبلغون الیه اذ ما اخرتوا فی تلک القیمة
من ظهر ربهم هو الذی لعل الذین یحلقون فی البیان فی مقاعدهم جزاء ما کسبوا من
قبل یکسبون ولکن دان لا تبلغون الیه لا تحزنون انتم یا اولی البیان لعلکم
تشکرون ملخص این باب آنکه حکم شده در بیان که آنچه از مصدر امر نازل گشته
و هر چیز که خداوند عالم صلاح عباد را در عمل بآن دیده امر نموده تا آنکه بهره یابند
از این بیان که بهتان و فضل وجود او رسیده مرتفع گردند و اجبیت در بیان شده و امر
بر هر پادشاه که مالک ارض شده در بیان در هر سالی که چهار صد و چهل مثقال
از طلا و بر وزیر اعظم دویست و نود مثقال و بر عالم بزرگ صد و شصت مثقال و بر عالم
اعظم دویست و هشتاد مثقال هرگاه مومن باشند من یظهره الله را در روز ظهور رادّه
برسانند بسوی او جزای اعمال خود را که مظهر حقیقت را تصدیق نکرده و جزن بر وجود

مقدس او نازل نمود. بسبب این حکم آنکه در آن روز رؤسای ظاهر که ملک در
حیطهٔ تصرف آنها بوده و خود را حکم از جانب خدا میدانسته و امور مملکت در
قبضهٔ آنها بوده. شخص اول که تمام مهام در زیر نگین او بوده، باین سبب از حق محجوب
شده از بیم آنکه مبادا حکم او زایل شود و دست آن تهی ماند بدین واسطه احکام و
سوی نجم حقیقت نگرده و در عالم فنا و مستی خود از جهان درگذشته و تخم این نوع
مصائب بر زمین پاشیده. چه راه نظام حق منتهی شده هر یک بنحوی الی الآن
خارج گشته و بر دیگری او در امر حدود الهی جاری است چه اختیار ملک نفس
رکین بدست او بوده. امر الهی در این باب سنت گردیده. چرا که آنکه اعمال ناشیه
از او منتشر شد. بر نفس حقیقت وارد گردید چه هرگاه اگر او مقبل میگشت بر آینه
همگی مقبل میشدند و ثالث شخص که زمام امور در هر ملکی که بوده بدست او بوده هرگاه
خیری مینمود همگی بهمان عمل صاحب خیرات میگشته حسنات نفوس خویش را آشکار می
نمودند چون آن نفس پلید اعراض نمود و باعث بر ایذای نبیّ امت گردید بهم مردمان
طوق لعنت بر اعناق خود نهاده، از حق معرض شدند چنانچه در ارض فارس از حاکم
بلد هنگام ظهور واقع گشت هرگاه بسبب بر اینگونه امور نگشته بر آینه رؤسای ترک در
این امر نمیشدند چون نفس پلید امر حق قیام کرد نمونه آنکه بجا آورده باین سبب
بر همگی الا نفس سرایت کرد، عوام الناس و خلق بیچ از حق دوری نموده محجوب گردیدند
و عالم اکثر که خود را حکم از جانب حق میدانست در مسند امر نشسته بدستیاری آن
رئیس حکم بنفی حق کرده و ناحق فتوی داده تا آنکه امور منتهی باین مقام گشته که
حقیقت در جبل ساکن گشته بوده. این نیز از ظلم این قبیل رؤسا که خود را امر من عند الله

میدانند

میدانند و آنکه نفوس الهیه آنها خواسته عمل نموده و جاری داشته تا آنکه نیّر حقیقت
حق در جبل گشته و در مکان غیر لایق ساکن گردیده و امر برادر سمت شده و کمال
شدّت روی نموده. و آنها در بیت خود با کمال فرح و انبساط وجود بسر برده و نفسی
که دین باو ثابت و محقق است در جبلی مانده و در بیتی که لایق او نبوده اسکان
نموده و بر او گذشته آنکه محبوب خداوند بوده و دوستان او با کمال ذلت و خواری
بسر برده و اعدای حق در نهایت مستی و فراغت در عوالم خود بسر میبرند ای اهل
بیان هرگاه شما هم چنین جاری داشته مثل شاهین است که ذکر شده و در روز
ظهور مثل این گردد. مبادا خواهید گفت این است که حدود الهی بر رؤسای هر ملک
چنین جاری گشته که بعبارات خود بدست خود هنگام ظهور داده، باشند چرا که اعمال
آنها در این ظهور مثل این عمل نموده، هر یک بطریقی از حق محتجب گردیده و هر نفسی بسبیلی
سالک گشته حقیقت حق پایمال شده. آنها بگمان لله عمل کرده اند ای صاحبان حکم
با بصیرت بوده و اید حق بین گردیده. این نوع عمل منمائید زیرا که عاقبت این قسم عمل
نار و نهایت آن ذلت و خواری است اندکی تنبه گشته تا آنکه منتهی الی که حقیقت
گردیده انیت حدود الهی بر مقدار درجات اعمال شما در آن تفکر نموده، تدبّر نمائید
چه هرگاه زعیم ملک در امر خود با بصیرت بوده، حدود الهی بر او چنین جاری شده
و هم چنین عالم حاکم که خود را حکم از جانب خدا میداند هرگاه با بصیرت و
متقی در دین بوده و با ورع و پرهیز کار بوده این نوع عمل نکرده و بر او حدود الهی
چنین جاری نگشته و علم او و اعمال او در دین بهائی منوّرا نگردیده چه با در هر زمانی
رؤسای و زعیمی و عالمی داشته و مثل اینگونه اعمال غیر معدل در حق از حقیقت حق.

محجوب نگشته تا کنون از نار حجاب خود سالک کند چنانچه در ظهور نقطه حقیقت جلوه
نموده و اهل آن ظهور را بسوی خدا خوانده لکن محتجبین در آن یوم از وجه مبارک
محجوب بوده از لحظات و تجلیات او و نفحات و جذبات او محتجب گردیدند ای
اهل بیان نکرده بمثل اینکه نه اثنی عشر مرتکب این اعمال گشته و چون ایام ظهور گردد
خود را نیز دیده بوده با آنکه در زیر یاء اگر حاکم و عالم سعی نموده که بر نفس حق امری واقع
نگشته و این نوع عمل جاری نداشته تا اگر این عبارات مترجب نگردیده و در رفع
قرب و لباس این سکک آینه ذلک ما توصون به الیوم فی دین الحق و لعظم الله به
ان انتم فی آثار الله تتفکرون این است امر الهی که این مظاهر اربعه جزای اعمال خود
را بدست خود بشجره حقیقت در آن بعد برسانند زیرا که آنها بشان مظهر پروردگار
خود را درک این قیامت کردن نموده و حکم بغیر حق جاری داشته این گونه بوده
و هرگاه اگر آنها محتجب نمیشدند بر حق جاری نمیگشت آنچه جاری داشتند شاید این
سبب آنهایی که در بیان از بعد بوجود می آیند در مقامات آنها مشهود میگردند جزای
آنچه کسب نمودند آنها از پیش و عمل نمودند در این روز که و از سیئی عمل کنند در حق جاری
نازند آنچه سابقین در دین فرقان نمودند و هرگاه اگر این نفوس بحکم و اقتدار لکان
خود می رسانید بسوی حق جزای اعمال خود را میدون بند او را بلکار و اعمال خاطی خود
و سر او دارد نکرده آنچه لایق و سزاوار او نبوده و شاید صاحبان بیان محتجب بمثل آنها
نگشته و از حق غافل نبوده و چون نفوس آنها عمل نکرده و محجوب نبوده زیرا که ابواب
حلاوت او نزد عمر شاخرین مشهود شده لکن عند الله تلخ و اشد مرارت در آن بوده
ای لکان را بعدل بپرهیزید و ای مستعان حقا از این ابواب مینالند خود را محجوب

مرایید

ندارید زیرا که خدا میگوید بچندین بار لکن شما نفح او را بگوش خود نشنیده و لا زال
در حیات و کینونات خود دیده اید بل من سوء العدل بذا او من نار العدل ذلک
سبحان الله عما لا عرفتموه و لا صدقتموه و سبحان الله عما انتم تشرکون الباب
السابع والعشر من الواحد العاشر فی ان یا اولی الحکم فلتأمرن من یتبعونکم ان لا
یأخذن لباس احد ولا نعمه و ان یأخذ یحرم علیهم و علیکم ازواجهم تسعة عشر
یوما و ان افترتم لیلزمنکم من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب ان
ترد الی شهداء البیان لیؤتن من اخذ عنه لباسه او شیئا مما یعدّ للعلم تحبون
و لتأمرن من یتبعکم ان لا یعارض احدا ابدا لعلکم لا تعارضون باحب من
یظهره الله یوم القیمة و لتأمرن کل ارض ان ینظرن بیوتها و اسواقها و ابوابها و
یمیز کل صنف فی مقعده عمن الآخر حیث لا یختلط اثنین بینهم الا فی مطالبها
و کل صنف کانوا فی مکان واحد علی احسن نظم و لتأمرن ان یکون کل صنف
فی خان فان ذلک اقرب للنفع و التقوی ملخص این باب آنکه در بیان
امر فرموده خداوند منان رحمن صاحبان حکم و ایمان را اگر زمان ظهور تابعان
خود را در شرع بیان در حدود ملک خود که نگذارند بدون نفس لباس او را اذن اگر
چه ادات از متاع و مال که مطلوب باو با آنکه منتسب به بزرگی است زیرا که این
سنت در میان ذلک و بعض از حدود در اسلام جاری بوده و در میانه این حد
حدود ملک که نسبت کجی بلکه بیشتر داشته و نزدیک تر اند خلاف عدل و داد تا کنون از
ظلم ظالمان جاری است و هر مؤمنی را که دستگیر نموده لباس او را عادت کرده و مال
او را ضبط نموده و هرگاه اگر بنا حق مؤمنی را امر بکشتن داد بعض را اتهام فی لباس

گذارد و بعض را یک لبس با او برابر بود. نگر ببرد پائی را که لباس او قابل کندن
نبود. اینست اعمال منتسبین بقرآن در این ظهور. حقیقت هرگاه شما الصاحبان
حکم در بیان این عادت ترک نموده و امر باین داده که مطلقا هیچکس را بی لباس
نگذارد و مال او را غارت نکرده، شاید باین عمل مقبول درگاه ربانی شده و در
آخرت نتیجه اعمال سوء بستن؛ حقیقت منتهی نشود زمانی که در شیراز بوده و در ارض
مولود خداوند ساکن در بیت قدر کمانه که محل سکون بوده، جنود انگلیس داخل شده و
آنچه یافته غارت نموده، این است حد و حیای این منتسبین بایمان که خود را مؤمن
دانسته و هیچ امری را فرو نگذارده تا آنکه بمقتضی هواهای نفوس خود عمل کرده، ای کاش
نموده که این سنت رذیله را ترک نموده مطلقا جاری نداشته تا آنکه بعد آخر
بگره حقیقت منتهی نشود هرگاه مؤمنین بقرآن این امر را جاری نداشته هر آینه بر
شجره احدیت در ظهور او منتهی نمیشد و هرگاه اگر نفسی از اتباع شما الصاحبان ملک
از کسی لباس او را اخذ نموده و مال او را غارت کرده بر غارت کنان و فاعلان
این عمل و نفوس شما صاحبان حکم زنهای شما حرام میشود نوزده روز و هرگاه نزدیک
شوید بزنهای خود واجب میگردد بر شما از حدود کتاب خداوند نوزده مثقال از طلا که
رد نموده آن مبلغ را به شهدای بیان داده تا بدهند کسی را که لباس او از او گرفته شده
است یا آنکه چیزی از مال که نزد او بوده، شاید که شما الصاحبان ملک حکم بر پرهیزکار
نموده خلاف را و هم آزاد نموده، لا باشد که پرهیزکاری و خوف از خدا نماید و بر
بپرهیزید و گرد اینگونه اعمال نگردیده و امر نمائید کسانی را که بر دیار شما میآیند اینکه دشمنی
و نزاع ننمایند بدوستان و پیروان من یظهره الله و تابعان امر او در روز ظهور او که

روز

روز قیام بوده اینست زمان خداوند در شئون ظاهر و باطن امر در حق شما تا آنکه
باین عمل در آخرت منتهی الی الله گشته عدل و داد پیشه خود ساخته مطلقا نفسی
از اهل ایمان و دون آن را جور نکرده و ستم ننموده. عند الله از اهل بیان محسوب
گردند این است فضل و رحمت لایزالی میانه بندگان خود شاید همگی مهتدی شده در
روز قیامت بلقاء نفس او براستی و عدل حاضر آیند ای صاحبان حکم در بیان
از خداوند خود بیم نموده و مطلق ستم بر نفسی روا نداشته تا آنکه در قیامت از
عذاب آنروز ایمن بوده، در سایه الطاف لایزالی فارغ و مرفه و ممنوع گردید این
است و خط خداوندی در شأن شما صاحبان حکم هرگاه شما در آیتهای الهی تفکر نموده
در معانی آن عبرت گرفته الی الله منتهی گردید و امر دهید اهل هر زمینی را که شما
مالک آن بوده و حکم شما در آن ارض جاری است بر اینکه نظم دهند بیوت خود
و بازارهای آن شهر را هر خانه را بجای خود در ترتیب بنا نهاده و منتظم گردانند
کوچه بازارهای آن و دکانهای آن ارض را و جدا گردد هر صنفی و هر صاحب صنعتی
در مکان خود از دیگری بطوریکه نیامیزد باهم دو نفس از دو صنف از آنها مگر آنکه
قرار گیرند در مکان خود و هر صنفی بوده باشند در مکانی تنها باین معنی که هر یک از
آنها بمکانی نشسته در آن بازار به نیکوتر نظمی و ترتیبی که ممکن است و امر دهید آنکه باشند
هر صنعتی و صاحب شغل و صنعتی در خانه معینی زیرا که این عمل نزد دیگر است برای سود
نمودن و رنج بر داشتن و پرهیزکاری نمودن هرگاه شما الصاحبان ملک کرده و از این
عمل کرده، از حق امتناع نجوئید اینست از رحمت و جود لایزالی الهی در حق شما تا آنکه
دین بیان اگر در آخرت مستقر گشته در حکم الهی بانظار حقیقت ناظر شوید چه هرگاه

اگر صاحبان حکم در اسلام نظر آنها بحقیقت میبود ملک خود را منتظم میداشتند جور
دستم را رفع مینمودند چون ملک قدیم الایام خداوند خود را پیشگاه نظر میداشته و عمل
داد و عدل می‌افراشته برحق در این روز سستی وارد نمیگشت هر آنچه در هر ملتی برحق
وارد میشود از بی انتظامی ملک بوده و بی نظمی صاحبان حکم هر عملی که خارج از اهل
و داد بوده عاقبت آن تمام اتباع و حزن بی ملک و عمل با صواب و خسران دنیا و
آخرت و در نهایت غنای بر نفس حق داده و بزرگان دین را شهید نموده من اجل
چند روز تمتع از اکل و شرب و لبس و لمس و عاقبت زمان گرمی را مالک شدند
و تا ابدالاباد در نار غضب الهی سوخته اینست شأن کسی که حکم بغیر ما انزل الله نموده
و عمل او بغیر از حق واقع شده و خداوند حق را فراموش نموده و چون از فضه و ذهب دنیا
اقدر کفاف یا اکثر و بیشتر مالک شده مغرور گشته و بان واسطه از حق محجوب گردیده
و در آتش حرص و کل و حد خود سوخته تاکنون در کل نفس خود مانده است این است
شئون مقتضیه بین یدی الله و در این ظهور و بعد از این ظهور هرگاه شما بالعبرت بوده
احتراز نموده و ترک این اعمال گفته و از حق بیم نموده تا آنکه سوء این عمل در ظهور آخر از
ایام طلوع نار الله من یظهره الله راجع نشده و به الکان کر لا نهایه بیان و ایمان و ایقان
و عرفان و وجدان و اقرار و اذعان خود را بر شأن و لدن آن با علی ارجات لا
نهایه رسید مرفوع گردید ذلک الفضل من لدی الله ان انتم تشکرون الباب
الثامن عشر من الواحد الثامن ان لا تأمرن ان یأخذ من احد قدر شعر او ینقص عنه بعد
ما اکمل الله خلق ظاهره من شیئ امر فی کتاب الله لعلکم لا تحزنون احداً و من
یأخذ من جسد احد شیئ او یغیر لونه قدر شیئ او یغیر لباسه اوارادا ان یذله فقد حرم الله
علیه

علیه ازواجه تسعة عشر شهراً فی کتاب الله و لیؤخذ منه حدود الله حتی و لتعین واحداً
من ذهب لعلکم تتقون و لا تأمرون و لا تفعلون و لا ترضون بذلک و لا تظلمن
علی احد قدر خردل ان انتم تؤمنون بالله و ان لم تکونن مؤمنین فلتکسبن عملاً
لا تحزنکم من حیاتکم فانکم قبل خلقکم کنتم نطفة ثم تعبد طین عند الله و لترجعن
الی کف طین فلتتقین و لا ترضین لاحد دون ما ترضین لانفسکم و لتدبرن
فی امورکم باعلی تدابیر حیاتکم و لا تصنعن خلق احد بعد ما اکمل الله خلقه لا
تریدون من ذی ایام معدودة فان کلها تنقطع عنکم و انتم تدخلون فی
النار من بعد موتکم و تتمتعون کانکم ما خلقتم و ما اکتسبتم فی حق نفس من حزن
وان تتعلقون تتمتعون فی حیاتکم ملخص این باب آنکه ای صاحبان حکم
در میان امر نکرده که قبل اهل فرقان و از خداوند خود منفعل گشته چنانچه سنت آنها
بوده پیش دستی نکرده در ستم نمودن و حق را ناحق نگردانند و پامال ستم ستوران گردانیدن
چه این آن عادات اهل حق و منقطعین الی الله نبوده هرگاه بر ملک و ما فیه
مستولی گشته و حکم شما نافذ بوده امر ننمائید که گرفته شود از کسی مقدار موئی یا
آنکه ناقص شود عضوی از اعضای او بعد از اینکه تمام گردانید خدا خلق ظاهر
او را چه سنت بوده در میان صاحبان حکم در فرقان که گوش و بینی و دست
رس الناس را بجهت بریده و بعض را جهتی دست نموده و امر باذیت آنها داده
و خلق خدا را ضایع نموده چنانچه سنین سابق در میانه آنها رواج تمامی داشته و حال
اشد از سابق و اعظم از آن در اذیت نمودن خلق سعی مینمایند این است امر و حکم
از خدا و حکم در کتاب خدا شاید که شما پرهیزکاری نموده و حزن ننماید کسی را آنکه از این

عمل در روز ظهور شجرهٔ حقیقت منتهی الی الله و نفس نگشته جز ثمره این حکم در آخرت
این است که در اولی رضایت پروردگار در جمیع شئون در امور شما هرگاه دیده
بصیرت داشته چون صاحبان امر و حکم از پیش عمل نموده بلکه عمل بدرستی و حق نمائید
هرگاه باین سنت مستقیم عمل کرده و ترک ایذای خلق نموده شاید در ظهور من
یظهره الله بلقای او فائز شده برضات الهی در عوالم خود واصل گردید پس اگر
بگیرد از بدن نفسی چیزی یعنی لباس را یا اگر تغییر دهد رنگ صورت او را بمقدار جزئی
خواه بزشت و سیلی یا آنکه بلغت رکیکه و کردار زشت یا آنکه عوض نماید
لباس او را با دون تر لباس یا آنکه بخواهد که خوار گرداند او را و ذلیل نماید میانه
خلق چنانچه در این ظهور مشاهده گشت نفسی را که دستگیر نمودند بچوب و مشت و سیلی
و اگفته قیمتی لباس او را کنده و عوض داده و کلاهم چیزی نداده و آن بیچاره را
سر و پای برهنه با تهیج طرق در میان بازار گردانیده و آنچه خواسته نموده و بعضی را
مهار کرده و دست بسته و اسم آنرا عمل برضای خدا نامیده و مستشعر نگشته حال
جزای کفر فاعل آن است که از رحمت ایزدی ممنوع گشته و حرام فرموده خداوند
بر او زن او را ابداً نوزده ماه در کتاب خدا این است حکم الهی در حق آنهائی که حکم بغیر
حق نموده و امور ناشایسته ذکر دارند و خداوند در حق بندگان خدا جاری داشته
تا بتوانید دفع این ستم و جور رحمت نموده تا آنکه در قیامت بعد از این ظهور با کمال
حقیقت ظلم شما تا آخر بلا آخر منتهی نگشته در جمیع عوالم ظاهره و باطنه خود بلقای
الهی در آخرت فائز گردید و نزد من یظهره الله ساجد شده هرگاه ظهور را درک
نموده و الا از خداوند خود طلب فضل و رحمت و مغفرت نموده خود را از نار آزاد
گردانید

گردانید قرار فرموده خداوند تعالی در کتاب خود جزای این کفر ظالم را نوزده
و نیم واحد از طلا شد که شما از خدا بیم نموده و امر نمائید این نوع ستم را دیگر بجا
نیاورده مثل این عمل را و راضی نگردید و ستم ننمائید بر کسی بمقدار خردلی هرگاه
شما در ظاهر و باطن تصدیق حق نموده بخداوند خود گردید که نباید در هرگاه نمی‌باشید
از تصدیق کنندگان شجرهٔ حقیقت و گردیدگان بجزا عمل نمائید عملی را که خارج
نسازد شما را از شأن حیای شما زیرا که شما پیش از خلقت خود موجود گردید
سوی مشتی از گل و خاک و در آنجا ذکری از شما در ملکوت الهی نبوده جز بعد که جمیع
اعمال خود حیا نمائید و از حق ترسان گشته و شرم دارید و راضی نگردید برای کسی
غیر از آنچه راضی میشوید برای نفوس خود و صبر کنید خود از این نوع ستم رد از اینکه با
وجود این من اجل دیگری چگونه راضی میشوید و از خداوند خود و روز آخرت بیم
نمی‌نمائید درست کاری نموده و تدبیر امور خود کرده بلندتر و نیکوتر تدبیرهای خود
در امور و صنایع و ناقص مسازید خلق کسی را بعد از اینکه خدا اتمام فرموده خلقت
او را برای آنچه میخواهید از زینت و بزرگی اندک روزهائی را و چند روزی از
زندگانی زیرا که این روزها و این زندگانی هر دو از شما بریده میشود و قطع میگردد
و شما میشوید در آتش دوزخ بعد از هجران خود و آرزو مینمائید که اعمالش آفریده
نگشته بوده و موجود نگردیده و کمی نموده در حق نفسی ستمی و کسب نمیگردید در
حق کسی از خردلی را و هرگاه تعقل نمائید آرزو می‌نمائید این آرزو را با زندگانی
خود چه در نقص اعمال خود ما را از دوزخ و عذاب سرمدی را من اجل خود اندوخته
اید سبب است آنچه نموده از پیش حال بهمان اکتفا کرده و ذنبی دیگر در حق احدی

اینگونه اعمال زشت و نالایق و باطل را رد اندازید این است احکام الهی در بیان
هرگاه عمل نمود منقطع الی الله گردید زیرا که خداوند بی نیاز از شما و اعمال شما
بوده. هرگاه بر رضای او عمل کرده در دنیا و آخرت رستگار گشته و در رضای او
داخل میشوید این است که امر فرموده شما را بآنچه صلاح شما در آن بوده لکن چون
ابصار شما رمد افزوده و انظار شما بر غیر حدت بوده از این سبب محجوب از
لحظات او گشته از نفحات او محتجب مانده اید نظر بستمکاران پیش نموده که از
ستم خود چه اندوخته اند و از چه در ظلم خود جز اخذ نمودند حال شما چنین بوده و هم
چنین نمه الله حقیر گردیده در روز بازگشت ملاقات نفس او ثمر سار خواهید گشت
و نتیجه افعال و اعمال خبیثه شما در آخرت بنحو عدل منتهی شده و خود بدانسته
و دنیا فته که این احکام از نقطه بیان بود در ظهور اول و من یظهره الله نفس ظهور
او بوده و اعمال شما باو راجع گردید چنانکه در ظهور فرقان آنچه نواقض و اضایع بوده الق
شده لکن عمل نبود بلکه رجوع مؤمن و موقن بودند و هنگام ظهور بر شجره حقیقت
در آخرت محجوب و متعبد گردید نظر بالوان ظاهر نموده و حلی و زیور این عالم فانی را
ملاقات لجر واقع نساخته مال و متاع این زندگانی را نی راحت خود قرار نداده
با خود نگفته که نفوسی صاحب کنند و مردمی با عزت و جمعی دیگر مستراد بوده پس
عمر عزت چرا این گشت و عزت منقطع گردد و این مال و دولت نابود و مرتفع آید اگر
باقی نزد خداوند ذات او را جلب نموده طلب فضل و نعمت از او داشته بدید هرگاه
تعقل در امر خود نموده و لحظات تفکر داشته من اجل این متاع که زائل شونده و فانی
است حکم نکرده اینگونه ستمی بر نفسی وارد شود یا آنکه مال او غصب گردد و لباس او
کنده

کنده شود یا آنکه از ظاهر او چیزی ناقص گشته بعد از تمامی خلقت او یا آنکه از هلاک
او ضبط شده و تغییر صورت او مشهور گردد یا آنکه تبدیل لباس او شده و ذلت و
خواری او آشکار آید هرگاه باین عمل پیش دستی کرده و امر ناحق روا داشته لازم
میشود بر نفس عامل حدود الهی چنانچه امر شده از تحریم زوجه و دادن جزای او این
است که امر فرموده پروردگار شما که ترک این اعمال نموده از غیر حق منحرف شده
در ظاهر و باطن باوامر و نواهی الهی متعزز گشته در دنیا و آخرت رستگار گردند
ذلک الفضل من عنده والرحمة من لدنه یهب الفضل من آمن و یهدی الکل
سبیل عبده الملک والامر له الاخرة والاولی و هو الفرد الحی المقتدر العدل
الوسیع الکریم هرگاه بدیده عدل و بصیرت نیک نظر نموده در هیچ شأن از اوامر
و نواهی الهی ممنوع نگشته و در هر مورد آثار رحمت او را مشهود و نظر داشته فضل
لایتناهی او را در حق خود واجب گردانند این است که خداوند منان بندگان
خود را باوامر متقنه و احکام مرتفعه خود مأمور ساخته که در غیب و شهادة خود
برضای او عمل کرده آنچه برای خود دوست نداشته به دیگری جاری نداشته و از
آنچه نکرده او بوده از اعمال قبیحه دوری جسته نه اینکه بهوای نفس خود عامل بوده و
در باطن خود گفته مرا کی است که زیر دست باشم و مالی جمع نموده جمعی گرد آورم
هیهات که چنین بوده بلی در هبوب و هول و در نهایت نه رحمت و افضال بوده
نه اینکه باین اعمال مرتکب بوده و بر نفوس مسلط بوده یا آنکه مؤمنین با او یا آنکه
بر نفسی ستم روا داشته و در بر شأن ظلم خود جاری نموده و این حرف را گفته لا و الله
که مثل آنکه منقصین بوده و امروز حاسبین خیم من الذین اعتدوا و یلبسوا کل

نفس ولا یفوت عن قبضته شیئ ای اهل بیان در اعمال خود بخصوص نیت بود
در افعال خود ستم روا نداشته در شئون ظاهره خود محجوب عالمیان را تلق بالنظر
بصر داشته نه اینکه ستمی بر نفسی نموده و جوری بر احدی شاید آنچه در این شب صرف
میکنید از مال حرام بوده که جبراً اخذ شده و این مرغی که خورده اید شاید از مال
یتیمی بوده و این خانه که نشسته شاید که از بیوه زنی غصب شده هرگاه بصیر بوده
این نوع عمل نکرده و هرگز مثل این طعام نخورده و اینگونه خوراک را تناول نکرده
و این نوع ستم قاتل را نپوشیده و این لباس که در دستم نپوشیده و از حق معرض نگشته
و بر باطل اقتدا نمیکرده و هرگاه اگر بالبصیرت تام بوده از زندگی حیات خود بعد از نشئه
بل بموت خود شادان بوده و بر دین خود مسرور میگردیده این است از فضل و رحمت
وجود لا یزالی هرگاه بفضل افضال او رسیده بتو انوال او در اداء جمیع شئون دنیا بنده
فسبحان الله عما یشرکون و تعالی کل یعلون الباب التاسع والعشر من الواحد
العاشر فی ان امر الله من امره لا ینزل من نهی الا التی من یظهره الله اذا لعارضکم
امر او نهی عزه وانتم عن الله لتقربون و تنقطعون من کلاهما ملخص این باب
آنکه از آنجائی که مراد خداوند در هیچ امر و حکمی نبوده مگر علو مظهر نفس خود
در ظهور اولی و اخرای او نبوده از نفسی مگر آنکه بوجود ذکر آن شجره طهارت نازل
شده و جاری گشته آیات الٰهیه که من اجل اقصد بیوم عباد بظهور و بطون او نازل
نگشته امر و نهی مگر برای علو قدرت و عظمت او و جبل طاعت من قبل او برای نفاق جمیع
عباد تا آنکه شهادت دهند که تقوی وجه او در روز ظهور او طلبیده و آنها از او بوده
و عود هم بسوی او است و هکذا الشئونات ما یتعلق بوجود الامر والنهی وانه بدء العود
کل

کل از او بوده و منتهی بسوی او است بدء من الله و یعود الیه بالعود الی من یظهره الله
فی الاخرة او الی نقطة البیان فی ظهور الاولی و نبوده از چیزی مگر آنکه یتعلق شأن
و جاه او بر جمیع مخلوق جاری گردیده هرگاه نقطه بیان را یافته او را شناخته
و هرگاه او را در عوالم او یافته و شناخته نقطه بیان را درک نموده و بفضل اجلال
او در ظهور او رسیده و آثار متقن او را در روز ظهورش بهره کرده ذلک الفضل
من ربکم الرحمن والرحمة من عنده ان انتم فی آیاته تتفکرون ثم تعقلون امر
نفرموده خداوند عالم امر بما را و نازل نفرموده نهی را مگر من اجل بزرگی و عظمت
و عزت من یظهره الله در قیامت بعد و ظهور اشراق انوار او هرگاه طلوع او هرگاه
بر شما واقع شود امر و حکمی و بر نفوس شما مشهود و معلوم گردد یا آنکه نهی بوده که بدانسته
اید بآن امور عمل کرده شود یا آنکه آن نهی را ملحوظ نظر داشته در آن وقت شما
از امر و نهی هر دو منقطع شده و از خدا در هر شأن مراقب باشید این است
امر و حکم خدا نه اینکه با خود گوئید این است امر خدا و عمل بر این سزاوار است
یا آنکه این است نهی او و آن و عظمت امر و حکم او موجب تبدیل او این صورت از
آنچه امر و نهی شده منقطع شده و خدا را مراقب گردید مثلاً هنگام ظهور اولی او
بیان امر بهجرت نفرموده یا دون آن و نهی از غیر آن نموده هرگاه خدا را می طلبید
و ارتفاع او را طالب بید اگر در این امر و نهی حزنی در نفس او بینید از هر دو منقطع شده
و خدا را مراقب بود یعنی آنجائیکه ارتفاع امر و نهی او است او را طلبید از غیر او
محتجب نشوید شاید امر بهجرت بوده و اسباب آن مهیا نبوده یا آنکه امر بعبادت در
بیوت خود دراینصورت تو امر خدا را مراقب بوده هرگاه حزنی مشهود میبینید [illegible]

دو بگذرید و عز امر و حکم خدا را ارتفاع حقیقی او را ملحوظ نظر دارید زیرا که عز بابیت
در زمان بروز او است چون که بعز او رسید از هر شأن منقطع گردید مگر امتناع
شما در اطاعت و امتناع او است هرگاه مطیع و منقاد گشتید در جمیع عوالم مرفوع
بوده اید ذلک الفضل من ربکم والعدل ان انتم ذلک الفضل من ربکم
والعدل ان انتم ذلک الفضل او العز من انفسکم تمنعون جهد خود بر این داشته
که در هیچ شأن نفوس خود را بر غیر اطاعت نبرده و کار و منظر نفس او عامل نداشته
و غافل از لحظات او نبوده بل چنانکه مرضی خداوندی بوده در جمیع شئون عامل
شوید زیرا که امر و نهی من اجل آن کل حقیقت است هرگاه در امر او و نهی
عزت او مشهود گشته عز خدا را ملحوظ نظر خود داشته از جمیع شئون امر منقطع
شوید هرگاه حکم کننده نماید یا آنکه نهی نموده برخلاف آن گوید نظر بر ارتفاع او
داشته عزت او را ملاحظه دارید و مباشید چون اهل فرقان که در این دوره
نقطه بیان را که نظر داشته و امر او را امر الله و نهی او را نهی الله حساب نموده
بل امر و نهی را اقوال متفکره خود دانسته و بزعم خود احادیث مختلفه چنین
گفته و بدین جهت از حق و اتباع امر او محتجب گردیده بدون رضای خداوندی
عامل گشته زیرا هرگاه بدیده عدل نظر نموده خواهند دید که اطاعت امر فرقان مشروط
به اطاعت نقطه بوده چون از حقیقت معرض شده و بیافته بر غیر آن چگونه نزد او
ملحق گشت با وجودی که آثار او اظهر من الشمس طالع است و اضوء من النهار
لامع لکن جمیع نابینا از آفتاب چه بینند و گوید حقا و بگذار از نا شنیده چه گویند
با آنکه لهم آذان و عیون و قلوب و لکن لا یفقهون بها و دو آنچه آنها از حق محتجب شده

بد

در خواهش خود و خواهش خود و چون که متوجه نه حسبهم ما اکتسبوا هرگاه توانند و مقتدر
بوده از آنها دور گشته خود را از عذاب آخرت رهانند و در جنت لایزال داخل
شده اقسام انواع نعماء و آلاء را در محبت و معرفت و انجذاب به او یافته
از ما دون او که نهی حقیقی بود منقطع گردید زیرا که بیان در علو شأن نازل گردیده
و کتب در حق او که منتهی ظهور آید حال با آنچه توانند در اوامر و نواهی او جهد نموده
خواه قبل از ظهور و اشراق وجه او یا آنکه بعد از طلوع نار احدیت بر افئده اهل
هدایت زیرا که مقصود الهی از ارتفاع بر امر و امتناع آن ذات عزت است هرگاه
در اطاعت در زمان بروز او کوشش نموده در مواد اخرت او سعی نموده اند
اینست که خداوند تعالی در هر ظهور اراده نفرموده مگر ترفیع عزت آن ظهور و ترفیع
رفعت او و ارتفاع او مشهود گشته مگر بنصرت افراد و تصدیق او و رفع ستم افراد
خواه از اهل بیان بوده یا آنکه از سایرین ظهورات قبلیه او مقصود زیاده او
است در هر شأن چه آن ذات احدیت اول طلوع یک نفس بوده و هنگام غروب
هم یک ذات واحد است لیکن نظر بآنکه آن نقطه حقیقت چون طالع گردید حرف
اول که تصدیق او نمود حرف مستقل در ظل او مرفوع گشته به تصدیق و ترفیع او
او قیام خواهند نمود و چون حروفات محتبسه ملقای وجه او حاضر گشته از صفای باطنی
و ظاهری خود حاکی از آن ذات گردند بدین سبب نقطه منفصل خواهد شد و ظهورات
لانهایه پیدا میگردد و از کثرت آن حروفات مرتفعه هر آنچه خداوند جل شأنه اراده
فرموده تکثر خلق افزوده تا آنکه جمیع مراتب پر شود از طلوعات جمال آن واحد بلا
عدد که نقطه اول و اشراق اول است که بدایت از او و نهایت بسوی او است هرگاه همه

عالمیان طائف کوی آن نقطهٔ احدیت آرند طواف خود بر آن بیت هویت
گردانند هر آینه جملگی از نار حجبات خود را رهانیده بنور طلعات حقیق واصل
شده اند از کثرت الفس رهیده بآن ذات وحدت گردیده اند چه بنوده که
مرآت ذات خود را صاف از هر کدری نموده در ظاهر و باطن با نوار ظهورات
الهی مستفیض و مستنیر گردید چه آن ذات یگانه اشراق خود خواهد فرمود در تجلی
مالا نهایه خود را مشهود می نماید و در ظل هر امری از افراد امراد نفوس مالانهایه مشهود
بوده است هرگاه بعد از افضال و انوال او در جمیع مطالع رسیده بمواقع اجواه
و اجلال او واصل شده اند اینست که در هر ظهور مرهوب متعال عباد خود را امر
بشناختن نفس خود میفرماید که بآن شناختن دریافتن بمنبع جود و وصل او را اصل و
متوصل گردند هرگاه بنظر بصیرت ملاحظه دارند همهٔ این اشراقات مرتفعه را در ظل
مؤمنین و مشاهده می نمایند چه آن ذات مقدس بزرگتر از آن است که بنفسی یا آنکه
بجزی تشبیه شود و آنچه با مثال مشابه شده از ضعف نفوس مستعین بوده اگرنه آن
کینونیت بحته متعال بوده و مستغنی از هر ذکری ما عرف الا الله ولا یعرف الله سواه
او است نقطهٔ اولیه بحقیقت و او است نقطهٔ اخریه لیز احدیت لعلی رسته ار هر مورد
و مقام آن نقطه را مشهود دیده و با حرف مستقله مرتفعه متنعه در ظل امراد مهتدی گرگند
و نفوذ خود از مخلوق بیدانش بر داشته نقش یک خود را با بنا را اصلال آنها بنا لاینود
آنچه خداوند تعالی فرموده در هر مقام عامل بوده از جمیع نفوس اکبر دون آن منقطع
باشند و الی الله و تفه ناظر بوده غیر الله را ملحوظ نظر نداشته در هر آن فیض لانهایه
را از او خواسته اشراق جمال او را در هر شأن مشهود دیده در ظاهر و باطن خود با آن

وهم

و حد رتانی و تجلی سبحانی متصاعد الی ادج درجات اعلی گشته خود را از دب وس
این خلق را لایق آزاد دارند ذلک الامر من عنده یوصیکم بالهدی و یبیّن لکم امره
و هو معکم رقیب تا که توانند در معرفت نفس او قیام نموده اسرار حضار او را
شناخته نفوذ کحقیقت آشکار داشته و اشال او را در نفس اسرار دیده و هم آشکار را
نقطه از نقاط طلوع دانسته بجمیع نوعی اسمی و رسمی از شئونات ظهورات او در
رتبهٔ خلق محجوب نگردند چه این است فضل اکبر و نور اعظم هرگاه منتهی باعلی مقام
معرفت گشته بمطالع اشراق او را دریابند و با کره پروردگار عالم اراده فرموده
در جمیع مراتبات خود منتهی شده اسرار مالانهایات او را در نفس ظهور مظهر نفس
او ببینند و شیئی از مظاهر امکان و اکوان سبب مراحتجابات ظاهره و باطنه گشته
از ادراک حقیقت او و فوز بحضور او محروم نمانند این است که آن نفس مقدس
محتاج بمحبت و دعوت شما و رسیدن خلق بحضور او بود بلکه این اشارات من
اجل آن است که همگی اهل بیان و سایر ملل هرگاه بصیر بوده و بمعرفت دین خود بحضور
مشرق النور آن شمس حقیقت مشرق گردند لکن این خلق دانی در دار شهود
فانیه خود حد و حبد خود را داشته سعی خود نموده از فوز بپابوس آن ذات یگانه محجوب
بیشوند چنانکه سابقین از اهل حجب در ظهورات قبل نموده هر نبی و رسولی بطریقی مبتلا
گشته و هر ولی و وصی از خلق نادان جز اید و هنات خالص جز اذیت نکشیدکم
من نفوس قتلت و رؤس قطعت و اموال نهبت و بیوت اخربت این بوده مگر
از غفلت خلق که هواهای خود را بر حق و اطاعت او ترجیح داده از حیات رضای
الهی خارج شده بنار جحیم ابدی نفس خود را سوختند حال بنظر دقت نظر نموده به بصیرت

عدل آگاه شد آیا عاقبت انسان چه بوده و منتهای کار او چه خواهد گشت چه آنکه
منتهی نیک در غیر رضای ربانی بر خاکدان ذلت و خواری سرهای خویش بر تراب
نهند و جاری چه بینند و نه بینند و نه خواهند و نیابند از یمین بگیرند و دستی آشکار بیابند
و از یاد نظر کنند محبتی برقرار نه انیست که خداوند متعال اراده فرموده اینکه همگی
اهل بیان در ظاهر و باطن یک جهت بوده شئونات غیر محبوبه و مرضیه را از میانه
خود مرتفع سازند و نظر بعواقب امر خود نموده مطلق در این خاکدان فانی جز رضایت
محبوب خود گرشش ندانند هر گاه دیده حق شناس داشته در جمیع شئون خود ناظر
الی الله گشته نیت خود را خاص و خالص کف از برای او گردانند حال که خواسته در
شأن و اراده نکرده مگر آنچه محبوب شما خواسته و اراده فرموده و بر نفسی ستمی نکرده
و ظلمی روا نداشته و جبری از کاری نکرده تا آنکه امر نزول و انزال بآیات الله و بر حق
واصل شده انیست آنچه سود دهد در آخرت و نفع بخشد در اولی هر گاه بدیده بصیرت
نظر کرده بنظر رحمت در رأفت بر جمیع نفوس ناظر بوده نخواسته امری مگر برای خدا
و اراده ننموده مگر من اجل او تا آنکه بأین وسیله اکبر و شیم اعظم اظهر برضای الهی واصل
شده در دنیا و آخرت رستگار گشته و خود را از نار اعراض نجات داده بنور اقبال
رسانیده باوج اعلی عروج و صعود خود قرار داده در جمیع شئون و امور ظاهر و باطن
در عوالم لا نهایه آلهی بلکه در حق سایر انسانها او امر و خلق متقدر شده وسیله و باقی
الله او محض صابر و شاکر گشته به علی افضال و انزال آلهی مترفع گردیده و با اوامر
و نواهی و احکام عز او مترقی شده. ذلک الفضل من عنده انه فضال ودود

الباب الاول من الواحد الحادی والعشر فی ان من تمکن بالعهد و بین لظهره الله ان

الواحد الحادی العشر

ان كان صادقاً لم يكن عليه من شيء وعلى الذين حلفوا اليهم ان يردوا اليهم ما
اخذوا منهم او متاعهم وان يحتجبوا عن ذلك عليهم اداء تسعة عشر مثقالاً من ذهب
حداً في كتاب الله لان يظهر تقواهم وان كان من حلف كاذباً وانكم لما حلفتم
كاذبين وما كنتم لصادقين عليكم في كتاب الله تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان
تردون الى الذين حلفتم تلقائهم لعلكم لا تحلفون بعد ذلك بدون حق وتتقون الله
في ذلك ملخص این باب آنکه هر گاه کسی بیاید خود را در نظر نفس او سوگند خورد
و قسم ذاتی و حلف او بصدق و راستی بوده از هیچ عالمی بر او باکی نبوده و این قسم از
روی صدق و حقیقت در گفتار بوده نه من باب آنکه بر نفسی اشتباه نموده تمتع از مال کسی
او برداشته بل کف از برای خدا بوده و لله و فی الله عمل کرده در آخرت و اولی برضای
الهی واصل گشته بحقیقت سوگند خورده اگر چه خداوند تعالی دوست نداشته که سوگندی
واقع شود بل هر گاه بغیر آنکه لا در میان آمان که اشتباه وارد شده بگذرد احب الی
الله بوده از آنکه سوگند باسم او و اسم مظهر نفس او ذکر شود هر گاه در عالم نفسی ممکن بوده
که این حلف واقع نشده و دست برات بسوی خدا از قسم یاد نمودن زیرا که میشود این
قسم از سهو و غلط بوده یا آنکه عمداً از بد طینتی نفس ظاهر شده باشد و میشود که از
صدق بوده یا آنکه در امری اشتباه نموده و حلف خود را آگاه ننموده بلکه چه بسیار
است که قسم یاد نموده و دیگر از یکی و حرف راست قول خود را صدق آورده تا
آنکه آن سوگند لدن الله واقع نگشته در دنیا و آخرت مسئول نشده بل صادق نزد
حق و صاحبان بصیرت در استگاه بین یدی الله و حجج او واقع گشته این است که
بیشتر این مخلوق سوگندهایشان سهواً یا آنکه اشتباه یا آنکه بعمد بدروغ یا آنکه قلیلی

از آنها براستی سوگند خورده باشند از جه آنکه از انواع این نوع قسم هم حلف بدروغ
احتراز ننموده عبث خود را ملتفت این ارتجاب و ابتقاد معذب نداشته و لدن الله
واقع نشوند هرگاه اگر سوگند خورده بخدا و حجت او من یظهره الله یا آنکه نفس من ظهره که
نقطه اولیه در ظهور اول در بیان بوده و دیگر سوگند خود در عوالم ارتفاع و امتناع خود
صادق بود چیزی بر او نبوده یعنی حکمی در ظاهر شرع و باطن آن بر او دارد نگشته و
در یمین و حلف خود در اسلوب و مصدق در فعل بوده و عند الله نفسه صادق گشته
بر سبیل عدل واقف گردیده در دنیا و آخرت رستگار گشته این است که خداوند عالم
جل ذکره که استعداد اراده نموده و برای بندگان خلص خود مقرر آنکه در هر شأن از
مرتفع بارتفاعات نفس او گشته مستظهر بشوارق عز او آیند در جمیع شئونات اولیه و آخر
خود که اهند جز آنکه محبوب ایشان در بیان خواسته زیرا که این حلف آن هرگاه برای خدا
بوده لله واقع شده و از لدن الله است بر عز حق واقع شده از آنست که مبدع هم
و اخلاق مبنی نوع بشر امر فرموده که حلف واقع نشود در باطن امر در این باب هر واقع
دیگر و اگر واقع آید لصدق بوده زیرا که خداوند سبحان دوست نداشته میانه خلق
خود حلف بدروغ و لفظ کذب را هرگاه در میانه خود شبهه دست داده و احتیاج
نفوس شما کلف گردیده سعی نموده که بدروغ سوگند نخورده و از خداوند خود و مظهر
نفس او شرم داشته در هر شأن با کج اراده ننموده راضی گردیده و مطلق بکذب
سخن نگفته و افترا بر نفس الهیه نبسته آنچه حق و واقع آن بوده در ظاهر خود مشهود گردیده
و در باطن برضای الهی مسترضی بوده تا آنکه در جمیع شئون محمود و ممدوح عند الله نفسه
بوده و در هیچ امری از امور عند الله و نفسه محجوب نگردند اینست آنچه مراد من اجل

نفوس

نفوس شما در روز قیامت هرگاه جاری نداشته در امری چیزی را که سبب انفعال
و خسران و جواب شما عند الله بود پس احتیاط نموده و اجتناب در نیه و نهایت
احتیاط و تقوی را در این مرحله داشته شاید که در بین یدی الله واقع شده جواب
شرح حقیقت بوده یا آنکه میانه خود و خدا حرفی بدروغ نگفته و اسم الله را ذکر
نداشته بل تا ممکن است سوگند نخورده چه جای آنکه بدروغ و افترا سوگند بجای
آورده و ذلک ما یوصیکم الله و هو معکم رقیب هر آنان که قسم برای آنها یاد نموده
براستی واجب است که هرگز اندکی آنها و رد ننماید آنچه حقوق آنها است کسی
ایشان از مال و متاع یا آنکه هر چیز که بوده باشد و هرگاه اگر محتجب گردند از این
امر لازم می آید آنها را بوزنه مثقال ذهب در آمین خدا انکه رد نماید کسی آنها
حکمی محکم و امری ثابت در کتاب خدا تا آنکه آشکار رسد و لعقای آنها در دین بحکم
این عمل و ثمره آن در روز عدل آنکه هرگاه آشکار شود شئی حقیقت ایمان خود را
صدق آورده بین یدی الله و باز گردند بسوی من یظهره الله تا آنکه سوگند آنها و روز
قیامت بصدق مشهود گشته نزد خدا و بین یدی حجت او و حلف آنها که ایمان باصدق
حقیقی آنها است راست گشته نزد خداوند خود و باین عمل های ناپسند خود محتجب
نگشته و نتیجه اعمال خود را بین یدی الله و حجت او ظاهر گردانیده با مال و متاع مغرور
نگشته در این چند روزه زندگانی از حق او نگذرانیده و زیب این ایام فنا را نخورده
در جنات رضای ربانی متمتع گشته و در جمیع شئون مسترضی برضایت الهی بوده و
اعطای حق بصاحب حق نموده محجوب از لقای عدل نگشته در روز قیامت الی
الله و نفسه راجع گردیده تا آنکه وعده خود را صدق گردانیده و الله ولی الصادقین

و هرگاه اگر قسم یاد نمائید، و در خلق مشهور گشت و شما هنگامی که سوگند بنام خداوند
حجت او خورده، راستگو نبوده و صادق نگشته و خداوند عالم جل و عز را بدروغ
سوگند خورده، و از حجت او مستحیی نگشته و حلف بکذب نموده، و راستگو نبوده، و جب
میزان شما را در کتاب خدا و احکام او در میان نوزده مثقال از ذهب خالص اگر
ادا ننمائید بر آنکه اینکه سوگند بدروغ خورده اید نزد ایشان حدی از حکم خدا بر شما وارد
بر وجه ذات نابود شما اینکه سوگند یاد ننمائید بنام خدا و حجت او بکذب نفوس خود
در روز قیامت پیش روی او و ملتقای نفس ظهور او بدروغ سوگند نخورده بلکه
هرگاه بتوانید لله عالم [illegible] خود و این ایام لاشیئی خود درباره هم سوگند نخورده
چه جای آنکه از خداوند عالم جل شأنه حیا نکرده، و از حجت او که نفس ظهور او باشد
مستحیی نگشته و دروغ خود آشکار نموده، و حلف بکذب در محضر خداوندی بشهود
آورده، این است نتیجه اعمال اهل شما در روز قیامت هرگاه در تزکیه اهل دل داشته
و لمکر تعقل نموده، اگر العیاذ بالله مستحیی نشده و حیا نکرده و احلاف دروغ خود را
بثبوت النفس اهل خود ظاهر گردانید، عذاب ابدی را من اجل خود جلب نموده
در عقاب سرمدی معذب بسخط لایزالی بوده، در جمیع عوالم و شئونات خود عذاب الله را رد
و نزد صاحبان حکم مطرود بوده، و غیر محمود نزد حق و از مقصود دور گشته در
حجبات غفلت خود در درکات نار وجودات فانی خود و ذوات افنای لاشیئی
خود ابد الآباد معذب بعذابهای لایزال محدود معاقب گشته در سخط الهی خود و ما
یتعلق بخود را داخل گردانید، این است نتیجه اعمال شما، باید اگر شما از خداوند

خوف

خوف نموده قسم بدروغ، و من دون حق بخدا و حجت او نخورده و پرهیزکاری نموده، و رهین
عمل و اعمال خود را هبا نما نموده را لاجل کلای نجز دانیده، و متاع این زندگانی فانی
سبب احتجاب نگشته و دقایق این ایام دانی را نیز بر حجاب نگردیده در تقوی و نیکی
مرتفع گردید الباب الثانی من الواحد الحادی والعشر فی ان کل ذا الملک بعث فی
البیان ینبغی ان یتمکن من کان ملکته عدد الکاف والهاء من العلماء الذین ینبغی ان
یکونن مطالع الحروف فی کتاب الله لتعلیم یؤمنون بمن یظهره الله یوم القیمة و یقرئون
به و یتعلمون دین الله و یعرفون هؤلاء کل الکلمات من حدود الملکة من ذلک الملک
و یستخرجون صنعة الملک و یرحمون علیهم ثم هم بینهم و بین الله ربهم لا یحتجبون عن
حدود الله علیهم ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و رحمت لایزال خود
از اول بلا اول تا کنون بر خلق منت نهاده و برای انفاق آنها جل کاملی گذارده، و
در هر زمان باقتضای آن عهد در زمان حکمی از مصدر جلال و عظمت خود نازل فرموده
و در هر شأن عباد خود را بطاعت و عبادت امر فرموده و باقتضای قابلیت فطرت
ایشان در هر عصر و اوان آثار عدل و ارتفاع خود را در حیات آنها آشکار فرموده
و این کور چون که ارض قابلیات و سماء [illegible] ظهورات متقات کروبات و معقولات
بنهایت علو و سمو رسید، از این سبب امر فرموده که هر صاحب ملک و شأنی که
در بیان ظاهر شده و بر دین آید در بیان و عنان ملک در کف عظمت و قدرت او
باشد انتخاب نماید از جمله آنکه در قلم و فرمان او است عدد کاف و هاء از علمای دانشمند
و پرهیزکار آنچنان علمائی که لایق [illegible] اینکه باشند مطلع های حروف عدالت از
حروف حق که در آنها ایده شده، و الاکمل و آن حروف که دال علی الله و دال بر علو عظمت او

بوده و در آنها جز تجلی آنها آثارها نشد . و قد د فی الله در امر او خالص برای او
بوده شاید آنکه ایشان هرگاه در یوم ظهور واقع شوند از کثرت دانش و زیادی فضل
و معرفت ایمان بمن یظهره الله آورند و اعتنا بحقیقت او نموده بکمالیت او معرفت گردند
و یاری نمایند دین خدا را با آنکه در قوه آنها بوده از قدرت و علم و کمال و بصیرت کمال
این علمائی که در این عهد و زمان بوده با وجود آنکه مراکز حق واضح و مبرهن بوده
انکار حق نموده و اعراض از تصدیق او و احتیاط آنها من باب جلب اعتبار و ارتفاع
نفوس خود بوده نه من اجل شناختن حق و اطاعت شجره حقیقت بل التصاق
آنها باهل ظاهر و ملک بوده و این از جهت آنکه تمتع از اموال ملکی برداشته چند
روز دنیای فانی خود را زینت داده غافل از آنکه بر حق بغیر حق حکم نموده و بعد
از دون حق حکم بر محقق حق جاری داشته بل نتیجه این عمل آن بوده که این مستمسکین بعلما
از روی دانش و حکمت و معرفت و بصیرت عمل نموده که هرگاه اگر ارجعیات آنها
شجره حقیقت طالع شده از صدق و یقین تصدیق او نموده و تابعین خود را
امر بتصدیق حق نموده و بر صاحبان ملک اشتباه ننموده و شبهه وارد نخواهد چه اگر
آنها اشتباه از حق ننمایند و فتوی بر محق حق ندهند هر آینه اتباع داخل در زمره
مصدقین شده از اطاعت خارج نمیشوند بل جمیع ناس تابع گشته در فئه اهل تقوی
و هدی مستریح میگردند چه هر نفس نزد خود و خدا عمل خود را خالص برای خدا دانسته
و چون صاحبان علم بر او اشتباه وارد نسازند هر آینه متبع حق خواهد شد و هیچ نفسی
از حق محجوب نگشته چه اگر محتجب شود گناه او بر کسی است که اشتباه بر قلب او وارد
ساخته و او را از تصدیق بر حق محجوب داشته پس واجب است اشد وجوب بر آن محتجب

شده

شده علما اگر از روی صدق و بصیرت لله و فی الله حق را در ظهور او تصدیق نموده
و بر خود اشتباه قلبی وارد نسازند تا آنکه نتیجه اعمال آنها وارد بر حق نشود و از
تصدیق نمودن شجره حقیقت در روز قیامت محجوب از محقق بر حقی نشوند بلی
آنچه خداوند دلیل و برهان قرار فرموده مستدل شده حق را از دون آن تمیز
داده این خلق ضعیف را گمراه ننمایند چه اگر آنها چشم حق باز نمایند و تصدیق
حق نموده اشتباهی بر خود و غیر خود وارد نسازند هر آینه حجت خداوندی با کمال
ستوران گشته هر نفس بالله و آیاته و حجته مهتدی شده کل در جنت قرب و رضوان
قدس لایزالی الهی مستقر باله و توحید و ثنای او تمجید و تحمید گشته جمیع مستظلین در ظل
اشجار حق در رضوان غیر متناهی الهی ولد و گر بهای صاحبان دانش و بصیرت
دیده حق بین خود گشوده و عین راستی و درستی آورده حق را روز ظهور تصدیق
نمایند زیرا که بتصدیق شما جمله مستظلین در ظلال علم و دانش شما مهتدی بآیات خداوند
گردیده در آثار در تلقای شجره حقیقت مشهود میگردند این است ثمره علم شما هرگاه
با بینائی حقیقت بر خود زده آثار دانش خود را من اجل متاعی ضایع نگذارید و ثمرات
ایمان و ایقان خود را در تصدیق بشطر حقیقت ظاهر نمائید چه نتیجه این امر الهی آن
است که شما را صاحب ملک منتخب نموده که امر خدا را بتابعین خود رسانده بسبب ارشاد
کل گشته از هلاکت و ضلالت اهل بیداء غوایت و شقاوت را رهانید پس هرگاه مستبصر
گشته لم یزل و لایزال در جنات رضای لایزالی الهی بقاء و الا در حقیقت مقتدر بوده در
ابد الآباد بذکر او متذکر و متقی در جوار او متذکر گشته با جهد خود بر این داشته اند که
هدی و تقوی را در بین یدی الله ظاهر نموده از تصدیق حق دیگر حقیقت در آن بعد محتجب

این است امر خدا بر شما اینکه بشناسید ساکنان ملک خود را از هر نوع خلق که بوده و بیاری
نمائید ضعفای خلق را و بسکینه برسانید بآنها امر خدا را و ترحم نمائید بر ضعف و قصور آنها
در امر و تلطف کامل بآنها داشته و بسبیل حب و مودت سلوک نموده جذب افئده و قلوب
آنها نموده احکام الهی را بایشان تبلیغ نموده و میانه خود و خدا از حدود خداوندی
محتجب نشده اگر مراد تحریر حقیقت بوده ملتفتین بر مراد مؤمنین نموده در هیچ جهتی
آنها را محجوب از تصدیق حق نداشته بل میانه خود و خدا بر آنها ترحم و تلطف نموده
کمن از برای خدا آنها را هستی گشته براه هدایت نموده امر بتصدیق حق و ظهور
حقیقت در ظهور داد که دیگر از رضای الهی رضائی نداشته عزت و ثروت خود را
اسباب احتجاب و حیرت خود نگردانیده بل بعزت لایزال که باقی و برقرار در ابد الآباد
بوده در ازل الازال بافضال و الطاف و جلال اجلال او خود را متعلق کنید
خود و اتباع خود و اهل صاحبان امر و حکم را از ضلالت رهانید چه آنها انظار خود را ملحوظ
بشما علما داشته حیث است از حق بهوای املک رفته و اعمال زشت این مخلوق کجی
نگردید چه اگر نعوذ بالله از تصدیق حق و عمل بصدق در مانده خود و اتباع امر خود
و نفوس متعلقه بخود را در عذاب و جحیم ابدی و سخط الهی معذب نموده اید زیرا آنکه
از اول لا اول تا امروز که تاراج شده از تصدیق و تکذیب منشاء و منبع آن علما
بوده چه آنان که علمای حقیقت بوده کج گردیده و آنها که خود را عالم دانسته و اعمال
آنها و علم آنها خالصاً برای خدا و لاجل حب او نبوده از حق محتجب گشته و فتوی بر حق
داده و نتیجه اعمال آنها تا این قیامت بشر حقیقت دارد که مجمع اشتباهات آنها
بر حق نبوده من حیث لا یشعر برجوع مشتبه نموده و فتوی بر کفر حق داده سعی نموده اند

عمل خود را خالص گردانیده و علم خود را لله و کفی بالله نموده تا آنکه در روز قیامت
هنگام طلوع آن نیر اعظم اگر اظهر شد بذیل اشراق جمال او منجذب الی الله گردیده
متوسل بجمیع جود و فضل الهی گردیده اینست حق وصیت در روز قیامت هرگاه
سالکین علما فضلی و دانش اعمال خود و علم خود را هباءً منثوراً گردانیده در آن
روز نزد مالک امر و خلق محجوب گردیده اگر العیاذ بالله این مستحسن علما از حق در
آن روز محتجب شده و قبل از ظهور بر خلق امر را مشتبه گردانیده ترحم بر خلق خدا
ننموده تا آخر لا آخر له معذب بنار بعد و احتجاب بوده زیرا آن سخط الهی معذب
بوده اند ثمره این انتساب این بوده که چون بامر نقطه بیان در ارض نهان محتجب
بارتفاع دین و امتناع آئین گشته اند بجهت از مبدء و مرجع امر محتجب شده این
انتساب خود را لله و فی الله گمان نمایند زیرا که انتساب آنها در مبدء بامر نقطه بیان
بوده و ختم لا یزال لم یزل را دارا است آنها را که در بین یدی نقطه بیان که نفس من
یظهره الله است در آن روز حاضر شده و امر حق را بجمیع ناس تبلیغ نمایند و هرگاه
اگر قبل از ظهور واقع شود مستعد لقای حقیقت بوده خود را محجوب ننماید و متاع
و مال دنیا و حطام آن لاشیء نگشته دارا اتباع نفوس متعلقه بخود و اهل جنان حکم
از جانب آن نجوم گردید و در روز بازگشت علم خود را و عمل خود را بهباء خود
قرار نهند و هرگاه اگر میانه خود و خدا ملتجی بباب رحمت او گشته لا الی الرحمة
شده و حق را نشناخته محتجب نگردیده و چنانکه مصدق لوّل و مفاتیح ابواب جنت
فائز بلقاء الله در شده آنها مستفیض فیوضات لا نهایه گشته فائز بلقاء حقیقت
گردند و هیچ حقی پایمال نشده و هیچ نفسی گمراه نگشته این است که خداوند در بیان

از باب اشتباه بکنند نفرموده تا آنکه صاحب امر حکم این قسم نوشتن بر بر کاغذ اجنبی
ننموده تا ثمرهٔ آن الی الله و لنفسه راجع گشته جمیع خلق از عالی و دانی باین فیض جاودانی
و افضال ربانی داخل گردند الباب الثالث من الواحد الحادی و العشر
فی ان من یستهزئ مؤمناً او مؤمنة یلزمه فی کتاب الله عدد الواحد من الذهب
ثم من الفضة ثم کلمة الاستغفار حین و لتعلمن مرة لئلا تستهزئون و تعقلون و لا یستهزئ
احد بعد ما استهزئ علیه ان یأتی و یترد الی من استهزئ به ان یقدر و ان لم یقدر
یرفع عنه الذهب و الفضة و لم یمنعه الاستغفار فی کتاب الله و ان لم یکن ذا
ثان و استهزئ باشارة فیجازین لنفسه من لیستغفر عنه ان یا عباد اتقوا الله فی
ذلک ملخص این باب آنکه هرگاه کسی استهزا نماید بمؤمنی یا مؤمنه در دین خدا لازم
میشود او را در کتاب خدا عدد واحد مثقال از طلا هرگاه در عمل خود نزد نفس خود مستطیع
باشد و اگر بر ذهب قدرت نداشته از نقره بعدد واحد بر او واجب میشود و اگر بر فضه هم مقتدر
نبود واجب است او را نوزده مرتبه کلمهٔ استغفار در کتاب خدا تا آنکه شما پرهیز
کاری نموده استهزای مؤمن یا مؤمنه ننمود و استهزا شاید بعضی بعضی را بزبان خود
و جوارح خود اشاره بچشم و گوشه چشم و حاجب خود نماید عمل خود را خالص برای خدا
نموده از اعمال قبیحه منتهای دل میانه خود احتراز نموده تا آنکه خداوند جل شانه در روز
قیامت باو استهزا ننموده از زمرهٔ متقین مکتوب شده عند الله سیعفی فسوف فات لا
نهایت آلی گردد و هرگاه اگر استهزا نمود واجب است او را که این واحد مثقال
از طلا یا آنکه نقره را بآن کسیکه استهزا نموده او را عطا نماید و حد و حدود خداوندی را حافظ
داشته و هرگاه مستطیع نباشد و مقتدر بر ادای واجبات دین خود نبود بر او امر است
ک

کرده نوزده مرتبه استغفار از فعل خود نماید و در این احوال خود پرهیزکار بوده
ثم لا یستهزئ علیه ربه یوم القیمة تا آنکه خداوند جل شانه در روز قیامت بین یدی
حجت خود در او استهزا ننماید در دنیا و آخرت رستگار گردد و هرگاه اگر استهزا
کند اول بود و مانند اشاره و استهزا باشاره یا حرکتی از خود نماید مستطیع
بر ادای واجبات این نبوده واجب است او را اگر احتیاط نماید نطقی را از جانب خود
که استغفار نماید از لسان او بین یدی الله تا آنکه گناه او عفو شده من بعد مؤمن
را استهزا ننماید و مؤمنه را نیازارد هرگاه شما ای گروه متقیان پرهیزکاری نموده
این سنت قبیحه را از میان خود برداشته هر آینه هیچ وقت در زمان حق را کسی استهزا
ننماید و ظاهر و باطن خود را حب حقیقی نماید و در روضات آلاء و نعماء الهی
بذکر او مستغرق بوده در ملکوت شود که لایزال مرفوع و ممدوح گشته لم یزل و لایزال
در اعلی درجات رضوان و جنات غیر متناهی الی ما شاء لا العدد و لا تحصای ابداً
در ظل کره حقیقت مستظل بوده اید ثمرهٔ این حکم آنکه جهد نموده در میانه خود تا آنکه
این عادت را از میان خود رفع نموده چون امم ماضیه نبود چنانکه هر صاحب حق
دینی را استهزا نمودند چنانکه بعیسی از یهود واقع شده و بر انبیای قبل از او و بعد از
او بر خاتم انبیاء علیه افضل الصلوات و الثناء از قوم یهود و سایر منکران واقع
شده و در زمان نقطهٔ بیان از منتسبین بدین حق چنانکه در ایام ظهور در هر شهر و
شئ ان مرتبه حقیقت استهزا نموده از علما و جهال خلق چنانکه سنت آنها در ایام
قبل بود و بر انبیای سلف آنچه خواسته نموده تا آنکه بر بعض تحدید دار نموده چنانکه
در احادیث مذکور است و هم چنین بر نقطهٔ بیان آنچه توانسته اند استهزا نموده

و بر ادلّاء و انصار او آنچه قدرت داشته از استهزاء به هر طور معاملات رذیله جاری نموده‌اند پس هرگاه شما ای الکاف سلک عدل در آئین حقیقت این عادت خبیثه را از خود دور نموده در یوم قیامت بر آن شجرهٔ حقیقت کسی استهزاء نموده از خداوند خود حیا نموده مستحی گردیده‌اند و هرگاه به رب العزتین نظر نموده عبرت خواهد گرفت نظر نموده به جمیع امم که مؤمنین بر انبیاء چه نموده‌اند و اعراض آنها ظاهر گشته تابع به پیروی علمای خود و چون آنها را حکم از جانب خدا دانسته به جهت معرض از حق گشته استهزاء بر شجرهٔ حقیقت نموده تا آنکه منتهی بعضی گشته و لب از ترفع او از رتبهٔ ارتفاع که خداوند عالم جل شانه از حق او مقدر فرموده از منتهی محمد رسول الله گشته و بر آنحضرت از عالمین احکام توریه و فرق نحلهٔ آنچه لایق او از وجود مطهر شود جاری گشته و لب آنحضرت به زیرا چنانچه شنیده و آگاه گشته بر هر یک از صاحبان حکم از اعداد مستهزئین چه جاری شده این نبوده مگر اختلاف علما و ترک کردن مرام الهی و نیافتن احکام حق را و بر جود استثناء نموده چنانچه خواهی دید که در یوم ظهور بر اشجار حقیقت وارد خواهند نمود و بر حسب تربیت خود و لسان فطرت و دیانت بر حق فتوی داده استهزاء بر نفس حقیقت خواهند کرد با آنکه در بیان اشد نهی از این شده تا آنکه با این تربیت کل متربی گشته لعل در یوم ظهور به آن شجره واقع نگردد چنانچه در ایام ظهور نقطهٔ بیان وارد شده و در ارض طاء به ادلاء او هنگام ظهور رجعت نمودند تا آنکه اسم آخر و نفس دیگر از رب العزتین را مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند و جمیع آن استهزاء بر حق نموده اینها حکم و فتوی را نداده مگر علمای آن وقت و چرا آنکه به یک مدت لذت دنیا رفته و جب ریاست بچند روز سبب بر این نوع احتجاب شده از حق ممنوع گردیدند حال شما ای

میزان

میزان بر علم بصیرت عمل نموده این طریق بر شجرهٔ حقیقت نموده این نوع امر را اجرا داشته تا آنکه بر من یظهره الله روز ظهور استهزاء آن نفس وارد نشده کل تلقاء شجرهٔ حقیقت جز ای انت الحق و ما سواک لحق لولک و تثبت بامرک گویا شوند نبوده مؤمنی در بیان الا آنکه مستعد لقاء الله گشته فائز به لقاء او گردد این است نتیجهٔ عمل و اعمال عاملان و استهزاء نموده‌اند هرگاه موفق گشته این ایام فائده خود را غنیمت شمرده و الا چه سود آنهائی که بر انبیاء استهزاء نموده و در ایام ظهور نقطهٔ بیان وارد آورده همگی از دنیا درگذشته به عمق و مکان ابدی خود ملحق شده تا زمانی که ارواح حیه در وجود است شأن انکار و بیزاری است بدین ارواح میته خود را مشغول نداشته در بحار توحید اقدس الهی مستغرق گردید حیف است که از روح حقیقت محجوب شده خود را ملیه این ارواح عرضیه سازند.. ذلک ما تؤمرون به ان یا عباد الله فاتقون.

الباب الرابع من الواحد الحادی و العشر فی ان البیان و من فیه حتی سوار کان من نور او نار انتم الی یوم من یظهره الله لتنبؤن بالاحجار فی نارها و نورها لتحکمون و تقدّرون فیها انما النار من یحتجب عن حدوده و ما نزل فیه و النور من یراقبن حدود الله فیه ذلک فی نفس البیان لا فی الدین ما دخلوا فیه انا کل شیء انتم تتقون..

فی ذلک **ملخص این باب آنکه** بیان و آنچه در آن است از خلق لانهایه و اسماء ادلّیه و امثال آن و آنچه در آن موجود شده است از هر شیء زنده و صاحب حیات است خواه از نور آن باشد که مدلین بر او و مؤمنین به او میباشند و خواه از نار آن که نفی و مدلین بر نفی و مستظلین در ظل او باشند زیرا که خلق از دو شیء بیرون نبوده

با آنكه نفی بود، در ظل لا اله و با آنكه از اثبات بود، در ظل الا الله و آنچه از زمره مستضعف
محسوب شده هرگاه مایل بنفی بود در ظل نفی و هرگاه متمایل باثبات گشته در ظل اثبات بوده
است که از اوّلش تا آخرش برون نبوده. اما کان نفیاً او اثباتاً فالمستضعف یخرج ظلها ولم
یحکم بالنار علیه ناریتها الا بالاعراض و [illegible] و لا بالنور الا بنوریتها [illegible] انی جعلها
ان شئت نفیاً او اثباتاً ذاته اراد ان آتوا آنچه در ظل اثبات محجوب شده از شئون اثبات
و آنچه در ظل نفی محشور شده از شئون نفی این است که در کلمه لا اله الا الله میانه مشهود
گشته بل آنچه در ظل الا الله در اثبات و هر دو خلق در مقامات خود حی بوده و هستند
خواه در وجه وجود باشند یا آنکه در باطن و مشهود نبوده زیرا که قوام آنها بقول الله بوده
و چون نازل شده لا اله الا الله وجود نفی و اثبات در بیان ثابت گشته و هر دو
عابد خدا را و ساجد او اول در غیر رضای او و ثانی در عین رضای او و لم یکن بین
النفی والاثبات منزلة ثالثة و نبوده میانه نفی و اثبات منزل و مکان ثالثی بل
وجود هر دو بجمله از آنها بوده زیرا که اوّل من اعرض نفی وجود او باعراض او
خلق شده و اوّل من اقبل بحرف اثبات وجود او با قبال او مشهود گشته و حیات آنها
مرتبط بقول الله بوده و چون کلمه لا اله نازل شده لازم بوده که الا الله نازل شود
و چون کلمه ثابت گشت وجود هر دو مشهود گردیده هر کدام از این دو کلام زنده و
صاحب حیات بوده و می باشند حیات وجود آنها باعراض و اقبال آنها است
با آنکه نفی صاحب حیات و وجود حقیقی نبوده و حیات او در جهت اثبات فانی محض
بوده و لاشیئی و فانی گردیده و در این مقام زندگانی فانی من اجل او بوده نه اینکه من
اجل او بوده. نه اینکه من اجل وجود نابود او زندگانی حقیقی در عوالم لانهایه الهی
بوده

بوده بل حیات او ممات و ناچیز حرف و فنای محض و نیست گشت بوده و او را از هستی
حقیقی بهره نبوده بل در هوای اهلک خود بحیات نیستی زندگانی نموده و بذکر الله
مذکور در پیش خود بوده زیرا که اگر حرف نفی بر او اطلاق شود هر آینه حیاتی برای او
نبوده بل نیست و فانی حرف گشته اینست که نفی و اثبات هر دو حی بوده و بیان
نموده بغیر بیان زیرا که در غیر حکم حیات نبوده بل میت حرف بوده و آنها را ذکری در ظهور
حق نبوده و در فنای نیستی خود فانی بوده اند پس لایق است شما را ای مکان حقیقت
و سایران بیداء احدیت که تا بنور بیان راحتی دانسته جستجو نمائید و خواهید دید نیستی
نموده و زندگانی در نار و نور او بمعنی که حکم حیات بر اهل نور داده و نگذارید نفی حیات
آنها در رضایت الهی و حیات نفی در دون رضای خداوندی بل در عوالم نیستی خود
بحیات فنای خود زنده و حکم موت بر آنها شده و هم در عوالم خود زنده و معذب
اند و اهل نور در عوالم خود با حیات و بهای الهی در عوالم حیات خود متلذذ و شاد
ای یاران با آنکه خداوند عالم جل شانه مقدر فرموده در عوالم آنها حکم نموده و از الهی
را جاری داشته در نار بمقدار اعراض و ناریت او در نور بشأن اقبال و نوریت او
زیرا که نار و حروف او آنهایند که از ظاهر حروف آن کتب و از باطن کردم و مستعد
باشند از آنکه خداوند در آن نازل فرموده ممنوع و بنفوس خود از افک هواهای
خود متحیر ... و نور اسمائی است که مراقب هستند حدود او را و عمل بما نزل فیه ...
و بقدر ذره تجاوز از اوامر الهی ننموده بل لم یزل و لایزال بآنچه خداوند در آن مقرر
فرموده مراقب می باشند در ظاهر و باطن آن جز ذکر خداوند الله از جمیع عالمها
و در وجود خود را بذکر الله داشته و برضای او در همه شئونات عامل و ساعی هرگاه

اگر نور انیت اسمار آلهی را در خود ظاهر کرده در خلق بیان احیا بحیات جاودانی گشته اثار این حکم را در وجود خود ظاهر ساخته و در یوم قیامت بحیات عز لایزالی سبحان پیوسته بجناب بی زوالی ربانی منتهی گشته اند چون شجرهٔ حقیقت ظاهر گشته مایهٔ حیات که در او فتاده وارواح و نفوس و احباء خود داشته نار اشتیاق جلوه او را در قلب خود متجلی گردانیده بین یدی او حاضر گردیده در ازل الازال برضای خداوندی مسترخی شده تبلیغ امر و فرمان شجرهٔ احدیت را بر جمیع عباد رسانیده خود و ما یتعلق بخود را در راه او فدا نمایند این است ثمرهٔ اعمال و نتیجهٔ آن در روز ظهور هر کس خود را در حیات مؤبده وارد آورده از شراب احدیت نوشیده از کؤس انجذاب هویت مجذوب الی اعلی معارج حقیقت گردند هر آنکه مراقب احکام و حدود آلهی بوده و در حقیقت عامل اهل اثبات و حیات او در رضای الهی بوده و هر آنکه بر خلاف بوده تا زمانی که شجرهٔ حقیقت ظاهر شده در خلق احیا محسوب شده لکن در باطن نفی بوده و چون شجرهٔ عدل آشکار گشته اگر مؤمن و موقن گردیده در حیات ابدی و ظل بود داخل شده والا از نفی منفی بوده و خود را الاشیء گردانیده و در رتبت محض مفقود و لاشیء بوده فانتعوا الله عن ذلک و احترزوا بالله و احذروا ان یا عباد الله لعلکم تفلحون

الباب الثامن من الواحد الحادی والعشر فی ان من یدخل فی البیان فلا تردده فی دینه وارده فی امره وان کنتم رادین علیه وعلیه بالاذن الله لکم فلن منکم تعز عشر مثقالا من الذهب ان تبلغون الی الذی احرمتم علیه کلمة الرد حدا فی کتاب الله لعلکم لاتردن من احد وان شهدتم ادراتم علی احد بالاذن الله فی البیان فاعلموا بان ذلک اعتدی وحصی ربه ولم یخرج عن اصل دینه وان علی قدر احتی به لیدرکن النار

ف

فی علمه ویوصل الیه عن النار بافضل انتم تاسنوه و تذکره الکلام حسن من عندکم ولا ترددوه فی دینه ملخص این باب آنکه هر کسکه داخل بشود در دین بیان و اقرار بکلمهٔ عدل آورده و شجرهٔ حقیقت را تصدیق نموده در ظل ظلال توحید داخل شده و خود را در ظل الا الله وارد گردانیده او را رد ننموده در آئین خدا در او برد ننموده و او را از دین خارج ندانسته زیرا که این امر و حکم مخصوص شجرهٔ حقیقت بوده و حکم نفی و اثبات بر شما نبوده بل بمقتضای ربانی و امر رضای سبحان بوده و چون شهادت داده بیگانگیت خداوندی جز خداوند و نقطهٔ بیان مظهر نفس او و ادلاء او و اسمای او و آنچه در بیان نازل شده حق است شبهه نبوده که در آئین خدا از اهل امتناع بوده بر شما نبوده که او را ورد او برادر شود بلکه او را در حالت خود واگذارده مطلق رد و انکار کسی ننموده و در نفوس مؤمنه نگشته کار او در ابتدای او و انگذار ننموده تا اگر او در روز قیامت رد او بر حق نبوده و شجرهٔ حقیقت را رد ننموده بل آنچه خداوند عالم جل و عز در بیان نازل فرموده عمل نموده خود را از نار نفی نجات داده بل متعلقین خود را از نار نفی خلاص گردانیده و بنور حیات واصل گردانند ثمرهٔ این حکم اینست که در روز قیامت که اول ظهور و اول تجلی نفحات حقیقت است چون سنت بر این شده که رد او بر کسی نبوده و نفسی را رد ننموده لعل در آن روز این امر شجرهٔ حقیقت منتهی شده بتجلی راد نه برادر نبوده آن مظهر عدل را رد ننماید و اگر هم اقبال بسوی او ننموده اقلا هم الله مکرر تا اگر رد ننموده باشند اینست که هر امری که از مصدر احدیت نازل شده محض فضل برای همهٔ مخلوق بوده که از فضل آن شجرهٔ احدیت بالعلی اثمار جنات آلهی رسیده در الطف معارج حقیقت مستعرج گردند جهد نموده اینکه این امر را در میانهٔ خود جاری نموده مؤمن

خارج شده و عصیان نموده ولکن اولا اصل دین خارج گشته و بمقدار احتجاب
خود از حدود الهی و حجاب خود از نفس اظهار را ادراک خواهند نمود آنچه صادر از
او گشته و واقع شده و میرسد بسوی او از گرمی آتش و حرارت آن بقدر احتجاب او
تا آنچه بوده در دین خداوند هرگاه نخواهید او را موعظه و پند داده و یا دلالت نمایید او را
و نتوانید که گمراه نمایید و کلام نیکی از نزد خود و نصیحتها و رحمت انگیز و پندها در دین
خداوند رد ننمائید او را در دین او زیرا که رد نمودن راجع بشجره حقیقت میگردد
در قیامت بعد بنقطه بیان که نفس من یظهره الله است جاری میشود هرگاه اگر
کاری نیک نموده و موعظه نیکو گفته این عمل هم منتهی بآن میگردد و در روز قیامت
خداوند تعالی فرزندیکه عطا خواهد نمود و سعی متقیان ضایع نخواهد گشت این
است که حق جل و علا خلق خود را بمواعظ و نصایح در دین خود موعظه فرموده
و نصح نموده تا آنکه بمواعظ و نصایح او جمیع خلق باعلی درجه هدی و تقوی رسیده
در هیچ امری نفسی را رد ننموده و هر کسی را در مقام خود ملاحظه نموده با عالی الطریق علو
و با دانی با دنی مقام او سخن گفته و با متقی متقی بوده و با غیر متقی بنصیحت و موعظه
تا آنکه هرگاه شخص را دیده که از حدود الهی تجاوز نموده حکم بکفر او داده و او را از
دین خارج دانسته بل هرگاه اگر در نفس توحید او شبهه در پس برده آن شخص
خارج تا زمانی که بازگشت نکرده خارج از حدود الهی و دین او بوده لیکن به
موعظه و نصح او را متذکر گشته شاید که نسیم حیات بر او دمیده و نفحه نجات بر او رسیده
بمقام قدس و مجد الهی از تیه ضلالت بصحرای هدایت شتافته و ظاهر و باطن بجنات
رضای الهی واصل شده در ابتدا و انتهای خود باعلا درجات فضل ربانی

وارد نگردیده هر نفس را بحال خود واگذارد تا آنکه در روز امر من یظهره الله محتجب نگشته
محتجب از لحظات الطاف او نگردند اینست که خداوند بفضل و رحمت خود وجود
آن شجره هر امری را که نازل فرموده نتیجه آن و ثمره آن را در یوم ظهور منتهی فرموده تا
آنکه هیچ نفسی از فضل او مأیوس نگشته و در هیچ شأن مقصود ظاهر نگردیده آنچه را که راجع
ارتفاع و امتناع او است در یوم ظهور و پیش از ظهور و بعد از ظهور را اخذ نموده خود را
از نار حرف نجات داده بنور رحمت واصل گردانیده والله ولی الصالحین المتقین
پس هرگاه شما ایمان آورده و بمبانی و ایمان را در کسی مشاهده نمودید هیچ نفسی را از آیین
حقیقت و عمل نمودید تا که خدا اذن نموده بر شما و از حدود دین الهی محتجب گردید و فرض
میگردد بر شما ... انتقال از ظلال دیگر برسانید بسوی آنکه او را رد نمودید اینست حکم محکم
از خداوند در آیین عدل و کتاب خدا اینست حدود الهی برای آنان که تجاوز از امر الهی
مینمایند چه این کلمه رد راجع بشجره حقیقت میگردد و عاقبت منتهی الی الله میشود هرگاه شما
ای علمای بیان و سالکین بحر ایمان و ایقان نفسی را رد نمودید این امر در قیامت بعد راجع
بشجره حقیقت گشته و نفسی در آن روز محزون نگردیده بل ... با روح و ریحان بوده و
اگر هم تصدیق نموده و آذر او نبوده و رد نموده آن درجه حقیقت را بل هرگاه از اهل
دانش و فضل بوده تصدیق نموده و سعی در نصرت او داشته و مؤمنین ... را در ظل او در حول
نموده مستظل در ظلال عطوفت او گشته از کأس فیض او آشامیده از جذبات لحظات او اخذ
نموده و از نفحات تجلیات او برافروخته و از ارواح و انفس و اجساد و قلوب ... خود ظاهر ساخته
تا آنکه باعلی درجات واصل گردیده و هرگاه اگر شاهد شوید بر کسی و ببینید آنچه را که مرضی
در بیان نبوده و عملی که خارج از عدل بوده پس بدانید که این نفس تعدی نماینده از احکام الهی

مستوصل گشته در جمیع شئون ببقای او لم یزل و لایزال باقی در جنات لقای او بوده
بنعمتهای غیر متناهیه او متلذذ و مستجذب گشته بر لحظ نفحات او را یافته جذبات
او را شاهد شده باعلی مقامات رسیده با انس محشور بوده اینکه بهمین حکم در جمیع امور
عامل شده راضی گردیده لعل لثمه حیات جاودانی بر جان و تن سالکان رسیده
عظم رمیم آنها احیا شده با روح و ریحان حقیقی در ظاهر و باطن خود در جمیع شئون متقضیه
متنعم و مرتفع با متناعات و ارتفاعات کمالی گردیده باشند اینست حق الصایح (?) مراعظ
هرگاه مراقب بوده از نفوس غافله خود انوار حقیقت را ممنوع نداریه الباب
السادس من الواحد الحادی والعشرین ان من نیقظ من نظهره الله لیعرفه الله ورضائه
فی معرفة نفسه و رضائه اولئک استدرکوا من البیان من حرف و ما کانوا المؤمنین
عند الله فلتبلغن کتاب کل شیء الی کل نفس و لو کان احد ممن بقی من بدیع الاول
ذکرا من عند الله الی کل من علی الارض ولتستعجنن (?) الله لتقربن الیه ملخص
این باب آنکه از آنجائی که خداوند عالم جل شانه دوست داشته اینکه عباد او
مترتب بتربیت او گشته در قلوب خود معارف الهی را جلب نموده حتی از معرفت رحمة (?)
او گردند امر فرموده که جمیع آنچه در بیان است از بابت (?) یعنی او انتظار نفس او را نظهره من
نظهره الله داشته تا آنکه آفتاب حقیقت از سماء ظهور خود درخشان گشته عوالم را
بنور جمال خود روشن و منیر گرداند پس هر آنکه انتظار کشید ظهور او را بغیر از شناختن خدا
و نفس او رضای او در معرفت نفس او رضای او بغیر از آنچه خداوند تعالی ذکر نموده در حق او
در شئونات ظهور او باین معنی که او را بهوای خود دلگان (?) نموده و نفسی بخیال خود درجه وجود
گماشته و عرفان او را شناختن علمای عصر از منکرین و معرضین یافته از زمره اهل هدی و ایمان

خارج

خارج شده و جز شناختن آن ذات و انتظار ظهور او منوط برضایت الهی
و معرفت او بوده نه چنانچه در خیال خود خواسته و علمای ظاهره را چرا داشته بل
چنانچه خداوند فرموده بدلائل و براهین حقه که هر نفس در ظاهر بیان و باطن آن
عرض نموده آنچه خداوند تعالی فرموده یافته و حجت او را شناخته پس هر آنکه بغیر
باد بماید (?) و انتظار او برده و منتظر ظهور او باشد بغیر از دیده حق بین که خداوند بوده
یعنی بغیر از راه یافتن او بخیالات و همیه خود داده او را نفس چون خود دانسته در حق
او را در رضایت الهی ندانسته و شناختن و یافتن او را بغیر از شناختن و یافتن پروردگار
گمان نموده آن نفس منتظر انتظار او بر بار بوده و مؤمن از این بیان عند الله نبوده تا
زمانیکه شناختن او را شناختن خدا و رضایت او را رضایت او و شناختن خدا را
شناختن او و یافتن خدا را یافتن آن و رضایت او دانسته آن زمان از سالکین
بحر بیان بوده و از سالکین طمطام ایمان و عرفان و مستمسکین تمام ایقان و وجدان
بسیلمی (?) خود دوراست نموده که شناختن و یافتن او را بالعین او دیده و رضایت او را
رضایت الهی بدیده او دیده و یافته تا آنکه در جمیع عوالم و ما فیها بمعرفت و رضایت
الهی واصل شده مبدء و معاد را یافته هدایت و نهایت را مستدرک شده بغیر متناهیه
لا نهایه مستفیض گردد اینست که خداوند جل شانه از فضل و رحمت خود خلق خود را
بمعرفت حجت خود و انتظار ظهور او امر فرموده تا آنکه باین صراط اعظم و طریق اقوم
مستوصل باعلی درجات هدی و تقوی گردیده در جمیع عوالم بالانهایه الهی بالکینونت (?) درجه
واصل شوند پس هرگاه اگر انتظار ظهور او را داشتی بغیر از معرفت الله و رضائه
نداشته و آن شجره حقیقت را بمعرفت و وجدان حقیقی یافته بغیر از چشم او بدیده

نموده در کمال بصیرت و حدت و لطافت نظر و لو در آن آفتاب حقیقت را یافته و شناختن
او را شناختن رب و یافتن او دانسته و رضایت او را رضایت او دانسته همچنین شناختن
خدا را در شناختن او و یافتن او را در یافتن او و رضایت او را در رضایت او و جمیع
این مراتب را در نقطهٔ بیان دیده زیرا که اول و آخر و ظاهر و باطن او بوده و در او جز
تجلی پروردگار نبوده و همین تجلی در من یظهره الله بوده و جمیع این مظاهر در ظهورها
یک نور واحد بوده که حاکی از یک ذات واحد بوده سبحان الله من ان یکون
له من شبه او کفو او ند من اقرانه و امثاله سعی نموده که این نوع معرفت و انتظار ظهور
اخذ نموده و بدین نهج در عوالم ظهور ترقی نموده مرتفع گشته این است ثمر خداوندی در
این ظهور و هرگاه اگر توانید برسانید کتاب کل شیء را که بعدد اسماء نازل شده بسوی
هر نفس که توانید اگر قدرت برسانیدن داشته باشید و اگر هم بوده باشد کفی از اثمت
مربع اول تا این زمان که لایق و سزاوار بوده که کتاب کل شیء باو رسیده گشته
شاید متذکر شده و راجع الی الله در این او گردید اگر کسی از نزد خداوند کریم بسوی
مخلوق و عالمیان شاید که در آنها نسیم حیات دمیده شده بروح الهی زنده گردند
و بهر حال استغفار بسوی خدا نموده توبه و انابه کرده بازگشت بسوی او گردانیده
تا آنکه بثمرات اعمال خود در عوالم غیر متناهیهٔ الهی رسیده باشند ثمرهٔ این امر آنکه لعل
در یوم ظهور بدین نوع معرفت واصل شده و باین قسم بصیرت متوصل گشته ظاهر امر
و باطن آن بمرضات الهی مترفع گردند و در روز ظهور هرگاه مقدر شده باشد بهمین معرفت و
انتظار و بصیرت حقیقت لشجرهٔ عدل منتهی شده و قبل از ظهور منتظر بوده که ثواب آن اعظم
از هر ثوابی بوده و بعد از ظهور در اثبات امر او کوشش نموده و آثار او را بجمیع ساکنان ارض

رسانیده باشد که در ایام دیگر انتظار ظهور حق داشته من حیث لا یشعر و بر آنها
مشتبه گشته چنانکه حال مشهود است که سایر امم منتظر روز خدا و تجلی او می‌باشند یعنی
از آنها هم انتظار نبیتی را داشته تاکنون منتظرند و در دیدهٔ خود غطا کرده و در
گوشهای خود وقر نهاده این است که لهم اعین لا یبصرون بها و آذان لا یسمعون
بها و قلوب لا یفقهون بها و افئدة لا یشعرون بها سعی نموده که چون این
زمره ناس نبوده و چون این نفوس مشتبه نگردیده بل خالصاً مخلصاً لله بوده
و بامر رضای او عمل نموده تا آنکه بدرجات قرب منتهی شده در جمیع عوالم مرتفع
بمرضات الهی واصل گردیده باشد ذلک ما یوصی الله خلق البیان لعلّ
نفسه ان کان الکل یتعقلون و یبصرون و یفقهون ان یا کل شیء و کل خلق ام
فی آیات الله تنظرون و الی الله تقصدون و لقد تعلمون الباب الرابع
من الواحد الحادی والعشر فی ان الله نهی فی البیان ان لا تملک
فوق عدد الواحد من کتاب و ان تملکن فلیلزم منکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب حداً
فی کتاب الله لان تنفقون فیه و انا کتاب الاول نفس البیان ثم عدد الحی ما انشئ
فی البیان فی ظله من علوم اللتی تنزلنکم فی دینکم مثل النحو الصرف و الحروف و
اعداد الحروف و ما انتم تشئون فی دین الله فلتستطقنه با علی سبل النظم و لا تشتغلن
الا جوهر العلم و الحکمة و لتحتجبن عن زخارفها کل ذلک لئلا تحتجبن بین یدی من اظهره
الله یوم ظهوره الا لنفس البیان و ما انشئ فیه من عدد الحی من الکتب من علماء
الذین بلغوا الی ذروة العلم و التقی و هم کانوا مخلصین فی دین الله ملخص
این باب آنکه خداوند عالم از آنجائیکه فضل و رحمت او تام و بالغ بر جمیع عباد

خود بوده بهی فرموده در بیان اینکه مالک نگردید که این امر بیش از نوزده جلد از
کتاب در هرگاه اگر شما بیشتر از این اختیار نمائید واجب نیست در بشمار نوزده مثقال
از طلا دیه آنکه در مقام خود رساند زیراکه از حکم خداوندی تجاوز نموده ولید ثمره آن
اینکه در جمیع عوالم خود ظاهر و باطن آن جز نقطه بیان و حروفات حی را شاهد نگشته
و در کلیه شئونات خود احرف بسمله را ناظر گردید چه بدء شما باین حروف بوده و
عود شما بهمین حروف پس در میان بدء و عود خود اعمال خود را بهمین طریق نموده کتب
خود را نوزده قرار دهید زیراکه در این حروف اسماء اعظم الهی مشرق بوده آیات کلمة
او از ایشان و شمائل طالع است هرگاه در این کتب و حروف بعین حقیقت نظر نموده بتر
توحید را درک نموده و دانسته باشند که کتاب اول نفس بیان است هم آن را یک
کتاب قرار دهید و عدد حی را هم در نفس او ببینید و او را یک ذات چون بسمله
دانسته که اجزاء آن تمام و کمی کلام و یک انسان کامل محسوب است چه اگر یک حرف
از آن ناقص شود در رتبه خود تمام نبوده و حرف اول از حروف بسمله در مقام
حروف دیگر دیده و هجده کتاب دیگر که عدد حی بوده آنچه در ظل بیان درا دان ثمره شد از
علومی که در نزد آید تا روز نفخ دیگر در کتب خدا از قبیل نحو و صرف و علم حروف و امور
آن هرگاه توانید با کمل از هر کامل انشاء نموده ترتیب آن به بهترین وجوه داده و
آنچه انشاء مینمائید از کتب در ظل بیان و در دین او بخوبترین طرز و قاعده منظم
گردانید و بهتر که بر وجهی ترتیب آن نموده که اگر خطوط بالانهایه روحانی خود را درک
نمائید هرگاه شروع بانشاء کتابی نموده انشاء مینمائید گوهر جواهر هائی دانش و حکمت
را و منتخب از غیر آن گشته سبز حرف گفتار سر در آخر چون سر بحقیقت داخل باب

آن

آن سر جوزدند و مغز را از پوست شناخته دریافته جواهرهای حقیقت مشهود
گردانید ولالی معرفت و درجات از یمن حکمت در عرفان مشهود گردانید
ثمره این حکم آنکه حاضر گردد نزد من اظهره الله در روز ظهور او ثمر نفس
بیان و آنچه انشاء شده در آن از عدد حی از کتب علمای هر کدام که رسیدند تا
منتهی نزد او علم و حکمت و خالص شدگان و مخلصان در دین خدا بوده و نظر
آنها الی الله بوده دنیا نبوده بل کفش از برای خدا و هدایت خلق و رسیدن آنها
بسوی حق بوده و خود را در شب و روز من اجل هدایت مخلوق معذب داشته
مال و جان خود را فدای حق نموده در حب و مودت او و حروف نفسها و مالک
خود حق نفس خویش را فدا نموده از این است ثمره اعمال که خالص برای خدا
هرگاه آنچه نمائید لله عمل نموده الی الله منتهی شده بذروه اعلی رسیده بدرجات
بالانهایات قرب منتهی گشته در هر مقام الی الله راجع شده سعی نموده که چون
علمای این زمان نبوده در هر روز بهوای خود کتابی انشاء نماید و جهد باخذ متاع
و مال مردمان نداشته بل لله و فی الله اعمال خود را خالص گردانید نظر نموده
بجهلای عصر که خود را علماء نامیده هر روز فتوای تازه بر حق داده و آیات حق
را دلیل بر بطلان نفس حق و حقانیت خود آورده و از بهجت شأن متذکر نگشته
و نگفته عسی ان تکون و ما فی یدی و ما اشعر به و عسی ان اکون مشرکا بجاد
لم اشعر بفعلی اینست که این خلق لایق از حق منتخب شده هرکس خود را حکم
من عند الله دانسته و عالم از دین و هر روز در کتابی بزعم خود انشاء نموده و در آن اسم
دین گذارده و از محقق دین محسوب شده بقول بعضی جاهل حق گفته و حق یافته بانکه

بشیرة اقوال او خلاف ما انزل فی الکتاب بوده اینست که یوم ظهور خلق ممتحن شده
از غربال امتحان بیرون رفته اند سعی نموده در این ایام خفا در روزهای زوال و خفای که
بر سبیل عدل عمل نموده و خود را از طریق ضلالت و جهل رها نمایند آنچه بر خداوند است
نفع شما مخلوق و حفظ شما لیکن متفکر نگشته کی باید متوجه باید خداوند عالم کفار حق ام
خود را بچندین بار لیکن شما محتجب شده از حق و درین تجویز نمیکنان می نمایید که تا انتهای
دهر زنده بوده و متلذذ بنعمای الهی گشته و از مرگ گریزید و ناگهان بر شما در آید و برد
و هیچ از روزهای شما بر کند و خرمنهای عمر شما را بر باد دهد و خود متوجه شده مستشعر نگشته
بغفلت و نادانی این جان عاریت در پیوند نظر نموده اشیا حقیقتاً از وجود خود دور
ظاهر گشته و این خانه عاریت لعزیز پرانید شما که خلق خدا لا شی بوده آیا متذکر
نمیشوید و متغیر نگردید حیف است در این ایام فنا ساعات خود را مغتنم نمرده
و در راه خدا کوشش ننمایید در سبیل او منقطع شده از زینت دنیا بگسلید این
عالم فانی مکان غولان است فریب نخورید و این بندگان دانی جای عیلان
بر حق تکیه نمایید و بصوت آن نگردید و نظر بر گل و بوی آن نداشته یکتایی حق را
در خود هویدا سازید تا چند نظر خویش را بر الوان داشته و انظار خود بر خلق
اکوان آورده به یکتایی حق لون حقیقی اخذ نموده جلب معارف و حکمت نمایید
و چون بر این نظر ناظر گشته و به بین لعمر مسجر و متغیر از جمیع شئون خود مرتفع گشته
بآیات الهی مستظهر گردید الباب الثامن من الواحد الحادی عشر
فی ان لا تفرقن بین الحروف الا وان تجعلن فی اوعیة لطیفة او فی منزل لطیف
وما انتم به تحرزون عن هذا ولتضعن کل الحروف فی مقاعد مرفوعة لتراقبن

ارواحهن

ارواحهن لعلکم تحسنن بارواحهن فی العلیین وتحجبون عن اوهام لتجعلن
ارواح اللتی تتعلق بها فی انفسکم لعلکم لاتتشعرن بما تحزنون او تحزنکم الا
بما انتم ترضون وتشکرون به وکل من یملک من حرف فعلیه ان یحفظه فی مقام
تحزن وان یکن فی حجرة عباد فعلی کل واحد ان یحفظن ما هم من کل حرف یکتب سواء
یجعلون فی محله احداً ومقاعد مخلفة اذن الله لکم ذلک لاتضیعن فی امر.
ملخص الباب آنکه خداوند عالم جل شأنه از آنجا که فضل او شامل و رحمت
او کامل و قدرت او نافذ بر جمیع مخلوق بوده امر فرموده در بیان بآنچه سبب ارتفاع
و امتناع اهل امتناع و انقطاع بوده و ساکنین دین بیان را باوامر متقنه و احکام
مبرمه خود امر فرموده تا آنکه بآن منابع عدل و طرائق فضل متعرج باعلی معارج
حقیقت گشته مرتفع باعلی درجات رقی و بهی گردند و امر فرموده در بیان که
آثار حقیقت را که مترشح از بحار عزت او گشته و حروف حقیقت بوده جدا جدا
در مکانی نگذارده بل جمیع بیان را در صندوق لطیف گذارده یا آنکه بمکانی
لطیف و نظیف بچیده و در مکان خود گذارده و جهد در حفظ و حراست آن
داشته تا آنکه در آخرت کریم عود از آن است که حقیقت آن حروف بر خود دید آثار
فضل و رحمت الهی را در جمیع شئون مستدرک شوید و آنچه با خود حمل می نمایید از قبیل
حرز و دعاها که خود را بآن محفوظ داشته یا آنکه طلب شفا و استشفا می نمایید حکم آن غیر
از آن است که پاس نبوده که در هر جا و هر مکان لطیف حفظ آن نمایید ثمره این آثار
حقیقت این بوده که در جمیع عوالم خود مراقب بوده جدائی در میان احرف حق نداده
حروف را در ظل نقطه دیده باین معنی که در آخرت بجزای اعظم در ظهور حقیقت بوده.

از شئونات اولی محتجب از آخرت آن گشته بل ظهور حق را در قیامت بعد نفس اول دیده
خاتم انبیا را نفس رسل اید و نقطه را نفس مهدی دانسته و من یظهره الله را نفس نقطه و
احرف حقیقت را در ظل او نقطه و داخل در سبله دیده از آخرت و اولی هیچ محتجب نگردند بل
بجا همان آن احرف و باطن ایشان مستقر شدند این است سر حقیقت هرگاه آیات الهی را
در این حمق نور شاهد نموده و نقطه را نفس رسل و بیان را حقیقت کتاب و در آخرت
نظهر را آخرت نفس ابتدا و انتها دیده مهتدی بآیات الهی شده تا آنکه سر تجلی را در نقطه او
مشاهده نمایید و محل گذاردن کتب و آثار را در مکان مرتفعی قرار داده و در حفظ و حرمت
آنها مبالغه داشته و در مکان های پست آیات خداوندی را جای نداده چرا آنچه
توانند در ارتفاع و امتناع کتب جهد نمایند تا آنکه مراقب باشند ارواح این کتب و
آثار الهی را و در آیات مرتفعه الهیه روح حقیقت اثر آشکار شوند شاید که در قیامت
بعد یا آنکه در ظهور اولی با ارواح آن حروف که احرف حق بوده مستظلین در ظل آن
حروف کمال نیکی نموده در شئونات ظاهره باطن و شاید که این عمل سبب نجات گشته
و علمی بر احسان و نیکی نمودن بشره حقیقت دارا و مظاهر آن در یوم ظهور و قبل از
ظهور و بعد از ظهور تا آنکه برضای الهی واصل گردند دارا بودن این حروف و
کتاب های حقیقت که آثار باطله و نفوس نفسیه است محتجب شده نزدیک بآتش نفرانی
آنها گشته تا آنکه بنار نفوس آنها معذب نگردند پس جهد نمایید و طلب کنید ارواحی
که تعلق میگیرد باین حروف و نفوس شما و معارف و حکم الهیه را از منابع آن اخذ نموده
خود را منقطع الی الله و فی الله سازید شاید که شما اختلاف در دین ننموده گروه گروه
نگشته و بر یک منهاج عمل نموده و در دین خدا اخوانا علی سرر واحد متقابلین بوده یکسان

با اهل ایمان بوده مطلق اثنیت از خود دور نمایید با نیمی که با برادران
دینی براستی و درستی و دیده پاک و الفاظ پاکیزه عمل نموده و الفت داشته خود را
از رجس شیطان و هر پلیدی آزاد دارید شاید که شما اختلاف را آئین ننموده که
شما را اندوهگین گرداند و شاد کردن گردید که کسب نمایید آنچه مایه ابتهاج و سرور دوستی
شما است و بآن مشغول گشته در راحتی گردیده و در نعمای الهی بآنچه رسید باید شکر نموده
حامد و ماجد گردید و هر آنکه مالک شود حرفی از کتاب را سزاوار است که او را حفظ نموده
در مقام نیک و بلندی و هر گاه برده باشد و هر چند نفر چنانچه در آداب بعضی طلاب و
علماء بوده بر هر یک از آنها واجب بوده که ما یتعلق به دارا آثار و الواح و کتب و آیات
الهی را محفوظ داشته از هر قسم حرفی که نوشته شده است خواه آنکه همگی در یکی نهند
یا آنکه در مکانهای جدا هر کس با آنچه دلخواه او است اذن فرموده است خداوند
مستعان این عمل را برای شما من اجل آنکه بر خود دشوار ننمایید امری را و بر وج
دریافت و دانستن و درستی عمل نموده و اعمال خود را خالصا لوجه الله گردانیده
در جمیع مراتب مترفع الی الله گردید اگر فضلی چنین بوده و جود بمثل این لا دلالی
حلقکم و ابد علکم انیت فضل و رحمت و جود لا یزال الهی در حق شما بندگان تا آنکه
برضای پروردگار واصل شده و خود را لیس کمثله شیء گردانید سعی نموده این
آثار حقیقت را در کمال متانت و درستی حفظ نموده ارواح آن که حروف مستقر
براو است از ظهور آخرت و اولی و ما بین ذلک درک نموده هیچ نقطه از نقاط حقیقت را
انکار ننموده نظر وحدت در آنها نگرید شاید این حکم آنکه نفس جمیع مظاهر الهیه را نقطه
بیان دانسته و نقطه را در آخرت نفس من یظهره الله مشاهده کرده و در ظاهر و باطن

و شئونات اول و آخر خود بینی نقطه شاهد نشده بلکه بعرش ظهور او را مشاهده نماید
یا آنکه بر خاک ذلت و خاکسار را مشهود ببیند و نپسندد که قلوب و نفوس شان دیگر آب این
شئونات متغایره متضاده باعث بر حجبات بود و سبب بر حجاب نگشته از کلمات که تجلی
جمال او در عود محتجب نماند این است بر حقیقت بر آنکه بقطب عدل رسیده اشراقات
لا نهایات او را در جمیع کل مشهود ببیند با آنکه ممکن است در عوالم خود بوده سعی
کوشش خویش داشته جهد نموده با آنکه بان مظهر حقیقت موقن و مؤمن گشته و بلقای
بقای او مستحق و مستضیئ در عوالم لا نهایه الهی گردند ذلک ما توصون به لعلکم
ان انتم تعقلون الباب التاسع من الواحد التاسع عشر فی ان لا تجلسن فی مقاعد
العز الا فی حولها وان جلستم فلیدن منکم تسعة عشر مثقالا من ذهب الا وانتم تجردن
فی ذلک فعلی من یحزن علیکم بذرتین من کتاب الله ما حدد فی الکتاب لعلکم لا تحتجبن
من حدود الله وان لکم حتی یومکم عند ما تجلس الهیکل عندکم ما لا تستطیعون ان
تقعدون فی مکان واحد وفی مقاعد الحزن رفع عنکم ذلک الحکم لعلکم تحزنن علی
ادلاء الله وان من ینزل علی احد فعلیه ان یعززه ولیعززنه وان یؤثر المکان
بنفسه ویکرمنه والذین هم فی حوله وان یحتجبن عن ذلک فعلی کلهم ان یستغفرون
الله ویتوبون لک الایه انا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی عن کل شیئ
وانا کل الیه لتائبون ملخص این باب آنکه خداوند جل شأنه ذکره باینکه امر فرموده
جمیع عباد را باوامری که از علو فضل وجود خود نازل داشته دخواسته علو امری را آنکه
آنکه اراده او در اتباع این امر با طاعت و ارتفاع شجره حقیقت قرار گرفته و چون
اتباع ذات الهی معلوم نگشته مگر باطاعت رسل او شجره حقه او از این سبب ارتفاع

به

هر امری را منوط بارتفاع و امتناع حجت خود قرار داده پس هر آنکه امر او را
متبع گشته و اطاعت او نموده در اوامر او و نظر نداشته مگر لوجه شجره حقیقت
و ابتهاج هر طاعتی را در اطاعت و اتباع او دانسته از این جهت امر فرموده که
هرگاه مجلسی منعقد شود و در آن ابتهاج و سرور با حتیاء و اسباب ابتهاج آنکه
ننشیند در آن مجلس مگر در اطراف آن تا آنکه ارتفاع و قدر شما در حد کمال آشکار شده
در نهایت امتناع و ابتهاج مرتفع گردید چه این ارتفاع و امتناع منتهی بشجره حقیقت
شده در آخرت راجع بشما خواهد گشت پس هرگاه اگر چنین مجلسی مهیا شده شما بر خلاف
این حکم عمل نمودید از حد و حدود الهی تجاوز نموده بر شما لازم و واجب است
ادای نوزده مثقال طلا که جزای اعمال خود داده من بعد از حدود الهی در بیان تجاوز
ننمائید مگر آنکه بر شما جبری باین عمل بوده و شما را بدون حق در چنین محل جالس
و مجبور آورده اند گشته اید در آن وقت بر جبر کننده بر شما لازم میگردد از کتاب خدا
آنچه محدود شده در آن از حکم باداء نوزده مثقال طلا جزای آن جبر که بر شما نموده
زیرا که آن گناه بر رقبه او بوده بر ذمه شما چیزی وارد نگشته بل بر او است اگر
نموده و شما عند الله و عند نفسه بری بوده از این عمل و خداوند عالم عفو فرموده بر شما
از فضل و رحمت خود تا آنکه در اعلی مقاعد رضوان متکبر گشته در کور افضال او
متمکن گردید ثمره این حکم آنکه شما از حدود الهی تجاوز ننموده در آنچه مأمور به
شده اید مستقیم و ثابت بوده تعدد فی الله عمل نمائید و از حدود الهی خارج نگشته از
اطاعت و فرمان او سر نتابید و اذن فرموده است خدا برای شما و حکم شده است
در بیوت شما زمانی که می نشینید اهل و عیال شما نزد شما برانگیز بنشینید هر کجا که